



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

تاریخ السلاج

حضرت علی ابن ابیطالب

تالیف
سید شیرازی

جلد پنجم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ناسخ التواريخ : زندگانی حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام

نویسنده:

محمد تقی لسان الملك سپهر

ناشر چاپی:

مطبوعات دینی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۰	ناسخ التواریخ : حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله علیه جلد ۵
۱۰	مشخصات کتاب
۱۰	اشاره
۱۱	تتمه کتاب شهادت
۱۱	ذکر معجزات و احکام امیر المؤمنین
۱۵	ذکر معجزات و احکام امیر المومنین علیه السلام
۱۷	ذکر معجزات و قضایای امیر المومنین علیه السلام
۲۶	ذکر معجزات و قضایای امیر المؤمنین علیه السلام
۳۰	ذکر معجزات و قضایای امیر المؤمنین علیه السلام
۳۹	ذکر مقامات امیر المومنین علیه الصلوٰة والسلام
۴۲	ذکر احوال امیر المؤمنین علیه التحیة والسلام
۴۶	ذکر اخبار امیر المؤمنین علیه السلام از أخبار غیب
۵۴	ذکر جماعتی که علی علیه السلام راسب کردند
۶۶	ذکر معجزات امیر المؤمنین علیه السلام
۶۸	اخبار امیر المؤمنین علی علیه السلام بغیب
۷۳	حکم امیر المؤمنین علیه السلام در قسمت شتر
۷۷	ذکر معجزات امیر المؤمنین علیه السلام
۸۶	کتاب تابعین
۸۶	اشاره
۱۳۰	ذکر اسامی واصحاب امیر المؤمنین
۱۸۷	باب الالف
۱۹۰	باب الباء
۱۹۱	باب التاء من اسامی الرواة

١٩٢	باب التاء من أسامي الرواة
١٩٢	باب الجيم من أسامي الرواة
١٩٤	باب الحاء من أسامي الرواة
١٩٤	باب الخاء من أسامي الرواة
١٩٧	باب الذال من أسامي الرواة
١٩٧	باب الراء من أسامي الرواة
١٩٧	باب الزاء من أسامي الرواة
١٩٧	باب السين من أسامي الرواة
١٩٧	باب الشين من أسامي الرواة
١٩٧	باب الصاد من أسامي الرواة
١٩٨	باب الطاء من أسامي الرواة
١٩٨	باب الظاء من أسامي الرواة
١٩٨	باب العين من أسامي الرواة
١٩٩	باب الفاء من أسامي الرواة
١٩٩	باب القاف من أسامي الرواة
١٩٩	باب الكاف من أسامي الرواة
١٩٩	باب الميم من أسامي الرواة
٢٠١	باب النون من أسامي الرواة
٢٠١	باب الواو من أسامي الرواة
٢٠١	باب الهاء من أسامي الرواة
٢٠٢	باب الباء من أسامي الرواة
٢٠٢	باب الكنى من أسامي الرواة
٢٠٢	أسماء النساء من الرواة
٢٠٣	أسماء من روى فن أمير المؤمنين عليه السلام
٢٠٣	اشاره
٢٠٣	باب الباء من أسامي الرواة

- ٢٠٣ باب التاء من أسامي الرواة
- ٢٠٣ باب التاء من أسامي الرواة
- ٢٠٤ باب الجيم من أسامي الرواة
- ٢٠٤ باب الحاء من أسامي الرواة
- ٢٠٥ باب الخاء من أسامي الرواة
- ٢٠٥ باب الدال من أسامي الرواة
- ٢٠٥ باب الراء من أسامي الرواة
- ٢٠٥ باب الزاء من اسامي للرواة
- ٢٠٦ باب السين من أسامي الرواة
- ٢٠٧ باب الشين من أسامي الرواة
- ٢٠٧ باب الصاد من أسامي الرواة
- ٢٠٧ باب الضاد من أسامي الرواة
- ٢٠٧ باب الطاء من اسامي الرواة
- ٢٠٧ باب الظاء من اسامي الرواة
- ٢٠٨ باب العين من أسامي الرواة
- ٢١١ باب الفاء من أسامي الرواة
- ٢١١ باب القاف من أسامي الرواة
- ٢١٢ باب الكاف من أسامي الرواة
- ٢١٢ باب اللام من أسامي الرواة
- ٢١٢ باب الميم من أسامي الرواة
- ٢١٣ باب النون من أسامي الرواة
- ٢١٣ باب الواو من أسامي الرواة
- ٢١٣ باب الهاء من أسامي الرواة
- ٢١٤ باب الياء من أسامي الرواة
- ٢١٤ باب من عرف بكنية و قبيلته من الرواة
- ٢١٤ اشاره

٢١٤	باب النساء من الرواة
٢١٤	أصحاب ابي محمد الحسن بن علي عليهما السلام
٢١٤	اشاره
٢١٤	باب الجيم من اسامى الرواة
٢١٤	باب الحاء من اسامى الرواة
٢١٤	باب الراء من اسامى الرواة
٢١٤	باب الزاء من اسامى الرواة
٢١٤	باب السين من أسامى الرواة
٢١٧	باب الظاء من اسامى الرواة
٢١٧	باب العين من اسامى الرواة
٢١٧	باب القاف من أسامى الرواة
٢١٧	باب الكاف من أسامى الرواة
٢١٧	باب اللام من أسامى الرواة
٢١٧	باب الميم من أسامى الرواة
٢١٧	باب الهاء من أسامى الرواة
٢١٧	باب الكنى من أسامى الرواة
٢١٨	باب النساء من اسامى الرواة
٢١٨	أصحاب أبي عبدالله الحسين بن علي عليهما السلام
٢١٨	باب الهمزة
٢١٨	باب الباء من أسامى الرواة
٢١٨	باب الجيم من أسامى الرواة
٢١٨	باب الحاء من اسامى الرواة
٢١٨	باب الزاء من أسامى الرواة
٢١٨	باب الزاى من أسامى الرواة
٢١٩	باب السين من أسامى الرواة
٢١٩	باب الشين من اسامى الرواة

٢١٩	باب الضاد من اسامى الرواة
٢١٩	باب الطاء من اسامى الرواة
٢١٩	باب الظاء من اسامى الرواة
٢١٩	باب العين من اسامى الرواة
٢٢٠	باب الفاء من اسامى الرواة
٢٢٠	باب القاف من اسامى الرواة
٢٢١	باب الكاف من اسامى الرواة
٢٢١	باب اللام من اسامى الرواة
٢٢١	باب الميم من اسامى الرواة
٢٢١	باب اثنون من اسامى الرواة
٢٢١	باب الياء من اسامى الرواة
٢٢١	باب الكنى من اسامى الرواة
٢٢٢	باب النساء من اسامى الرواة
٢٢٢	ذكر مبغضين أمير المؤمنين على بن ابيطالب عليه التحية و الصلوة و السلام
٢٥٤	ذكر احوال محبين امير المؤمنين على عليه آلاف التحية و الصلوة و السلام
٢٦٩	كتاب كلمات قصار
٢٦٩	باب الف ولام: از حكم امير المؤمنين عليه السلام كه مشتمل است بر دو هزار و دويست و پنج حديث
٣٤٧	الفصل الثانى: من حكم امير المؤمنين عليه السلام فى حرف الألف بلفظ اربعة وهو عشر حكم من ذلك قوله عليه السلام
٣٥٠	الفصل الثالث: من حكم أمير المؤمنين عليه السلام فى حرف الالف بلفظ الامر فى خطاب المفرد وهو مائتان وثلاثة و ستون حكمة قال عليه السلام
٣٧٠	الفصل الرابع: فيما ورد من حكم امير المؤمنين على عليه السلام فى حرف الالف بلفظ الامر فى خطاب الجمع
٣٨٣	الفصل الخامس: فيما ورد من حكم أمير المؤمنين على عليه السلام فى حرف الألف بلفظ اياك للتحذير و هو مائة وخمس حكم
٣٩٥	الفصل السادس: فيما ورد من حكم أمير المؤمنين على عليه السلام فى حرف الالف بلفظ اياكم وهو أيضا داخل فى الف الامر وهو عشرون حكمة
٣٩٧	فهرست
٤٠٥	درباره مركز

ناسخ التوارىخ : حضرت امير المؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله علیه جلد 5

مشخصات کتاب

جزء پنجم از جلد سوم از کتاب ناسخ التوارىخ

حضرت امير المؤمنین علی بن ابیطالب صلوات الله علیه

تالیف : مورخ شهیر میرزا محمد متقی لسان الملک سپهر

ناشر: موسسه مطبوعاتی دینی قم

خیابان ارم

خیراندیش دیجیتال: انجمن مددکاری امام زمان (عج) اصفهان

ص: 1

اشاره

نام اثر: ناسخ التواریخ - احوالات حضرت علی (ع) - جلد پنجم

مؤلف: لسان الملک سپهر

ناشر: اسلامیة

نوبت و تاریخ چاپ: چهارم - 1392 هجری شمسی

چاپ: اسلامیة

شمارگان: 500 جلد

چاپ: اسلامیة

شابک: 6-190-481-964-978

ISBN:978-964-481-190-6

شابک دوره: 1-195-481-964-978

ISBN:978-964-481-195-1

تتمه کتاب شهادت

ذکر معجزات و احکام امیر المؤمنین

علیه الصلاة والسلام در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم

واقدی و ابن اسحق و دیگر طبری در مؤلفان خود رقم کرده اند که چون رسول خدای از مکه بمدینه هجرت فرمود علی علیه السلام را باز گذاشت تا ودایع مردم را باز دهد حنظلة بن ابی سفیان عمیر بن وائل ثقفی را گفت علی را بگوی که من صد مثقال زر سرخ نزد محمد بودیعت نهادم و اینک بجانب یثرب گریخته است تو وکیل او و قاضی دین اوئی و دیعت مرا بازده اگر از تو حاجتی و بینه طلب کندهما جماعت قریش حاضر شویم و همگان گواهی دهیم چون عمیر را از اقدام این امر کراهتی بود حنظله صد مثقال زر او را عطا کرد که از جمله ده مثقال قلاده هند زوجه ابوسفیان بود.

پس عمیر بنزد علی آمد و ادعای ودیعت کرد و گفت اینک ابوجهل و عکرمه و عقبه بن ابی معیط و ابوسفیان و پسرش حنظله گواهی دهند امیر المؤمنین علیه السلام فرمود مکیدت ایشان هم بر ایشان بازگردد اکنون گواهان خود را بگوی تا در کعبه حاضر شوند و عمیر را فرمود بگوی تا چه وقت اینودیعت را بمحمد سپردی گفت در ضحوة نهار سپردم و او بدست خویش فرا گرفت و بعد خویش سپرد آنگاه از ابوجهل سؤال کرد که تو را چگونه خبر است گفت آگهی نیست آنگاه از ابوسفیان پرسش نمود گفت هنگام غروب شمس اینودیعت بگرفت و در آستین

خود نهاد از پس او جداگانه از حنظله سؤال کرد گفت هنگام زوال آفتاب بگرفت و در پیش روی خود نهاد چون نوبت بعقبه رسید گفت بدست خویش بگرفت و بخانه خود فرستاد و هنگام عصر بود از پس او عکرمه بن ابی جهل گفت اینودیعت را محمد در روشنی شمس بگرفت و در ساعت بخانه فاطمه فرستاد . اینوقت امیر المؤمنین اختلاف کلمه قریش را باز نمود و عمیر را گفت در این کذب حالت دگرگون شد و رویت زرد فام گشت عرض کرد همانا مرد خدیعت و نیرنک سرخ روی نگرده سوگند با خدای کعبه که من هیچ ودیعت بنزد محمد ندارم و اینخدیعت حنظله بر من بست و اینزر برشوت مرا داد و اینک قلا-ده هند است که نام خود را بر آن مکتوب کرده. آنگاه فرمود آن شمشیر را که در زاویه دار است بمن آرید چون حاضر کردند با قریش فرمود میشناسید این تیغ را گفتند از حنظله بن ابی سفیان است ابوسفیان گفت این تیغ را از حنظله بدزیده اند .

علی فرمود اگر این سخنرا بصدقه می کنی بگوی غلام سیاه خود مهلع را بکجا گذاشتی ؟ گفت برای حاجتی گسیل طایف داشتم فرمود هیهات که دیگر او را دیدار کنی اگر راست گوئی آگهی ده تا باز شود ابوسفیان خاموش شد پس علی علیه السلام بفرمود تا ده تن از غلامان فریش بقعه را بشکافتند و جسد مهلع را که مقتول بود بر آوردند و بخانه مکه آوردند آنگاه فرمود ابوسفیان و فرزندانش، مهلع را بوعده آزادی بر من بشوریدند و این شمشیر را بدو دادند تا مرا بقتل رساند و او در راه من کمین نهاد و ناگاه بر من در آمد من گردن او را بزدم و این تیغ از او بستدم چون بر مراد دست نیافتند عمیر را برانگیختند اینوقت عمیر مسلمانی گرفت.

و دیگر ابو داود و ابن ماجه در سنن خویش و ابن بطه در ابانه و احمد در فضائل الصحابه و ابو بکر مردویه در کتاب خود بطرق کثیره از زید بن ارقم حدیث کرده اند که گاهی که علی علیه السلام سفر من کرد سه کس بر سر طفلی خصومت داشتند و هر يك آن کود کرا فرزند خویش می پنداشتند چه در ایام جاهلیت در طهر واحد بامادر او همبستر گشتند، امیر المؤمنین فرمود: «إنهم شركاء متشاكسون»

پس حکم داد تا نام هر سه تن را نگاشتند و در پیچیدند و نزد کودک نهادند تا دست فرا برد و یکی را برداشت و صاحب آن نام را پدر کودک شمردند

چون این خبر بحضرت مصطفی بر داشتند . « قال النبي الحمد لله الذي جعل فينا أهل البيت من يقضى على سنن داود ، فرمود شکر خدایرا که در میان ما - اهل بیت کسی را گذاشت که بر سنت داود حکم همیراند .

و دیگر ابوعبید در غریب الحدیث وابن مهدی در نزهة الأبصار از اصبغ بن نباته حدیث میکنند که سه تن از زنان یکی قارصه بود که گوشت بدن دیگر برا با نشکون میگرفت و زحمت میرسانید و دیگری قامصه بود که بلعب پای از زمین بر میداشت سه دیگر واقفه بود و این هر سه بلعب در میشدند یکی بر دوش دیگری سوار شد قارصه مر کوبرا که قامصه بود با انگشتان نشونی سخت بگرفت وقامصه پای از زمین برداشت واقفه در افتاد و گردنش بشکست ایشان بدآوری شدند امیر المومنین علیه السلام دیت گردن او راسه بخش فرمود و حکم داد تا بخشی را قارصه بدهد و بخشی را قامصه و بخش سیم را واقفه طلب نکند چه خود نیز بر نفس خویش اعانت کرده چون این خبر بمصطفی صلی الله علیه و آله آوردند صواب شمرد .

و دیگر چنان افتاد که دیواری بر سر جماعتی فرود آمد و همگان بمرند در میان ایشان زنی حره و جاریه مملو که بود و ایشانرا هریک کود کی بود که حره از حرو مملو که از مملوک داشت و کس نمیشناخت که کدام از آزاد و کدام از بنده است امیر المؤمنین علیه السلام بحکم قرعه این قضا کرد و پیغمبر امضا داشت.

و دیگر مصعب بن سلام از صادق علیه السلام حدیث میکند که گاوی بضر ب سردی [وی] حماری را بکشت و صاحب حمار بخداوند گاو در آویخت و این داوری بحضرت رسول صلی الله علیه و آله آوردند ایشانرا نزد ابو بکر فرستاد ابو بکر گفت بهیمة بهیمة را بکشت چیزی بر کس نباشد چون این قصه بحضرت پیغمبر بردند فرمود بنزد علی شوید امیر المومنین علیه السلام فرمود اگر گاو بر حمار در آمده است بهای حمار بر

ذمت خداوند گاو است و اگر حمار بر گاو در آمده است چیزی بر صاحب کار نیست و فقال رسول الله صلى الله عليه و آله لقد قضى بينكما بقضائه».

ذکر معجزات و احکام امیر المومنین علیه السلام

در عهد ابو بکر

بروایت عامه و خاصه در زمان خلافت ابو بکر مردی شرابخواره را ماخوذ داشتند گفت من شراب خوردم و ندانستم که خدای حرام کرده است ابو بکر در اجرای حد متزلزل شد و او را بحضرت امیر المومنین علیه السلام فرستاد تا حکم خدای را در حق او مکشوف دارد آنحضرت فرمان کرد که دو تن از اصحاب در میان مهاجرین و انصار انشاد کنند که هیچکس آیه تحریم خمر براینمرد قرائت کرده است یا او را از حرمت خمر خبر داده است؟ اگر خبر داده اند اقامه حد بروی واجب می آید و اگر نه او را تائب کنند و رها سازند .

و دیگر جماعتی در ساحل عدن مسجدی بنیان کردند و چون پایان آوردند از پای در آمد چون چند کت بساختند و خراب شد سفر مدینه کردند و بعرض ابو بکر رسانیدند ابو بکر از مهاجر و انصار سؤال کرد و گفت هر کس را درین علمی است مکشوف دارد امیر المؤمنین علیه السلام آنجماعترا فرمود یمین و شمال قبله مسجد را حفر کنید دو قبر آشکار میشود که بر آنها مکتوبست «إنا رضوی و حتی متنا لانشرک بالله العزیز الجبار. فاغسلوهما و کفنوهما و وصلوا علیهما و ادفنوهما ثم ابنا مسجد کم فانه یقوم بناؤه» ، همانا ما ئیم رضوی و حبی بمردیم و شرک بخدا نیاورده ایم. پس ایشانرا غسل دهید و کفن کنید و نماز بر آنها بگذارید و بخاک بسپارید آنگاه مسجد خویش را بنیان کنید که بر پای بایستد و خراب نگردد پس برفتند و کار بفرمان کردند و مسجد بیای آوردند .

و دیگر دو تن نصرانی بنزدیک عمر بن الخطاب آمدند و سؤالی چند نمودند

ص: 5

پاسخ ایشانرا بجانب علی علیه السلام اشارت کرد پس از امیر المومنین علیه السلام پرسیدند که فرق در میان حب و بغض چیست و فرق در میان رؤیای صادقه و کاذبه کدام است و حال آنکه معدن آنها یکی است؟ فرمود سبب حب و بغض آنست که خداوند ارواح را قبل از اجساد خلق کرد و در هوا سکون فرمود و ایشان با یکدیگر بعضی مؤلف و بعضی مخالف گشتند لاجرم در اینجهان بحکم آنچه در سابق رفته است ظهور مینماید .

اما رؤیای صادقه و کاذبه را سبب آنست که خداوند روح را بیافرید و نفس را از بهر او سلطانی فرمود چون عبد بخسب روح بیرون شود و سلطانش بجای ماند آنگاه قبیله از فرشتگان و جماعتی از جن بر روح بگذرند و او را القائی کنند تا کد امیک عبد را محفوظ افتد و مورث صدق و کذب گردد آنگاه از حفظ و نسیان پرسش کردند فرمود خداوند بنی آدم را بیافرید و بر قلبش غاشیه افکند و حفظ و نسیان بر قلب عبور دهند گاهی که قلب از غاشیه عاریست معلومات او محفوظ ماند و اگر غاشیه بر قلب منطبق است منسی گردد .

و دیگر ابن جریج از ضحاک از ابن عباس حدیث میکنند که رسول خدای از مردی اعرابی ناچه بچهار صد درهم ابتیاع فرمود چون اعرابی زر بگرفت از سپردن ناچه سر برتافت و گفت زر و ناچه ملک منست رسول خدای داوری به ابوبکر آورد و فرمود در میان من و اعرابی حکم کن گفت قضیه واضحه است گواه باید خواست ، نوبت بعمر رسید او نیز بر راه ابوبکر رفت ، پس این داوری بعلی علیه السلام آورد ، اعرابی گفت : ناچه ناچه من و دراهم منست اگر محمد را سخنی است گواه بایش آورد علی علیه السلام گردش را با تیغ بزد «فقال یا رسول الله نصدقك علی الوحي ولا نصدقك علی أربعمائه درهم» عرض کرد ماترا در نزول جبرئیل و رسیدن وحی راستگو دانسته ایم بر دعوی چهار صددرهم تصدیق نمیکنیم؟ و بروایتی «قال رسول الله یاعلی لم قتلت الاعرابی قال لأنه کذبتك و من کذبتك فقد حل دمه» فرمود یاعلی از بهر چه اعرابی را بکشتی گفت از بهر

آنکه تورا تکذیب کرد و آنکس که ترا تکذیب کند خون او بهدر بود وقال هذا حکم الله لا ما حکما به» پیغمبر فرمود اینست حکم خدا که علی بکار بست .

و دیگر راس الجالوت از پس آنکه از ابو بکر سؤال کرد و او پاسخ نتوانست گفت بحضرت امیر المومنین علیه السلام آمد و عرض کرد «ما أصل الأشياء» حقیقت اشیا چیست و فقال هو الماء لقوله تعالى وجعلنا من الماء كل شيء حي افلا يؤمنون» (1) فرمود اصل اشیا آبست چنانکه خدای فرماید و این آیت را قرائت فرمود عرض کرد آن جمادات کدامند که سخن کردند فرمود آسمان و زمین، گفت آندو چیز کدامند که کم و بیش میشوند و کس نمی بیند فرمود روز و شب ، عرض کرد آن کدام است که در آسمان و زمین نیست و فرمود آن عرق خیل بود که سلیمان از برای بلقیس فرستاد گفت آن چیست که بی روح تنفس کند؟ فرمود «الصبح اذا تنفس» گفت آن قبر کدام است که صاحبش را از جائی بجائی کوچ داد؟ فرمود آنماهی که یونس را در بدر سیر همی داد .

ذکر معجزات و قضایای امیر المومنین علیه السلام

در زمان عمر بن الخطاب

در کتاب روضة الجنان از ابوالفتوح رازی حدیث کرده اند که چهل تن از زنان در نزد عمر بن الخطاب حاضر شدند و از شهوت بنی آدم پرسش کردند گفت از ده بخش نه بخش با زنان است و یکبخش با مردان گفتند اگر چنین است چو نیست که مردان رارخصت است که زنان بسیار تزویج کنند بز یادت ازین کنیزکان بدارند و زنان نتوانند از یک شوهر بیش داشت؟! عمر در پاسخ خاموش شد و اینقصه بامیرالمؤمنین علیه السلام برداشتند زنانرا فرمود تا هر يك مقداری آب در شیشه کرده حاضر ساختند آنگاه فرمود تا آنها را در یک ظرف بریختند پس حکم داد که هر يك آب خویش بر گیرند گفتند چگونه توانیم آب خویش را بستانیم و بر گیریم؟

ص: 7

فرمود چگونه از آبهای مختلط پدران فرزندان خویش را توانند شناخت همانا نسب باطل شود و میراث ضایع ماند و قال عمر لأبْقَانِي اللهُ بعدك يا علي» عمر گفت خداوند مرا از پس تو باقی نگذارد .

و دیگر زنی محصنه باغلامی صغیر هم بستر گشت عمر فرمود او را رجم کند امیر المومنین علیه السلام فرمود رجم بروی واجب نمی شود زیرا که آنغلام که باوی زنا کرده مدرک بلوغ نبوده لاجرم زانیه را حد باید زد .

و دیگر عمر بن الخطاب مردی محصن را که زنا کرده بود فرمان کرد تا رجم کنند امیرالمومنین علیه السلام فرمود رجم بروی نیامده است زیرا که زوجه او در بلدی دیگر بوده، برای اقامه حد باید کرد « فقال عمر لأبْقَانِي اللهُ لمعضلة لم يكن فيها ابوالحسن » عمر گفت خداوند مرا باقی نگذارد برای حل مشکلی که ابوالحسن حاضر نباشد.

و دیگر از اصبع بن نباته حدیث کرده اند که شش تن مرد رانی بنزد عمر آوردند و فرمان کرد تا همگانرا رجم کنند علی و فرمود اینحکم از در خطاست و فرمود تا نخستین را گردن زدند و دویم را رجم کردند و سیم را حد زدند و چهارم را پنجاه تازیانه بردند که نیمه حد باشد پنجم را تعزیر کردند ششم را فرمود تا بی زحمتی رها ساختند عمر گفت یا ابا الحسن این چیست که در حق شش تن زناکار شش گونه حکم فرمودی؟ گفت نخستین از اهل ذمت بود و بازنی مسلمه زنا کرد پس از ذمت خویش خارج شد و قتلش واجب گشت و دویم مردی محصن بود و رجم بر او آمد و سیم غیر محصن بود و مستحق حد گشت و چهارم عبد بود و حد بنده نیم آزاد است پنجم کودکی نابالغ بود و حکم او تعزیر است ششم دیوانه بود بر دیوانه چیزی نیست عمر گفت زندگانی نتوانم در میان امتی که علی حاضر نباشد.

و دیگر در کافی کلینی و تهذیب ابی جعفر و حدایق ابی تراب الخطیب از عاصم بن ضمیره حیث کرده اند که غلامی وزنی بنزدیک عمر حاضر شدند غلام گفت:

سوگند با خدای این زن مادر منست و مرا نه ماه در شکم حمل داده و دوسال شیر داده و اکنون مرا از پیش میراند و چنین مینماید که مرا هرگز نمیشناسد آنزرا چهار برادر بود حاضر شدند و چهل تن گواه حاضر ساختند و همگان گواهی دادند که این غلام پسری دروغ زنست و میخواهد این زنا در میان عشیرت فضیحت کند و حال آنکه هنوز با خاتم پروردگار است و مهر دوشیزگان دارد عمر فرمان کرد تا آنغلام را بکیفر افترا حد بزنند غلام فریاد برداشت که یا علی تو در میان من و مادر من حکومت فرمای امیرالمومنین علیه السلام آنزرا گفت ولی امر تو کیست؟ عرض کرد این چهار تن برادران منند علی علیه السلام ایشانرا گفت حکم من بر شما و خواهر شمارو است؟ گفتند روا باشد و قال یا أشهد الله وأشهد من حضرأنی زوجت هذه الامراة من هذا الغلام بأربعمائة درهم والنقد من مالی یا قنبرعلی بالدرهم» فرمود خدایرا شاهد میگیرم و این جماعت را بگواهی میطلبم که من تزویج کردم این زنا باین غلام بچهار صد درهم و کابین را از مال خود مقرر داشتم ای قنبر برو و دراهم حاضر کن قنبر برفت و در اهم را بیاورد پس آن زن را فرمود بگیر و بنخانه شوهر خویش شو و غلام را فرمود بگیر دست زن خود را و طریق خویش گیر آنزن فریاد برداشت که الأمان الأمان یا ابن عم رسول الله سوگند با خدای که اینغلام فرزند منست همانا برادران من مرا با مردی تزویج کردند و گاهی که من اینغلام را بزادم و تربیت کردم از شوهر من برنجیدند و از پیوند او عار داشتند پس مرا امر کردند که او را نفی کنم من از بیم ایشان چنان کردم از شوهر بیگانه شدم و پسر را بیگانه خواندم، آنگاه دست پسر خویش را بگرفت و روان شد عمر ندا در داد که «هلولا علی لهلك عمر».

و دیگر زنی حامل را بنزد عمر آوردند که زنا کرده بود فرمان کرد تا او را رجم کند امیر المومنین علیه السلام فرمود هیچ دانسته که در بطن او چیست و هیچ حکمی بر او توانی راند . «والله تعالی یقول ولا تزر وازرة وزرا خری» گفت بگو رای چیست؟ فرمود بگذار تا حمل فرو گذارد پس از بهر کود کش پرستاری

اختیار کن آنگاه برزانیه اقامه حدروا باشد چون او را بگذاشتند هنگام وضع حمل وداع جهان گفت « فقال عمر لولا علی لهلك عمر».

و دیگر در کتاب احیاء العلوم غزالی باسناد خود می نویسد که عمر بن الخطاب در طواف مکه چون حجرالاسود را ببوسید گفت میدانم که تو سنگی باشی که نه سود داری و نه زیان اگر نه این بود که رسول خدا ترا ببوسید هرگزت نمیبوسیدم علی علیه السلام فرمود او را هم سود باشد و هم زیان چه آنگاه که خداوند از ذریه بنی آدم عهد گرفت مکتوب کرد و بدین حجر خورانید . «فهذا یشهد للمؤمن بالوفاء و یشهد علی الکافر بالجحود»،

و دیگر در فضایل العشرة مکتوبست که مردی زن خویش را با پسری سیاه بنزد عمر بن الخطاب آورد و گفت این فرزند من نیست عمر خواست قضائی براند علی علیه السلام آنمرد را مخاطب داشت که هیچگاه در ایام حیض با مادر این پسر هم بستر شدی؟ گفت شدم فرمود ازین روی سیاه چهره بر آمد.

و دیگر مردی نزد عمر آمد و گفت سه کرت زوجه خویش را طلاق گرفته ام کرتی در جاهلیت و دو کرت در اسلام، روا باشد که با او بازگردم؟ عمر ساکت بماند علی علیه السلام فرمود «هدم الاسلام ما کان قبله ، آنچه در جاهلیت کردی بحساب نباید گرفت.

و دیگر ابوالقاسم کوفی و قاضی نعمان هریک در کتاب خود رقم کرده اند که عبدی مولای خود را بکشت او را بنزد عمر آوردند فرمود تا گردنش را بزنند علی علیه السلام غلام مرا پیش خواند و فرمود تو مولای خویش را بکشتی؟ عرض کرد بکشتم فرمود از بهر چه بکشتی؟ گفت بر من غلبه کرد و دامان عصمت مرا پلید ساخت امیرالمومنین علیه السلام با اولیای مقتول فرمود او را چه وقت بخاک سپردید گفتند در ساعت فرمود بباشید تا سه روز سپری شود و عمر را گفت اینغلام را به روز در زندانخانه جای ده چون سه روز سپری شد عمر را بر داشته بر سر قبر مقتول آمد و اولیای مقتول را فرمود تا قبر را حفر کردند و لحد را بشکافتند مقتول را در

فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ مَا كَذَبْتُ وَلَا كَذَبْتُ سُنَّتَ رَسُولِ اللَّهِ يَقُولُ مَنْ يَعْمَلْ مِنْ أُمَّتِي عَمَلُ قَوْمِ لُوطٍ ثُمَّ يَمُوتُ عَلَى ذَلِكَ فَهُوَ مُؤَجَّلٌ إِلَى أَنْ يُوضَعَ فِي لَحْدِهِ فَإِذَا وُضِعَ فَيُؤَبِّكُنْ أَكْثَرَ مِنْ ثَلَاثٍ حَتَّى تَقْدِفَهُ الْأَرْضُ إِلَى جُمْلَةِ قَوْمِ لُوطٍ الْمُهْلَكِينَ فَيَحْشَرُ مَعَهُمْ.

فرمود الله اکبر سخن بکذب نکنم و بکذب با من سخن گفته نشده از رسول خدای شنیدم که فرمود آنکس از امت من که کار قوم لوط کند و بر آنعادت بمیرد بماند تا او را در لحد جای دهند و پس از سه روز زمین او را در افکند بمیان قوم لوط تا با ایشان محشور شود .

و دیگر یکتن از لشکریان که هشتم نام داشت چون از سفر باز آمد زوجه او از پس شش ماه فرزندی آورد هشتم زنرا بنزد عمر آورد و گفت شش ماه افزون نیست که من از لشکرگاه باز شدم اینک فرزندی آورده و این فرزند از من نتواند بود عمر فرمود او را رجم کنند علی علیه السلام فرمود ای عمر بجای باش « قال الله تعالى: وحمله وفصاله ثلاثون شهرا » خداوند میفرماید مدت حمل زنان و ایام رضاع سی ماه تواند بود و در جای دیگر میفرماید « والوالدات يرضعن أولادهن حولين كاملين » چون زنان دو سال تم امکود کرا شیر دهند از برای مدت حمل افزون از شش ماه نماند « قال عمر لولا علي لهلك عمر » اینجمله بر این میروند که چهل روز نطفه در رحم بماند پس [در مدت چهل روز] علقه شود و از پس چهل روز مضغه گردد و در مدت چهل روز صورت تمام کند و در مدت بیست روز پذیرای روح گردد و این مدت شش ماه باشد .

و دیگر احمد بن عامر بن سلیمان الطائی باسناد خود از حضرت رضا علیه السلام حدیث میکند که عمر بن الخطاب فرمان کرد تا قاتلی را بمردی سپردند که بخون پسر خویش بقتل رساند آنمرد قاتل رادوزخم با شمشیر بزودچنان دانست که مقتول گشت و او هنوز حشاشه از جان در جسم داشت خویشاوندانش برای بردند و بمداوا پرداختند پس از ششماه بهبودی گرفت مرد پسر کشته روزی او را در بازار دیدار کرد گریانش فرا گرفت و بنزد عمر آورد و دیگر باره فرمان کرد که سراز تنش بر گیر .

قاتل استعانت بامیر المومنین علیه السلام آورد «فقال علیه السلام لعمر ما هذا الذي حكمت به على هذا الرجل؟ فقال النفس بالنفس» فرمود ای عمر این چه حکم است که بر این مرد میرانی گفت جانی بجانی و مردی بمردی فرمود مگر کرتی او را بمعرض قتل در نیاوردی گفت او را کشتیم لکن زنده گشت فرمود قاتل را دو کرت خواهی کشت؟ عمر حیرت زده و خاموش شد آنگاه پدر مقتول را فرمود آیا قاتل فرزندان را کرتی نکشتی؟ عرض کرد کشتم اکنون بفرمای خون پسر من هدر شد فرمود باطل نشد اما حکم اینست که آندوزخم شمشیر که بر قاتل فرود آوردی از تو قصاص کند آنگاه او را بقتل رسانی عرض کرد یا ابا الحسن این قصاص از مرگ شدیدتر است من او را عفو کردم پس مکتوبی بصلح نگاشتند و یکدیگر را معفو داشتند اینوقت عمر دست بر داشت . «فقال عمر الحمد لله ، أتمم اهل بيت الرحمة يا أبا الحسن ثم قال لولا على لهلك عمر» .

و دیگر بروایت عامه و خاصه قدامه بن مظعون مرتکب شرب خمر شد عمر خواست تا بروی اقامت حد کند گفت حد بر من واجب نمیشود .

لِقَوْلِهِ تَعَالَى شَأْنُهُ: «لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيهَا طَعْمُوا» (1).

ص: 12

عمر گفت او را دست باز داشتند چون این خبر بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام آوردند فرمود قدامه از اهل این آیت مبارك نیست و از ارتکاب حرام از حد گزیری ندارد « إن الذین آمنوا و عملوا الصالحات لا یتعملون ما حرم الله » پس عمر را گفت فرمان کن تا قدامه بتوبت و انابت گراید اگر ازین سخن که گفت تائب شد او را بکیفر شرب خمر حد بزن اگر اقدام بتوبت نکرد او را گردن بزن زیرا که ازین ملت بیرون شده است چون اینخبر بقدامه رسید در زمان تائب شد آنگاه عمر او را هشتادتا زیانه بزد.

و دیگر چنان افتاد که وقتی عمر بن الخطاب خواست حلی کعبه را ماخود دارد و بدانجا که صلاح داند بخرج برد امیر المومنین علیه السلام فرمود ای عمر رسول خدای بحکم قرآن اموال را بدینگونه نامبردار کر؛ نخستین اموال مسلمین و آنرا بر ورثه و دیگر واجبات بخش فرمود و دیگر اموال فیء آنرا نیز بر مستحقان فیء بخش کرد سه دیگر اموال خمس همچنان بدانسان که خدای فرمود مقرر داشت چهارم اموال صدقات که هم بحکم خدای در جای خود بخرج رفت و حلی کعبه را دست باز داشت همانا از در نسیان یا از خوف کسان نبود بلکه اینکار بحکم خدای کرد « فقال عمر لولاك لا فتضحنا » و حلی کعبه را بجای گذاشت .

و دیگر در زمان عمر بن الخطاب زنی دو فرزند توأم بزاد یکی مرده و دیگر زنده بود نزدیک عمر این خبر آوردند فرمود با کارد از یکدیگر جدا کنند امیر المومنین علیه السلام فرمود مرده را بخاک سپارند و زنده را شیر دهند چون مدتی بر آمد مرده از زنده جدا شد و زنده بی جراحی و آفتی بجای ماند.

و دیگر چنان افتاد که در نزد عمر جماعتی گواهی دادند در حق زنی که در بیابان با مردی بیگانه همبستر کشت بفرمود تا او را رجم کنند « فقالت اللهم أنت تعلم أنني بريئة » گفت ای پروردگار من تو میدانی که مرا گناهی نیست عمر در خشم شده و گفت اکنون گواهانرا جرح میکنی و دروغزن میخوانی امیر المؤمنین علیه السلام فرمود اکنون شرح اینقصه را از وی باز پرس کن، چون پرسش کرد گفت

من شتری از اهل خود بگرفتم و مقداری آب حمل دادم و طریق سفر پیش گرفتم و شتر مرا شیر نبود و مردی با من همراه شد و شتر او را شیر بود لکن آب با خود حمل نداشت من او را در طی مسافت چندانکه حاجت داشت از آب سقایت کردم چون آب بنهایت شد و جوعان گشتم از وی شیر خواستم گفت اگر شیر خواهی باید مرا از خویش کامروا سازی من سر بر تافتم و تا گاهی که اگر ساعتی سپری میگشت بجهان دیگر سفری میگشتم لاجرم این جریرت را مباح دانستم و این آرایش را بر خویش دانسته بستم امیر المؤمنین علیه السلام فرمود بروی گناهی نیست و او را رها داد .

و دیگر واحدی در کتاب بسیط و ابن مهدی در نزهة الأبصار باسناد خود آورده اند که از عمر پرسش کردند که حال مجوس چیست؟ گفت ایشان یهود و نصاری نیستند که صاحب کتاب باشند این جماعت را کتابی نیست امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که ایشانرا کتابی بود لکن باسما صعود یافت از بهر آنکه مجوس را ملکی بود که شبی مست طافح گشت و با خواهر و دختر خود در آویخت و در آمیخت و صبحگاه چون بخویش آمد خواست ازین کردار زشت خلاصی جوید فرمان کرد تا بزرگان مجتمع شدند و ایشانرا؛ از اندیشه خویش مطلع ساخت و گفت اینکار را مباح باید شمرد و شما را متابعت من باید کرد گفتند در شریعت ما این روا نباشد پادشاه را خشم آمد و بفرمود حفره چند کردند و از آتش افروخته آکنده ساختند و این کردار را بر مردم عرض داد آنکس که پذیرفت رهاساخت و اگر نه در آتش انداخت . و دیگر چنان افتاد که پیری فرتوت زنی را تزویج کرد و چون برویدر آمد و در آمیخت همچنان بر شکم زن جانش با انزال بیرون شد و آنزن از وی پسری آورد و آنمرد از زن دیگر نیز فرزندان داشت و ایشان بنزدیک عمر آمدند و گفتند این زن این پسر را بزنا آورده عمر حکم داد تا آنزرا رجم کنند امیر المؤمنین علیه السلام فرمود میدانید کدام روز پدر شما او را تزویج کرد و کدام روز بر

وی در آمد و چگونه با وی هم بستر گشت؟ گفتند ندانیم فرمود آنرا دست باز داشتند و صبحگاه دیگر او را حاضر ساخت و پسرش نیز حاضر شد امیر المؤمنین علیه السلام فرمود چند تن از کودکان که با وی همسال بودند بیاوردند ایشانرا بازی باز داشت چون بنشستند و سخت مشغول بلعب شدند ناگاه ایشانرا بخواند کودکان چستی از جای بجستند و فرزند آن زن هر دو دست بر زمین نهاد و بزحمت برپای شد ازین کردار بنمود که فرزند آن پیر فوت است که بر شکم آن زن بمرد پس او را میراث پدر بدادند و آنانکه آنرا نسبت بزنا دادند هر یکرا حد زدند .

و دیگر دو مرد از در غدد و خدیعت بنزد زنی ودیعت آوردند و گفتند این مال را بدار تا ماهر دوتن نزد تو حاضر شویم و از تو بخواهیم اگریکتن حاضر شویم و طلب کنیم اجابت مکن گفت روا باشد پس برفتند و پس از روزی چند یکتن باز آمد و گفت ودیعت مرا باز ده گفت رفیق تو کجاست باید با تو حاضر باشد

گفت رفیق مرا مرگ فرارسید بعد از محاوره و مناقشه ودیعت را بگرفت و برفت روزی چند بر نگذشت که رفیق او بیامد و طلب ودیعت کرد آن زن صورت حال را بازراند او نپذیرفت و عوض خواست و آنرا بنزد عمر آورد عمر زنرا گفت ضامن ودیعتی و بر تست که دست خود را بری سازی آن زن با عمر گفت علی رادر میان ما حکم بساز امیر المؤمنین علیه السلام فرمود ودیعت شما در نزد منست و شرط است که بارفیق خود حاضر شوی و طلب کنی و این زن وقتی ضامن ادای ودیعت است که هر دو تن حاضر باشید برو و بارفیق خود حاضر شو آنمرد ناچار برفت و باز نیامد. و آنحضرت فرمود ایشان در خاطر نهادند که اموال این زنها بخدیعت بریابند

و دیگر در کتاب غریب الحدیث از ابی عبدالله علیه السلام مروست که دو مرد نزد عمر آمدند و گفتند چه میگوئی در طلاق امه ؟ عمر بجانب قفانگریست مردی اصلع نشسته بود از وی سؤال کرد او با انگشت اشارت کرد که دو طهر. یکی از آن دو مرد گفت ای عمر تو امیر المومنینی و ما از تو سؤال کردیم در طلاق کنیز و تو از دیگری سؤال میکنی و حال آنکه ترا پاسخ نمیگوید و با انگشتان خویش

اشارت میکند عمر گفت وای بر تو آیا میدانی این مرد کیست؟ این علی بن ابیطالب است .

سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ لَوْ أَنَّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَضِعَتْ فِي كِفَّةٍ وَضِعَتْ إِيْمَانُ عَلِيٍّ فِي كِفَّةٍ لَرَجَحَ إِيْمَانُ عَلِيٍّ يَقُولُ لَوْ أَنَّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَضِعَتْ فِي كِفَّةٍ وَضِعَتْ إِيْمَانُ عَلِيٍّ فِي كِفَّةٍ لَرَجَحَ إِيْمَانُ عَلِيٍّ .

عمر گفت از رسول خدای شنیدم که فرمود اگر آسمانها و زمین را در کفه میزانی نهند و ایمان علی علیه السلام را در کفه دیگر همانا ایمان علی ثقیل تر باشد .

ذکر معجزات و قضایای امیر المؤمنین علیه السلام

و در زمان خلافت عثمان بن عفان

بروایت عامه و خاصه پیری فرتوت دختری دوشیزه را تزویج کرد و آن دختر آبستن گشت مرد پیر دانسته بود که در مضاجعت دختر نیروی آن نداشت که هر دوشیزگان از وی برگیرد و در خاطر نهاد که حمل او از مرد بیگانه است و این داوری بنزد عثمان آورد عثمان فرمان کرد تا دختر را رجم کنند امیر المؤمنین علیه السلام فرمود زنا دو نشا نست نشان حیض و آن دیگر نشان بول و اگر آب مرد در محیض ریزد تواند شد که زن حامل گردد آنگان از آنمرد پیر پرسش فرمود که هیچگاه آب خویش در این زن ریختی بی آنکه ازاله بکارت کرده باشی؟ گفت چنین است فرمود حمل این زن از آن تست و آنکس که انکار کند موجب عقوبت گردد .

و دیگر بروایت خاصه و عامه مردیراکنیزیکی بود ازوی فرزندی آورد پس ازوی اعتزال جست و او را با عبدی نکاح بست از پس روزی چند مولای او بهردو میراث او بفرزند این کنیزك رسید از جمله این کنیزك نیز میراث فرزند خود گشت و باین سبب آزاد گشت و همچنان شوهر او که عبدمولای او بود بمیراث عبد فرزند او گشت از پس این واقعه فرزندش بمرد و وارث فرزند گشت لاجرم شوهرش

عبد اوشد این داوری بنزد عثمان آوردند زن گفت که شوهر عبد منست عبد گفت که او زوجه منست عثمان گفت من این حکومت نتوانم از امیرالمومنین علیه السلام سؤال کرد آنحضرت بازن گفت که این مرد بعد از مرگ فرزندان با توهیج هم بستر شد؟ گفت نشد فرمود اگر هم بستر شدی او را تعذیب می‌کردم چه او عبد تست اگر خواهی برقیبت بدار یا آزادش کن یا بفروش .

و دیگر کنیز کی که مکاتبه بود و سه بخش از چهار بخش خویش آزاد ساخت مرتکب زنا گشت زید بن ثابت عثمانرا گفت که او را بحساب رق باید اقامت حد کرد امیر المومنین علیه السلام فرمود چگونه او را بحساب کنیزکان گیرید و حال آنکه سه بخش ازوی آزاد است ؟ آنگاه عثمانرا فرمود بگوی یکبخش او را بحساب رق و سه بخش را بشمار حریت اقامت حل کنند.

و دیگر سفیان بن عیینه باسناد خود حدیث میکند که مردی زنی از انصار وزنی از بنی هاشم داشت زن انصاریه را طلاق گفت و پس از ایامی از این جهان در گذشت انصاریه نزد عثمان آمد و گفت از این مرد مرا میراث مییاید چه هنوز عدت من بنهایت نشده و بر این سخن گواهان آورد عثمان گفت ندانم حکم چیست و ایشانرا بنزد امیر المومنین علیه السلام روان داشت آن حضرت فرمود باید سوگند یاد کند از آنروز که مطلقه شده از پس طهر سه حیض ندیده آنگاه مستحق میراث باشد عثمان باهاشمیه گفت این حکمی است که پسر عم پیغمبر علی بن ابیطالب میکند هاشمیه گفت بدان رضا دادم سوگند یاد کند و میراث برد از پس این حکم انصاریه سر از سوگند بر تافت و ترك میراث گفت.

و دیگر دختر کی یتیم که جمالی دلفریب داشت در سرای مردی میبود و او را تربیت میفرمود زوجه آنمرد بیمناک شد که مبادا شوهر او دل بدین دختر دهد و او را کابین بندد پس دوستان خویش را بخواند و گفت تا آن دختر را سخت بداشتند آنگاه با انگشت خویش مهر دوشیزگان را از او بر گرفت و گاهی که شوهرش بسرای آمد گفت این دختر با بیگانه هم بستر گشت و مهر یزدانی را در هوای کامرانی تباہ

ساخت و همسایگان را بر این سخن گواه داشت پس این داوری بنزد عثمان آوردند و عثمان از علی علیه السلام چاره جوی گشت امیرالمؤمنین علیه السلام آنرا گفت چگونه سخن تو را استوار دارم؟ عرض کرد اینک همسایگان گواهان منند امیرالمؤمنین علیه السلام شمشیر خویش را بکشید و در پیش روی گذاشت دیگر بار. از آن زن پرسش فرمود باشد که سخن بصدق کند او بر سخن نخستین بیاید پس او را بگذاشت و یکی از گواهان را پیش خواست و بر سر زانو استوار شد و فرمود مرا میشناسی من علی بن ابیطالبم و این شمشیر منست شنیدی که این زن چه گفت و با آندختر چه نسبت کرد؟ تو از در راستی سخن کن و از من ایمن باش و اگر نه با این شمشیرت کیفر کنم گفت الامان الامان مرا امان ده تا راست گویم فرمود در امانی صورت حال را بعرض رسانید فقال علیه السلام الله أكبر أنا أول من فرق المشاهدين بعدد انبیا النبی و فرمان کرد تا آنرا را حد قذف بزدند و از شوهر دور کردند و او را شوهر طلاق گفت و آندختر را بر حسب حکم بزنی گرفت و بر هر یک از گواهان عقر واجب داشت و عقر چهارصد درهم است .

عثمان گفت یا ابا الحسن قصه دانیال چگونه بود؟ فرمود ملک بنی اسرائیل را دوتن قاضی بود و ایشان با مردی صالح مهر و حفاوت میسپردند مرد صالح آهنگ سفر کرد و او را زنی نیکو رخسار بود بجای گذاشت و ایندو مرد قاضی را که از دوستان خویش میپنداشتند بیازپرس احوال زن وصیت کرد و طریق سفر پیش داشت از پس او این دو مرد قاضی بر در سرای زن آغاز آمدن کردند و دل بزنی دادند و او را بخویش دعوت کردند و او سر بر تافت گفتند اگر ما را از خویش کامروا نسازی ترا در نزد پادشاه بزنا متهم سازیم و جهانرا از وجودت بپردازیم گفت من شما را اجابت نخواهم کرد آنچه سزادانید و توانید روا باشد ایشان بنزدیک پادشاه شدند و آنرا را بزنا نسبت کردند.

پادشاه با وزیر گفت رای چیست؟ گفت ندانم و از نزد پادشاه بیرون شد و بر جماعتی از کودکان گذشت که مشغول بلعب بودند و دانیال در میان ایشان بود کودکان

را گفت مرا پادشاه دانید و کودکی را گفت تو زوجه مرد صالح باش و دو تن کودک دیگر را گفت شما دو مرد قاضی باشید و شهادت بزناى آن زن دهید پس مبلغی از خاك فراهم آورد و شمشیری از چوب نی بدست کرد و فرمود آن هر دو قاضی را دور از هم گذاشتند و یکبار پیش خواست و گفت گواهی تو در حق این زن چیست؟ سخن بکنب مکن واگر نه سرت بر گیرم گفت زنا کرد فرمود کجا و کدام روز و کدام وقت؟ شرحی بعرض رسانید پس او را براند و آن دیگر را پیش خواست و پرسش نمود وی شرحی بعرض رسانید که با آن يك موافق نبود دانیال ندا در داد که ایها الناس ایشان بدروغ شهادت دادند فراهم شوید و ایشانرا بقتل رسانید وزیر چون این بشنید بنزد پادشاه شتاب گرفت و قصه بگفت پادشاه آندو قاضی را طلب کرد و بدینگونه حکومت نمود و هر دورا با تیغ کیفر فرمود .

و دیگر در مسند حنبل و ابی یعلی باسناد مسطور است که گاهی که عثمان و اصحابش محرم بودند مردی از اهل الماء یعنی از اهل کوفه و عراق عرب کبکی صید کرد و کباب نمود و بنزدیک عثمان آورد اصحاب عثمان از اکل آن دست بازداشتند عثمان گفت صیدت مردی که محل بوده صید کرده و ما نفرموده ایم اینک از بهر ما آورده تا بخوریم زبانی ندارد گفتند علی بن ابیطالب علیه السلام مکروه می شمارد عثمان را این سخن ناخوش افتاد و کس فرستاد تا امیرالمؤمنین علیه السلام حاضر شود چون آنحضرت از راه برسید گفت یا ابا الحسن تودر هر کار بر ما از در خلاف بیرون میثوی امیرالمؤمنین روی باصحاب کرد و فرمود خدایرا نگران باشید آن کس که در نزد رسول خدای حضور داشت هنگامیکه آنحضرت محرم بود از گوشت ران حمار و وحشی پاره بنزدیک آنحضرت آوردند فرمود که ما محرم میباشیم بدهید آنان که از اهل حلند بخورند دوازده کس از اصحاب پیغمبر بر این سخن گواهی دادند آنگاه فرمود نگران باشید خدایرا آنانکه در خدمت پیغمبر بودید پنج بیضه شتر مرغ بنزد آنحضرت آوردند فرمود ما محرمیم بخورائید باهل حل هم دوازده تن بر این سخن شهادت دادند عثمان شرمناک و غمناک گشت پس کباب را

با اهل ماء بگذاشت و برخاست و بخیه خویش در رفت .

ذکر معجزات و قضایای امیر المؤمنین علیه السلام

در ایام خلافت خود

در کتاب من لا یحضره الفقیه مسطور است که امیر المؤمنین علیه السلام بعد از جنگ جمل بر زنی و جنینی عبور داد که هر دو تن جان داده و در معبر افتاده بودند پرسش فرمود گفتند این زن حامل بود چون قتال ابطال و هزیمت رجال را بدید بترسید فرمود نخستین کدامیک جان بدادند گفتندش فرزندش پس شوهر آنزن را که پدر کودک بود پیش خواند و فرمود دو ثلث دیه از میراث فرزندت که تباه گشته خاص تست و نیزیک ثلث دیه خاص مادر اوست چون مادرش که زوجه تست نیز بمرده از آن یک ثلث که از فرزند بمیراث برده نصف ثلث خاص تو و نصف ثلث خاص خویشاوندان کودک است و دیگر از میراث زن همچنان نصف دیه بهره تو است چه آن زن را جز این چنین فرزند نبوده و این نصف دیه دو هزار و پانصددرهم بحساب می آید آنگاه فرمان کرد تا از بیت المال بصره آنرا دادند .

و دیگر در کتاب احکام الشریعه مسطور است که مردی را نزد امیر المؤمنین علیه السلام آوردند که بردست او قتلی بخطا رفته بود از وی پرسش فرمود که عشیرت واقوام تو کیستند و کجایند؟ عرض کرد خویشاوندان من در موصل جای دارند امیرالمؤمنین علیه السلام بعامل موصل مکتوب کرد که بدست رسول خویش قاتل را بنام و نشان بسوی تو گسیل داشتم چون بنزدیک تو حاضر شد و مکتوب مرا قرائت کردی خویشاوندان او را حاضر کن آنانکه بی مانعی و حاجبی میراث خوران و دند و بعضی از جانب پدر و بعضی از جانب مادر اقربای وی باشند پس دوثلث دیت را از خویشاوندان پدر ویک، ثلث را از خویشاوندان مادر ماخوذ دارو اگر او را از جانب پدر خویشاوندان نباشد دیت را بر اقربای مادر فرود آر و سه سال مدت بگذار و اگر او را از جانب

و سوی مادر خویشانندان نباشد دیت را بر اهل موصل آنانکه در آنشهر متولد

ص: 20

شده اند فرود آر تا در سه سال در هر سال بخشی را ادا نمایند و اگر این مرد سخن بکذب کرده و در موصل او را خویشاوند نیست و نیز از اهل موصل نیست او را بسوی من باز فرست اینوقت من ولی باشم ودیت را از خویشان ادا کنم و خون مسلمانی راضای نگذارم .

ودیگر از عدی بن حاتم حدیث کرده اند که میگوید در صفین گاهی که لشکر معویه با سپاه امیرالمؤمنین روی در روی شدند آنحضرت از بهر آنکه اصحابش اصغا نمایند باعلاصوت فرمود «والله لأقتلن معویة وأصحابه» آنگاه بخفض صوت فرمود إن شاء الله عدی بن حاتم عرض کرد یا امیر المؤمنین توسوگند یاد کردی بر آنچه میکنی دیگر چه اراده کردی که انشاء الله فرمودی «فقال إن الحرب خدعة» همانا مؤمنین سخن مرا بصدق دانند خواستم ایشان را قویدل کنم و با جنگ تحریض فرمایم آنگاه ایشانرا بیگاهانیدم تا در آهنگی خویش انشاء الله گویند .

ودیگر در عهد امیر المؤمنین علیه السلام کودکی متولد شد که او رادو سرودوسینه بود عرض کردند که او را از میراث چگونه بهره دهند فرمود دست باز دارید تا بخواب رود آنگاه دست بروی زنید اگر بجمله بیدار شد او را میراث یکتن دهید و اگر یکی بیدار شد و آندیگر هنوز بخوابست میراث دوتن برد و همچنان خبر داده اند که در عهد عمر بن الخطاب مردی را نزد او آوردند که او را دوسر و دودهان و در بینی و دو قبل و دو دبر و چهار چشم در بدن واحد داشت پسر خطاب اصحاب را فراهم آورده از ایشان پرسش احوال وی کرد هیچکس ندانست تا چه گوید این خبر بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام برداشتند فرمود گاهی که بخسبند اگر چشمها را بجمله بخواباند و از هر دو دهان خراخر بر آورد یکتن است و اگر بعضی از چشمها را بخواباند و بعضی گشاده باشد و از یک دهان خراخر بر آورد دوتن باشند و بحکم دیگر نیز مکشوف توان داشت چون سیر بخورد و سیراب شود گاهی که بول کند و بغایط رود اگر از هر دو مبال و مخرج بول و غایط کند یکتن باشد و اگر بیک مبال و مخرج کار کند دوتن باشد .

و دیگر طبری خبر میدهد که ابن الکواکه از بزرگان خوارج است یکرز که امیرالمؤمنین علیه السلام بر منبر جای داشت برخاست و عرض کرد که بر ما کیانی که مرده بود پای نهادم بیضه از آن بیرون افتاد آیا اکل آن بیضه بر من حلال باشد فرمود حلال نباشد عرض کرد اگر آن بیضه را حضانت کنم تا فرخی آورد میتوانم از گوشت آن فرخ اکل سازم فرمود روا باشد گفت این چگونه باشد؟ «قال لأنه حی خرج من میت و تلك مینة خرجت من میتة» فرمود فرخ زنده ایست که از مرده بیرون شده لکن بیضه مرده ایست که از مرده بر آمده .

و دیگر زنی بنزدیک شریح قاضی آمد و گفت آنچه مردان دارند من نیز بتمام دارم و آنچه زنانراست را نیز بکمال است شریح گفت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده است که اگر با آلت مردان بول کنی مرد باشی و اگر نه در حساب زنانی گفت من بیکبار با هر دو آلت بول کنم و از هر دو بیکبار منقطع شود شریح و آنانکه حاضر بودند در عجب شدند گفت ازین عجبت آنست که شوهر من از من فرزند دارد و من از کنیزك خود فرزند دارم شریح از کمال شگفتی دست بردست زد و او را بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام آورد علی علیه السلام از وی پرسش کرد شوهر تو کیست او را بنمود فرمود تا او را حاضر کردند گفت چنین است که این زن گوید عرض کرد چنین است فرمود تو از آن کس که شیر بنخجیر گیرد دلیر تر باشی که بر چنین زنی در می آئی آنگاه قنبر را فرمود که با چهار زن بروی داخل شو و اضلاع او را شماره کنید شوهرش عرض کرد نه مرد ایمن است برای در آید نه زن امیرالمؤمنین فرمود تا او را در خانه در آوردند و بدن او را با جامه در پیچید و دینار را که خصی بود حکم داد تا بر فت و اضلاع او را شماره کرد از جانب راست هشت و از جانب چپ هفت ضلع داشت پس بفرمود او را جامه مردان در پوشیدند و در شمار مردان آوردند. فقال إني حکمت بحکم الله إن الله تعالی خلق حوا من آدم من ضلعه الأيسر فأضلاع الرجال تنقص و أضلاع النساء تمام».

و دیگر مردی را دودختر بود یکبار از زنی عربیه داشت و آندیگر را از

زنی عجمیته جوانی آندختر را که از عربیه داشت خواستار شد و کابین بست هنگام زفاف پدر خیانت کرد و آن دختر را که از عجمیه داشت بسرای داماد فرستاد و آن جوان بعد از زفاف خیانت پدرزرا بدانست و این داوری بمعویه آورد معویه ندانست چکند گفت مگر ابوالحسن حل این عقده کند پس اجازت کرد تا طریق کوفه گرفتند و این خبر بامیر المؤمنین علیه السلام برداشتند آنحضرت فرمان کرد تا پدر دختر تجهیز کند آن دختر را که داماد از نخست خواستار بود بمثل صدیقی که داماد بسوی او فرستاد و داماد ترك بگوید آن دختر را که در سرای داشت تا عدت او بنهایت شود پس خواهر او را بسرای آرد از پس این حکم بکیفر این کردار بر پدر دختر اقامه حد فرمود .

و دیگر در تهذیب مسطور است که امیر المؤمنین علیه السلام از اکل طحال نهی فرمود قصابی حاضر بود عرض کرد در میان طحال و کبد فرق نباشد فرمودای لکع سخن بکذب کردی و فرمان کرد تا وعائی از آب حاضر نمود پس طحال را از میان شق کرد و کبدی را نیز دو نیمه ساخت و این هر دو را در آب انداخت پس کبد سفید شد و چیزی از وی نکاست و آنچه در طحال بود خوناب گشت و بیرون شد و جز جلد و عروق بجای نماند «فقال له هذا خلاف بینهما هذا لحم وهذا دم» .

و دیگر مردی بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام آمد و عرض کرد مرا زنیست که خویشتن را از وی عزله همی کرده ام این فرزندی آورده است فرمود هیچگاه با او هم بستر شدی که قبل از آنکه بول کنی با او معاودت کرده باشی؟ گفت کرده ام فرمود این مولود فرزند تست .

و دیگر از امیر المؤمنین علیه السلام از لباس مصلی پرسش کردند فرمود چون انسان در نماز ایستاده شود جسد او و جامه او و هر چیز که در اطراف اوست تسبیح کنند پس همگان را تطهیر واجب افتد.

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَرَضَ اللَّهُ تَعَالَى الْإِيمَانَ تَطْهِيراً مِنَ الشُّرْكِ وَالصَّلَاةِ

تَنْزِيهَا عَنِ الْبُرِّ وَالرَّكُوتِ تَسْبِيحاً لِلرِّزْقِ وَالصِّيَامِ ابْتِلَاءً لِاخْلَاصِ الْمَخْضِ وَالْحَجِّ تَقْوِيَةً لِلدِّينِ وَالْجِهَادِ وَعِزّاً لِلْإِسْلَامِ وَالْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ مَصْلِحَةً
لِلْعَوَامِّ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ رُدْعاً لِلشُّفَهَاءِ وَصَلْمَةً لِالأَرْحَامِ مَنَامَةً لِلْعَدَدِ وَالْقِصَاصِ حَقْناً لِلدَّمَاءِ وَإِقَامَةً لِأَلْحُدُودِ إِعْظَاماً لِلْمَحَارِمِ وَتَرْكاً لِرَبِّ
الْخَمْرِ تَحْصِيَةً لِلْعَقْلِ وَمُجَانِبَةً لِلسَّرْقَةِ إِجَاباً لِلْعَفَّةِ وَتَرْكاً لِلزُّنَا تَحْقِيقاً لِلنَّسَبِ وَتَرْكاً لِالأَوْطِ تَكْثِيراً لِلنَّسْلِ وَالشَّهَادَاتِ اسْتِظْهَاراً عَلَى
الْمُجَاحِدَاتِ وَتَرْكاً لِلْكَذِبِ تَشْرِيفاً لِلصِّدْقِ وَالسَّلْمِ أَمَاناً مِنَ الْمَخَافِ وَالْأَمَانَةَ ظُلماً نِظَاماً لِسَلَامَةٍ وَالطَّاعَةَ تَنْظِيماً لِلسُّلْطَانِ.

و دیگر دو کس بنزدیک امیر المؤمنین علیه السلام داوری آوردند و هر یک آن دیگر را عبد خویش میخواند و خود را مولی میپنداشت امیر
المؤمنین علیه السلام قنبر را فرمود تا از دیوار دو سوراخ گشوده کرد و فرمود تا این هر دو سر خویش را از سوراخی بیرون کردند پس
فرمود ای قنبر شمشیر رسول خدا را حاضر کن چون شمشیر را حاضر کرد فرمود عجلت کن و گردن عبد را بزنی برترسید و سر از سوراخ
بر آورد پس اورا تأدیب فرمود و بدست مولایش بسپرد و گفت اگر دیگر باره بیفرمانی کنی بفرمایم تا دستت را قطع کنند .

و دیگر در عهد امیرالمؤمنین علیه السلام مردی از انصار زنی را کابین بست چون شب زفاف بر رسید آن زن با مردی بیگانه یار بود او را نیز
بحجله در برد از آن سوی شوهر بیامد و بیگانه را با زن بیافت تیغ بزد و آن مرد را بکشت زن از جا بجست و شوهر را بخون یار خویش
مقتول ساخت امیر المؤمنین علیه السلام دیت مرد بیگانه را بر زن فرود آورد و آنگاهش بخون شوهر فرمان قتل داد و دیگر ابن الکوا از
امیرالمؤمنین علیه السلام

قَالَ كَمْ بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ؟ فَقَالَ: دَعْوَةٌ مُسَدَّةٌ تَجَابَةٌ! قَالَ: وَمَا طَعْمُ الْمَاءِ؟ قَالَ: طَعْمُ الْحَيَاةِ! قَالَ: كَمْ بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ؟ فَقَالَ: مَسِيرَةٌ يَوْمٌ لِلشَّمْسِ! أَوْ سَسَلَةٌ عَنْ بَقْمَةٍ مَا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ إِلَّا لَحْظَةً وَاحِدَةً؟ فَقَالَ: ذَلِكَ الْبَحْرُ الَّذِي فَلَقَهُ اللَّهُ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ! وَعَنْ إِنْسَانٍ يَأْكُلُ وَيَشْرَبُ وَلَا يَتَغَوُّطُ؟ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ذَلِكَ الْجَنِينُ! أَوْ عَنْ شَيْءٍ شَرِبَ وَهُوَ حَيٌّ وَأَكَلَ وَوَمَيَّتَ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: هُوَ عَصَا مُوسَى شَرِبَتْ وَهُوَ فِي شَجَرَتِهَا عَصَّةٌ وَأَكَلَتْ كَمَا التَّقَفَتْ حِبَالُ السَّحَرَةِ وَعَصِيْمٌ! أَوْ عَنْ بُقْعَةٍ عَلَا الْمَاءُ فِي أَيَّامِ طُوفَانَ فَقَالَ ذَلِكَ مَوْضِعَ الْكَعْبَةِ لِأَنَّهَا كَانَتْ رِبْوَةً مَكْذُوبٍ عَلَيْهِ لَيْسَ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ فَقَالَ: ذَلِكَ اللَّذْبُ إِذْ كَذَبَ عَلَيْهِ إِخْوَةُ يُوسُفَ! أَوْ عَمَّنْ أُوحِيَ إِلَيْهِ لَيْسَ مِنَ الْجِنِّ وَلَا مِنَ الْإِنْسِ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «وَأُوحِيَ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ»! أَوْ عَنْ أَطْهَرِ بُقْعَةٍ مِنَ الْأَرْضِ لَا تَجُوزُ الصَّلُوةُ عَلَيْهَا؟ فَقَالَ ذَلِكَ ظَهْرُ الْكَعْبَةِ وَعَنْ رَسُولٍ لَيْسَ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالشَّيَاطِينِ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْهُدْهُدُ «أَذْهَبَ بِكِتَابِي هَذَا»! أَوْ عَنْ مَبْعُوثٍ لَيْسَ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَالشَّيَاطِينِ وَالْمَلَائِكَةِ؟ فَقَالَ ذَلِكَ الْغُرَابُ «فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا»!

وَعَنْ نَفْسٍ فِي نَفْسٍ لَيْسَ بَيْنَهُمَا قَرَابَةٌ وَلَا رَحِمٌ؟ فَقَالَ: ذَلِكَ يُؤْتَسُ النَّبِيُّ فِي بَطْنِ الْحُوتِ إِقَالَ: وَمَتَى الْقِيَمَةُ؟ قَالَ: عِنْدَ حُضُورِ الْمَنِيِّ وَبُلُوغِ الْأَجْلِ! قَالَ: وَمَا عَصَا مُوسَى؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَانَ يُقَالُ لَهَا الْارْبِيَّةُ وَكَانَ مِنْ عَوَسَجٍ طُولُهَا سَبْعَةُ أَذْرُعٍ بِدِرَاعِ مُوسَى وَكَانَتْ مِنَ الْجِنَّةِ أَنَّهَا جَبْرَيْلُ عَلَى شُعَيْبٍ.

گفت میان آسمان و زمین مسافت چند است فرمود باندازه دعای مستجاب گفت آبرا چه طعم است فرمود طعم حیات گفت میان مشرق و مغرب را چه مقدار بعد است فرمود مقدار یکروزه سیر آفتاب گفت کدام بقعه است که آفتاب افزون از لحظه بروی نتافته فرمود زمین در یائی که خداوند از برای بنی اسرائیل شکافت گفت کدام انسانست که میخوردومی آشامد و دفع نمیکند فرمود جنین چندانکه در رحم جای دارد گفت کدام چیز در زندگی آشامنده و در مردگی خورنده بود فرمود عصای موسی که بر شاخ زنده بود و آب همی خورد و چون قطع شد در دست موسی احبال سحره را ببلعید گفت کدامین بقعه در طوفان نوح بر فراز آب بماند فرمود موضع کعبه چه برافراز بود گفت کدام کس بکذب آلوده شد و حال آنکه نه از جن بود و نه از انس فرمود گرگی که بخون یوسف آلوده شد گفت چه کس مهبط وحی شد و حال آنکه نه از انس بود و نه از جن فرمود زنبور عسل چنانکه خدای فرماید « وَأَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ » گفت پاکیزه تر از زمین کجاست که بر آن نماز نشاید فرمود بام کعبه گفت کدام رسول است که نه از جن است و نه از انس و نه از ملائکه و نه از شیاطین فرمود هدهد که سلیمانش بسوی بلقیس فرستاد « فَقَالَ إِذْهَبْ بَكْتَابِي هَذَا » گفت کدام میدونست که نه از جن است و نه از انس و نه از شیاطین و نه از ملائکه بود فرمود غراب چنانکه خدای فرماید « فَبِعَثَّ اللَّهُ غَرَابًا »

گفت کدام نفس در نفس دیگر جای گرفت بی آنکه قرابتی و رحمی در میان ایشان باشد. فرمود یونس پیغمبر در شکم ماهی جای گرفت گفت قیامت چه وقت است فرمود هنگام مرگ و رسیدن اجل گفت عصای موسی چیست فرمود بذراع موسی هفت ذراع بود از عوسج و جبرئیل از جنت بشعیب آورد. و دیگر از ابن عباس حدیث کرده اند که دوتن یهودی از امیرالمومنین علیه السلام سؤال کردند که کدام یکی است که آنرا دونیست و کدام دو است که آنرا سه نیست بدینگونه تا صد بشمار می‌رود در توریة و انجیل یافته ایم و همچنان در قرآن شما مسطور است که تلاوت میکنید امیر المومنین علیه السلام تسبیح نمود و شمردن گرفت فرمود آن یکی را که ثانی نیست «الله ربنا الواحد القهار لا شریک له» اما آن دورا که ایشان را سیم نیست آدم و حواست و آن سه که چهارم ندارد جبرئیل و میکائیل و اسرافیل اند که راس فریشتگانند در وحی و آنچه چهار که پنجم ندارند توریة و انجیل و زبور و فرقان است و آن پنج را که ششم نیست نماز است که خداوند بر پیغمبر و امت او فرستاد نه از آن پیش برامتی فرض کرد و نه از این پس فرض کند اما آن شش و «فخلق الله السموات والأرض فی سنة أيام» شش روزیست که خداوند ممکنات را خلق کرد اما آن هفت «فسیع سموات طباقا» و أما الثمانية «ویحمل عرش ربك فوقهم یومئذ ثمانية» هشت ملکی است که عرش را حمل میکنند اما تسعة آن نه آیت است که موسی ابن عمران آورد «و اما العشرة فتلك عشرة كاملة».

اما یازده آن چیزیست که یوسف بیعقوب عرض کرد: اینی رأیت أحد عشر کو کبا، اما دوازده عدد شهور است که مدت سال دوازده است اما سیزده آنست که یوسف با پدر گفت «والشمس والقمر رأیتهم لی ساجدین» پس یازده برادران اویند و شمس و قمر پدر و مادر اویند که همگان سیزده تن باشند اما چهارده آن چهارده قنذیل نورند که معلق اند میان آسمان هفتم و حجب و روشنند بنور خداوند تا قیامت اما پانزده آن پانزده شب است از شهر رمضان که کتب منسوخه از لوح محفوظ با آسمان دنیا آمد اما شانزده آن شانزده صف است از ملائکه که در اطراف عرش بر صفند

اما هفده آن اسامی است از اسماء خداوند که میان بهشت و دوزخ مکتوبست و اگر این نبود از يك زبانه نار آنچه در آسمان و زمین است پاك بسوختی اما هیجده آن هیجده حجابست از نور که آویخته است در میان عرش و کرسی و اگر این نبودی از نور عرش زمین و آسمان و آنچه در میان آنهاست بسوختی اما نوزده آن نوزده فریشته است که خزنه جهنم اند اما بیست آن ایامی است که خداوند آهن را از بهر داود نرم ساخت و اما در بیست و یکم کشتی نوح استقرار یافت و در بیست و دویم میلاد عیسی علیه السلام است و در بیست و سوم نزول مایده است بر بنی اسرائیل و در بیست و چهارم بینائی به یعقوب بازگشت و در بیست و پنجم خداوند در دارالقدس بیست و پنج روز با موسی سخن کرد و در بیست و ششم ابراهیم در آتش مقام کرد و آتش بر وی گلستان شد و در بیست و هفتم ادریس بر آسمان صعود کرد و او بیست و هفت ساله بود اما بیست و هشتم ایامی است که یونس در شکم ماهی بود و در شمار سی حدیث موسی است «وواعدنا موسی ثلاثین لیلة» اما جهل تمام میعاد موسی است «وَأْتَمَنَّاهَا بَعْشَرَ» اما پنجاه «خمسین الف سنة» اما شصت کفاره افطار است که شصت مسکین را طعام دهند اما نود و نه «فتسع وتسعون نعجة» اما صد میفرماید «فاجلدوا كل واحد منهما مائة جلدة» چون آن دوتن جهود این کلمات، بشنیدند مسلمانی گرفتند و یکتن در جنگ جمل و آن دیگر در صفین شهید گشت .

و دیگر از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسش کردند که آن دو زوج کدامند که لابدند از یکدیگر و حال آنکه حیات ندارند فرمود شمس و قمر گفتند آن نور چیست که نه از شمس است و نه از قمر و نه از نجوم و نه از مصابیح فرمود عمودی که خداوند در تیه از بهر موسی فرستاد گفتند کدام ساعتست که نه از روز است و نه از شب فرمود قبل از طلوع شمس گفت کدام پسر است که بسال بزرگتر از پدر بود فرمود پسر عزیر بیست ساله بود و عزیر چهل سال داشت که بمرد و بعد از صدسال خداوند او را زنده کرد اینوقت پسرش صد و بیست سال داشت و عزیر همچنان چهل ساله بود گفت آن چیست که او را قبله نیست فرمود خانه کعبه گفت آن کیست که او پدر ندارد

فرمود مسیح علیه السلام گفت کیست که خویش و عشیرت ندارد فرمود آدم علیه السلام .

ذکر مقامات امیر المومنین علیه الصلوة والسلام

با انبیاء و اوصیا علیهم السلام

عبدالرحمن بن کثیر الهاشمی از ابی عبدالله جعفر صادق علیه السلام حدیث میکند که امیرالمومنین علیه السلام در صفین یکروز وضو بساخت و اذان بگفت این هنگام طرفی از کوه شکافته شد و سری سفید بیرون شد با روی سفید و لویه سفید ..

فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ مَرْحَبًا بِوَصِيِّ خَاتِمِ النَّبِيِّينَ وَقَائِدِ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ وَالْأَغْرَاءِ الْمَأْمُونِ وَالْفَاضِلِ الْفَائِزِ بِثَوَابِ الصِّدِّيقِينَ سَيِّدِ الْوَصِيِّينَ . أميرالمؤمنین علیه السلام در جواب او فرمود : السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَخِي شَمْعُونُ بْنُ حَمُّونَ بَيْنَ الصَّفَا وَصِيِّ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ رُوحِ الْقُدُّسِ .

ای شمعون حال تو چگونه است عرض کرد بخیر است خداوند ترا رحمت کند ما منتظریم که روح الله از آسمان فرود آید یا امیرالمؤمنین نمیدانم کسیرا اعظم از تو در ابتلا و امتحان و نیکوتر از تو و رفیع تر از تو در قیامت از اجر و ثواب ، شکیبائی کن یا علی درین رنج و عنا تا فردا که حبیب خود را دیدار کنی «فقد رأيت اصحابك بالأمس مالمقوا من بني اسرائيل نشروهم بالمناشير و حملوهم على الخشب» یعنی حال اصحاب خویش را ازین پیش بدانستی که از بنی اسرائیل چه دیدند و چه کشیدند بعضی را با منشار دو نیم کردند و بعضی را بردار زدند.

و دیگرابانه بن ربیع الاسدی میگوید بر امیر المؤمنین علیه السلام در آمدن مردی دیرینه سالدر خدمت آن حضرت بود و با او سخن همی کرد بیوادم تا آنمرد برخاست

و برفت عرض کردم یا امیر المؤمنین کیست این مرد که تو را از ما مشغول داشت؟ وقال هذاوصی موسی علیه السلام»

و دیگر محمد بن یحیی حدیث میکند هنگامیکه امیرالمؤمنین علیه السلام در طواف کعبه بود مردی را نگریست که با ستار کعبه آویخته است و همی گوید:

يَا مَنْ لَا يَشْغَلُهُ سَمْعٌ عَنْ سَمْعٍ يَأْمِنُ لَا يُغَلِّطُهُ السَّائِلُونَ يَا مَنْ لَا يُبْرِمُ بِالْحَاحِ الْإِحْيَانِ أَذْقَنِي بَرْدَ عَفْوِكَ وَحَلَاوَةَ رَحْمَتِكَ .

امیر المومنین علیه السلام فرمود یا عبدالله این دعای تو بود گفت شنیدی؟ فرمود شنیدم گفت بعد از هر نماز قرائت میکن سوگند بدانخدای که جان خضر در دست قدرت او است اگر شمار گناهان تو باندازه ستارگان آسمان و قطرات سحاب و سنگی و خاک باشد خداوند سریع تر از طرفه العین معفو میدارد .

و دیگر در خبر است که امیر المومنین علیه السلام خضر علیه السلام را دیدار کرد فرمود سخنی از در حکمت بگوی -

فَقَالَ: مَا أَحْسَنَ تَوَاضُعِ الْأَغْنِيَاءِ فَقَرَأَ رَبِّيَ إِلَى اللَّهِ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ: وَأَحْسَنُ مِنْ ذَلِكَ تَيْهُ الْفُقَرَاءِ عَلَى الْأَغْنِيَاءِ ثِقَةً بِاللَّهِ . خضر گفت این سخن را با آب زر باید نوشت.

و دیگر در امالی مفید و تاریخ بغداد مسطور است که امیر المومنین علیه السلام خضر را در خواب دید فرمود سخنی از در نصیحت، بگوی کف دست خویش را بنمود که این کلمات با خطی سبز مکتوب بود :

قَدْ كُنْتَ مَيِّتًا فَصِرْتَ حَيًّا*** وَعَنْ قَلِيلٍ تَعُودُ مَيِّتًا

یعنی مرده بودی زنده شدی وزودباشد که مرده باشی آنگاه فرمود:

فَأَبْنِ الدَّارَ الْبَقَاءِ مَيِّتًا*** وَدَعِ الدَّارَ الْفَنَاءِ مَيِّتًا

یعنی خانه از بهر آخرت بنا کن و خانه دنیا را دست بازدار .

و دیگر عبدالله بن سلیمان از ابی عبدالله حدیث میکند که امیرالمومنین علیه السلام بعد از رحلت رسول خدای صلی الله علیه و آله چون بجهت غلبه دیگران بر امر مسلمانان تنگدل شد نزدیک قبر رسول خدای صلی الله علیه و آله آمد «فقال یا ابن أم إن القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی» یعنی اینقوم مرا ضعیف کردند و نزدیک بود مرا بکشند از قبر رسول خدای صلی الله علیه و آله دستی بیرون شد که شناخته می شد که دست رسول خداست و آوازی بر آمد که معلوم بود که آواز رسول خداست بجانب ابو بکر « یقول یا هذا أكفرت بالذي خلقك من تراب ثم من نطفة ثم من علقة ثم سوياك رجلا » یعنی ایمرد آیا کافر شدی بخدائیکه تورا از خاک بیافرید پس از نطفه و علقه پیورید تا مردی شدی .

و دیگر عبدالله بن حسن بن حسن از پدر و جد خود از امیرالمومنین علیه السلام حدیث میکند که یروز امیر المومنین علیه السلام در مسجد کوفه بود تا آفتاب بنشست و سیاهی جهانرا فرو گرفت ناگاه مردی با جامه سفید از باب فیل بمسجد در آمد راز قفای اوقایدان لشکر و پاسبانان در آمدند امیر المؤمنین علیه السلام فرمود چه اندیشیدید از بهر چه حاضر شدید عرض کردند که این مرد ناشناخته را نگرستیم بترسیدیم که بر تو غدیری اندیشد . «فقال کلا- فانصرفوا رحمکم الله أتحفظونی من أهل الأرض فمن یحفظني من أهل السماء» فرمود بازشوید خداوند شما را رحمت کناد گرفتم که شما مرا از اهل زمین محفوظ دارید مرا از اهل آسمان کو حراست خواهد نمود .

پس آنمرد در نزد امیرالمومنین علیه السلام توقف کرد چنانکه از اندوه آکنده بود پس گفت یا امیرالمومنین جامه خلافت را که خاص تو بود دست بازداشتی و از بهر دیگران گذاشته و حال آنکه خلافت بنو محتاج بود اگر چند تو محتاج خلافت نبودی «لقد تقدمك قوم و جلسوا مجلسك فعذابهم علی الله و إنك زاهد في الدنيا وعظیم في السموات والأرض و إن لذلك في الآخرة مواقف كثيرة تقر بها عيون شیعتك و إنك لسید الأوصیاء وأخوك سید الأنبياء ثم ذكر الأئمة الاثني عشر فانصرف» عرض کرد یا امیرالمومنین جماعتی برتوسبقت جستند و بجای تو بنشستند

و خداوند ایشانرا عذاب کند همانا تو در دنیا زاهدی و در آسمان و زمین عظیم و در آن جهان آن مکانت و منزلت داری که چشم شیعیان تورو شن شود توئی سید اوصیاء برادر سید انبیا آنگاه ائمه اثنی عشر را يك بیک برشمرد و طریق مراجعت گرفت امیر المؤمنین علیه السلام روی با حسنین علیهما السلام کرد و فرمود او را ندانستید او برادر من خضر علیه السلام بود،

ذکر احوال امیر المؤمنین علیه التحیه و السلام

با ابلیس و لشکر ابلیس

ابن شهر آشوب از علی بن محمد صوفی حدیث میکند که گفت ابلیس را دیدار کردم مرا گفت تو کیستی گفتم از فرزندان آدم فقال لا اله الا الله انت من قوم یزعمون انهم یحبون الله و یعصونه و یغضون ابلیس و یطیعونه» گفت شما از جماعتی هستید که گمان دارید دوست میدارید خدایرا و عصیان او میکنید و میپندارید دشمن ابلیسید و اطاعت میکنید او را گفتم تو کیستی قال انصاحب الاسم الكبير والطبل العظيم أنا قاتل هابیل أنا الراكب مع نوح النبي في الفلك أنا عاقر ناقه صالح أنصاحب إبرهیم انا مدبر قتل یحیی ناممکن قوم فرعون من النیل أنا مخیل السحروقاده إلى موسى أنا صانع العجل لبني اسرائيل أنا صاحب منشار زکریا أنا السایر مع أبرهة إلى الکعبة بالفیل أنا المجمع لقتال محمد یوم أحد وحنین أنا ملقی الحسد یوم السقیفة في قلوب المنافقین أنا صاحب الهودج یوم الحرية و البعیر أنا الواقف في عسکر صفین أنا الشامت یوم کربلاء بالمؤمنین أنا إمام المنافقین انا مهلك الأولین انا مضل الآخیرین انا شیخ الناکثین انا رکن القاسطین أناظل المارقین أنا أبو مرة مخلوق من نار لا من طین أنا الذي غضب الله علیه رب العالمین چون ابلیس این کلمات را برای برد و صفات خویش را برشمرد صوفی گفت ای ابلیس ترا قسم میدهم بحقی که خدای را بر تست مرا بکاری دلالت کن که با خدا تقرب جویم و ازو استعانت خواهم در نوائب دهر .

فقال اقنع من دنياك بالعفاف و الكفاف و استعن على الآخرة بحب علي بن أبيطالب عليه السلام و بغض اعدائه فاني عبدت الله في سبع سماواته و عصيته في سبع ارضيه فلا مجدت ملكا مقربا ولا نبيا مرسلالا و هو يتقرب بحبه» ابليس گفت کار دنیا را قناعت کن بعفاف و کفاف و کار آخرت را بحب علی بن ابیطالب و بغض دشمنان او پرداز همانا من خدای را در هفت آسمان عبادت کردم و در هفت زمین عصیان ورزیدم ندیدم ملک مقربی و نه پیغمبر مرسلی که بی حب علی تقرب خدای تواند جست و غایب گشت صوفی بنزدیک ابوجعفر علیه السلام آمد و قصه بگفت فقال علیه السلام: «آمن الملعون بلسانه و كفر بقلبه» فرمود این ملعون بزبان ایمان میآورد و بدل کافر است .

و دیگر ابو جعفر بن بابویه در امتحان سند با بن عباس می‌رساند که گفت در خدمت رسول خدا و علی علیه السلام در آستانه کعبه بودیم ناگاه شخصی عظیم در پهلوی رکن یمانی دیدار شد که صورت فیلی داشت رسول خدای او را لعن فرستاد امیر- المؤمنین عرض کرد این چیست یارسول الله فرمود او را نمی شناسی؟! ابلیس لعین است علی علیه السلام بروی بتاخت و پیشانی و خرطوم او را بگرفت و بکشید و گفت یارسول الله او را میکشم فرمود یا علی مگر نمیدانی که خداوند تا قیامت او را مهلت نهاده است . «فقال ابليس دعني يا علي ابشرك فمالي عليك ولا علي شيعتك سلطان والله ما يبغضك احد الا شاركت اياه في رحم امه وولده وما له كما هو في القرآن : وشاركهم في الأموال والأولاد» ابليس گفت یا علی مرا دست باز دار تا ترا بشارت دهم که مرا بر تو و بر شیعیان تو دست نیست سوگند با خدای که کس دشمن ندارد ترا الا- آنکه من با پدر او در آنچه در رحم مادر او نهاده شریک بوده ام و در اموال و اولاد او شریکم چنانکه خدای فرماید «وشاركهم في الأموال، الأولاد» پیغمبر فرمود او را بگذار و علی دست باز داشت

و دیگر کلینی از ابو جعفر الا- حدیث میکند که یک روز گاهی که امیر المؤمنین علیه السلام بر منبر جای داشت ثعبانی ظاهر گشت مردمان بدفع او برخاستند

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود دست باز دارید پس آن اژدها بیامد تا پای منبر و بر امیر المؤمنین سلام داد آنحضرت فرمود کیستی عرض کردم بن عمیر بن عثمانم پدر من از جانب تو بر جماعت جن خلیفتی داشت اینک بمرده و مرا وصیت کرده که بحضرت تو آیم و فرمان تر بدانم فرمود ترا بجای پدر خلیفتی دادم و بپرهیز کاری وصیت می کنم .

و دیگر در کتاب ابراهیم و کتاب ابن فیاض اسمعیل بن ابان باسناد خود از ام سلمه حدیث میکند که علی علیه السلام باتفاق بلال از قفای رسول خدای راه بر گرفتند و بر اثر آنحضرت همی رفتند چون بدامان کوه رسیدند اثر آنحضرت ناپدید گشت و مردی آشکار شد که بر عصای خویش تکیه کرده و مانند شبانان جامه از کردن در آویخته امیر المؤمنین علیه السلام بلال را فرمود بجای باش تا من خبری باز آرم و بآن مرد نزدیک شد و بانگ در داد که با عبدالله آیا رسول خدای را دیدار کردی گفت مگر از برای خدای رسولی می باشد امیر المؤمنین علیه السلام غضب شد و سنگی بر داشت و بسوی او پرانید، سنگ بر پیشانی او آمد و صیحه عظیم بزد ناگاه ظلمت های مترکم از پس یکدیگر زمین را و کوه را فرو گرفت و آن مرد را احاطه کرد اینوقت دو مرغ یکی از جانب راست و آن دیگر از جانب چپ بادید شد و بر آن سیاهیها همی بال زدند تا بجمله مرتفع گشت و آن دو مرغ بجانب فراز جبل طیران کردند.

امیر المؤمنین علیه الصلاة والسلام بلال را فرمود برخیز تا از قای مرغان راه سپار شویم چون بفراز کوه آمدند رسول خدای را دیدار کردند که از آنسوی همی آمد و بر روی امیر المؤمنین علیه السلام تبسم فرمود و گفت ترا بیمناک می بینم امیر المؤمنین صورت حال را بعرض رسانید فرمود آن دو طایر را شناختی عرض کرد نشناختم فرمود ایشان جبرئیل و میکائیل بودند و با من حدیث میکردند چون بانگ ابلیس را شنیدند بدانستند و بسوی تو آمدند تا ترا اعانت کنند .

و دیگر در علل الشرایع ابن بابویه سند مسلمان میرساند که ابلیس بر جماعتی

عبور نمود نگر نیست که ایشان علی علیه السلام را سب میکنند گفت هلاک بادید شما ، دوازده هزار سال خداوند را در جان عبادت کردم چون جان هلاک شد شکایت بحضرت حق بردم خداوند برابر کشید باسماں دنیا هم دوازده هزار سال با ملائکه خداوند را عبادت کردم اینوقت نوری درخشنده بر ما عبور داد که از شعشعه آن همگان سجده در افتادیم و از سبحات جلال از خداوند متعال ندائی در رسید که این نور ملک مقربی و پیغمبر مرسلی نیست بلکه نور طینت علی بن ابیطالب است .

و دیگر ابو بکر هبة الله باستاد خود از ابن عباس حدیث میکند که رسول خدا و علی مرتضی و جعفر طیار در خانه فاطمه علیهم السلام بودند و فاطمه در نماز بود چون سلام باز داد بجانب راست نگر نیست طبقی از رطب دید و در جانب چپ هفت طایر کباب کرده و ظرفها و جامی از شیرو طاسی از عسل و کاسی از شراب بهشت و کوزی از ماه معین دیدار کرد پس سجده شکر بگذاشت و خدای را سپاس بگفت و رسول را درود فرستاد و نخستین رطب را بمجلس آورد چون از اکل آن پرداختند مایده حاضر ساخت اینوقت سایلی ندا در داد که ای بیت کرم آیا از برای شماست که مسکینی را طعام دهید فاطمه علیها السلام قرصه از رغیف برداشت و مرغی کباب بر فراز آن گذاشت و حمل کرد برجامی تا بسایل دهد پیغمبر تبسمی فرمود بر روی فاطمه و فرمود این طعام حرام است بر این سایل و او را تشنیه و تویخ کرد، گفت میان من و تو حکم با شمشیر است آیا میدانی بر باب سرای کدام کس فرود آمدی؟ : «فقال ابلیس یا رسول الله اشتقت إلى رؤية علی فجنّت أخذ منه الحظ الأوفر و ایم الله إني من أودائه وانی لا والیه» ابلیس گفت یا رسول الله من مشتاق شدم که علی را دیدار کنم و بهره کافی برم سوگند با خدای که من از دوستان اویم و در شمار اولیای او می باشم .

و دیگر جابر از ابیجعفر علیه السلام حدیث می کند که یکروز رسول خدای علی علیه السلام را فرمود در این وادی عبور میکن چون آن حضرت داخل وادی شدو دور بر آمدتا بیاب وادی رسید پیری، ظاهر شد و گفت اینجا چکنی؟ فرمود مرا رسول

خدای بدینجا فرستاد گفت مرا می شناسی امیر المؤمنین علیه السلام فرمود همانا شیطان ملعون باشی گفت با من مصارعت میکنی علی فرمود باکی نیست پس بکشتی در آمدند امیر المؤمنین علیه السلام او را بر زمین کوفت و بر سینه اش نشست شیطان گفت از زیر من برخیز تا ترا بشارتی دهم امیر المؤمنین علیه السلام برخاست و فرمود بگوی گفت در روز قیامت حسن از جانب راست عرش و حسین از جانب چپ شیعیان خود را خط جواز میدهند تا بیزحمت از آتش در میگذرند اکنون کرت دیگر مصارعت کنیم.

امیر المؤمنین علیه السلام دیگر باره آغاز کشتی کرد و او را بر زمین کوفت گفت از فراز من برخیز تا ترا بشارت دیگر گویم همانا چون خداوند آدم را بیافرید و ذرات ذریه او را برآورد از ایشان پیمان گرفت « قال ألت بربکم قالوا بلی » پس شاهد گرفت ایشانرا بر نفوس ایشان آنگاه میثاق محمد را و میثاق ترا اخذ فرمود اینوقت وجه تو جمیع وجوه را و روح تو جمیع ارواح را بشناخت پس نمیگوید کسی دوست میدارم ترا الا آنکه میدانی و نمیگوید کسی دشمن می دارم ترا الا آنکه میشناسی اکنون برخیز از فراز من تا کار کشتی در کرت سیم بیای بریم .

امیر المؤمنین علیه السلام برخاست و همچنان بکار مصارعت پرداخت و در کرت سیم نیز او را در انداخت گفت یا علی مرا در هم مشکن برخیز تا بشارت دیگر گویم امیر المؤمنین فرمود من از تو برائت میجویم و ترا لعن میکنم وقال والله یا بن ابی طالب ما احد یبغضک إلا شرکت أباه فی رحم أمه وولده وماله أما قرأت کتاب الله وشارکهم فی الأموال والأولاد » گفت ای پسر ابوطالب والله نیست کسی که دشمن دارد ترا الا آنکه من در نطفه او شریک بوده ام و در اموال و اولادش شریکم کقولہ تعالی وشارکهم فی الأموال والأولاد»

ذکر اخبار امیر المؤمنین علیه السلام از اخبار غیب

ابن شهر آشوب از سلمان فارسی حدیث میکند که چندین مردم حماری بنزد ابو بکر

آمدند و از مسئله چند پرسش کردند با بکرندانست و بر عمر دشوار آمد که جاثلیق نصاری بر رئیس مسلمانان غلبه کند او را گفت خاموش باش و اگر نه خونت را هدر سازم جاثلیق گفت ای عمر با آنکس که استرشاد میکند کار بعدل می کن مرا سؤالی چند است اگر توانی دلالت کن مرا بر کسی که پاسخ تواند گفت اینوقت امیرالمؤمنین علیه السلام از راه برسد گفت از علی سؤال کن .

جاثلیق گفت یا علی مرا خبر ده که تو مؤمنی در نزد خدا یا مؤمنی در نفس خود فرمود من در نزد خدا مؤمنم چنانکه مؤمنم در عقیدت خود گفت مخبر ده مرا از مقام خود در بهشت فرمود منزلت من با پیغمبر امی است در فردوس اعلی و بحکم وعده خداوند مرا در این سخن شکی و شبهاتی نیست گفت صدق اینوعده را از کجا دانستی فرمود بکتاب منزل و صدق نبی مرسل گفت صدق نبی را از کجا شناختی فرمود آیات و معجزات گفت خبرده مرا که خداوند در کجاست فرمود خداوند را جای نیست و بزرگتر از آنست که او را مکان باشد با تغییر بپذیرد یا از حالی بحالی بگردد.

و گفت طریق معرفت حق کدامست آیا با حواس ادراک توان کرد اگر مدرک حواس نیست طریق معرفت چیست فرمود خداوند جبار بزرگتر از آنست که وصف شود بمقدار یا ادراک شود بحواس باقیاس شود بناس بلکه طریق معرفت حق صنایع باهره اوست از برای عقول که مردم دانا بدان اعتبار گیرند گفت خبر ده مرا از آنچه پیغمبر شما در حق مسیح فرموده گفت او مخلوقست فرمود لزوم تدبیر او در امر معاش و تصویر و تغییر او از حالی بحالی و فزونیها که ازو متفک نشود و نقصانها که از دور نگرده واجب میکند که مخلوق باشد لکن او پیغمبر است مؤید و معصوم .

گفت چگونه استوار دارد این کلمات را کسی که در علم همسنگ تو نباشد فرمود خبر میدهم ترا از علم خود بما کان و مایکون عرض کرد بر صدق دعوی خود خبری بنمای امیرالمؤمنین فرمودهان ای نصرانی از مستقر خود بیرون شدی

و در سؤال خود قصد دیگر داشتی بخلاف اینکه اکنون اظهار طلب و استرشاد میکنی پس در خواب مقام مرا بتو بنمودند و بکلام من با تو حدیث کردند و ترا از خلاف من بیم دادند و بطاعت و اطاعت من امر فرمودند: «قال صدقت والله وأنا أشهد ان لا اله الا الله و أن محمدا رسول الله و انك وصی رسول الله و أحق الناس بمقامه» و آن چند تن که با وی بودند نیز مسلمانی گرفتند عمر گفت ای جاثلیق محمد خدای را که ترا هدایت کرد دان علم النبوة في اهل بيت صاحبها والأمر لمن خاطبته اولا برضا الأمة، همانا علم نبوت در اهل بیت نبوتست و آنکس که نخست از وی پرسش کردی خلافت برای امت اور است جاثلیق گفت دانستم آنچه گفتی و من در امر خویش بریقینم .

و دیگر از ثابت بن افلح حدیث کرده اند که گفت نیم شبی اسب من باوه شد و از هیچ جا نشان اورا نیافتم طریق سرای امیر المؤمنین علیه السلام را پیش داشتم چون بر در سرای رسیدم از آن پیش که سخنی گویم یا قرع باب کنم قنبر از خانه بیرون شد و گفت یا ابن الأفلح برو اسب خویش را از عرف طلحة السعدی مأخوذ دار.

و دیگر در خبر است که یكروز امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که مردی می باید که این مال را بمداین حمل کند و بشیعیان من برنماند مردی حاضر بود در خاطر نهاد که میروم و این مال را میگیرم و از طریق مکرجه فرار میکنم این عزیمت را درست کرد پس پیش شد و گفت یا امیر المؤمنین من این خدمت برای برم و این مال را بمداین رسانم. «فرع رأسه فقال إياك عنى تأخذ طريق المکرجه» امیر المؤمنین

علیه السلام سر برداشت و فرمود پرهیز از من که طریق مکرجه پیش داری، و دیگر حدیث کرده اند که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود «أكثروا الطواف بهذا البيت فانی أنظر رجلا من الحبشة أصلع أصمع جالسا علیه و هو يهدم» یعنی بسیار طواف کنید خانه مکه را گویا می بینم مردی را از حبشه که اصلع و اصمع است در این خانه نشسته و مشغول تخریب خانه کعبه است و دیگر صاحب الحلیه از حارث بن سويد حدیث کرده و قال سمعت عليا يقول حجتوا قبل أن لا تحجوا فكأنني أنظر إلى

الحبشي أسمع أفرع بیده معول یهدمها حجرا حجرا» گفت شنیدم که علی میفرمود حج بگذارید از آن پیش که نتوانید گویا می بینم بسوی مردی حبشی که اصمغ و افرع باشد و معول بدست گیرد و احجار خانه راهدم و خراب کند .

و دیگر از غلام عبدالرحمن بن عوف حدیث کرده اند که یكروز علی علیه السلام از میان لشكر هممه اصغا فرمود گفت این ضوضاء در لشكر از كجاست گفتند خبر دادند كه مویه كشته شد « فقال كلا ورب الكعبة لا يقتل حتى يجتمع عليه الأمة » فرمود حاشا سوگند با خدای كعبه كشته نمیشود معویه تا گاهی كه امت پیغمبر بتمامت در تحت فرمان او در آید عرضکردند یا امیر المؤمنین اگر چنین است كه میفرمائی از چه رو با معویه رزم میزنی فرمود تا در میان خود و خدای جای عذر نگذارم .

و دیگر علی بن عثمان و محمد بن یسار از ابی عبدالله علیه السلام حدیث کرده اند كه عایشه بدست مردی شدید العداوه مکتوبی با امیر المؤمنین علیه السلام فرستاد وقتی رسید و مکتوب را برسانید كه امیر المؤمنین علیه السلام سوار بود آن حضرت مکتوب را قرائت كرد و با رسول عایشه فرمود كه در منزل ما فرود شو و از آب و طعام ما بخورو بیاشام تا جواب كتاب عایشه را رقم کرده با تو سپارم گفت سوگند با خدای نخورم و ننوشم .

امیر المؤمنین علیه السلام پیاده شد و اصحاب بجانب او نگران بودند پس روی با رسول عایشه كرد و فرمود از تو سؤال میکنم و سخن بصدق بگوی سوگند می دهم ترا با خدای كه عایشه نگفت كه مردی میخواهم كه با علی شدید العداوه باشد پس بنزدیكتر آمد و گفت عداوت تو با علی تا كجاست گفتی بسیار است چندانكه آرزو میکنم كه دست یابم و او را و اصحاب او را با شمشیر دو نیمه كنم عرض كرد چنین بود فرمود سوگند میدهم ترا با خدای عایشه نگفت این كتاب بجانب علی حمل كن و تسلیم نمای خواه سواره باشد و خواه پیاده اگر چه بر استر رسول خدای

متکی بر کمان خود باشد و کمانه خویش را از قربوس زین آویخته دارد و اصحاب او بر گرد او صف زده باشند؟ عرضکرد چنین بود فرمود سوگند می دهم ترا با خدای عایشه ترا فرمود که از طعام و شراب علی مخور و میاشام که در آن سحر کرده است؟ عرضکرد چنین بود فرمود اکنون پیام مرا باز میرسانی عرضکرد اطاعت میکنم چه گاهی که بحضرت تو آمدم هیچکس را در روی زمین مانند تودشمن نداشتم و امروز در روی زمین هیچکس را مانند تو دوست ندارم .

پس امیرالمؤمنین علیه السلام جواب مکتوب عایشه را رقم کرده بدو سپرد و فرمود که عایشه را بگوی که رسول خدای را اطاعت نکردی: ترا گفت از خانه خویش بیرون مشو بیفرمانی کردی آنمرد جواب نامه را برسانید و پیام آن حضرت را ابلاغ کرد و مراجعت نموده ملازمت خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام اختیار کرد.

و دیگر سند باصیغ بن نباته میرسد که میگوید با امیر المؤمنین علیه السلام نماز صبح را بگذاشتیم ناگاه مردی دیدار شد که جامه مسافران در برداشت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود از کجا میرسی؟ گفت از شام فرمود حاجت چیست مرا خبر میدهی یا من ترا خبر دهم عرضکرد یا امیر المؤمنین تو بفرمای فرمود معویه در فلان روز از فلان ماه ندا در داد که کشنده علی را ده هزار دینار عطادهم فلان مرد برخاست و گفت من این خدمت بپای برم چون بسرای خویش رفت پشیمان شد و گفت من ابن عم رسول خدای و پدر فرزندان رسول خدای را نخواهم کشت روز دیگر معویه بر مبلغ عطا بیفزود و گفت بیست هزار دینار میدهم و همچنان مردی تقدیم این خدمت را بر ذمت نهاد و نیز پشیمان شد و آن حمل را از گردن فرو نهاد و روز سیم معویه عطا را بسی هزار دینار مقرر داشت این وقت تو بر جستی و انجام این امر را بر ذمت نهادی و تو مردی از قبیله حمیری عرضکرد سخن بصدق کردی فرمود اکنون رأی تو چیست هم بر آن عقیدتی که مرا خواهی کشت عرضکرد بر آن عقیدت نیستم لکن عزیمت مراجعت دارم فرمود ای قنبر راحله او را اصلاح کن دزادراه او را بساز و او را نفقه عطا کن و بسوی شام باز فرست.

و دیگر کاتب امیر المؤمنین عبدالله بن ابی رافع حدیث میکند که وقتی امیر المؤمنین علیه السلام ابو موسی اشعری را از برای تحکیم روان میداشت فرمود از احکام کتاب خدای بیرون مشو چون ابو موسی روی بگردانید و روان شد فرمود گویا میبینم که فریفته شده عرض کردم یا امیر المؤمنین چون میدانی که فریفته شود چرا روان میداری « فقال یا بنی لوعمل الله فی خلقه بعلمه ما احتج علیهم بالرسول » یعنی اگر خداوند با علم خود کار میکرد ارسال رسل واجب نمیگشت .

و دیگر در خبر است که در صفین روزی که اهل شام میمنه لشکر عراق را هزیمت کردند چنانکه بشرح رفت و اشتر نخعی بانکی در میداد و هزیمتیان را بمراجعت فرمان میکرد امیر المؤمنین علیه السلام سه کت فرمود « یا ابا مسلم خذهم » مالک اشتر عرض کرد یا امیر المؤمنین ابو مسلم کدام است که من نمی شناسم فرمود من ازین سخن مردی را خواستم از آخر زمان که از جانب مشرق بیرون میشود و خداوند مردم شام را بدست او بهلاکت می افکند و سلطنت بنی امیه را منقرض میسازد .

و دیگر ابو بکر جرجانی در تاریخ بغداد آورده که ابوالد نیا در ایام خلافت ابو بکر متولد شد و در زمان خلافت امیر المؤمنین علیه السلام عزم کرد که سفر کوفه کرده ادراک خدمت آنحضرت نماید ابو الدنیا میگوید باتفاق پدر سفر کوفه کردیم چون راه بکوفه نزدیک نمودیم تشنگی بر من و پدرم غلبه کرد با پدر گفتم لختی بباش تا من درین بیابان گرد بر آیم باشد که آبی بدست کنم پدر را بگذاشتم و برفتم ناگاه برکه آبی بیافتم پس بدن بشستم و آب بیاشامیدم تا سیراب شدم و نزد پدر آمدم و مژده بدادم که اینک بنزدیک ما بر که آبیست و پدر را برداشتم و آهنگ برکه کردم چندانکه فحوص کردم نشان از برکه و آب ندیدم پدر من از عطش بمرد اورا بخاک سپردم و آهنگی خدمات امیر المؤمنین علیه السلام کردم وقتی رسیدم که آنحضرت براسترخویش سوار میشد تا بجانب صفین رود رکاب بگرفتم تا آنحضرت بر نشست پس بر روی رکاب افتادم تا ببوسم چهره من از آهن رکاب زخمی برداشت چون صورت حال را عرض کردم فرمود هر کس ازین آب بنوشد فراوان عمر کند مرا بشارت

بطول عمر داد و معمر نام نهاد و نیز مرا اشج خواندند از بهر آنزخم که بر چهره یافتم خطیب گوید ابو الدنیا را ورسال سیصد هجری در بغداد دیدم با جمعی از اقوام خود حاضر بود و او را بطول عمر صفت میکردند و بمن رسید که در سال سیصد و بیست و هفت هجری وفات کرد .

و دیگر در شرح شافیه از مطالب السؤل نقل شده و ابن شهر آشوب رقم کرده که بعد از ورود امیر المومنین علیه السلام بکوفه در میان قبائلی که حاضر حضرت میشدند جوانی از شیعیان علی علیه السلام بود که در رکاب آن حضرت جهاد میکرد از اقوام عرب زنی بگرفت و در کوفه جای داد روز دیگر بامدادان که امیرالمومنین علیه السلام نماز بگذارد مردی را فرمود برو در فلان محله در پهلوی فلان مسجد خانه ایست چون بدانجا رسیدی بانگ زنی و مردی را میشنوی که با علا صوت بمشاجره و مخاصمه مشغولند هر دو تن را برداشته در ساعت بنزدیک من حاضر کن آنمرد برفت و هر دو تن را حاضر کرد.

امیر المومنین علیه السلام فرمود چیست این تنازع و تشاجر در میان شما آنجوان عرض کرد یا امیر المومنین من این زنی کابین بسته ام و تزویج کرده ام دوش که با وی خلوت کرده ام نفرتی در نفس من بادید آمد که اگر توانستم هم در شب او را از خود دور کردم و از خانه اخراج نمودم ازین روی امر ما بخصومت انجامیده فقال علی لمن حضره رب حدیث لایؤثر من یخاطب به أن یسمعه غیره، امیر المؤمنین علیه السلام فرمود بسیار سخن است که بر مخاطب گران می آید که دیگر کس جز او اصغا نماید مجلسیان برخاستند و بیرون شدند این وقت روی بدانزن کرد و فرمود این جوان را میشناسی عرض کرد نمیشناسم فرمود اگر من تو را خبر دهم از حال او انکار خواهی کرد عرض کرد انکار نکنم فرمود تو دختر فلان نیستی و تو را پسر عمی نبود که تو او را خواستی و او تو را خواست و پدرت رضا نمیداد که بنکاح اودر آئی و پسر عم ترا از جوار خود دور کرد تا شما را با یکدیگر دسترس نباشد عرض کرد یا امیر المؤمنین

چنان بود که تو خبر میدهی فرمود آیا شیئی از برای قضای حاجت بیرون نشدی و آن جوان مغافصه برتودر آمد و با کراه با تو هم بستر گشت و تو حامل شدی و مادر را آگهی دادی و از پدر پوشیده داشتی و چون حمل فرو نهادی کودک را در خرقة پیچیده از دیوار خانه بجانب مزبله در افکندی اینوقت سگی آمد و آنرا ببوئید بیم کردی که مبادا او را بخورد سنگی بدو پرائیدی آنسنگ بر سر کودک آمد و سرش بشکست پس بسوی او شتاب کردید و مادرت سر او را با خرقة بیست پس او را بگذاشتید و باز شدید و تودست باآسمان برداشتی و گفتی «اللهم احفظه یا حافظ الودایع»؟

آنزن چون اینقصه بشنید خاموش ایستاد امیر المؤمنین علیه السلام فرمود بحق من سخن کن عرض کرد یا امیرالمؤمنین جز بصدق سخن نکردی وازین راز جز مادر من هیچکس آگهی نداشت فرمود خداوند مرا آگهی داد بالجمله بامدادان مردی اور ایدار کردو بر گرفت و بقبیله بردو تربیت کرد تا مردی شد و با آنجماعت بکوفه آمد و ترا کابین بست و آن جوان را فرمود تا سر خویش را مکشوف داشت و آن شکسته را بنمود آنگاه فرمود این فرزند تست خداوند شما را از چنین فعلی حرام معصوم داشت پس هردو باهم برفتند.

و دیگر باسناد معتبره از ابی جعفر و ابی عبدالله علیها السلام حدیث کرده اند که امیر المؤمنین علیه السلام در بازار کوفه عبور میداد زنی آن حضرت را سه کرت لعنت فرستاد . «فقال یا سلقلیه کم قتلت من أهلك» فرمود ای سلقلیه من از اهل تو چند کس کشته ام گفت هفده و اگر نه هیجده کس . و سلقلیه کسی را گویند که بعد از حیض متولد شود و ازپس او دیگر فرزندی نیاید چون آنزن بخانه آمد و از مادرش پرسش کرد که این قصه چنین است گفت چنین است .

و دیگر در خصایص نطنزی مرقوم است که علی علیه السلام وقتی فرمود الله اکبر رسول خدا فرمود «ترادشمن نمیدارد از فریش الأسفحی و از نصاری الآ یهودی واز عرب إلدعی و از دیگر مردم إلا شقی و از زنان الأسلقلیه» زنی گفت یا علی سلقلیه کدام است فرمود آن زن که از دبر حیض بیند گفت خدا ورسول راست گوئیست

اگر مرض مرا بیرون کنی بغض ترا از دل بیرون کنم و بدان بازنگردم «فقال علیه السلام اللهم إن كانت صادقة فحول طمنها حیث طمشت النساء» فرمود الهی اگر این زن راست میگوید طمٹ او را بگردان بدانجانب که زنان خون بینند آزن نیکو شد و عمرو بن حریت از قفای او برفت و گفت ای زن تو چنین بودی گفت چنین بودم گفت سحر و کهنات این مرد را بدیدی گفت ناستوده سخن مکن او از اهل بیت نبوتست عمر و باز شد و این خبر بحضرت امیرالمومنین آورد فرمود آن زن نیکوتر از توسخن کرد.

و دیگر زید و صعصعه پسرهای صوحان و دیگر اصحاب حدیث کرده اند که مردی از اساقفه نصاری صد و بیست سال روزگار برده بود و در دیلم دیری داشت مردم خود را گفت بنزدیک علی باید رفت او انزع بطین است من صفت او را در انجیل دیده ام و او وصی پسر عم خود است پس بنزدیک امیر المؤمنین علیه السلام سفر کردند آنحضرت فرمود بنزدیک من آمدی تا مسلمانی گیری اگر خواهی رغبت تر؛ در ایمان بزیادت کنم عرض کرد چرا نخواهم فرمود مدرعه خود را فروگذار و آن نشان که در میان دو کتف داری با اصحاب خود بنما «قال اشهدان لا إله الا الله و اشهد ان تمدا عبده و رسوله» و فریادی زد و بمرد امیرالمومنین علیه السلام فرمود در اسلام قلیلی زندگانی کرد و در جوار خدای بسیار خواهد بود .

ذکر جماعتی که علی علیه السلام راسب کردند

و پیاداش کردار گرفتار شدند

در زمان خلافت هشام بن عبدالملک خالد که در مدینه عامل او بود امیر المؤمنین علیه السلام را در منبر شتم میکرد یکروز محمد بن صفوان را که از فرزندان ابی بن خلف جمحی بود فرمود که بر منبر شو و علی را لعن کن پسر صفوان بر منبر رسول خدای صلی الله علیه و آله صعود داد و روی در قبله آورد و گفت ای پروردگار! مردمان علی را در طلب مال و منافع خویش سب میکنند من او را در راه توسب میکنم چه او

صاحب جیش باغبه بود ناگاه دید که قبر رسول خدای شکافته شد و دستی بر آمد و گوینده گفت اگر این سخن بکذب کردی خداوندت نابینا کند چون خواست که از منبر فرود آید پسر خود را گفت بگیر دست مرا و چون از مسجد بیرون شد گفت مگر شری نازل شد و ظلمتی جهانرا فرو گرفت گفت این سخن از کجا گوئی گفت هیچ شیء را دیده من دیدار نمیکنند پسر گفت والله از جرئت تست بر خدا و کذب تو در منبر رسول خدا و همچنان یزیست تا بگور شد.

و دیگر در کتاب جراحی مسطور است از عثمان بن عفان سجزی میگوید در طلب علم سفر بصره کردم و حاضر خدمت محمد بن عباد صاحب عبادان شدم و گفتم در طلب علم از بلاد بعیده خدمت تو اختیار کردم گفت کدام باد گفتم سجستان فرمود از بلد خوارج میرسی عرض کردم اگر خارجی بودم در طلب علم سفری چندین دراز نکردم فرمود ترا حدیثی میگویم تا چون ببلاد خویش مراجعت کنی مردم را بیگاهانی همانا مرا همسایه بود که امیر المؤمنین علیه السلام را لعنت میفرستاد و مرا آن نیرو نبود که او را دفع دهم شبی در خواب دیدم که بمرده ام مرا کفن کردند و بخاک سپردند و در حشر از قبر بیرون شدم و بکنار حوض رسول خدا آمدم علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار حوض جای داشت و حسن و حسین علیها السلام مردم را سقاییت میکردند من از ایشان آب خواستم مرا آب ندادند عرض کردم یا رسول الله حسنین مرا آب ندادند فرمود اگر بنزد علی نیز برفتی ترا آب ندادی .

من بگریستم و عرض کردم یا رسول الله من از شیعیان علی علیه السلام فرمود برا همسایه ایست که علی را لعن میکنند و تو او را دفع نمیدهی عرض کردم یا رسول الله من مردی ضعیفم و او از نزدیکان پادشاه است آنحضرت کاردی بر آورد و مرا داد و فرمود بر د و او را بکش من کارد بگرفتم و رفتم بخانه او ابوابرا گشاده دیدم بی زحمتی بر سر او برفتم و او را بکشتم و باز شدم و آن کاردخون آلود را رسول خدا از من بگرفت و فرمود ای حسن او را آب ده پس ترسناک از خواب بیدار شدم از هر نماز بر خاستم پس عقیده بدهید و بانگ ناله از خانه همسایه بالا گرفت با کنیزک

خود گفتم چیست این غوغا گفت آنمرد همسایه را در فراش خود کشته یافته اند و بدانند قاتل کیست زمانی بر نگذشت که شحنة شهر دعوانان در آمدند و همسایگان او را ماخوذ داشتند من بی توانی بخانه امیر رفتم و گفتم ایها الامیر مردم را رنجه مکن که قاتل او منم و صورت حال را بعرض رسانیدم امیر گفت خداوند ترا جزای خیردهاد نه ترا جنایتی است و نه مردم را جریرتی و ما اینقصه را ازین پیش با بینوتی اندک رقم کردیم .

و دیگر در ثاقب المناقب مسطور است از جعفر دقاق میگوید در بصره مردی معروف با بوعبدالله المحدث همه روزه روایت احادیث میکرد من با رفیق خود همه روز حاضر مجلس او می شدیم و از احادیث او مبلغی مکتوب مینمودیم لکن هر گاه حدیثی در فضایل اهل بیت مذکور میشد طرد و طعن میکرد چنان افتاد که روزی در فضیلت فاطمه علیها السلام حدیثی ذکر شد ابو عبدالله گفت این احادیث علی را سودی نبخشد چه مسلمانانرا با تیغ در گذرانید و طعن در فاطمه زد که او کلمات منکر دارد جعفر دقاق میگوید با رفیق خود گفتم روا نیست که ما از این مرد اخذ احادیث کنیم او دین و دیانت ندارد و زبان در علی و فاطمه میزند رفیق من گفت درست سخن کردی دیگر حاضر مجلس او نشویم و هم در آنشب مرا در خواب نمودا. شد که در مسجد جامع جای دارم و ابو عبدالله محدث نیز حاضر است اینوقت امیر المؤمنین علیه السلام را نگریستم که برحماری مصری سوار است و بجانب مسجد میآید در دل گفتم که هم اکنون ابو عبدالله محدث را گردن بخواهد زد تا چرا او را و هن میزند چون آنحضرت نزدیک ابو عبدالله رسید با چوبی که در دست داشت بر چشم راست ابو عبدالله بزد «وقال یا ملعون لم تسبني وفاطمة؟» فرمود ای ملعون از برای چه مرا و فاطمه را سب میکنی؟ اونوقت ابو عبدالله محدث را دیدم که دست بر چشم راست گذاشت و گفت آه کور کردی مرا، من از دهشت از خواب انگیخته شدم و بامدادان عزم کردم که رفیق خود را بیا گاهانم چون در عرض راه بدو رسیدم او را دهشت زده دیدم مکشوف افتاد که او نیز در خواب چنان دید که من دیدم

پس سخن بر این نهادیم که ابوعبد الله محدثاً آگهی دهیم باشد که ازین عقیدت باز گردد و با تفاق بر در سرای او شدیم و در بکوفتیم کنیزکی آمد و گفت او را دیدار نتوان کرد برفتیم و پس از زمانی باز شدیم و دیگر باره در بکوفتیم آن کنیزک بیامد و گفت نتوان او را دید گفتیم سبب چیست گفت از نیمشب دست بر چشم راست دارد و مینالد و میگوید علی بن ابیطالب مرا کور کرد گفتیم در بگشا که ما از بهر این آمده ایم پس در بگشود تا در رفتیم و او را بزشت تر حالی نگریستیم که استغاثه میکرده می گفت چیست مرا با علی بن ابیطالب که چشم مرا با قضیب کور ساخت ما شرح حال خویشتن را با او بگفتیم و او را پند دادیم که ازین عقیدت باز آی گفت خداوند شما را جزای خیر بدهد و اگر آن چشم مرا نیز علی کور کند فضیلت او را گردن نهم و او را مدح نکنم پس برخاستیم و بیرون شدیم و پس از سه روز باز آمدیم و دیدیم که آن چشمش نیز کور بود گفتیم وقت نیست که اعتبار گیری و استغفار کنی گفت لا والله من ازین عقیدت برنگردم گو علی هر چه میخواهد میکن پس بر خاستیم و برفتیم پس از هفته در گذشت و پسرش بکین علی علیه السلام طریق ارتداد گرفت و سفر روم کرد.

و دیگر در فضایل اخطب خوارزم مسطور است که نیمشب منصور دوانیقی سلیمان الأعمش را طلب داشت پس سلیمان در خاطر نهاد که خلیعه را با من این وقت کار چیست جز اینکه خواهد از فضایل علی علیه السلام پرسش کند و چون بعرضی رسانم مرا بقتل رساند پس کفن پوشید و حنوط کرد و برفت چون منصور رایحه حنوط بشنید عمرو بن عبدالله را در مجلس دید چون از دوستان بود اندک دل قوی کرد اینوقت منصور گفت یا سلیمان بگوی این رایحه چیست و اگر نه با تیغ سرت برگیرم گفت چون رسول تو در این نیمشب مرا طلب کرد با خود گفتم تواند بود که از فضایل علی پرسش کند و چون بگویم عرضه هلاک شوم لاجرم وصیت بکردم و کفن پوشیدم و حنوط بنمودم و حاضر شدم.

منصور بزانو نشست و گفت لا حول و لا قوة إلا بالله العلي العظيم آنگاه

کتاب شهادت گفت ای سلیمان بگو نام من چیست گفتم عبدالله المنصور بن محمد بن علی بن عبدالله ابن عباس بن عبدالمطلب گفت سخن بصدق کردی اکنون ترا سوگند میدهم بقرابت خود با رسول خدای چند حدیث در فضیلت علی از فقها شنیده و چه مقدار میباشد؟ گفت نزدیک بده هزار حدیث گفت میخواهی در فضیلت علی دو حدیث بگویم که تمام احادیث ترا بخورد بشرط که از برای شیعیان واپس نگوئی و سوگند یاد کنی که نخواهی گفت سلیمان سوگند یاد کرد که واپس نگوید.

پس منصور ابتدا کرد و گفت گاهی که از بنی مروان گریزان بودم و از بلدی بیلدی میگریختم آنجا که شیعیان علی بودند مرا طعام میدادند و تکریم مینمودند تا گاهی که عبور من در بلد خوارج و مردم معویه افتاد که بامدادان علی علیه السلام را لعن میفرستادند من برفتم و بمسجدی در آمدم و جامه کهنه در برداشتم پس نماز ظهر بگذاشتم و امام نیز نماز بگذاشت و بر دیوار مسجد تکیه زد و چنان موقر و بزرگ بود که مردمان با او نیروی سخن کردن نداشتند ناگاه دو کودک بمسجد در آمدند چون ایشان را دیدار کرد گفت مرحبا بکسانیکه نام شما نام ایشانست سوگند با خدای من شما را بدین نام نخواندم مگر بحبه محمد و آل محمد و این دو کودک یکی حسن و آن، یگر حسین نام داشت. با جوانی که در پهلوی من جای داشت گفتم این دو کودک کیستند گفت فرزندانگان این شبخند و جز این شیخ درین شهر هیچکس دوستدار علی نیست از این روی ایشانرا حسن و حسین نام نهاده پس من شاد خاطر برخاستم و بنزدیک شیخ رفتم و گفتم هیچ میخواهی بحدیثی از فضایل علی چشم تو روشن کنم گفت سخت محتاجم اگر چنین کنی من نیز پیاداش چشم تو را بحدیثی روشن خواهم کرد.

من ابتدا کردم و گفتم پدر من از جد من خبر میدهد گفت پدر وجد تو کیست گفتم تمد بن علی بن عبدالله بن عباسی خبر داد که روزی در خدمت رسول خدای بودیم ناگاه فاطمه علیها السلام در آمد و همی گریست پیغمبر فرمود این گریه چیست عرض کرد بامدادان حسن و حسین از خانه بیرون شدند چندانکه در طلب ایشان

شتافتن اثری نیافتن علی علیه السلام در طلب اجرت پنج روز است استانی را سقایت میکند پیغمبر ابو بکر و عمر و سلمان و ابوذر تا هفتاد کس از اصحاب را در طلب ایشان روان داشت اینجمله بر فتند و بی نیل مرام مراجعت کردند رسول خدای سخت غمناک گشت و بر باب مسجد بایستاد و دست برداشت «و هو یقول بحق ابراهیم خلیلک و بحق آدمصفیتک ان کان قر تا عینی و ثمر تا فوادی أخذنا بر اوبحر فسلمهما» اینوقت جبرئیل علیه السلام فرود شد و عرض کرد یا رسول الله خداوندت سلام میرساند و میفرماید غمگین مباش که حسنین در باغی جای دارند و ما دوفرشته را بحفظ ایشان گماشته ایم رسول خدای صلی الله علیه و آله شاد خاطر برخاست جبرئیل بر جانب راست و اصحاب از قفای آن حضرت روان شدند تا بحظیره بنی النجار در آمدند حسنین دست در گردن یکدیگر در آورده بخفته بودند و فریخته خداوند یکبال خویش را فرش کرده و بال دیگر را زیر پوش ایشان ساخته بود پس بر رسول خدای سلام داد پیغمبر ایشان را بگذاشت تا خود از خواب برانگیخته شدند رسول خدای صلی الله علیه و آله حسن را بجانب یمین و حسین را بجانب یسار حمل داد و ایشان را همی بوسید و همی گفت: «من أحبکم فقد أحب رسول الله و من أبغضکم فقد أبغض رسول الله» یعنی دوستدار شما دوستدار رسول خداست و دشمن شما دشمن رسول خداست ابو بکر عرض کرد یا رسول الله یکی را بگذار تا من حمل کنم. «فقال رسول الله نعم الحمولة هما و نعم المطیة تحتهما» فرمود ایشان بهترین بارند و بهترین بار کش در زیر پای دارند چون از حظیره بیرون شدند عمر نیز چون ابو بکر سخن کرد و چون ابو بکر پاسخ شنید و حسن علیه السلام متشبث بجامه رسول خدای بود و آنحضرت دست بر سر حسن داشت تا گاهی که به مسجد در آمد «فقال لأشرفن الیوم ابني کماشر فهما الله» تشریف میکنم امروز فرزندان خود را چنانکه خداوند تکریم کرد ایشانرا آنگاه بلال را در مرد منادی کن تا مردمان انجمن شوند چون مردم حاضر شدند.

فَقَالَ: مَعَاشِرَ أَصْحَابِي بَلِّغُوا عَنِّي مُحَمَّدٌ نَبِيُّكُمْ أَلَا أَدُلُّكُمْ عَلَى

النَّاسِ حِدًّا وَجِدَةً فَقَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ! قَالَ: عَلَيْكُمْ بِالسِّنِّ وَالْحَسَنِ فَإِنْ جَدَّهُمَا رَسُولَ اللَّهِ وَجَدْتُهُمَا خَدِيجَةَ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ سَيِّدَةَ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ؟ وَمَعَاشِرَ النَّاسِ هَلْ أَذَلُّكُمْ عَلَى خَيْرِ النَّاسِ أَبًا وَأُمًَّ؟ قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ عَلَيْكُمْ بِالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ فَإِنَّ أَبَاهُمَا عَلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَهُوَ خَيْرٌ مِنْهُمَا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَأُمُّهُمَا فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ سَيِّدَةَ الْعَالَمِينَ مَعَاشِرَ النَّاسِ أَلَا أَذَلُّكُمْ عَلَى خَيْرِ النَّاسِ عَمًّا وَعَمَّةً؟ قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ! قَالَ: عَلَيْكُمْ بِالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ فَإِنَّ عَمَّهُا جَعْفَرُ ذُو الْجَنَاحَيْنِ يَطِيرُ بِهِمَا فِي الْجَنَّةِ مَعَ الْمَلَائِكَةِ وَعَمَّتُهُمَا أُمُّ هَانِي بِنْتُ أَبِيطَالِبٍ مَعَاشِرَ النَّاسِ أَلَا [هَلْ] أَذَلُّكُمْ عَلَى خَيْرِ النَّاسِ خَالًا وَخَالَةً قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ! قَالَ: عَلَيْكُمْ بِالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ فَإِنَّ خَالَهُمَا قَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَخَالَتُهُمَا زَيْنَبُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ. مَعَاشِرَ النَّاسِ أُعَلِّمُكُمْ أَنَّ جَدَّهُمَا فِي الْجَنَّةِ وَأَبَاهُمَا فِي الْجَنَّةِ وَخَالَتُهُمَا فِي الْجَنَّةِ وَعَمَّتُهُمَا فِي الْجَنَّةِ وَخَالَهُمَا فِي الْجَنَّةِ وَخَالَتُهُمَا فِي الْجَنَّةِ وَهُمَا فِي الْجَنَّةِ وَمَنْ أَحَبَّ ابْنًا عَلَى فَهُوَ مَعَنَا فِي الْجَنَّةِ وَمَنْ أَبْغَضَنَا هُوَ فِي النَّارِ وَأَنْ مِنْ كَرَامَتِهِمَا عَلَى اللَّهِ أَنْ سَمَّاهُمَا فِي التَّورَةِ شَبْرًا وَشَبِيرًا.

منصور میگوید چون این حدیث را برای بردم شیخ پیش شد و گفت تو چنین کس بوده و از فضایل علی چنین حدیث آورده پس مرا بجامه نیکو تشریف کرد و استری از بهر من بصددینار بخرید و عطا فرموده گفت من ترا دلالت میکنم بکسی که با تو نیکوئی کند دانسته باش که مرا در این شهر دو برادرند یکی امام جماعت است و او در هر بامداد هزار کرت علی را لعن فرستاد تا خداوند نعمت خویش را از وی بگردانید و او را عبرت سائلین ساخت و برادر دیگرم روزی که از بطن مادر آمده دوستدار علی بوده بنزدیک او شو و از وی چیزی پوشیده مدار پس برخاستم و بر نشستم و بر در سرای برادر او رفتم جوانی گندم گون بیرون شد چون مرا با آن خلعت و استر بدید مرا ترحیب و ترجیب کرد و گفت سوگند با خدای اگر دوستدار خدا و رسول نبودی شیخ ترا تشریف نکردی اکنون اگر چشم مرا با فضایل علی روشن کنی چشم تو را روشن کنم .

پس ابتدا بدین حدیث کردم و گفتم پدر من از جد من خبر داد که با حضرت رسول خدای بر باب سرای بودیم ناگاه فاطمه برسید و گریان بود و حسین علیه السلام را در بر داشت رسول خدای پیش شد و حسین را بگرفت و فرمود چرامیگویی؟ گفت ای پدر زنان قریش سرا تشنیه میکنند و میگویند شوهر تو مردی مسکین است و پیغمبر ترا بشوهری فقیر داد رسول خدا فرمود ای دختر من ترا بشوهر ندادم خداوند در فوق عرش تو را با علی عقد بسمت و جبرئیل را شاهد گرفت همانا خداوند بر تمامت دنیا مطلع شد و از میان خلائق پدر ترا برگزید و پیغمبری داد و دیگر باره بردنیا مطلع شد و علی را اختیار کرد پس مرا وحی فرستاد تا تو را با او تزویج کردم و او را وصی و وزیر خویش گرفتم همانا علی اشجع ناس است قلبا و احلم ناس است حلما و اندم ناس است اسلما و از همه ناس سخی تر اوست و از همه ناس نیکو خلق تر اوست ای فاطمه من در قیامت لوای حمد و کلیدهای بهشت را بدست میگیرم و با علی میسپارم و آدم صافی و فرزندان او در تحت آن لوایند ای فاطمه من در قیامت علی را در کنار حوض جای میدهم تا سفایت میکند هر کرا از امت من

میداند و حسن و حسین فرزندان تورا که سیدجوانان بهشتند و اسم ایشان در توریة شبتر و شبیر است پس نامیدایشان را خداوند حسن و حسین از برای کرامت محمد در نزد خدا و کرامت ایشان در نزد خداوند و میپوشاند پدر ترا در حله از حلهای بهشت و لوای حمد در دست هست و امت من در تحت لوای منند پس من لوای حمد را بدست علی میدهم و فینادی مناد یا محمد نعم الجد جدك إبراهیم و نعم الأخ أخوك علی بن ابیطالب، و چون خداوند مرا میخواند علیرا نیز میخواند و چون من آغاز شفاعت میکنم علی نیز قوم مرا با من شفاعت میکند ای فاطمه علی و شیعیان او فردای قیامت رستگارانند ای فاطمه گریه مکن و محزون مباش و بدانکه من از تو مفارقت میکنم گریه فاطمه افزون گشت و عرض کرد ای پدر کجا ترا دیدار میکنم فرمود در تحت لوای حمد مرا دیدار میکنی و در آنجا امت مرا شفاعت کن و اگر نه مرا در صراط می بینی که جبرئیل از جانب راست و میکائیل از جانب چپ و اسرافیل از پیش روی و ملائکه از قفای منند . وَأَنَا أَنْادِي: يَا رَبِّ أُمَّتِي هَوْنٌ عَلَيْهِمُ الْحِسَابُ ثُمَّ أَنْظَرُ يَمِينًا وَشِمَالًا إِلَى أُمَّتِي وَكُلُّ نَبِيٍّ يُؤْمِنُنِي مُشْتَغِلٌ بِنَفْسِهِ يَقُولُ: يَا رَبِّ نَفْسِي نَفْسِي! وَأَنَا أَقُولُ: يَا رَبِّ أُمَّتِي أُمَّتِي، فَأَوَّلُ مَنْ يَلْحَقُ بِي مِنْ أُمَّتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَنْتَ وَعَلِيٌّ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ فَيَقُولُ جَلَّ اللَّهُ عَنْهُ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ امْتِكَ لَوْ أَتَوَيْتُ بِثَوْبٍ كَأَمْثَالِ الْجِبَالِ لَغَفَرْتُ لَهُمْ مَا يُشْرِكُوا بِي شَيْئًا وَلَمْ يُؤَالُوا لِي عَدُوًّا.

یعنی من ندا میکنم که ای پروردگار امت مرا دریاب و حساب را بر ایشان آسان بگیر و از یمن و شمال نگران امت خویشم و پیغمبران آنروز مشغول خویشند ایشان همی گویند ای پروردگار من مرا دریاب مرا دریاب من همی گویم ای

پروردگار من امت مرا دریاب امت مرا دریاب واول کسی که از امت من بمن ملحق میشود ای فاطمه تویی وعلی و حسن و حسین است و خداوند می فرماید ای محمد امت تو اگر با کوهساران گناه بنزد من حاضر شوند معفو میدارم مادام که با من شرک نیاور ندودشمن مرا دوست نگیرند.

منصور گفت ای سلیمان چون این حدیث را بدینجا آوردم آن جوان ده هزار درهم مرا عطا کرد و با سه جامه خلعت فرمود و گفت از کدام بلدی گفتم از کوفه گفت از عربی یا از موالی گفتم عربم گفت چنانکه چشم مرا روشن کردی چشم ترا روشن کنم و مرا باز گردانید بسوی شیخ و او در مسجد چشم براه من میداشت چون مرا دیدار کرد استقبال فرمود و حال پرسید و او را و مرا بدعای خیر باد کرد و صبحگاه دیگر بر استر خویش بر نشستم و بدانسان که دلالت کرد طی مسافت نمودم ناگاه بانگ نماز شنیدم با خود گفتم با اینجماعت نماز میگذارم و از استر پیاده شدم و در میان نماز گذاران مردیر پاشییه برفیق خویش دیدم در پهلوی راست او ایستادم در هنگام رکوع و سجود ناگاه عمامه از سر او دور شد نیک نظر کردم سر و روی او را و پشت و دست و پای او را بصورت خنزیری دیدم در عجب شدم و در اندیشه رفتم تا امام سلام باز داد و آنمرد در روی من نگران شد و گفت از نزد برادر من آمدی و او تو را دلالت کرد؟ گفتم چنین است

پس دست مرا بگرفت و روان شد چون دید بعضی از مردم مسجد در قفای ما می آیند بخانه داخل شد و غلام خود را گفت در سرای بیند پس پیراهن از سر بر کشید و اندام خود را با من نمود که مانند خنزیری بود و گفت ای برادر مرا نگر یستی همانا من مؤذن قوم بودم و هر بامداد در میان اذان و اقامه هزار کرت علی را و اولاد او را لعنت کردم و تکیه زدم و خواب مرا بر بود در خواب دیدم که داخل بهشت شدم علی و حسنین علیهم السلام حاضر بودند و رسول خدای نشسته و امام حسن و امام حسین علیهما السلام در پیش روی آن حضرت بودند و بدست امام حسن ابریقی و در دست امام حسین کاسی بود پیغمبر فرمود ای حسن مرا آب ده سقایت کرد فرمود ای حسین علی را آب

ده وی نیز سقاییت کرد آنگاه فرمودای حسین جماعت را آب ده و متکی دکانرا نیز سیراب کن حسین علیه السلام روی برتافت و گفت ای پدر اینمرد روزی هزار کرت پدر مرا لعن میکنند و امروز که جمعه بود چهار هزار کرت لعن فرستاد پیغمبر او را فرمود لعنك الله لمن میفرستی علی را و شتم میکنی برادر مرا لعنت خدای بر تو باد تو اولاد من حسن و حسین را لعن میفرستی و خیار بر من افکنند هر جای در روی من و بدن من از بصاق آنحضرت چیزی رسید مسخ شد چنانکه دیدار میکنی چون منصور این قصه را برای برد «قال یا سلیمان حب علیایمان و بغضه نفاق ولا یحب علیه إلا مؤمن ولا یبغضه إلا کافر» سلیمان گفت یا امیرالمؤمنین مرا امان ده گفت در امانی گفت چه میگوئی در کسی که با علی مقاتله کند گفت بیشک آن کس در آتش است گفت چه میگوئیدر کسیکه اولاد او را و اولاد او را بکشد منصور سر برداشت «ثم قال یا سلیمان الملك عقیم» لکن چندانکه خواهی از فضایل علی بگویی.

و دیگر واقدی میگوید هرون الرشید مجلسی کرد و هفتاد تن از اجله علما را انجمن ساخت و شافعی را که نسب بهاشم میرساند در پهلوی خود جای داد و محمد بن الحسن وابن زفر دابویوسف را در پیش روی نشانید واقدی میگوید من نیز حاضر مجلس شدم و در منتهای مجلس جای گرفتم رشید گفت چرا مؤخر افتادی و مرا پیش خواند و در برابر خود بنشانید پس روی بشافعی کرد و گفت یا ابن عم در فضیلت علی چند حدیث روایت توانی کرد بگوی و مترس گفت پانصد حدیث و زیاده با هل بن حسن گفت ای کوفی تو بگوی از فضایل علی چه دانی؟ گفت هزار حدیث و بیشتر اینوقت ابویوسف را گفت مترس ای کوفی و مرا خبرده گفت یا امیرالمؤمنین اگر بیمناک نباشم روایت ما در فضایل علی از آن بیش است که بحساب توان گرفت گفت از که بیمناکی؟ گفت از تو و از عمال تو و از اصحاب تو، فرمود تو ایمن باش و مرا خبرده گفت در نزد ما پانزده هزار حدیث مسند و پانزده هزار مرسل در فضیلت علی حاضر است.

واقدی گوید پس روی بمن آورد و گفت در نزد تو خبر چیست؟ گفتم من

نیز از ابویوسف کمتر ندانم هرون الرشید گفت من چیزی از فضیلت علی بچشم خود دیده ام و بگوش خود شنیده ام که از تمامیت آنچه شما دانید افزونست و اکنون تائیم از آنچه با طالبیتین و نسل ایشان کرده ام مجلسیان او را ترحیب کردند و خواستار شدند که از آنچه دیده است ایشانرا آگهی دهد گفت روا باشد آنگاه گفت یوسف ابن حجاج را بحکومت دمشق فرستادم و او را بعدل و انصاف وصیت کردم برفت و بدانچه فرمودم کار کرد او را خبر دادند که خطیب دمشق همه روزه علی علیه السلام را شتم میکند و ناهموار میگوید کس فرستاد و او را حاضر ساخت و گفت این چه نکوهیده کار است که از تو می شنوم علی را چرا شتم میکنی؟ گفت پدران ما را کشت و فرزندان ما را اسیر گرفت من از شتم او ناگزیرم یوسف بن حجاج او را بند بر نهاد و بزندان خانه انداخت و صورت حال را بسوی من مکتوب کرد بفرمودم تا او را دست بسته بنزدیک من گسیل دارد .

چون حاضر شد گفتم تو آنکسی که علی را شتم همی کنی گفت منم گفتم وای بر تو علی هر کراکشت و هر کرا اسیر گرفت بحکم خدا و رسول بود گفت من نفس خود را شکیب نتوانم داد و از این کار دست باز نتوانم داشت او را در عقابین کشیدم و صد تازیانه بزدم بسیار صیحه بر آورد و در جای خود پلیدی کرد فرمان دادم تا بزندان خانه اش بردند و او بجانب بیت اشارت میکرد بفرمودم تادر برویش استوار کردند و ببودم تا شب در آمد و هم در آنجا نماز بگذاشتم و در اندیشه شدم که او را چگونه بکشم : در آتش غرق کنم یا با تیغش کردن بزنم یا بضرب تازیانه نابودش سازم این وقت خواب بر چشم من مستولی شد و چنان دیدم که در آسمان گشاده گشت و رسولخدا یزیر آمد و او را پنج حله در بر بود پس علی فرودشد و چهار حله در برداشت آنگاه حسن باسه حله و حسین بادوحله بزیر آمدند و جبرئیل بایک حله نازل گشت و علی علیه السلام را جامی از آب زلال در دست بود پیغمبر فرمود آن جام را بین گذار و جام را بگرفت و با علا صوت ندا در داد که ای شیعیان محمد و آل محمد از حواشی و خدم من که پنج هزار کس حاضرند چهل تن آن حضرت را اجابت

کرد ایشانرا آب بداد آنگاه فرمود دمشقى را حاضر كنيد در باز كردند و او را بر آوردند على عليه السلام دست او را بگرفت و گفت يارسول الله اين مرد مرا ظلم ميكند و شتم ميگويد فرمود يا ابا الحسن دست از او باز دار چون على عليه السلام او را رها كرد پيغمبر صلى الله عليه و آله دست او را بگرفت و فرمود تو على را شتم ميگوئى گفت چنين است فرمود مسخ باش و كيفر خود را بين ديدم كه او بصورت سگى بر آمد و در زمانش بمحسب بردند منترسيدم و از خواب بجمتم گفتم از زندان بر آوردند چون در بگشودند و بر آوردند ديدم سگى است گفتم چگونه ديدى عقوبت پروردگار خود را سر خود را حركت مى داد مانند كسيكه عذر گويد و اينك حاضر است پس بفرمود او را آوردند و حاضران نگران شدند و او بصورت سگى بود الا آنكه دو گوش مانند گوش آدميان داشت و زبان بر ميآورد و لب جنبش ميداد چون كسيكه عذر مى خواهد شافعى گفت اين مرد مسخ شده است از تعجيل عذاب ايمن نتوان بود او را دور كنيد ديگر باره اش بزندانخانه بردند در زمان بانگى عظيم برخاست و از آسمان صاعقه بر بام زندان فرود شد كه زندانخانه را چنان بسوخت كه خاكستر شد و جان آن كلب را بجهنم فرستاد.

واقدى ميگويد باهارون الرشيد گفتم يا اميرالمؤمنين معجزه از اين بزرگتر و موعظه از اين عظيمتر نتواند بود بترس از خداى و اولاد او را چندين زحمت مكن گفت من از زحمت طالبين بدرگاه خداوند توبت و انابت بردم و از خصمى ايشان دست باز داشتم .

ذکر معجزات امير المؤمنين عليه السلام

در جواب معضلات مسائل

در كتاب صافى مسطور است كه اميرالمؤمنين عليه السلام در فراز منبر فرمودند «انى لأعلم ما في السماوات والأرض وأعلم ما في الجنة والنار وأعلم ما كان وما يكون» فرمود من دانايم بدانچه در آسمان و زمين است و ميدانم آنچه در بهشت و دوزخست و دانايم بدانچه بوده است و خواهد بود پس زمانى خاموش بود و نگريست كه اين

ص: 56

کلمات برجماعتی که تنگ حوصله بودند گران آمد فرمود من این جمله را از کتاب خدای میدانم چه بیان هر چیز در کتاب خداوند است .

و دیگر در کتاب درر المطالب مسطور است که امیر المؤمنین علیه السلام در منبر فرمود « سلوني عن طرق السماوات فاني أعلم بها من طرق الأرض » یعنی سؤال کنید از من از شوارع وطرق آسمانها که بر آن جمله از اجزاء وأنحاء زمین داناترم مردی عربی از میان جماعت برخاست و گفت اگر این سخن بصدق میگوئی بگوی این ساعت جبرئیل در کجاست امیر المؤمنین علیه السلام لختی در آسمان نگریست و زمانی در زمین شرقاً غرباً نظری افکند پس سر برداشت و فرمود در آسمان وزمین عبور دادم در دایره امکان نگران شدم اینک تو جبرئیلی جبرئیل غائب شد و همی گفت «الله درك يا ابن ابي طالب إنك لصادق غير كاذب»

و دیگر در مجمع البحرین مسطور است که کمیل بن زیاد عرض کرد که یا امیر المؤمنین نفس را از بهر من صفت کن فرمود کدام نفس را اراده کرده گفت مگر يك نفس نباشد فرمود چهار نفس است نخستین تامیه نباتیه است دویم حسیه حیوانیه است که دیگر ناطقه قدسیه است چهارم کلیه الهیه است و ایشان هر يك صاحب قوای خمس و دوخاصه اند اما نامیه نباتیه را قوای خمس است اول ماسکه دویم جاذبه سیم هاضمه چهارم دافعه پنجم مر بیه و خاصتان آن زیاده و نقصان است و انبعاث آن از کبد است اما حیوانیه حسیه را نیز پنج قوه است اول سماع دویم بصر سیم شم چهارم ذوق پنجم لمس و دو خاصه آن یکی رضا و دیگر غضب است و انبعاث آن از قلب است اما ناطقه قدسیه را پنج قوه است اول فکر دویم ذکر سیم علم چهارم حلم پنجم نباهت و او را انبعاثی نیست و اشبه اشیاست بنفس ملکیه و آنرا دو خاصه است یکی نزاهت و اندیگر حکمت اما کلیه الهیه او را نیز قوای خمس است اول بقاء در فنا دوم عز در دل سیم فقر در غذا چهارم صبر در بلا- پنجم نعیم در شقا و آنرا دو خاصه است یکی حلم و اندیگر کرم و مبدای آن از خدای تعالی است و بازگشت او بدوست [امامبداى او] لقوله عزوجل «ونفخنا فيه من روحنا»

و اما بازگشت او بخداچنانکه میفرماید «یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربك راضیة مرضیة، وعقل وسط کل است تا کسی از شما بیرون عقل از خیر و شر سخن نکند.

و دیگر در مطالب السؤل مرقومست که زنی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد وقتی که خواست سوار شود و هنوز يك پای در رکاب داشت عرض کرد یا امیرالمؤمنین مرا برادری بود بمرد و ششصد دینار بمیران گذاشت از جمله یکدینار مراداده اند از تو انصاف میجویم و حق خویش میطلبم فرمود برادر ترا دو دختر بود گفت بلی فرمود سهم هر یک ثلث است پس چهارصد دینار سهم ایشانست و برادر ترا مادری بود گفت بود فرمود سهم او سدس است پس صد دینار بهره او گشت و برادر ترا زنیست عرض کرد هست فرمود سهم او ثمن است پس هفتاد و پنج دینار بهره ارشد و دیگر از برادر تو دوازده برادر بجای ماند گفت چنین است فرمود برادران ترا هر یک دودینار بهره میرسد و از برای تو یکدینار میماند حق خویش را مأخوذ داشته باشو پس پای دیگر را در رکاب کرد و این مسئله را دیناریه نامیدند (1)،

اخبار امیر المؤمنین علی علیه السلام بغیب

در زمان عمر بن الخطاب

در کتاب دررالمطالب از ابن عباس حدیث میشود که عمر بن الخطاب در آیام خلافت خویش بامدادان برای نماز مسجد حاضر شد شخصی را در محراب خفته دید غلام خویش یرفاً راگفت این خفته را از بهر نماز برانگیز یرفاً پیش شد و نگریست که جامه زنان در بر دارد گمان کرد که زنی از أنصار است او را چندانکه جنبش داد متحرك نشد مکشوف افتاد که مردیست جام زنان پوشیده و او را سر بریده

در محراب افکنده اند عمر فرمود تایرها او را در زاویه گذاشت و بادای صلوات پرداخت پس از نماز باعلی علیه السلام فرمود چه میبینی در این مرد فرمود بگوی او را کفن کنند و بخاک سپارند و بیاش تاگاهی که در این محراب کودکی بینی آنگاه

ص: 58

1- تصحیح این مسئله ارث نقط بر مبنای فقه اهل سنت میسر است.

امر او بر تو مکشوف شود عمر گفت اینسخن از کجا گوئی فرمود برادر من و حیب من رسولخدا صلی الله علیه و آله مرا خبر داده است

چون نه ماه براین واقعه سپری شد صبحگاه عمر بمسجد آمد و بانگی گریستن طفلی را اصغا نمود گفت «صدق الله ورسوله وابن عم رسول» و یرفار! فرمود تا آن طفل را از محراب بر گرفت و بعد از نماز در پیش روی علی علیه السلام گذاشت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود تا از زنان انصار دایه از بهر او طلب کردند و از بیت المال مبلغی در وجه او مقرر داشت تا آن کودک را شیر دهد و میلاد آن کودک در محرم بود چون نه ماه سپری شد وعید صیام برسیدعلی علیه السلام یرفا را فرمود تا دایه را حاضر ساخت و او را گفت این کودکرا بپوشان و در مصلی حاضر کن و نگران باش تا کدام زن بنزدیک تو میاید و کودکرا میگیرد و میبوسد و میگوید ای مظلوم ای پسر مظلومه ای پسر ظالم آنان را بگیر و بنزد من بیاور .

چون صبحگاه آن دایه بر حسب فرمان کودکرا در مصلی حاضر کردناگاه زنی را دید از ققای او بانگی در داد که بحق محمد بن عبدالله ایستاده باش پس در رسید و کود کرا بگیرد و ببوسید و گفت ای مظلوم پسر مظلومه ای پسر ظالم عجب شبیه بوده با فرزند من که بمردو آن زن را جمالی بود که نظیر نداشت و چون طفل را بدایه سپرد خواست راه خویش گیرد دایه او را فراگرفت گفت مرا رها ده تا براه خودروم دایه گفت الا آنکه ترا بنزد علی بن ابی طالب برم آن زن مضطرب گشت و گفت دست از من بدار همانا علی مرا در میان جماعت فضیحت میکند و من فردای قیامت با تو خصومت خواهم کرد چون دید دایه او را رها نمیکند رشوتی بردمت نهاد و او را با خود ببرد و دو بردیمانی وحله صنعانی و سیصد درهم هجرینه او را عطا کرد و گفت چنان باش که مرا ندیده باشی و اگر در عید اضحی این طفل را سالما بمن پرسی تا دیدار کنم نیز ترا بمثل این اشیاعطا خواهم کرد پس از یکدیگر جدا شدند و چون مردم از مصلی مراجعت کردند علی علیه السلام دایه را طلب فرموده گفت ای دشمن خدا باوصیت من چه کردی عرضکرد در تمام مصلی گرد بر آمدم و احدی

را ندیدم فرمود بحق صاحب این قبر دروغ گفתי آن زن بیامد و طفل را بگرفت و ببوسید و بگریست و ترا رشوت داد و بعطای مثل آن وعده نهاد دایه بلرزید و گفت یا ابن عم رسول الله غیب میدانی فرمود غیب جز خدای نداند لکن رسول خدای مرا تعلیم فرموده عرضکرد بهترین سخن صدقست چنین است که تو میگوئی اکنون اگر میفرمائی بروم و آن زن را در سرایش ماخوذ دارم و حاضر سازم فرمود گاهی که آن اشیارا با تو عطا کرد از آنمنزل بجای دیگر تحویل داد اکنون بباش تاعید اضحی فرا رسد پس او را نزد من حاضر کن تا خدایت معفو دارد عرض کرد سمعا و طاعة .

لاجرم چون عید اضحی برسد آن زن در مصلی حاضر شد و کودکرا بگرفت و ببوسید و دایه را گفت اکنون بیاید تا بدانچه ترا وعده نهاده ام عطا کنم دایه گفت دیگر در قوت بازوی من نیست که دست از تو بازدارم ناچار بحضرت علی علیه السلام باید رفت و ازار او را محکم بگرفت آن زن چون چنین دید روی باسماں کرد دو قالت یا غیاث المستغیثین و یا جارالمستجیرین ، و با دایه روان شد و به سجد رسول خدای در آمد چون علی علیه السلام او را نگران شد فرمود تو قصه خویش از بهر من میگوئی بامن از بهر تو بگویم؟ گفت من بعرض میرسانم فرمود بگو عرضکرد من دختری از انصارم پدر من عامر بن سعد خزرجی در رکاب رسول خدا شهید شد و مادر من در خلافت ابو بکر بمرد من فریده و حیده بی پرستاری و غمخواری بماندم با چند تن از زنان همسایه مانوس شدم و با ایشان روز میگذاشتم یکروز با زنان مهاجر و انصار نشسته بودم ناگاه عجوزی فرتوت در آمد تسبیحی در دست داشت و بر عصائی تکیه میزد پرسید و سلام داد و پاسخ بگرفت آنگاه نام این زنان را یکیک پرسید گفت نام تو چیست گفتم جمیله گفت دختر کیستی گفتم عامر الانصاری گفت پدر داری گفتم ندارم گفت شوهر گرفتی گفتم نگرفتم گفت تو دختر کی باشی چگونه بدینگونه زیست توانی کرد پس بر حال من رقت و اظهار شفقت نمود و بگریست و گفت هیچ میخواهی زنی باتوانس گیرد و تقدیم خدمت تو کند و اسعاف حاجت تو فرماید

گفتم چرا نخواهم آن زن گفت اینک من حاضرم و میخواهم ترا مادری شفیق باشم و پرستاری کنم من شاد شدم گفتم در آی که خانه خانه تست و فرمان فرمان تو.

پس با من بخانه در آمد و نخستین آب بخواست و وضو بساخت من در زمان نان و شیر و خرما از بهر او طعام حاضر کردم چون بر این اشیاء نگریست سخت بگریست گفتم این گریه چیست گفت ای دخترک من! این طعام من نیست طعام من قرص جوینی است با اندک نمک و دیگر باره بگریست و گفت ای فرزند وقت طعام من اینوقت نیست بلکه بعد از صلاة عشااست و نماز بایستاد چون از نماز عشا فراغت جست نان جوین و نمک را پیش داشتم گفت اندک خاکستر حاضر کن چون حاضر کردم با نمک بیامیخت و با سه لقمه از نان جوین و نمک افطار نمود و نماز و دعا بایستاد تا صبح طالع گشت من پیش رفتم و پیشانی او را ببوسیدم و گفتم در حق من دعا کن که خداوند مرا بیمارزد چه میدانم دعای تورد نمی شود گفت تو دختری باشی نیکو صورت و من بر تو میتروم که تنها باشی گاهی که از بهر حاجتی بیرون میشوم تو تنها خواهی ماند ناچار ترا انیسی مییابد اگر خواهی مرا دختری است عاقل و دانا و عابد و زاهد و بسال کهنتر از تست او را از بهر تو حاضر کنم تا مونس تو باشد گفتم چرا نخواهم پس برخاست و برفت و پس از زمانی تنها باز آمد گفتم چه شد خواهر من که با خود نیارودی گفت دختر من با مردم انس نمیگیرد با خدای خود آشنا است و خانه توزنان مهاجر و انصار آمد شدن دارند و او را بعبادت نمیگذارند من عهد کردم که چندانکه او در سرای من باشد هیچکس را راه نگذارم .

پس برفت و پس از ساعتی بازنی تمام قامت باز آمد و خویشتن را در جامه محفوف داشت چنانکه جز چشمهایش دیده نمی شد و بر در حجره بایستاد گفتم چرا در نمیآئی عجز گفت از شدت فرح و سرور که ترا دیدار کرده اینک من میروم در خانه را استوار بیندم چه گشاده گذاشته ام مبادا مردم بیگانه در آیند این بگفت و برفت من بآن دختر در آویختم که روی بگشای و پرده بر گیر اجابت نکرد الحاح کردم و إزار از سرش بر کشیدم ناگاه جوانی دیدم با ریش سیاه دست و

پای خضاب کرده و جامه زنان در برآورده چون این بدیدم بیخویشتن شدم و از پای در افتادم گاهی که بخویش آمدم گفتم ترا چه بر این داشت که آهنگ فضیحت خود و رسوائی من کنی برخیز و از آنجا که آمدی باز شو و همچنان در پرده میر و مگر از عذاب عمر بن الخطاب باک نداری این بگفتم و برخاستم که از نزد او بیرون شوم بر جست و بر من آویخت و من از بیم آنکه همسایگان بر من مطلع شوند نیروی صیحه زدن نداشتم و در چنگ او چون عصفوری بودم که در مخلب عقاب افند مرا بیفکند و جامه درید و در دوشیزگان از من بگرفت.

چون از کار من فراغت یافت و خواست بیکسوی شد از شدت مستی بروی در افتاد و مدهوش گشت من نظر کردم در میان او کاردی بدیدم دست فرا بردم و آن کارد را بکشیدم و سرش را بیریدم پس سر بسوی آسمان کردم و گفتم «الهی و سیدی تعلم انه ظلمني و فضحني و هتك ستری و أنا توكلت عليك یا من إذا توكل العبد علیه كفاه یا جمیل الستر» چون شب در آمد جسد او را بردوش کشیده در میان محراب افکندم و از آن پس حامل شدم و چند کرت در خاطر نهادم که سقط کنم باز اندیشیدم که بعد از ولادت کودکرا بکشم چون حمل فرو نهادم گفتم قتل او گناهی دیگر است او را در قماطی کردم و بمسجد آورده در محراب نهادم ای پسر عم رسول خدا قصه من اینست .

قال عمرُ: أَشْهَدُ أَنِّي سَمِعْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ وَ أَنَا مَدِينَةُ الْعَلَمِ وَ عَلَى بَابِهَا وَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ أَخِي عَلِيٌّ يَنْطِقُ بِلسَانِ الْحَقِّ .

آنگاه گفت یا ابا الحسن اکنون بفرما که حکم چیست امیر المؤمنین علیه السلام فرمود این مقتول را دیت نیست چه مرتکب امری عظیم شد و مباشر حرامی بزرگی کردید و بر این زن جرمی و جنایتی نیست و حدی بروی فرود نمیآید چه بی اراده او مردی بروی در آمد و بر او غالب شد آنگاه با آن زن گفت بر تست که آنعجوز را حاضر کنی تا حق خدای را از وی بستانم عرضکرد سه روز مرا مهلت گذار آنگاه

أمیر المؤمنین علیه السلام دایه را فرمود تا طفل را بمادر گذاشت و آن زن طفل خود را برداشته بسرای خویش برده و روز دیگر در طلب عجز از خانه بیرون شد ناگاه در میان کوی و برزن او را دیدار کرد و مأخوذش داشت و کشان کشانش بحضرت أمیر المؤمنین علیه السلام آورد فرمود ای دشمن خدا نمیدانی من علی بن ابی طالبم و علم من علم رسولخداست از در صدق این قصه را باز گوی گفت من این زن را نمی شناسم و این مرد را نمیدانم و از این امور آگهی ندارم فرمود بر اینسخن سوگند یاد میکنی گفت روا باشد فرمود دست بر قبر رسولخدا بگذار و سوگند یاد کن که از این قصه آگهی نداری عجز دست بر قبر گذاشت و سوگند یاد کرد در زمان رویش سیاه شد و خود نمیدانست أمیر المؤمنین علیه السلام فرمود تا آینه بر دستش نهادند چون روی خویش را بدید فریاد بر داشت که ای پسر عم رسولخدا تائب شدم و از کرده پشیمانی گرفتم أمیر المؤمنین عرضکرد الهی اگر این زن راست میگوید و از در صدق تائب شده او را بحال نخستین باز گردان سیاهی از روی او زایل نشد فرمود ای ملعونه چگونه تائب شدی که خداوند ترا معفو نداشت آنگاه عمر را فرمود تا عجز را از مدینه بیرون بردند و رجم کردند و پسر آن زن بزرگ شد و در رکاب علی علیه السلام در صفین شهید شد .

حکم أمیر المؤمنین علیه السلام در قسمت شتر

در شرح بدیعیه ابن مقرئ حدیث میکند که سه تن مرد را در قسمت هفده نفر شتر کار بمخاصمه و مشاجره افتاد و سهم بکنن از ایشان نصف و بهره دویم ثلث و سه دیگر را قسمت تسع (1) بود و همی خواستند شتری را نحر کنند و سهم خود را

ص: 63

1- توضیح آنکه جمع سهام ادعائی آنها کمتر از عدد صحیح (17 شتر) بوده است زیرا $\frac{8}{5/9} + \frac{1}{2} + \frac{4}{5/9} + \frac{1}{3} + \frac{3}{9} + \frac{1}{9}$ میشود و باقیمانده عدد صحیح آن $\frac{1}{18} + \frac{0}{5/9}$ است پس اگر بعدد شتران آنها يك عدد اضافه کننده ورت مسئله بدون کسر اعشاری خواهد شد ولی بعد از تقسیم همان یک شتر که $\frac{0}{5/9}$ از 18 شتر است باقی خواهد ماند .

دیگری بذل نفرماید و درهم و دیناری در میانه صرف ننمایند. این داوری را بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام آوردند آنحضرت فرمودند رضا میدهد که من يك شتر از مال خویش بر شتران شما بیفزایم آنگاه قسمت کنم گفتند چگونه رضا نمیدهیم پس شتر خویش را بر شتران ایشان بیفزود و آنکس را که نصف شتران بهره او بود پیش خواند و فرمود از هفده شتر هشت و نیم بهره تو بودا کنون از هیجده شتر نه شتر سهم خود را مأخوذ دار و آنکس را که ثلث سهم بود فرمود تو از شش شتر يك ثلث شتر کمتر سهم داشتی اکنون شش شتر تمام مأخوذ دار و آنکس را که تسع سهم بود فرمود تسع الا تسع بودا کنون دو شتر بیرون کسر مأخوذ دار پس ایشان هر يك سهم خود را بر گرفتند و امیر المؤمنین علیه السلام نیز شتر خود را بر گرفت .

و دیگر در ایام خلافت امیر المومنین علیه السلام زنی وفات کرد و از وی شوهر و دو پسر عم بجای ماند و یکی از آن دو پسر عم او را از جانب مادر برادر بود شریح قاضی حکم کرد که نصف میراث آن زن را با شوهر گذاشتند و نصف دیگر را با آن پسر عم که از جانب مادر برادر بود دادند و پسر عم دیگر را محروم گذاشتند چون این خبر بامیر المؤمنین علیه السلام آوردند فرمود ای شریح این چه قضا بود که راندی؟ عرض کرد بحکم قرآن این حکومت کردم و آن پسر عم را که از جانب مادر بود برادر گذاشتم که یکی از جانب پدر و آن دیگر از جانب مادر بود فرمود آیا در کتاب خدا وارد است که بعد از شوهر آنچه بجای مانده آن پسر عم که از جانب مادر برادر بود بمیراث میبرد؟ عرض کرد وارد نیست فرمود: «قال الله تعالى و إن كان رجل یورث کلاله أو امرأة وله أخ أو أخت فلكل واحد منهما السدس» پس نصف میراث با شوهر گذاشت و آن دو پسر عم را آن يك که از جانب مادر برادر بود ثلث رسید و آن دیگر را سدس و مال میراث بدین قسمت بنهایت شد.

و دیگر در کشف الیقین مسطور است که دوزن در حضرت امیر المؤمنین علیه السلام حاضر شدند و طفلی با خود آوردند و هر يك خویش را مادر طفل میخواندند و آندیگر را بیگانه مینمودند امیر المؤمنین علیه السلام فرمود ای قمیر شمشیری از بهر من حاضر

کن عرض کردند یا امیر المؤمنین شمشیر چه کنی فرمود این کودک را دو نیم کنم و هر یک از شما را نیمی دهم یکی از اندرون عرض کرد یا امیر المؤمنین اگر این سخن بجد میفرمائی من از حق خود گذشتم این کودک را با و گذار مکشوف افتاد که فرزند ویست پس علی علیه السلام طفل را باوی گذاشت .

و دیگر در شرح شافیه از کشف الیقین می آورد که کنیز کی را دو تن مالک بودند و هر دو تن در طهر واحد با او هم بستر شدند و او حامل شد و فرزندی آورد مشکل افتاد که با کدام یک نسبت کنند امیر المؤمنین علیه السلام حکم بقرعه فرمود رسول خدای را پسند خاطر مبارك شد دو قال الحمد لله الذي جعل فينا أهل البيت من يقضي على سنن داود يعني به القضاء بالالهام».

و دیگر در درر المطالب مسطور است که در زمان عمر بن الخطاب دو مرد با هم نشستند تا طعام خورند یکی را پنج قرص نان و آن دیگر را سه قرص بود در این وقت مردی برایشان عبور داد او را دعوت کردند بنشست و با ایشان در اکل طعام شریک شد چون از خورش برداخت برخاست و هشت درم ایشان را عطا کرد آنکس که صاحب پنج قرص بود گفت پنج درهم مراست و سه درهم تورا آن یک گفت بذلی در حق ما کرده است چهار درهم تورا و چهار درهم عمر است این داوری بعمر بن الخطاب آوردند و گفتند ما سوگند یاد کرده ایم که افزون از حق خویشتن نخواهیم جماعتی که حاضر بودند ندانستند چگویند چون علی علیه السلام برسید عمر گفت یا أبا الحسن تو در میان ایشان حکومت کن امیر المؤمنین علیه السلام فرمود اگر خواهید صلح کنید بصلح رضا ندادند آنگاه فرمود صاحب پنج قرص را هفت درهم دهند و صاحب سه قرص را یکدرهم عمر گفت این چگونه میشود فرمود ایشان سه تن بودند و هشت قرصه نان بخوردند چون هشت را در سه ضرب کنیم بیست و چهار میشود پس هر یک ازین سه تن هشت رسد از بیست و چهار رسد قرصها بخوردند از آن جانب حساب میکنیم که از این بیست و چهار رسده پانزده رسد سهم صاحب پنج قدست چه پنج را در سه ضرب کنیم پانزده شود و نه سهم صاحب سه قرص راست چه سه را چون در سه

ضرب کنیم نه شود لاجرم از نه سهم هشت سهم را خود خورده است و یکسهم بمهمان رسیده و صاحب پانزده سهم هشت سهم خود خورده و هفت سهم بمهمان گذاشته پس صاحب پنج قرص را هفت درهم باید داد و صاحب سه قرص را یکدرهم عمر چون این بشنیده «قال أشهد أنك بان هذه الأمة».

و دیگر در درر المطالب مسطور است که زنی طفلی آورد که در بدن واحد دو سر و دست پای دو شخص داشت اهل او در تقسیم میراث متحیر شدند و او را سهم یکتن یا دوتن دهند اینصورت را بعرض امیر المؤمنین علیه السلام رسانیدند فرمود نگران باشید که گاهی که بخواب میروند تا هنگامیکه بیدار میشوند اگر دفعة واحدة میخسیندو برمیخیزند یکتن باشند و اگر نه دوتن باشند و میراث دو کس برند .

و دیگر در شرح شافیه مسطور است که در عهد امیر المؤمنین علیه السلام در میان خرابه مردی را کشته دیدند و از آنسوی مردی را نگر بستند که کاردی خون آلود در دست داشت او را بگرفتند و گفتند تو این مرد را کشتی گفت من کشتم پس او را سخت مأخوذ داشتند اینوقت مردی در رسید و گفت چرا اینمرد را گرفته اید من قاتل این کشته ام مردم او را نیز بگرفتند و هر دو تن را بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام آوردند علی ها علیه السلام از نخستین پرسید که چه افتاد تو را که بر قتل این کشته اقرار کردی عرض کرد یا امیر المؤمنین من مردی قصابم در پهلوی این خرابه گوسفندی ذبح کردم اینوقت پیشاب مرا زحمت کرد بتعجیل بمیان خرابه رفتم این جماعت مرا بگرفتند و گفتند این مرد را تو کشتی من دیدم مردی کشته در خرابه افتاده است و کاردخون آلود در دست منست و جز من و این کشته در اینخرابه کس نیست با خود گفتم در انکار من فائدتی نخواهد بود لاجرم اقرار کردم و گفتم من کشتم آندیگر را فرمود سخن تو چیست عرض کرد یا امیر المؤمنین من کشتم علی علیه السلام فرمود اینداوری را بنزدیک فرزند من حسن باید برد چون حاضر خدمت امام حسن علیه السلام شدند فرمود اینمرد اگرچه قاتل است اما سبب زندگانی دیگری شده اگر قرار بقتل نمیکرد آنکس که بدروغ گفت من کشته ام مقتول میگشت خداوند می فرماید و من

أحياءها فكأنما أحياء الناس جميعاً» اکنون بر هیچیک از این دو مرد چیزی نیست و بفرمود دیه، مقتول را از بیت المال دادند .

و دیگر در عهد امیر المؤمنین علیه السلام دو کنیزك در یکشب حمل بنهادند یکی پسری آورد و آن دیگر دختری صبحگاه آغاز مخاصمه نهادند و هر يك پسر را فرزند خویش خواستند چون داوری بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام رسید فرمود شیر این دو را نمیزان برند هر کدام گرانتر آمد از مادر پسر است

ذکر معجزات امیر المؤمنین علیه السلام

معجزه نخستین آنست که یکروز در مکه جعفر طیار با مادر خود فاطمة بنت اسد سخن میکرد ناگاه علی علیه السلام از شکم مادر او را پاسخ گفت جعفر از شگفتی مدهوش شد و ما این قصه را و قصه مثرم و دیگر قصص را در جلد دوم از کتاب اول ناسخ التواریخ در ذیل حدیث ولادت امیر المؤمنین علیه السلام بشرح نگاشتیم .

و دیگر یکروز سلمان فارسی و ابوذر غفاری و مقداد بن اسود و عمار یاسر در حضرت رسول صلی الله علیه و آله حاضر شدند عرض کردند که در حق علی علیه السلام از دشمنان سخنی میشنویم که موجب حزن ما میشود چه میگویند سرقت ایمان علی را منزلتی و مکانتی نیست زیرا که او کودکی نارس بود و ایمان کودکان نا بالغ را وقتی نباید گذاشت پیغمبر فرمود خداوند مرا بر تمام انبیا فضیلت داده و مرا با علی از نور واحد آفریده و گاهی که علی از مادر متولد شد و من دست فرابردم و او را بگرفتم بر سر دست من دست راست بر گوش راست نهاده بوحدانیت خدا و رسالت من اقرار داد و صحف آدم را چنان قرائت کرد که فرزند او شیث نتوانست و توریة موسی و انجیل عیسی را چنان تلاوت کرد که اگر موسی و عیسی حاضر بودند گردن نهادند که مامثل علی صلی الله علیه و آله نتوانیم تلاوت کرد و قرآن مجید را چنان قرائت نمود که امروز من همی قرائت کنم و حال آنکه هنوز قرآن بر من فرود نشده بود آن روز در میان من و

علی آن سخن رفت که انبیا را با اوصیا می‌رود آنگاه بحال کودکی باز گشت پس شاد خاطر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله بیرون شدند.

و دیگر در کشف الغمه و ربیع الابرار و آثار احمدی مسطور است که يك روز امیر المؤمنین علیه السلام بر رسول خدای در آمد جبرئیل حاضر بود و او را عظیم بزرگی داشت پیغمبر فرمود ای جبرئیل این جوانرا چندین تعظیم میکنی؟ عرض کرد چون نکنم که او را بر من حق تعلیم است همانا گاهی که خداوند مرا خلق کرد خطاب فرمود که تو کیستی من کیستم نام تو چیست و نام من چیست در جواب بیچاره ماندم و خاموش بودم اینجوان در عالم نور حاضر شد و فرمود بگو تو پروردگار جلیلی و نام تو جمیل است و من بنده ذلیل و نام من جبرئیل پیغمبر فرمود مدت عمر تو چند است عرض کرد ستاره ایست در کنار افق که در هر سی هزار سال یکبار دیدار میشود من سی هزار بار آن ستاره را دیدار کرده ام .

و دیگر منقذ اسدی حدیث میکند که در ملازمت امیر المومنین علیه السلام بجانب دیهی روان بودیم در عرض راه از استر پیاده شد و عنان استر را با من سپرد تا وضو سازد ناگاه شیری ظاهر گشت و استر آغاز اضطراب نمود آنحضرت قدم پیش گذاشت و آن شیر دم لابه کنان نزدیک شد امیر المؤمنین علیه السلام دست بر پشت او همی کشید و فرمود مگر ندانست که من أسد الله و اموالاً شبال و حیدرم آهنگی استر من میکنی؟ شیر بسخن آمد و عرض کرد یا امیر المؤمنین خداوند گوشت دوستان و عترت تو را بر ما حرام کرده است و من هفت روز است طعام نخورده ام امیر المؤمنین علیه السلام دست برداشت و فرمود: «اللهم ارزقه بحق محمد آله، چیزی از بهر او حاضر شد تا بخورد آنگاه فرمود مسکن تو کجاست گفت در کنار نیل و از بهر زیارت تو بدینجا شده ام و اکنون رخصت مراجعت میخواهم که مرا زنیست و دو پسر و از من بیخبرند چون رخصت یافت عرض کرد که بقادسیه میروم که خداوند گوشت سنان بن وائل شامی را که از دشمنان تست و در جنگ صفین فرار کرده زاد راه من مقرر داشته این بگفت و برفت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود ای منقذ عجب ممکن اگر آنچه از رسول خدای

بمن رسید آشکار سازم مردمان بضلالت افتند و از آنجا بقادسیه روان شدیم چون صبح طالع شد غوغا در میان مردم افتاد که روش سنان بن وائل را شیر ببرد و پس از زمانی بعضی از استخوان ساق و اعضای او را بدست کردند و بیاوردند من آنچه از شیر شنیدم باز گفتم مردمان بدویدند و خاك پای امیرالمومنین علیه السلام را بوسه میزدند و از بهر شفا میر بودند .

و دیگر در کشف الغمه و دلایل النبوة مسطور است که در نخيله پنجاه تن از یهودان بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام آمدند و گفتند ما از کتب سالفه دانسته ایم که سنگی در حوالی این دیه هست که نام هفت تن از انبیا بر آن ثبت است و راه بدان نبردم آنحضرت از نخيله بیرون شد و لختی راه بیمود و در کنار پشته ريك بایستاد و فرمود روزی که ما بر بساط سلیمان بدینجا عبور دادیم آن سنگی در اینجا بود اکنون در زیر این پشته ریگست عرض کردند ما نمیتوانیم این پشته را بگیریم آنحضرت خدای را بخواند تا بادی بشدت وزید و آن ریگ را در هامون پرا کند ساخت و آنسنگ پدیدار شد امیر المؤمنین علیه السلام فرمود آن نامها بدانسوی سنگ ثبت است جماعتی با آلات حفر بایستادند و چندانکه اطراف سنگی بکاویدند وقوت کردند نتوانستند آن سنگ را از جانبی بجانبی جنبش دهند امیر المؤمنین خویشان پیش شد و آن سنگی را بدست خویش از اینسوی بدانسوی، کرد و نام نوح و ابراهیم و موسی و داود و سلیمان و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله در سنگ نقش بود پس جهودان همگان کلمه گفتند و مسلمانی گرفتند. و دیگر در کتاب کشف الغمه و در کتاب آثار احمدی و در کتاب امالی و در کتاب بستان الکرام مسطور است که در زمان خلافت عمر بن الخطاب یكروز امام حسن و امام حسین و محمد بن حنفیه و محمد بن ابی بکر و عمار بن یاسر و مقداد بن اسود الکندی و سلمان فارسی حاضر بودند امام حسن علیه السلام عرض کرد که ای پدر خداوند سلیمان را سلطنتی عطا کرد که هیچ آفریده را نداد آنچه تو را عطا نموده ما را بنمای امیر المؤمنین علیه السلام فرمود آنچه مرا داده نه از این پیش کس را عطا کرده و نه از

این پس عطا کند پس برخاست و دو رکعت نماز بگذارد و کلمه بگفت که کس فهم نتوانست کرد و بمیان سرای در آمد و دست بجانب مغرب فرا برده و پاره ابر بگرفت و بکشید و بر فراز سرای بازداشت آنگاه فرمود فرود آئید و گسترده شوید آندوسحاب همی گفتند و «أشهد أن لا إله إلا الله وأن محمدا رسول الله وأنت وصی نبی کریم و من شك فيك هلك و من تمسك بك فقد سلك سبيل النجاة» پس بزیر آمدند و چون بساطی گسترده شدند و بوی مشک از آن میدمید اینوقت امیر المومنین علیه السلام فرمان کرد تا هر هفت تن بر بساط نشستند و خود بر پاره ابر دیگر بر آمد و بر کرسی نور نشست و دو جامه معصفر پوشید و تاجی از یاقوت بر سر داشت و نعلینی که بند از یاقوت سرخ بودش پوشید و خاتمی از در سفید که فروغش نور بصر را میر بود بدست کرد و کلمه بگفت که کس فهم نکرد پس بادی بوزید و آن بساط را بجانب هوا صعود داد .

امام حسن علیه السلام عرض کرد که مردمان اطاعت سلیمان را بیمن خاتم مینمودند امیر المومنین علیه السلام فرمود من عین الله ولسان اللهم در میان خلق و من نور اللهم نوری که هرگز خاموش نشود و من باب اللهم که جز بین کس خدایرا نشناسد و من حجة اللهم بر بندگان خدای و من کنز اللهم در زمین خدای و من قاسم بهشت و دوزخ و من سد ذي القرنینم اگر خواهی خاتم سلیمانرا با تو بنمایم و دست در جیب مبارک کرد و انگشتری بر آورد که نگین دان از زر و سیم داشت و نگین از یاقوت سرخ و چهار سطر بر آن نقش بود امام حسن عرض کرد که سد یاجوج و مأجوج را خواهیم دید امیر المومنین علیه السلام بفرمود تا باد بساط را صعود داد و بر کوه شامخی رسانید و بر آنکوه درختی بود خشک شده و برگی فروریخته گفتند این درخت چرا پژمرده فرمود از درخت پرسش کنید و درخت را فرمان کرد تا پاسخ گوید سلمان روایت میکنند که سو کند باخدای بانگی عظیم از درخت برخاست و همی گفت «لبيك لبيك يا وصی رسول الله و خليفته من بعده حقاً» پس روی با امام حسن علیه السلام آورد و گفت یا ابا محمد پدر تو هر شب در این موضع دورکعت نماز میگذارد و تا بامداد تسبیح خداوند

میفرمود آنگاه بر کرسی نور می نشست و بر ابری سفید سوار شده مراجعت میفرمود چهل روز است که این تشریف نیافتیم و از حرمان آنحضرت بیژمریده ام یا امیرالمؤمنین ترا با خداوند سوگند میدهم که مرا محروم نگردانی پس امیر المؤمنین علیه السلام دو رکعت نماز در پای آندرخت بگذارد و دست مبارک بر او کشید تا خضارت و غضارت یافت.

آنگاه بر کرسی نور بنشست و باد بساط را برافراشت، چندانکه زمین چون سپری مینمود پس فریشته دیدیم که سر بر آفتاب و پای در پایان آب و دستی در مشرق و دستی در مغرب داشت چون ما را نظاره کرد گفت: «أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له وأشهد أن محمداً رسول الله وأنت وصي نبي الله حقاً حقاً بغير شك ومن شك فيك فهو كافر»، امیر المؤمنین علیه السلام فرمود این فرشته را در اینجا باذن خداوند بازداشته ام بر ظلمت شب و روشنی روز و تا قیامت چنین ایستاده خواهد بود چه خداوند تدبیر دنیا را با من عطا فرموده و از آنجا نزدیک سد یا جوج و مأجوج شدیم و در فرود کوهی سخت سیاه و عظیم فرود آمدیم سلمان گوید مردم را بر سه نوع دیدار کردیم بعضی را بیست ذرع طول بالا و ده ذرع عرض بود و بعضی را صد ذرع طول و هفتاد ذرع عرض بود و جماعتی یکی گوش خود را فرش و گوش دیگر را زیر پوش میساخت.

و از آنجا بکوه قاف سفر کردیم و آنکوه از یاقوت سرخ بود و بر تمامت دنیا احاطت داشت و در آنکوه فریشته بصورت شیر بود و بر امیرالمؤمنین علیه السلام سلام کرد و رخصت خواست تا سخنی بعرض رساند آنحضرت فرمود از من رخصت میخواهی که صاحب خود را ملاقات کنی تو را رخصت دادم سلمان میگوید آن ملک بسم الله گفت و پرواز نمود تا از چشم ماغایب گشت هم در آن موضع درختی خشک دیدیم پرسش کردیم فرمود از درخت پرسید امام حسن علیه السلام درخت را بحق امیر المؤمنین سوگند داد تا حال خویش باز گوید گفت یا ابا محمد پدر تو ثلث اول شب را نزد من نماز میگذاشت و بعد از تسبیح بر اسبی سوار میشد و مراجعت میکرد چهل روز است این

دولت با من پشت کرد و من بیفردم پس امیر المؤمنین علیه السلام بخواستاری امام حسن دست مبارك بر آن درخت کشید تا سبز شد و برگ آورد و شهادت بر وحدت خدا و رسالت محمد و ولایت علی داد سلمان گوید ساعتی در زیر آن درخت نشستیم از امیر المؤمنین علیه السلام سؤال کردیم که فریشته کوه قاف بکجا شد فرمود که شب دوشین من در کوه ظلمات فریشته را که بر ظلمات موکل است رخصت دادم تا بدیدار این فریشته آمد امروز وی ببازدید او شتافت و اگر فریشتگان نفسی بیرخصت من جنبش کنند و بعد از من اگر بی اجازت حسن و حسین و ذریت ایشان تا صاحب الامر جنبش کنند پروبال ایشان بسوزد از نام فرشته کوه قاف پرسش کردیم فرمود برخائیل عرض کردیم تو همواره در منزل خود میباشی کدام وقت بکوه قاف میروی فرمود چشم ببندید و بگشائید چون چشم بستیم و بگشودیم در مملکتی دیگر بودیم با خود اندیشیدیم که از وصی پیغمبر از اینها افزون عجب نباید گرفت آنگاه فرمود که از عالم ملکوت دارای چیزی هستیم که اگر بعضی را با شما ظاهر سازم میگوئید انت أنت با اینکه من یکتا از بندگان مخلوقم .

آنگاه فرمود اسم اعظم خداوند هفتاد و سه نوع است آصف بن برخیا یکی را داشت و تخت بلقیس را بیک چشم زد حاضر ساخت و در نزد ما هفتاد و دو نوع حاضر است و یکنوع خاص خداوند جل و علاست آنگاه فرمان کرد تا بساط ما را بداغی رسانید که سبز و خرم بود چون باغ بهشت و در آنجا جوانی در میان دو قبر نماز میگذاشت عرض کردیم کیست فرمود صالح پیغمبر است در میان قبر پدر و مادر عبادت میکند سلمان میگوید چون صالح ما را بدید برجست و امیر المؤمنین علیه السلام را در بر کشید و سینه مبارکش را بوسید و بگریست برخصت امیر المؤمنین امام حسن فرمود ای صالح سبب گریه چیست عرض کرد پدر تو هر روز نماز صبحرا در اینجا میگذاشت و خدایرا تسبیح میگفت و بر عبادت من میافزود و ده روز است که مرا محروم گذاشته و محزون ساخته سلمان میگوید عرض کردیم یا امیر المؤمنین این از همه عجیب تر است تو نماز صبح را هر روز با ما میگذاری این جوان میگوید با

فرمود اگر خواهید سلیمان را دیدار کنید گفتیم چرا نخواهیم پس از آنجا حرکتی کردیم و از کوه قاف در گذشتیم و بیابانی در آمدیم که سخت سبز و خرم و میوه دار بود و مرغان بسیار تقدیس و تسیح همی کردند و برگرد سر امیر المؤمنین علیه السلام پره زدند و ثنا گفتند چون بمیان باغ رسیدیم تختی از فیروز جدیدیم و بر زبر آن جوانی خفته بود و دست خود را بر فراز سینه گذاشته لکن خاتمی نداشت و از دهائی بر فراز سر و از دهائی بر جانب پای آن جوان خفته بود چون امیر المؤمنین علیه السلام را دیدند از جای در آمدند و سر بر پای آنحضرت نهادند امیر المؤمنین علیه السلام انگشتری از جیب بر آورد و در انگشت سلیمان کرد .

قال : قُمْ يَا ذَنْ لِي الَّذِي يَحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ وَهُوَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَرَبُّ آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ.

پس سلیمان از جای برخاست و گفت :

أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ أُرْسَلْتُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ وَأَشْهَدُ أَنَّكَ وَصِيٌّ رَسُولِ اللَّهِ حَقًّا الْهَادِي الْمَهْدِي الَّذِي سَأَلْتُ اللَّهَ بِمَحَبَّتِهِ وَ مَحَبَّةِ أَهْلِ بَيْتِهِ فَأَتَانِي الْمَلَكُ فَصَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ وَ عَلَيَّ مُحِبِّكَ وَإِنِّي سَأَلْتُ اللَّهَ بِأَهْلِ الْبَيْتِ فَأُعْطِيتُ ذَلِكَ الْمَلَكَ الَّذِي أَتَانِي اللَّهُ.

سلیمان برخاست و بوحدانیت خداوند و به سالت پیغمبر و وصایت علی علیه السلام

شهادت داد و گفت من آن پادشاهی را بمحبت شما یافتم و از خداوند آن سلطنت را بتوسل شما اهل بیت خواستار شدم آنگاه سلیمان بحال خویش بازگشت سلمان میگوید عرض کردم یا امیر المؤمنین از پس کوه قاف نیز شهری تواند بود فرمود چهل دنیا از پس کوه قافست که هر دنیائی چهل برابر دنیاست و علم من بر جمیع این دنیاها محیط است و بر همه ذرات این دنیاها احاطه دارد چنانکه بر همه ذرات دنیای شما احاطه دارد و چنانکه پس از رسول خدا امر دنیا در دست منست پس از من در دست فرزندان و اوصیای من خواهد بود و علم ایشان نیز بر کم و بیش احاطه خواهد داشت و من بر احوال آسمانها داناترم تا زمین و ما اسم مکنون خداوندیم و اسمای حسناى خدائیم و چون خدای را با آن اسامی بخوانند اجابت فرماید و اسامی ماست که بر عرش خداوند نوشته است و از برای ما خداوند آسمان و زمین و عرش و کرسی و بهشت و دوزخ بیافرید و فرشتگان از ما تقدیس و تسبیح و توحید و تهلیل فراگرفتند و ما آن اسم اعظمیم که اگر بر برگ زیتون نویسنده در آتش سوزد و ما آن اسمائیم که بر شب نویسنند تاریک گردد و بر روز نویسنده روشنی پذیرد آنگاه فرمود منم آن محنت عظمی که بر کفار نازل میشود منم دابة الأرض که بر اعدای دین خروج خواهم کرد اسمای ما را بر آسمانها نوشتند تا بجای در ایستاد و بر زمینها نوشتند تا قرار گرفت و بادهای ببر کت اسامی ما وزان شد و نورها ببر کت ما روشن گشت و اسامی ما در جبهه اسرافیل نوشته است که یکبال او در مشرق و یکی در مغربست و همی گوید «سبوح قدوس رب الملائكة والروح».

آنگاه فرمود چشمها ببندید و بگشائید چون چنین کردیم خویش را در شهری عظیم دیدیم با بازارهای آراسته و دکانین آبادان و مردان دیدیم باندازه نخل سلمان گوید عرض کردیم این چه شهر و این چه کسانند فرمود ایشان بقایای قوم عادند و همگان کافرنند و این شهر از مشرقست من با اینجماعت حجت تمام خواهم کرد و قتال خواهم داد پس بنزدیک ایشان رفت و با سلام دعوت کرد نپذیرفتند

با ایشان رزم زد و جماعتی را بکشت و بنزدیک ما آمد و دست بر سینه ما بمالید و آن جماعت ما را نمیدیدند و ما ایشان را میدیدیم دیگر باره امیر المؤمنین علیه السلام بنزد آنجماعت رفت و ایشان را با سلام خواند همچنان انکار کردند امیر المؤمنین علیه السلام تیغ بکشید و حمله کرد اینوقت دیدیم زمین بجنبید و کوهسارها پاشید و آسمان و نقلاب شد و صاعقه عظیمی فرود آمد و آن جماعت را بحمله عرضه هلاک و دمار داشت اینوقت عرض کردیم یا امیر المؤمنین ما از این افزون طاقت دیدار اینگونه عجایب نداریم ما را بوطن خویش باز گردان و همگان بر بساط بر آمدیم و آنحضرت نیز بر پاره دیگر سحاب سوار شد و کلیه چندبگفت که ما فهم آن نکردیم و چندان ابر ما را صعود داد که زمین باندازه در همی نمودار بود پس سراشیب گشت و بیک چشم زد ما را در سرای امیر المؤمنین علیه السلام فرود آورد و این وقت مؤذن از برای نماز پیشین بانگ برداشت و ما هنگام طلوع آفتاب این سفر کردیم و عجیب تر از همه آن بود که در یک نیمه روز تا کوه قاف که پنجاه ساله راهست برفتیم و در چندین شهر بگشتیم و باز شدیم هیچ عقلی استوار ندارد که در این پنجساعت بتوان چنین سفر کرد امیر المؤمنین علیه السلام فرمود سوگند بدان کس که جان من در دست اوست اگر بخواستم در کمتر از یک چشم زد در همه آسمانها و زمینها سیر کردم .

اللهم العن قتلة امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه حمدا ثم حمدا که کتاب شهادت علی علیه السلام پایان آمد و همچنان از کرم و کرامت آنحضرت مسئلت مینمایم که در تحریر کتاب تابعین این عبد عاصی را موفق بدارد اللهم صل علی محمد و آل محمد .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

چنین گوید محمد تقی لسان الملك که بعد از نگارش کتاب شهادت و ذکر معجزات أمير المومنين اعليه السلام از خداوند یکتا توفیق می طلبم و از علی مرتضی نیرومندی می جویم که شرح حال تابعین را چنانکه پسند خاطر اهل یقین افتد بنگارم ای خداوند قادر غالب تو خاطر مرا در پژوهش قرین نکوهش و خامه مرا در نگارش دستخوش لغزش مفرمای بحق سید المرسلین و آله الطیبین الطاهرین اکنون ابتدا بسخن کنیم .

نخستین فرزند امیر المومنین علی علیه السلام محمد بن حنفیه است که جماعت کیسانی او را امام منتظر دانند و گویند در کوه رضوی غایبست رسول خدای صلی الله علیه و آله اسم خود را که عقل است و لقب خود را که ابوالقاسم است باو عطا فرمود و ما شرح حال او را در ذیل اولاد امیر المومنین علیه السلام نگاشتیم دیگر تکرار نخواهیم پرداخت و قصه شجاعت او در کتاب جمل و کتاب صفین نیز بشرح رفت در کتاب شواهد النبوه و در کتاب جرایح مسطور است که بعد از شهادت حسین بن علی علیهما السلام محمد حنفیه گفت امام عصر منم سید سجاد علیه السلام فرمود ایعم تو امام نیستی و امامت مراست و اگر خواهی بنزدیک حجر الاسود حاضر شویم و او را بگواهی طلبیم و هردو تن بنزد حجر الاسود حاضر شدند امام زین العابدین علیه السلام فرمود ایعم نخست تو سؤال کن محمد سوال کرد که بعد از حسین بن علی علیهما السلام امامت کراست پاسخ نشنید این وقت سید سجاد روی بحجر آورد و گفت بحق آنخدائیکه مواثق بندگان خود را با تو مربوط ساخت بعد از حسین بن علی وصایت و امامت کراست ؟ حجر الاسود چنان جنبش کرد که خواست در افتد و گفت ای محمد وصایت و امامت حق علی بن الحسین است پس محمد دست از اینسخن بازداشت و پای سید سجاد علیه السلام را بوسه زد در جرایح

مسطور است که این امر بر محمد بن حنفیه مشتبه نبود بلکه خواست تا خیال جهال و جماعت کیسانیه را بگرداند و ایشان را از طریق غوایت بشاه راه هدایت کشاند و محمد در سال هشتادویک هجری در مدینه وفات یافت و در بقیع مدفون گشت و دیگر واردات احوال اور انشاء الله در جای خود خواهیم نگاشت.

و دیگر محمد بن ابی بکر بن ابی قحافه است و مادر او أسماء بنت عمیس است که زوجه جعفر بن ابی طالب بود و بعد از جعفر بحباله نکاح ابو بکر در آمد و در سال حجة الوداع محمد متولد گشت و بعد از ابو بکر امیر المؤمنین علیه السلام او را عقد بست هل ریب امیر المؤمنین علیه السلام و از جمله حواری آن حضر تست و در غزوات جمل و صفین ملازم رکاب امیر المؤمنین علیه السلام بود و ما شرح این جمله را در کتاب رسول خدای و در کتب خلفاء و در کتب امیر المومنین علیه السلام بشرح رقم کردیم و خبر شهادت او را و رفعت و مکانت و منزلت او را باز نمودیم مردم شیعی گویند چونست که اهل سنت و جماعت معویه را که با امام زمان قتال میداد خال المؤمنین خوانند و محمد را که در رکاب امام رزم میزد خال المؤمنین ندانند.

و دیگر اویس القرنی الیمنی است که در شمار زهاد ثمانیه است که رسول خدا او را نفس الرحمان و خیر التابعین خوانده و در حق او فرموده، «إني لانشق روح الرحمان من طرف الیمن» و ما شرح حال او را و شهادت او را در کتاب صفین رقم کردیم .

و دیگر مالک بن حارث اشتر نخعی است که امیر المومنین علیه السلام در حق او فرمود که مالک از برای من چنان بود که من از برای رسول خدا بودم و ما شرح حال او را در کتاب عثمان و محاصره او و کتاب جمل و کتاب صفین و شرح شهادت او را نیز نگاشتیم و در کتاب عمر بن الخطاب یاد کردیم که چرا اشتر لقب یافت دیگر تکرار نخواهیم پرداخت .

و دیگر زید بن صوحان العبدی و او را در کتاب خلاصه از ابدال شمرده اند چون عایشه باجیش خود وارد بصره شد مکتوبی بزید نگاشت که مردم را از نصرت

علی بن ابی طالب باز دار و بباش تا فرمان من بتو رسد زید در پاسخ نوشت که ای عایشه ما را امر بکاری میکنی که چیز دیگر مأموریم و خود امری را ترك گرفته که بدان مأموری کنایت از آنکه خدای فرمود «و قرن في بيوتكن» در خانهای خود ساکن باشید و تو در بلاد و امصار سفر میکنی و ما بموجب «اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و أولي الأمر منكم» باید اطاعت علی کنیم و نصرت او جوئیم تو ما را بر خلاف آن دعوت میکنی.

و دیگر صعصعة بن صوحان العبدي است و او از بزرگان اصحاب علي عليه السلام است جعفر صادق عليه السلام می فرماید در میان اصحاب امیر المومنین عليه السلام هیچکس چون صعصعه حق آن حضرت را نشناخت گویند در زمان عمر بن الخطاب ابو موسی اشعری از خراج مملکت هزار هزار درهم بنزدیک عمر فرستاد و او بر مسلمانان قسمت کرد و پاره از آنمال بجای مانده عمر برخاست و خطبه قرائت کرد و گفت ای مسلمانان مقداری از اینمال بجای مانده رأی چیست صعصعه هنوز جوانی نارس بود برخاست و گفت ای امیر مشورت در جانیست که قرآن مبین آن نباشد اکنون چنان کن که در قرآن آمده است عمر گفت سخن بصدق کردی تو از منی و من از توام و آنمال را نیز بر مسلمانان قسمت کرد مردم از فراست او در حوادث سن شگفتی گرفتند و ما احوال صعصعه را در کتاب عثمان و کتب امیر المومنین عليه السلام در هر جا آنچه لایق بود بشرح نوشتیم و آنچه بعد از شهادت آن حضرت و زمان معویه ظاهر گشت انشاء الله در جای خود مرقوم خواهد شد.

و دیگر محمد بن ابی حذيفة بن عتبة بن ربيعة بن عبد الشمس بن عبد مناف القرشی اگر چه در نژاد و نسب از قبیله معویه است لکن از اصحاب امیر المومنین عليه السلام است و او بعد از قتل عثمان عقبه بن عامر الجهنی را که در حکومت مصر نیابت عبدالله بن ابی سرح را داشت إخراج نمود و خود فرمان گذار مصر گشت و در پایان کار بحکم معویه بدست هبيرة بن مالك الكندي امیر فلسطین شهید شد و ما شرح این جمله را در کتاب جمل در ذیل قصه فرمان گذاران مصر رقم کردیم

دیگر تکرار نخواهیم پرداخت .

و دیگر جعدة بن هبيرة بن أبي وهب المخزومي القرشي است و مادر او ام هانی خواهر امیر المومنین علیه السلام است و احوال ایشان هر يك ازین، پیش در جای خود نگارش یافته امیر المؤمنین در ابتدای خلافت او را با مارت خراسان مأمور داشت در قتال صفین عبیده بن ابی سفیان گفت ای جعدة تو از جانب خال خود چندین اظهار جلادت میکنی گفت اگر ترا خالی مانند من بود هرگز نام پدر نبردی.

دیگر سعید بن قیس الهمدانی قاید قبيله همدانست در جنگ جمل برسواران میسر سه سالار بود و در حرب صفین با عبدالله بن بدیل بن ورقاء الخزاعی جانب جناح سواران داشت مکانت او در شجاعت و منزلت او در خدمت امیر المؤمنین در کتاب صفین بشرح رفت .

و دیگر ربیع بن خثیم الثوري الكوفي است و او در تابعین در شمار زهاد ثمانیه است گویند از شیخ اجل فضل بن شاذان قمی از زهاد ثمانیه سؤال کردند گفت چهار کس از ایشان در تابعین ربیع بن خثیم و دیگر هرم بن حیان و دیگر اویس قرنی و دیگر عامر بن عبد قیس است و او از عمال آخر کس بود که از مملکت ری با چهار هزار کس مرد لشکری هنگام عزیمت سفر شام حاضر رکاب آنحضرت شد و قبر او در ظاهر مشهد مقدس معروفست گویند امام جن و انس امام رضا علیه السلام با اتفاق سامون تشریف فرمای زیارت خواجه ربیع میشد .

و دیگر أعین بن صعصعة بن ناجية التميمي الخيطي الدارمی در کتاب اصابه مذکور است که او برادر زاده صعصعة بن ناجیه است که جد فرزدق بود و در مجالس المومنین مسطور است که یکپای شتر عایشه را او قطع نمود و آن بنزدیک من درست نیست زیرا که عاقر شتر عایشه بحیر بود .

و دیگر عبدالرحمان بن صردالتنوخي است او را نیز بعضی عاقر شتر عایشه دانسته اند گویند بعد از واقعه جمل مردی از تیم بن مره از عبد الرحمن سؤال کرد که شتر عایشه را توقعر کردی گفت اگر عقر نکردم یکتن از اصحاب عایشه

بسلامت بیرون نشدی اکنون اگر خواهی از من در غضب باش .

و دیگر طرمح بن عدی بن حاتم الطائی است طرمح از اصحاب امیر المومنین علی علیه السلام است لکن رسالت او را از جانب علی علیه السلام بنزد مویه در هیچ کتاب ندیده ام جز در مناقب خوارزمی که میگوید امیر المومنین او را باتفاق جریر بن عبدالله بجلی بنزد معویه گسیل داشت لکن یاد نمیکند که طرمح با معویه سخنی کرده باشد چه روی سخن با جریر بن عبدالله است و من رسالت جریر را در کتاب صفین بشرح کردم اما چون در بحار الأنوار قصه رسالت او بشرح مسطور است روا نداشتیم که حدیث او راساقت سازم بالجمله فاضل مجلسی می گوید شیخ ادیب ابو بکر بن عبد العزیز البستی باسانید صحاح حدیث میکند که امیرالمومنین علیه السلام چون از وقعه جمل فراغت جست معویه بدین گونه مکتوبی ارسال حضرت داشت :

«بسم الله الرحمن الرحيم من عبدالله و ابن عبدالله معوية بن أبي سفيان إلى علي بن أبي طالب أما بعد فقد اتبعت ما يضرك و تركت ما ينفعك و خالفت كتاب الله وسنة رسوله صلى الله عليه و آله و قد انتهى الى ما فعلت بحواريتي رسول الله طلحة والزبير و ام المومنين عايشة فوالله لأرمينتك بشهاب لا تطفية المياه ولا ترعزعه الرياح إذا وقع و قب و إذا و قب ثقب و إذا ثقب ثقب و إذا ثقب النهب فلا تغرنك الجيوش و استعد للحرب فاني ملائكتك بجنو لا قبل لك بها والسلام» پارسى چنين مى آيد مى گوید براه زیان خویش رفتی و ترك سود خود گفتی و با كتاب خدا و سنت رسول مخالفت کردی و دیگر کردی آنچه کردی با دو حواری رسول خدا طلحه و زبیر و دیگر با ام المومنین عایشه سوگند با خدای تیری مانند شهاب بسوی تو گشاد دهم که نه آب آنرا بنشانند و نه باد دفع دهد چون واقع شود در آید و چون در آید بسنابند و چون بسن باند فروشود و چون فرد شود مشتعل گردد و فریفته لشکرها مباح ساخته حرب شو تا ترا باسیاهی دیدار کنم که طاقت آن نتوانی داشت چون این کتاب را بحضرت امیر المومنین علی صلی الله علیه و آله آوردند او را بدین گونه پاسخ فرمود:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ وَابْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ أَخِي رَسُولِ اللَّهِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ وَابْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ أَخِي رَسُولِ اللَّهِ لَهُ وَابْنُ عَمِّهِ وَوَصِيِّهِ وَمُغْسَلِهِ وَمُكَفَّنِهِ وَفَاضِي دِينِهِ وَرَوْحِ ابْنَتِهِ الْبُتُولِ وَأَبِي سِبْطِيهِ الْحَسَنِ وَالْحَسَنِ إِلَى مَعْوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ أَمَا بَعْدُ فَإِنِّي أَفْنَيْتُ قَوْمَكَ يَوْمَ بَدْرٍ وَقَتَلْتُ عَمَّكَ وَخَالَكَ وَجَدَّكَ السَّيْفُ الَّذِي قَتَلْتَهُمْ بِهِ مَعِيَ يَحْمِلُهُ سَاعِدِي بِثَبَاتٍ مِنْ صَدْرِي وَقُوَّةٍ مِنْ بَدْنِي وَنَصْرٍ مِنْ رَبِّي كَمَا جَعَلَهُ النَّبِيُّ فِيكَفِي فَوَاللَّهِ مَا اخْتَرْتُ عَلَى اللَّهِ رَبًّا وَلَا عَلَى الْإِسْلَامِ دِينًا وَلَا عَلَى مُحَمَّدٍ نَبِيًّا وَلَا عَلَى السَّيْفِ بَدَلًا تَبَالُغَ مِنْ رَأْيِكَ فَاجْتَهَيْدُ وَلَا قَمَرٌ فَفَدِّدِ اسْتَخُذْ عَلَيْكَ الشَّيْطَانَ وَاسْتَفَرَّ بِكَ الْجَهْلُ وَالطُّغْيَانُ وَسَدَّ يَعْزَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يُنْقَلُونَ وَالسَّلَامُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى وَخَشِيَ عَوَاقِبَ الرَّدَى وَابْنُ عَمِّهِ وَوَصِيِّهِ وَمُغْسَلِهِ وَمُكَفَّنِهِ وَفَاضِي دِينِهِ وَرَوْحِ ابْنَتِهِ الْبُتُولِ وَأَبِي سِبْطِيهِ الْحَسَنِ وَالْحَسَنِ إِلَى مَعْوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ أَمَا بَعْدُ فَإِنِّي أَفْنَيْتُ قَوْمَكَ يَوْمَ بَدْرٍ وَقَتَلْتُ عَمَّكَ وَخَالَكَ وَجَدَّكَ السَّيْفُ الَّذِي قَتَلْتَهُمْ بِهِ مَعِيَ يَحْمِلُهُ سَاعِدِي بِثَبَاتٍ مِنْ صَدْرِي وَقُوَّةٍ مِنْ بَدْنِي وَنَصْرٍ مِنْ رَبِّي كَمَا جَعَلَهُ النَّبِيُّ فِيكَفِي فَوَاللَّهِ مَا اخْتَرْتُ عَلَى اللَّهِ رَبًّا وَلَا عَلَى الْإِسْلَامِ دِينًا وَلَا عَلَى مُحَمَّدٍ نَبِيًّا وَلَا عَلَى السَّيْفِ بَدَلًا تَبَالُغَ مِنْ رَأْيِكَ فَاجْتَهَيْدُ وَلَا قَمَرٌ فَفَدِّدِ اسْتَخُذْ عَلَيْكَ الشَّيْطَانَ وَاسْتَفَرَّ بِكَ الْجَهْلُ وَالطُّغْيَانُ وَسَدَّ يَعْزَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يُنْقَلُونَ وَالسَّلَامُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى وَخَشِيَ عَوَاقِبَ الرَّدَى.

می فرماید این مکتوب از علی علیه السلام برادر رسول خدای و پسر عم او و وصی او و غسل دهنده او و کفن کننده او و دین گذارنده او و شوهر دختر او و پدر فرزندان او حسن و حسین بسوی معویه بن ابی سفیان است می فرماید من آنکسم که خویشان ترا در روز بدر بدار فنا فرستادم و عم ترا و خال ترا و جد ترا کشتم و آن شمشیر که ایشان را بدان کشتم هم اکنون در دست منست با قوت دل و قدرت بدنه نصرت خداوند بدانسان که رسول خدای صلی الله علیه و آله بدست من داد سوگند با خداوند که خدای را شریک نگرفتم و بر اسلام دینی و بر محمد پیغمبری اختیار نکردم و آن شمشیر را بدل نجستم پس نیک بیندیش و در کار خود توانی مجری همانا بتسویلات ابلیس و طغیان جهل ارتکاب ظلم و ستم کردی زود باشد که کیفر کردار خود را دیدار کنی

پس نامه را در پیچید و خاتم بزد و طرماع را پیش خواند و او مردی سخت جسیم و در از بالا بود و در طلاق لسان و زلفت بیان نظیر نداشت پس او را عمامه عطا فرمود تا بر سر بست و شتری داد تا بر نشست و مکتوب خویش را با او سپرد و فرمود این نامه را در دمشق تسلیم معویه میکنی و جواب گرفته مراجعت مینمائی طرماع راه بر گرفت و بتعجیل و تقریب وارد دمشق شد و بیاب الاماره آمد حاجب گفتاز کجائی و کرامیخواهی گفت نخست اصحاب امیر را آنگاه امیر را گفتند از اصحاب کدام کس را خواستی گفت ابو الاعور السلمی و ابو هریره الدوسی و عمرو بن العاص و مروان بن الحکم گفتند ایشان در سرابستان باب خضر اجای دارند .

طرماع راه باب خضرا پیش داشت چون اصحاب معویه او را با آن درازی بالا و شگفتی هیئت نگریستند گفتند باید او را پیش خواند و از در مزاح و تسخر سخنی چند بگفت و خاطر را بدان شاد ساخت لاجرم چون برسد « قالوا یا اعرابی هل عندك من السماء خیر فقال بلی الله تعالی فی السماء وملك الموت فی الهواء و امیر المؤمنین علی بن ابی طالب فی القفاء فاستعدوا لما ينزل علیکم من البلاء یا اهل الشقاوة والشقاء» گفتند ای اعرابی با این طول قامت از آسمان چه خبر داری گفت بیخبر نیستم خداوند در آسمانست و عزرائیل در هوا و علی در قفاست که از برای هلاک شما در میرسد پس ساخته شوید از برای نزول بلا ای اهل شقاوت و شقا « قالوا من أين أقبلت قال من عند حر تقی زکی مؤمن رضی مرضی» گفتند کرا دیدار خواهی کرد و فقال أريد هذا الدعی الردي الذي تزعمون أنه أمير کم، گفت اراده کرده ام این دعی نکوهیده را که شما او را امیر خویش میدانید دانستند که اورسول امیر المؤمنین علیه السلام است که بنزدیک معویه میآید گفتند معویه با خاصان خود در نظم مملکت کار بمشورت میکنند امروز ترا رخصت بار نیست و قال : فسحقا له وبعدا» یعنی هلاک و نابود باد اینوقت مکتوبی بمعویه نگاشتند که از نزد علی مردی اعرابی بدوی طلیق اللسان بنزدیک تورسول میاید خویش را واپای در جواب او بسهجو و خطا سخن نکنی و طرماع را از شتر بزیر آوردند و در مجلس خود

از آنسوی معویه فرمان کرد تا یزید مجلسی بیاراست واثاثه شوکت وحشمت حاضر کرد ویزید مردی جهیر الصوت بود و بر چهره و بینی اثر ضربتی و جراحی داشت پس طرمح را بار دادند تا بمجلس در آمد نخستین خدم و حشم مجلس را دیدار کرد که جامه سیاه در بردارند «فقال من هؤلاء القوم كأنهم زبانية المالك على ضيق المسالك» گفت اینجماعت کیستند که مالك دوزخ را مانند که در تنگنای طریق جهنم دوچار گردند ودریزید نگریست «قال من هذا المشئوم الواسع الحلقوم المضروب على الخرطوم» گفتند ای اعرابی ساکت باش این یزیداست پادشاه زاده است «قال ومن يزید لآزارالله مزاده ولا بلغه مراده ومن أبوه كانا قدما غائصين في بحر الجلافة واليوم استويا على سرير الخلافة» گفت یزید کیست که خداوند بازدارد روزی او را و قطع کند امید او را و پدرش کیست این هردو از قدیم طریق جلافت سپردند و امروز بر سریر خلافت نشستند.

چون یزید این کلمات بشنید در غضب شد و همی خواست تا طرمح را بقتل رساند چون از معویه رخصت نداشت خشم خود را فرو خورد و بر طرمح سلام داد و گفت امیر المؤمنین یعنی معویه ترا سلام میرساند «فقال سلامه معي من الكوفة» یزید گفت حاجات خود را بشرح کن که امیرالمؤمنین مرا در اسعاف حاجات تو فرمان کرد «قال حاجتي إليه أن يقوم من مقامه حتى يجلس من هو أولى منه بهذا الأمر» گفت حاجت من آنست که معاویه ازین طلب باطل دست بازدارد و امر خلافت را بدان کس که حق اوست باز گذارد یزید گفت ازینگونه سخن بکار نیست بگوی تا اکنون چه خواهی گفت اکنون باید معویه را دیدار کرد و پیام امیرالمؤمنین علی را ابلاغ داشت پس او را در بساط معویه در آورد و طرمح همچنان موزه خویش در پای داشت «قال له اخلع نعليك قال أهذا الوادي المقدس فأخلع نعلي» گفتند در بساط معویه موزه خویش را فرو گذار طرمح بجانب چپ و راست نگران شد و گفت مگر بساط معویه وادی مقدس است که من کفش خویش از پای فروگذارم .

آنگاه رو بجانب معاویه کرد و گفت «السلام عليك أيها الملك العاصي» عمر و ابن العاص قدم پیش گذاشت و گفت ای اعرابی ترا چه افتاد که معاویه را پادشاه بزه کار خواندی و امیر المومنین خطاب نکردی «فقال ثكلنك أمك نحن المؤمنون فمن أمره علينا بالخلافة» گفت مادر بر تو بگریدمائیم مؤمنان کدام کس معاویه را بر ما امیر و خلیفه ساخت معاویه گفت ای اعرابی سخن خویش بگوی «فقال کتاب مختوم من إمام معصوم» گفت نامه سر بسته دارم گفت تسلیم کن «قال أكره أن أطا بساطك» گفت مکروه میدارم که پای بر فرش بساط تو گذارم گفت بوزیر من عمرو بن العاص تسلیم کن تا مرا دهد «فقال هیهات هیهات ظلم الأ-میر و خان الوزیر» گفت اینکار نکنم چه پادشاهی ظالم را وزیر است خاین گفت بفرزند من یزید سپار «فقال ما فرحنا بابلیس فكیف نفرح بأولاده» گفت ما بشیطان شاد خاطر نشویم چگونه باولاد او شاد شویم معاویه گفت اینک غلام من بر پای ستاده است تسلیم کن تا مرا رهنده ففقال الأعرابی مملوك اشتريته من غیر حل فی غیر حق، گفت این غلام را بحرام خریده و بحرام بکار داشته معاویه گفت پس رأی چیست «فقال أن تقوم من مقامك وتأخذ بيدك علی غیر کره منك فانه کتاب رجل کریم و سید علیم و حبر حلیم بالمؤمنین رؤف رحیم».

معاویه ناچار از جای جنبش کرد و مکتوب را با خود داشت و قرائت نمود و زیر زانو گذاشت پس سر برداشت و گفت ابو الحسن را چگونه بجای گذاشتی «قال خلفته بحمد الله كالبدن الطالع حوالیه أصحابه كالنجوم الثواقب الأوامع إذا أمرهم بأمر ابتدروا إليه وإذا نهاهم عن شيء لم يتجاسروا عليه وهو من باسه يا معاوية في تجلد بطل شجاع سید سمیدع إن لقی جیسا هزمه و أرداه و إن لقی قرنا سلبه و أفناه و إن لقی عدوا قتله و جزا»، گفت امیر المومنین علیه السلام را بجای گذاشتم مانند ماه تابان و اصحابش در گرد او چون ستارگان درخشان بهر کار فرمان دهد پیشی گیرند و چون منهی دارد دست باز دارند و اوست ای معاویه دلاور و دلیر با هر لشکر ملاقات کند در هم شکنند و با هر هم آورد دوچار شود عرضه هلاک و دمار سازد

و دشمن را دستخوش شمشیر آبدار دارد معویه از حسن و حسین علیهما السلام پرسش نمود «قال خلفتهما بحمدالله شایین تقیین تقیتین زکین عقیقین صحیحین سیدین طیبین فاضلین عالمین عاقلین «مصلحین فی الدنیا والآخرة» معویه خاموش شد پس سر برداشت و گفت ای اعرابی سخت فصیح بوده «قال لو بلغت باب امیرالمومنین علی بن ابیطالب علیه السلام لوجدت الأدباء الفصحاء البلغاء الفقهاء النجباء الأتقیاء الأصفیاء ولرأیت رجالا سیماهم فی وجوههم من أثر السجود حتی إذا استعرت نار الوغی قذفوا أنفسهم فی تلك الشعل لابسین القلوب علی مدارعهم قائمین لیلهم صائمین نهارهم لا تأخذهم فی الله ولا فی ولی الله علی لومة لائم فاذا أنت یامعویه رأیتهم علی هذه الحال غرقت فی بحر عمیق لاننجو من لجتة» گفت اگر حاضر حضرت امیر المؤمنین شوی ادبا و فصحا بینی افزون از من و مردانی بینی که اثر سجود در پیشانی دارند و چون آتش جنگ افروخته شود خویشان را در آتش اندازند و ساخته جهادگردند شبها تا بامداد نماز گذارند و روزها روزه دارند و در راه خدا هرگز مورد ملامت نشوندهان ای معویه اگر تو ایشانرا دیدار کنی در گرداب هلاکت در افتی و روی خلاص و نجات نبینی .

عمر و بن العاص معاویه را پوشیده القا کرد که این اعرابی بدوی را اگر بمال عطائی کنی با این فصاحت سماحت طبع ترا بوجهی نیکوتر بیان خواهد کرد معویه گفت ای اعرابی اگر ترا عطائی کنم ماخوذ خواهی داشت «قال بلی آخذها فوالله أنا أرید استقباض روحك من جسدك فكیف باستقباض مالک من خزائنك» گفت البته ماخوذ میدارم سوگند باخدای من همی خواهم جان ترا از جسد مقبوض دارم چگونه مال ترا از خزانه تو ماخوذ نخواهم داشت معویه فرمود ده هزار درهم از بهر او حاضر کنند آنگاه گفت با اعرابی اگر خواهی عطای ترا افزون کنم «قال زد فانك لاتعطیه من مال أبیک وإن الله ولی من یزید» گفت، زیاده کن زیرا که از مال پدرت عطا نمیکنی و خداوند دوست کسی است که افزون عطا کند معویه گفت ده هزار دیگر بر عطای طرماح بیفزایند «قال اجعلها وتر فان الله تعالی هو الوتر

و یحب الوتر» گفت کار بطاق کن که خداوند یکتا و طاق است و دوست میدارد طاق را معاویه گفت ده هزار دیگر افزون کنند.

طرماسح ساعتی چشم براه داشت دید که دیر میرسد «فقال یا مملک تستهزء بی علی فراشک فقال لم ذا یا اعرابی قال إنتک أمرت لی بجائزة لأراها ولا تراها» گفت ای پادشاه مرا در بساط خود استهزا میکنی گفت از برای چه گفت امر کردی مرا عطائی دهند نه من آنرا می بینم و نه تو دیدار میکنی «فانها بمنزلة الريح التي تهب من قلال الجبال» گویا بادی بود که از فراز جبل وزید و در گذشت معاویه بفرمود تا عطای طرماسح را حاضر کردند و تسلیم دادند زمانی ساکت نشست عمرو بن العاص گفت «یا اعرابی کیف تری جائزة أمير المؤمنين» چگونه دیدی عطای معاویه را «فقال هذا مال المسلمین من خزانة رب العالمین اخذه عبد من عباد الله الصالحین» گفت مال مسلمانانست از خزانه خداوند که ما خود داشته آنرا بنده از بندگان صالح.

اینوقت معاویه گفت این اعرابی دنیا را بر من تاریک ساخت و کاتب را پیش خواند و گفت جواب مکتوب علی بن ابیطالب را رقم کن کاتب قلم برداشت و نگاشت: «بسم الله الرحمن الرحيم من عبد الله وابن عبده معاوية بن ابي سفيان إلى علي بن أبي طالب أما بعد فاني أوجه إليك جند من جنود الشام مقدمته بالكوفة و ساقته بساحل البحر ولا رميتك بألف جمل من خردل تحت كل خردل ألف مقاتل فان أطفات نار الفتنة وسلمت إلينا قتلة عثمان وإلا فلا نقل غال ابن أبي سفيان ولا يغرنك شجاعة أهل العراق واتفاقهم فان مثلهم مثل الحمار الناهق يميلون مع كل ناعق والسلام» در جمله میگوید لشکری از شام بسوی توروان میکنم که مقدمه آن بکوفه رسد و هنوز ساقه آن در ساحل بحر شام باشد و بجانب تو می افکنم هزارشتر که حمل آن خردل بود و بشمار هر خردلی هزارمقاتل باشد اگر آتش فتنه را بنشانی و کشندگان عثمان را با من سپاری بسلامت شوی واگر نه مگوی پسر ابوسفیان طغیان کرد و بشجاعت اهلی عراق و اتفاق ایشان فریفته مشو که ایشان حماری را مانند که فریاد کنند و بجانب هر فریاد کننده روند.

چون طرمّاح بدینکلمات نگریست «قال سبحان الله لا أدري أيكما أكذب أنت بادعائك أم كاتبك فيما كتب لو اجتمع أهل الشرق والغرب من الجن والانس لم يقدر وابه» طرمّاح گفت سبحان الله نمیدانم توو کاتب تو کدام يك دروغگوترید اگر اهل شرق و غرب از جن و انس انجمن شوند جنگ علی را توانا نیستند معویه در نامه نگریست و گفت سوگند باخدای من بدینگونه نگارش نفرمودم «فقال أن كنت لم تأمره فقد استضعفك وإن كنت أمرته فقد استفضحك» گفت اگر بی فرمان تو نوشت ترا خوارمایه شمرد و اگر بفرمان تو نوشت ترا فضیحت کرد آنگاه گفت یا معویه «اظنك تهدد البط بالشط» ای معویه گمان میبرم مرغابی را با آب میترسانی و این شعر قرائت کرد:

فدع الوعيد فما وعيدك ضائري *** اطين أجنحة الذباب يضير

والله إن الأمير المومنين على بن أبي طالب عليه السلام لديدك أعلى الصوت عظيم المنقار يلتقط الجيش بخيشومه ويصرفه إلى قانصته ويحطه إلى حوصلته، یعنی سوگند با خدای علی را خروسی است بلند آواز بزرگ منقار که برمیچیند لشکر ترا بمنقار چنانکه خروس حبه را و انباشته میکند در چینه دان خود معویه گفت سوگند با خدای سخن بصدق میکند آن خروس اشتر نخعی است .

بالجمله طرمّاح عطای خویشرا ماخوذ داشت و جواب مکتوب را بگرفت و بجانب کوفه روان شد از پس او معاویه روی باصحاب خویش کرد و گفت آنچه مراست اگر با هر یک از شما بذل کنم ده يك آنچه این اعرابی کرد نکنید عمرو بن العاص گفت ای معویه اگر آن قرابت که علی را با رسول خداست ترا بود ما تقدیم خدمت ترا از بین اعرابی بچندین درجه افزون نمودیم معویه گفت خداوند دهان را بشکند و لبان ترا قطع کند سوگند با خدای که سخن تو بر من سخت تر از کلام اعرابی آمد و دنیا را بجمله بر من تنگ ساخت .

و دیگر سعید بن جبیر بن هشام الاسدیست در شمار بنی اسد بن خزیمه کوفیست و کنیت او ابو عبدالله است و او از بزرگان تابعین بود و در زهدت و کرامت شهرتی

تمام داشت و کسب علم و حدیث از ابن عباس فرمود و با عبدالله بن عمر بن الخطاب گاهی مخاطبات و مکالمات داشت و علم قرانت و تفسیر نیز از ابن عباس فرا گرفت و در شهر رمضان هر شبی قرآن را تا بختامت قرانت می نمود شبی بقرانت عبدالله بن مسعود و شبی بقرانت زید بن ثابت و شبی بقرانت دیگری از سعید خبر کرده اند که گفت در خانه مکه قرآن را بجمله در رکعتی قرانت کردم ابن ایاس گوید روزی در ایام شهر رمضان سعید بن جبیر مراگفت قرآن را بر من بدار و نگران باش من در آن را بر گرفتم و او از مجلس بر نخاست تا بتمامت قرانت کرد

حدیث کرده اند که طاوس بن کیسان در فقه حلال و حرام بکمال بود و ابو الحجاج مجاهد بن حبر علم تفسیر نیکو میدانست و سعید بن مسیب در مسائل طلاق و عطاء بن ابی رباح در مناسک حج فقهاتی تمام داشتند و سعید بن جبیر در جمله این فنون زبردست بود و در بدو امر کاتب عبد الله بن عتبة بن مسعود بود و از پس او از برای ابی برده بن ابی موسی اشعری کتابت می کرد و ابو نعیم اصفهانی در تاریخ اصفهان مینویسد که سعید مدتی در اصفهان سکون داشت و از آنجا هم در عراق بقریه سنبلان رفت و روزگاری متوقف بود و دیگر باره بکوفه مراجعت کرد گویند در اصفهان از احادیث رسول خدای سخن نمیکرد چون بکوفه آمد آغاز حدیث نمود گاهی که عبدالرحمن بن محمد بن الأشعث بن القیس الکندی بر عبدالملک بن مروان خروج کرد چنانکه انشاء الله جای خود بشرح خواهد رفت سعید از بهر آنکه جنگ با بنی امیه را جهاد میدانست در جیش عبدالرحمن بود چون عبدالرحمن در دیر جماجم شکسته شد سعید بمکه رفت و اینوقت حاکم مکه خالد بن عبدالله القشیری بود سعید را بگرفت و بنزد حجاج فرستاد اسمعیل بن اوسط بجلی که نگاهبان او بود او را بیاورد و در برابر حجاج باز داشت حجاج نام او را که ترجمان سعادت بود بشقاوت بدل ساخت و جبیر را که از بستن بود بشکستن آورد و گفت ای شقی ابن کسیر سعید گفت مادر من آشناتر بود بنام من که مرا سعید بن جبیر گفت حجاج گفت آروز که بکوفه آمدی مردی بیرون اعرابی نبود من ترا امامت جماعت دادم از پس

آن ترا قضاوت مکه دادم مردم از تو شکایت آوردند که اعرابی کار قضا نتواند کرد ابو بردة بن ابی موسی اشعری را بقضا گماشتم و فرمان کردم که بی صلاح و صوابدید توکاری بخاتمت نرساند و بر صنادید عرب ترا برتری دادم و نخستین که ترا دیدار کردم صد هزار درهم بدادم تا باختیار خود بر اهل حاجت بذل کنی و از تو نپرسیدم با کدام کس عطا کردی گفت اینهمه بصدقسمت گفت ترا چه افتاد که با عبدالرحمن پیوستی و بر من بیرون شدی گفت بیعت عبدالرحمن بر گردن من بود حجاج گفت مگر بیعت عبدالملک که امیرالمؤمنین است بر گردن تو نبود.

آنگاه حجاج چون دانسته بود که سعید از شیعیان امیر المؤمنین علی است گفت چگوئی در حق ابوبکر و عمر ایشان در بهشت جای دارند یا ساکن دوزخند گفت اگر در بهشت روم اهل بهشت را توانم شناخت و اگر بدوزخ شوم اهل دوزخ را خواهم دانست گفت در خلفای اربعه چگوئی گفت مرا وکالت ایشان نداده اند گفت کدامیک را دوستداری گفت آنرا که خدای دوست تر دارد گفت کدام را دوست تر دارد گفت هم خدای داند حجاج گفت این تغافل و تجاهل از بهر چیست گفت از بهر آنکه ترا تکذیب نکرده باشم حجاج گفت سوگند با خدای که ترا زنده نگذارم و فرمان کرد سعید را سر از تن بر گرفتند و از سعید خون فراوان سیلان نمود که از هیچ کشته ندیده بود فرمود تا اطبا را حاضر کردند و سبب پیرسید گفتند آنمردم را که حکم بقتل همی کردی از خوف خون در تن ایشان افسرده میگشت ازین روی چون سر بر میگرفتند از تن ایشان جزاند کی خون سیلان نداشت اما سعید را از قتل ترسی وهراسی نبود لاجرم چندانکه خون در بدن داشت بیالود و شهادت او در ارض واسط در سال نود و چهار و بروایتی نود و پنج هجری در ماه شعبان بود و از پس او حجاج برقتل احدی دست نیافت و در شهر رمضان هلاک شد و گاهی که مشرف بر مرگی گشت زمانی بیهوش میشد و مینگریست که سعید بن جبیر اطراف جامه او را گرفته است و میگوید ای دشمن خدای از بهر چه کشتی مرا حجاج میهراسید و با خویش می آمد و میگفت «مالی و سعید بن جبیر» کنایت از آنکه مرا با سعید چه افتاد

و چه کار بود گویند حجاج را پس از مرگ در خواب دیدند گفتند خداوند با توجه کار پیش داشت گفت در مکافات هر کس را که کشته بودم یکبار مرا کشتند و در ازای سعید بن جبیرهفتاد بار کشتند مدت عمر سعید چهل و به سال و قبر او در ارض واسط است شیخ ابوعمرو و کشی نیز سعید را بجلالت قدر بستوده است لکن ابن خلکان از کتاب مهذب که مصنف شیخ ابواسحق شیر از پست سعید را بلعب شطرنج متهم داشته و این استوار نباشد و قاضی نور الله ویافعی و کشتی و دیگر محدثین این نسبت باو نداده اند .

و دیگر اصبع بن نباته حنظلی مجاشعی کوفی است و ما ذکر او را در کتابهای امیر المؤمنین علیه السلام فراوان یاد کردیم و او از جمله شرطه الخمیس است وقتی از اصبع پرسش کردند که ترا و امثال ترا از چه روی شرطه الخمیس گویند گفت از بهر آنکه ما جماعتی با امیر المؤمنین علیه السلام بیعت کردیم که در راه او چندان در جنگ بکوشیم که شربت مرگ بنوشیم و اگر نه قرین فتح و نصرت کردیم و آنحضرت نیز ضمانت کرد که ما را بجنّت در آورد و شرطه الخمیس از جمله لشکر شش هزار تن بودند و بروایتی ده هزار تن باشند که با بذل جان بعلی بیعت کردند و خمیس لشکر را گویند چه از پنج گروه در هم آورنده آن میمنه و میسر و مقدمه و ساقه و قلب است .

و دیگر مسلم المجاشعی است و این آن بود که در جنگ جمل قرآن را از دست امیر المؤمنین علیه السلام گرفت و در برابر لشکر بصره رفت و ایشان را بقرآن دعوت کرد و بدان طریق که امیر المومنین او را خبر داد هر دو دستش را قطع کردند و شهیدش ساختند مادرش در سوگواری او مرثیه گفت و ما شرح حال او را در کتاب جمل مرقوم داشتیم .

الشیخ یحیی بن یعمر العدوانی الوشقی النحوی البصری، یعمر بفتح یای تحتانی و سکون عین مهمله و فتح میم و بعضی بضم میم خوانده اند و عدوانی بفتح عین و سکون دال مهمله منسوب بعدوان است و عدوان لقب حارث بن عمرو بن قیس بن غیلانست و او را عدوان گفتند از بهر آنکه بخصمی برادر برخاست و آهنگ قتل او کرد و وشقی بفتح واو و سکون شین معجمه و قاف و این نسبت بوشقه بن

عوف بن بکر بن شکور بن عدوانست اکنون بر سر سخن رویم یحیی از جمله تابعین است و استفاده علم حدیث و قرآن از ابن عباس فرموده و عبدالله بن عمر بن الخطاب را نیز فراوان ملاقات نموده و قتاده بن دعامة سدوسی و اسحاق بن سوید عدوی روایت از او میکنند و او در علم نحو و لغات عرب نیک توانا بود و علم نحو را از ابو الاسود رئلی اموخت و او بنیان نحو از امیرالمؤمنین علی علیه السلام محکم ساخت چنانکه در ذیل احوال ابو الاسود بشرح میرود و در خبر است که ابو الاسود در علم نحو وقتی باب فاعل و مفعول به را وضع نمود مردی از بنی لیث بآبی چند بر آن بیفزود گویند آنکس یحیی است چه او حلیف بنی لیث بود و او یکی از قراء بصره است و عبدالله بن ابي اسحق اخذ قرائت از وی کرد .

بالجمله یحیی سفر خراسان نمود و قاضی مرو گشت وقتی خبر بحجاج بن یوسف آوردند که یحیی حسنین علیهما السلام را از ذریه رسول خدا میداند مکتوبی بقتیبه بن مسلم که این وقت والی خراسان بود نگاشت تا یحیی را بنزدیک او فرستاد چون حاضر خدمت شد گفت توئی که حسن و حسین را از ذراری پیغمبر دانی سوگند با خدای اگر براین سخن حجتی محکم نیاوری بفرمایم سرت را بر گیرند گفت اگر حجت استوار کنم در امانم گفت در امانی گفت خداوند می فرماید :

«وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كَلَّا هَـ دَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَعِيسَى وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِّنَ الصَّالِحِينَ» (1).

اکنون بگوی حسن و حسین با محمد نزدیکتر است یا عیسی با ابراهیم و در این آیه مبارکه خداوند عیسی را از ذریه ابراهیم شمرده من چگونه حسنین را ذریه

پیغمبر ندانم حجاج گفت حجت تمام کردی من فراوان این آیت را قرائت کرده ام و بدین معنی راه نبردهام اکنون بگوی میلاد تو در کجاست گفت در بصره گفت در کجا نشو و نما یافتی گفت در خراسان گفت این عربیت از که آموختی گفت خداوند روزی کرد گفت اگر مرا لحنی در سخن می رود آگهی ده یحیی شرم داشت که غلطت کلام او را در روی او بگوید خاموش ایستاد حجاج او را سوگند داد. «فقال أما اذا سألتني أيها الأمير فانك ترفع ما يوضع و تضع ما يرفع» یحیی گفت اکنون که از من پرسش میکنی مرفوع را مجرور و مجرور را مرفوع می خوانی حجاج گفت این لحنی ناخوش است و قتیبه را مکتوبی کرد که یحیی چون باز خراسان شود او را در کار قضا استوار میدار و بروایتی وقتی حجاج پرسش کرد که آیا در بیان من لحمی می رود گفت در حرف واحد حجاج گفت در کدام حرف گفت در قرآن گفت شنیع تر لحنی است « قال تقول قل إن كان أبأؤکم وأبناؤکم إلی قوله أحب إلیکم فتقرئها بالرفع ، و یحیی بن یعمر نیز شاعری طلیق اللسان بود و این شعر ازوست :

ابی الأقسام الا بغض قومی *** قدیما ابغض الناس السمینا

و او در سال یکصد و بیستم هجری وفات یافت و بعضی گفته اند چون حجاج را بلحن سخن نسبت کرد برنجید و گفت اگر از پس سه روز دیگر ترا در این ولایت بیایم بکشم و او را نفی بلد نمود .

جابر بن یزید الجعفی شیخ ابوعمر و کشی از جابر حدیث میکند که گفت در عهد جوانی از کوفه سفر مدینه کردم و ادراری حضرت محمد باقری علیه السلام نمودم فرمود کیستی و از کجائی عرض کردم از کوفه ام از قبیله جعفی فرمود بچه کار آمدی گفتم تا در حضرت تو کسب دانش کنم فرمود ازین پس بگوی از اهل مدینه ام گفتم روا باشد که سخن بکذب کنم فرمود ترا بکذب تعلیم نکردم زیرا که اقامت تو چند که در شهری باشد در شمار مردم آن شهر باشد و مرا کتابی داد و فرمود چندانکه بنی امیه زنده باشند اگر ازین کتاب حدیثی روایت کنی مورد لعن من و پدران من باشی و اگر بعد از بنی امیه

زنده بمانی و ازین کتاب سخنی پوشیده داری همچنان ملعون باشی و کتابی دیگر عطا فرمود و گفت بخوان و بدان و هیچگاه ازین کتاب سخنی باز مگویی واگر نه ملعون من و پدران من خواهی بود گویند چون دولت ولید سپری شد جابر بن یزید از خز سرخ عمامه بر سر بست و مردم را مخاطب ساخت که از دمی اوصیا و وارث علم انبیا محمد بن علی علیهما السلام حدیث میکنم چون مردم دلیری او بدیدند گفتند دستخوش جنون گشته و او همی گفت هفتاد هزار حدیث از محمد باقر علیه السلام در خاطر دارم که هرگز روایت نکرده ام و روایت نخواهم کرد.

گویند روزی در حضرت باقر علیه السلام عرضکرد که این احادیث چنان در خاطر من جوش میزند که بیم دیوانگی می رود آن حضرت فرمود گاهی که فضای سینه تو تنگی کند بصحرا شو و سر در کوی کن و بگوید «حدثنی محمد بن علی بكذا و كذا» چون سلطنت بر هشام بن عبدالملك راست ایستاد جابر بترسید و روش دیوانگان گرفت و مانند کودکان برنی سوار شد و قوصره خرما بر سر نهاد و در بازار و برزن همی گذشت تا مردم او را دیوانه دانستند از آنسوی از هشام خط احضار او برسید حاکم کوفه دیوانگی او را بنمود و بعرض رسانید دیگر هشام از وی نام نبرد چون مدتی بگذشت و جابر مطمئن خاطر شد جلاباب جنون را بیفکند و طریق خردمندان گرفت و او در سال یکصد و بیست و هشت هجری وداع جهان گفت .

میثم التمار الکوفی اقوام او بجمله تمار بودند و خانواده او را بیت التمارین نامیدند از شیعیان خاص امیر المؤمنین علی علیه السلام است او را پسر زیاد بن ایبه عبید الله در حوالی خانه عمرو بن حرث بردار کشید و من بنده قصه او را در ذیل احوال امیر المؤمنین علیه السلام آنجا که خبر از اخبار غیب میدهد بشرح نگاهشتم ابو خالد تمار میگوید روز جمعه بود که با میثم در آب فرات بکشتی میرفتیم ناگاه صرصری عاصف وزیدن گرفت میثم گفت کشتی بساحل کشید تا بیرون شویم چه این طوفان بشدت شود از بهر آنکه معویه امروز بمرده است جمعه دیگر خبر برسید صدق سخن میثم مکشوف افتاد .

حبيب بن مظاهر الاسدى از اكابر تابعين است قرآن را بجملة از برداشتی و هر شب بعد از نماز خفتن تادمیدن سپيده دم قرآن را بتمام قرائت نمود و او از اصحاب حسين بن على عليه السلام است كه در كربلا شهيد شد شرح حال او را انشاء الله در جای خود رقم خواهم كرد .

حارث بن عبدالله بن كعب بن اسد بن نحلة بن حرث بن سبع بن صعيب بن معاوية الهمداني هو الحارث الاعور صاحب امير المؤمنين از بزرگان فقهاست سخن او در فتاوى استوار بود يافعى گويد با عبدالله بن مسعود ملاقات و مقالات داشته و احاديث او در سنن اربعة مسطور است و در كتاب ميزان او را از اجله تابعين شمرد دو اين حبان او را در تشيع غالى دانسته و اين آنكس است كه امير المؤمنين عليه السلام او را بديشعرها مخاطب داشت :

يا حارهمدان من يمّت يري *** من مؤمن او منافق قبلاً

يعرفني طرفه و اعرفه *** بنعته و اسمه و ما فعلا

وانت عند الصراط معترضي *** فلا تخف عثرة ولا زلاً

أقول للتار حين وقف للعبر... ضربه لا تقربى الرجال

ذريه لأقربيه إن له *** حبلاً بحبل الوصي متصلاً

أسقيك من بارد على ظمأ *** تخاله في الحلاوة العسلاً

قول على لحارث عجب *** كم ثم أعجوبة له جملاً (1)

از محمد باقر و جعفر صادق عليهم السلام حديث کرده اند كه ميفرمايند :

حرام على روح فاروق جسدها حتى ترى الخمسة محمداً و علياً

ص: 94

1- اين اشعار از سيد اسمعيل حميري است كه حديث را بشعر در آورده .

وَ فَاطِمَةُ وَ حَسَنًا وَ بِحَيْثُ عَيْنُهَا أَوْ تُسَحَنَ عَيْنُهَا .

و این کتاب را نیز علی وَ فَاطِمَةُ وَ حَسَنًا وَ بِحَيْثُ عَيْنُهَا أَوْ تُسَحَنَ عَيْنُهَا بحارث همدانی نگاشت:

وَ تَمَسَّكَ بِحَبْلِ الْقُرْآنِ وَ اتَّصَّحَةَ وَ أَحِلَّ حَلَالَهُ وَ حَرَّمَ حَرَامَهُ وَ صَدَّقَ بِمَا سَدَّ لَفَّ مِنْ الْحَقِّ وَ اعْتَبَرَ بِمَا مَضَى مِنَ الدُّنْيَا لِمَا تَبَقِيَ مِنْهَا فَإِنَّ بَعْضَهَا يُشَبِّهُ بِبَعْضِهَا وَ آخِرُهَا لِأَحَقِّ بِأَوَّلِهَا وَ لَهَا حَائِلٌ مُفَارِقٌ وَ عَظُمَ اسْمُ اللَّهِ أَنْ لَا تَذْكُرَهَا إِلَّا عَلَى حَقِّهِ وَ أَكْثَرَ ذِكْرَ الْمَوْتِ وَ مَا بَعْدَ الْمَوْتِ وَ لَا تَتَمَنَّيَ الْمَوْتَ إِلَّا بِشَرِّهِ وَ ثَبِيحٍ وَ أَحْذَرُ كُلِّ عَمَلٍ يَرْضَاهُ صَاحِبُهُ النَّفْسِيهِ وَ يُكْرَهُ لِعَامَّةِ الْمُسْلِمِينَ وَ أَحْذَرُ كُلِّ عَمَلٍ يَعْمَلُ بِهِ فِي السِّرِّ وَ يَسْتَحْيِي مِنْهُ فِي الْعَلَانِيَةِ وَ الْحَذَرُ كُلُّ عَمَلٍ إِذَا سُئِلَ عَنْهُ صَاحِبُهُ أَنْكَرَهُ أَوْ اعْتَدَرَ مِنْهُ.

میفرماید ایحارث چنگ در زن بقر آن و متمسک بقر آن باش و قر آنرا آموزگار خویش ساز و حلال و حرام را بحکم قر آن بران و اخبار بر گذشته را استوار میدار و از دنیا عبرت بگیر از آنچه گذشته است بدانچه مانده است چه اجزای دنیا با یکدیگر مانده است و لاحق آن با سابق پیوسته است و دنیا پاینده و مانده نیست هان ایحارث خدایرا جز بحشمت یاد مکن و بدروغ گواه مگیر و مرگرا فراموش مکن و از هول قیامت ایمن مباش و خواهنده مرگ مشوالا گاهی که بسیج این سفر کرده باشی و بپرهیز از کاری که خویشرا خشنود سازی و مردم را محزون داری و بپرهیز از کاری که در پرده مرتکب شوی و شرم داری که از پرده بیرون افتد و بپرهیز از کاری که اگر از تو پرسش کنند انکار کنی یا از درمعدرت بیرون شوی.

ص: 95

وَلَا تَجْعَلْ عِرْضَكَ غَرَضًا لِنِبَالِ الْقَوْلِ وَلَا تَحَدِّثِ النَّاسَ بِكُلِّ مَا سَمِعْتَ فَكَفَى بِذَلِكَ كَذِبًا وَلَا تَرُدَّ عَلَى النَّاسِ كُلِّ مَا حَدَّثُوكَ بِهِ فَكَفَى بِذَلِكَ جَهْلًا وَكَظِيمَ الْغَيْظِ وَاحْلُمْ عِنْدَ الْغَضَبِ وَتَجَاوَزْ عِنْدَ الْقُدْرَةِ وَاصْبِرْ مَعَ الدَّوْلَةِ تَكُنْ لَكَ الْعَافِيَةُ وَاسْتَصِدْ لِمِخِّ كُلِّ نِعْمَةٍ أَنْعَمَهَا اللَّهُ عَلَيْكَ وَلَا تُصَدِّعَنَّ نِعْمَةً مِنَ نِعَمِ اللَّهِ عِنْدَكَ وَ لِيُرْ عَلَيْكَ أَثْرُ مَا أَمَّ اللَّهُ بِهِ عَلَيْكَ وَاعْلَمْ أَنَّ أَفْضَلَ الْمُؤْمِنِينَ أَفْضَلُهُمْ تَقْدِمَةً مِنْ نَفْسِهِ وَ أَهْلِهِ وَمَالِهِ وَأَنَّكَ مَا تَقْدِمُ مِنْ خَيْرٍ يُبْقَى لَكَ ذُخْرٌ وَمَا تُؤَخِّرُ يَكُنْ لِغَيْرِكَ خَيْرُهُ .

میفرماید عرض خویش را نشانه خدنگ ملامت مکن و آنچه شنیدی ناسنجیده باز مگوی تا واجب نکند که دروغزن باشی و آنچه ناسنجیده گویند بر مردمان باز مگردان تا لازم افتد که طریق جهل سپاری ، در وقت خشم بردباری کن و هنگام قدرت از نعمت دست بازگیر تا عافیت یا بی شکر نعمت خدایرا بگذار و هیچ نعمت بقلت سپاس مسپار و پوشیده مدار و بدانکه فاضلترین مؤمنان کسی است که از بذل جان و مال و اهل و عیال بر مقدمه روان کند آنگاه بسیج سفر فرماید زیرا که آنچه از پیش فرستی از بهر تو ذخیره بود و آنچه را پس اندازی بهره غیر شود

وَاحْذَرْ صَحَابَةَ مَنْ يَغِيْلُ رَأْيَهُ وَيُنْكِرُ عَمَلُهُ فَإِنَّ الصَّاحِبَ مُعْتَبِرٌ بِصَاحِبِهِ وَاسْكُنِ الْأَنْصَارَ الْعِظَامَ فَإِنَّهَا جَمَاعُ الْمُسْلِمِينَ وَالْحَذَرُ مَنَازِلَ الْعُقَلَةِ وَ الْجَفَاءِ وَقَلَّةِ الْأَعْوَانِ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ وَأَنْصُرْ رَأْيَكَ عَلَى مَا يَعْنِيكَ وَإِيَّاكَ وَ تَقَاعُدِ الْأَسْوَاقِ فَإِنَّهَا مَحَاضِرُ الشَّيْطَانِ وَ مَعَارِيضُ الْفِتَنِ

وَأَكْثَرُ أَنْ تَنْظُرَ إِلَى مَنْ فَضَّلْتَ عَلَيْهِ فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ أَبْوَابِ الشُّكْرِ وَلَا تُسَافِرْ فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ حَتَّى تَشْهَدَ الصَّلَاةَ إِلَّا نَاضِلًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ فِي أَمْرٍ تُعَذِّرُ بِهِ وَأَطِعِ اللَّهَ فِي حَمْلِ أُمُورِكَ فَإِنَّ طَاعَةَ اللَّهِ فَاضِلَةٌ عَلَى مَا سِوَاهَا وَخَادِعٌ نَفْسِكَ فِي الْعِبَادَةِ وَازْفُقْ بِهَا وَلَا تَقْهَرَهَا وَخُذْ عَفْوَهَا وَنَشَاطَهَا إِلَّا مَا كَانَ مَكْتُوبًا عَلَيْكَ مِنَ الْفَرِيضَةِ فَإِنَّهُ لَا بُدَّ مِنْ قَضَائِهَا وَتَعَاهِدْ يَدَهَا عِنْدَ مَحَلِّهَا وَإِيَّاكَ أَنْ يَنْزِلَ بِكَ الْمَوْتُ وَأَنْتَ ابْقُ مِنْ رَبِّكَ فِي طَلَبِ الدُّنْيَا وَإِيَّاكَ وَصَاحِبَةَ السَّاقِ فَإِنَّ الشَّرَّ بِالشَّرِّ مُلْحَقٌ وَقِرَالَهُ وَأَحْبَبْتُ أَحَبَّائَهُ وَاحْذَرِ الْغَضَبَ فَإِنَّهُ جُنْدٌ عَظِيمٌ مِنْ جُنُودِ إِبْلِيسَ وَالسَّلَامُ.

میفرماید پرهیز از مردم سست اندیشه ناستوده کردار چه مرد را با مصاحب خود بیک شمار گیرند و در سواد اعظم جای مکن که مجمع مسلمین است تا از جماعت بهره گیری و پرهیز از منازل غفلت و مواضع ظلم و قلت انصار در طاعت خداوند و کوتاه دار خرد خود را بر آنچه قصد میکند ترا و پرهیز از مجالست أهل سوق که محضر شیطان و مورد فتنه است و نگران زیر دستان خود باش که موجب شکر و سپاس گردد و در روز جمعه قبل از صلاة سفر مکن الا از بهر جهاد یادر کاری که واجب افند و فرمانبردار باش خدایرا در امور خود چه از هر کاری فاضلتر است و با نفس خود در عبادات مندوبه مدارا کن تا با تو مدارا کند و در فرایض نرمی مجوی چه ادای آن واجب است و بترس از اینکه مرگ بر تو در آید و تو در طلب دنیا از خداوند خود گریزان باشی و پرهیز از مصاحبت فاسقان زیرا که بد کشاننده بد

است و خدا را بردار و دوستانش را دوست باش و از غضب پرهیز زیرا که غضب لشکری از لشکرهای بزرگ شیطان است.

حبه بن جوین العرنی الکوفی در کتاب خلاصه در شمار شیعیان امیر المؤمنین علیه السلام است و ذهبی در کتاب هفتم خود او را از غلات شیعه شمرده و بعضی از علمای سنت او را موثق دانسته اند و طبرانی میگوید حبه حضرت رسول خدا را دیدار کرده و او در سال هفتاد و شش هجری وفات یافت.

رشید الهجری در کتاب مارقین آنجا که امیر المؤمنین از اخبار غیب خبر میدهد اشارتی از اخبار امیر المؤمنین بشهادت رشید رفت بالجمله در کتاب ابن داود و کتاب کشی مسطور است که علی علیه السلام او را رشیدالولایا نام نهاد و علم منایا و بلایا اور تعلیم فرمود چنانکه هر کرا خواستی از روز مرگ و سبب مرگ و موضع مرگ او خبر دادی و امیر المؤمنین علیه السلام او را آگهی داد که پسر زیاد دست و پای ترا قطع میکنند و بردار میزند و زبان ترانیز خواهد برید این بود تا گاهی که او را بنزدیک عیدالله زیاد حاضر ساختند حکم داد که از امیر المؤمنین علیه السلام ترا جوید آیا نمود گفت پسر ابوطالب ترا نفرمود که چگونه بدست من مقتول میشوی؟ گفت خبر داد که پسر زیاد ترا حکم میکنند که از من برائت جوئی تو انکار میکنی پس دست و پای ترا از تن باز میکنند و ترا بردار میزند آنگاه زبانت را قطع مینماید ابن زیاد گفت سوگند با خدای من صاحب ترا دروغزون خواهم ساخت و فرمان کرد که دست و پایش را قطع کنید و زبانش را بجای گذارید چون چنان کردند و او را از نزد ابن زیاد بیرون بردند بروایتی گفت دوات و قلم حاضر کنید تا آنچه از امیر المؤمنین از اخبار مغیبات بیاد دارم بگویم و شما بنگارید چون اینخبر با بن زیاد برداشتند حکم داد تا زبانش را نیز قطع کردند و او را بردار زدند.

عبدالعزیز بن حارث الجعفی مردی دلاور و شجاع بود گاهی که در صفین سپاه شام بعضی از لشکر امیر المؤمنین را در پره انداختند و محاصره کردند عبدالعزیز پیغام امیر المؤمنین علیه السلام را با آن سپاه محصور رسانید و کاری صعب بود چون شرح

این‌قصه در کتاب صفین مرقوم افتاد بتکرار نمی‌پردازم .

نعیم بن دجاجة الاسدی در کتاب کشی مسطور است که بشر بن عطارد تمیمی در حق امیر المؤمنین بر زبانش سخنی ناستوده رفته بود چون این خبر در حضرت امیر المؤمنین مکشوف افتاد مردی را بطلب بشر بن عطارد فرستاد چون آن‌مرد بقبیله بنی اسد عبور همی داد نعیم بن دجاجة از قصه آگهی یافت کار بفرستاده امیر المؤمنین نگذاشت بر سر بشر تاختن کرده او را شتم کرد و سخت کوفت چندانکه مجروح گشت لاجرم امیر المؤمنین نعیم را طلب داشت بجرم آنکه بی فرمان بشر را زحمت رسانید او را تعزیر کر دو حد بزد نعیم گفت « یا امیر المؤمنین واللّه إن المقام معک ذل و إن فراقک کفر» یعنی ملازمت تو ذلت و خواریست و از تو روی بر تافتن طریق کفر سپردنست علی علیه السلام او را معفوداشت و فرمود اینکه تو گفتی از تو روی بر تافتن کفر است حسنه ایست که آن سینه را که «خدمت تو ذلت است» محو و مطموس میدارد.

سفیان بن لیلی الهمدانی در کتاب کشی مسطور است که از پس آنکه امام حسن علیه السلام با موبه کار بمصالحه کرد یکروز بر باب خانه ایستاده بود ناگاه سفیان ابن لیلی همچنانکه بر پشت شتر سوار بود و عبور میداد بر آن حضرت گذشت و پیاده نشد و سواره سلام داد و گفت السلام علیک یا مذل المؤمنین آنحضرت فرمود ای سفیان شتابزده مگذر پیاده شو که مرا با تو سخنی است سفیان پیاده شد و شتر خود راعقال کرد آنحضرت فرمود یا سفیان بگوی چه گفتی گفت عرض کردم السلام علیک یا مذل المؤمنین فرمود از چه روی مرا باین صفت منسوب داشتی عرض کرد از بهر آنکه خلافت که حق تو بود از گردن فرو گذاشتی تا معویه که مردی فاسق و فاجر است بر گردن مردم سوار شود و مملکت را بدست ظلم پایمال سازد آنحضرت فرمود از جد خود رسول خدای شنیدم که مردی فراخنای که هر چه بخورد سیر نشود روزگاری در از برنگذرد که امر امت براو قرار گیرد و او معویه است من این راز بدانسته بودم چون وقت بر رسید دست بازداشتم تراچه افتاد که با من نا هموار

سخن کردی سفیان گفت یا ابن رسول الله از کمال محبتی که مرا با تست از خرد بیگانه گشتم و سختی بیاوه گفتم حضرت فرمود والله دوست ندارد هیچ بنده ما را الا آنکه دوستی ما او را نفع رساند اگر چه در میان کافران دیلم باشد و گرفتار باشد همانا محبت ما گناهان بنی آدم را بریزاند چنانکه باد برف درختانرا. سهل بن حنیف انصاری بعد از مراجعت امیر المؤمنین علیه السلام از صفین در کوفه وداع جهان گفت و او در شمار دوستان امیر المؤمنین علیه السلام بود. «قال علیه السلام لواحبینی جیل لتهافت» یعنی اگر کوه مرا دوست دارد هر آینه پاره پاره شود زیرا که بلا و امتحان خاص دوستان اهل بیت است چنانکه در جای دیگر میفرماید «من احبنا اهل البیت فلیستعد للفقیر جلیابا»، یعنی کسی که ما اهل بیت را دوست دارد باید جامه فقر و ذلت بپوشد مصایب و بلاها از بهر اولیای خداست.

محقق بن ابی محقن الضبّی ابن جمهور در مؤلف خویش آورده که چون محقن بر معویه در آمد سخت شاد شد واز و پرسید از کجا میرسی و از نزد که میایی گفت از نزد «ابخل ناس واجبن ناس والثم ناس و اعیای ناس، معویه با مجلسیان گفت گوش دارید تا این عرب چه میگوید و چون مجلس از مردم پرداخته شد با محقن گفت بگوی تا چه گفتم محقن آنکلماترا اعاده کرد معویه گفت ای محقن والله دروغ گفتمی پسر ابوطالب را چگونه ابخلناس خوانی و حال اینکه اگر او را دو خانه باشد یکیرا با کاه انباشته دارند و آندیگر را با زرسرخ آکنده نمایند نخستین زر سرخ را عطا سازد و آنگاه بکاه پردازد و او را چگونه جبان گوئی و حال آنکه هیچ مردی با او هم آوردنگشت جز اینکه سر بشمشیر سپرد و او را چگونه الثم ناس خوانی و حال آنکه پدرش أبو طالب شیخ قریش و سید بطحاست و مادرش فاطمه بنت اسد است و برادرش جعفر و عمش حمزه و پسر عمش رسول خدای و زوجه اش سیده النساء و فرزندانش حسنین است سوگند با خدای که هیچکس بدین حسب و نسب نیست و چگونه اوراعی در کلام است و حال آنکه او افصح قریش است محقن گفت اگر او چنین است که تو گوئی از بهر چه در طلب خلافت با او طریق مخالفت

می سپاری معاویه خاتم خود را نمودار کرد و گفت از بهر آنکه فرمان این خاتم در ممالک روان شود محقق گفت این کردار بازگشت ترا بنار کشاند معاویه گفت مگر ندانی که خدای فرماید «أَنْ رَحِمَهُ اللَّهُ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ».

ضرار بن ضمیره ضبابی در بحار الانوار بشرح حال وی اشارتی رفته و بهائی در کتاب کامل مینویسد که چون ضرار بر معاویه در آمد گفت علی را از بهر من وصف کن ضرار گفت مرا معفومیداری اگر او را شطری از فضایل باز گویم معاویه گفت معفوداشتم سوگند میدهم ترا که آنچه توانی از وصف خویشان داری نکنی ضرار گفت اکنون ترا واجب میکند که سخنی چند بگویم فأقول :

كَانَ وَاللَّهِ بَعِيدَ الْمُدَى شَدِيدَ الْقُوَى يَقُولُ فَصَلًّا وَيَحْكُمُ عَدْلًا يَنْفَعِرُ إِعْلَمَ مِنْ جَوَانِبِهِ وَيَنْطِقُ الْحِكْمَةَ عَنْ نَوَاحِي لِسَانِهِ وَبَسْتَوْحَشَ مِنَ الدُّنْيَا وَزَهَرَتْهَا وَيَسَّ تَأْنِسُ بِاللَّيْلِ وَوَحْشَتْهُ وَكَانَ طَوِيلَ الْفِكْرَةِ غَزِيرَ الدَّمْعَةِ يُقَلِّبُ كَفَّهُ وَيُخَاطِبُ نَفْسَهُ وَيُنَاجِي رَبَّهُ يُعْجِبُهُ مِنَ اللَّبَاسِ مَا خَشِنَ وَمِنَ الطَّعَامِ مَا جَشِبَ كَانَ وَاللَّهِ فِينَا كَأَحَدِنَا يُقَرِّبُنَا إِذَا أْتَيْنَاهُ وَيُجِيبُنَا إِذَا دَعَوْنَاهُ وَكَانَ مَعَ قَرِّبِهِ مِتًّا وَتَقَرُّبُهُ إِيَّانَا لَا نَبْتَدِي بِهِ لِعَظَمَتِهِ وَلَا نُكَلِّمُهُ لِهَيْبَتِهِ فَإِنْ تَبَسَّمَ فَعَرْنُ مِثْلِ اللُّوْلُو الْمُنْظُومِ يَقْرُبُ أَهْلَ الدِّينِ وَيُفْضِلُ الْمَسَاكِينَ لَا يَطْمَعُ الْقَوِيُّ فِي بَاطِلِهِ وَلَا يَيْئَسُ الضَّعِيفُ مِنْ عَدْلِهِ فَأُقْسِمُ بِاللَّهِ لِرَأْيِهِ فِي بَعْضِ أَحْوَالِهِ وَقَدْ أَرَحَى اللَّيْلُ سُدُولَهُ وَغَارَتْ نُجُومُهُ وَهُوَ قَائِمٌ فِي مِحْرَابِهِ قَابِضٌ عَلَى لِحْيَتِهِ وَهُوَ يَتَمَلَّمُ تَمَلُّمَ السَّلِيمِ وَ يَبْكِي بُكَاءَ الْوَالِدِ الْحَزِينِ فَكَأَنِّي الْآنَ أَسْمَعُهُ وَهُوَ يَقُولُ

فِي بُكَائِهِ: يَا دُنْيَا يَا دُنْيَا! إِلَيْكَ عَنِّي أَبِي تَعَرَّضْتَ أُمِّ إِلَى تَشَوُّقٍ لَا حَانَ حِينُكَ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ غُرِّي غَيْرِي لِأَحَاجَةٍ لِي فِيكَ وَقَدْ طَلَّقْتُكَ ثَلَاثًا لَا رَجْعَةَ لِي فِيكَ فَعَيْشُكَ قَصِيرٌ وَخَطْرُكَ يَسِيرٌ وَأَمْلُكَ حَقِيرٌ أِهْ! مِنْ قَلَّةِ الزَّادِ وَطُولِ الطَّرِيقِ وَبَنْدِ السَّفَرِ وَعَظِيمِ الْمَوْرِدِ وَخُشُونَةِ الْمَضْجَعِ.

معويه چون این کلمات بشنید اشکش بر چهره بدوید مردم مجلس نیز بگریستند معويه گفت خدای رحمت کند ابوالحسن راسو کند باخدای که چنین بود لکن اصحاب من بعد از مرگ من چنین حدیث نکنند.

قنبر غلام امیر المؤمنین علیه السلام قاضی نورالله در مجالس المؤمنین از کتاب کشی رقم میکند که از قنبر پرسیدند غلام کیستی گفت:

أَنَا مَوْلَى صَالِحِ الْمُؤْمِنِينَ وَنُورِ الْمُجَاهِدِينَ وَوَارِثِ النَّبِيِّينَ وَخَيْرِ الْوَصِيِّينَ وَكَبِيرِ الْمُسْلِمِينَ وَيَعْسُوبِ الْمُؤْمِنِينَ وَرَئِيسِ الْبَكَايِينِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ وَسِدْرِجِ الْمُظْلَمِينَ وَصَوْءِ الْقَائِمِينَ وَأَفْضَلِ الْقَائِمِينَ وَلِسَانِ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَأَوَّلِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ آلِ يَاسِينَ الْمُؤَيَّدِ بِجَبْرِئِيلِ الْأَمِينِ وَالْمُنْصُورِ بِمِيكَائِيلِ الْوَتِينِ وَالْمُحْمُودِ عِنْدَ أَهْلِ السَّمَوَاتِ أَجْمَعِينَ وَسَيِّدِ الْمُسْلِمِينَ وَالسَّابِقِينَ قَاتِلِ النَّكَثِينَ وَالْقَاسِطِينَ وَالْمَارِقِينَ وَالْمُحَامِي عَنِ حَرِيمِ الْمُسْلِمِينَ وَمُجَاهِدِ أَعْدَائِهِ النَّاصِبِينَ وَمُطْفِئِ نِيرَانِ الْمُؤَقِدِينَ وَأَفْقَرِ مَنْ مَشَى مِنْ قُرَيْشٍ أَجْمَعِينَ وَأَوَّلِ مَنْ

أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَوَصِيُّ نَبِيِّهِ فِي الْعَالَمِينَ وَأَمِينُهُ عَلَى الْمَخْلُوقِينَ وَخَلِيفَةُ مَنْ بُعِثَ إِلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ مُقَيَّدُ الْمُسَدِّ رَكِيْنٍ وَ سَهْمٌ مِنْ مَرَامِي اللَّهِ عَلَى الْمُتَنَافِقِينَ وَ لِسَانُ كَلِمَةِ الْعَابِدِينَ وَ نَاصِرِ دِينِ اللَّهِ وَ لِيِّ اللَّهِ وَ لِسَانُ كَلِمَةِ اللَّهِ وَ نَاصِرِهِ فِي أَرْضِهِ وَ عَيْبَةِ عِلْمِهِ وَ كَهْفِ دِينِهِ وَ إِمَامُ أَجَلِ أَهْلِ الْأَبْرَارِ رَضِيَ عَنْهُ الْعَلِيُّ الْجَبَّارُ سَمِحَ سَخِي حَيْسِي بُهْلُولُ زَكِيِّ مُطَهَّرٌ أَبْطَحِي بَازِلُ جَرِيِّ هَمَامِ صَابِرٌ صَوَّامٌ مَهْدِيٌّ مَقْدَامٌ قَاطِعُ الْأَصْلَابِ فَرَّقَ الْأَحْزَابَ عَالِي الرِّقَابِ .

أَرْبَطُهُمْ عِنَانًا وَأَثَبَتْهُمْ جِنَانًا وَ أَشَدَّهُمْ شِدَّةً كَيْمَةً بَازِلُ بَاهِلٌ صَدِيدٌ هَزْبِرٌ ضَرْغَامٌ عِرَامٌ حَصِيْفٌ خَطِيْفٌ مِحْجَاجٌ كَرِيْمٌ الْأَصْلُ شَدِيْفٌ الْفَضْلُ فَاضِلٌ الْقَبِيْلَةُ تَقِي الْعَشِيْرَةَ زَكِيُّ الْكَاثَةَ مُوَدِّي الْأَمَانَةَ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَابْنُ عَمِّ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ الْإِمَامِ الْهَادِي الْمَهْدِيُّ لِلرِّشَادِ مُجَانِبُ الْفَسَادِ الْأَشْعَثُ الْحَاتِمُ الْبَطْلُ الْجَمَاحِمُ وَاللَيْثُ أَمْزَاحِمُ بَدْرِيٌّ مَكِّيٌّ رُوْحَانِيٌّ شَعْشَعَانِيٌّ مِنَ الْجِبَالِ [مِنْ جَبَلِ] شَوَاهِقِهَا وَ مِنْ ذِي الْهَضَابِ رُوسِهَا وَ مِنْ الْعَرَبِ سَدِيدُهَا وَ مِنْ الْوَعْيِ شَدِيدُهَا الْبَطْلُ الْهُمَامُ وَاللَيْثُ الْمَقْدَامُ وَ الْبَذْرُ التَّمَامُ مَحْكٌ الْمُؤْمِنِينَ وَوَارِثُ الشَّعْرَيْنِ وَ أَبِوَالسَّبْطَيْنِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ

وَاللَّهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ حَقًّا حَقًّا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ مِنَ الصَّلَوَاتِ الرَّأكِيَّةِ وَالْبَرَكَاتِ السَّنِيَّةِ .

هم در کشی مسطور است که چون قنبر را بنزدیک حجاج بن یوسف آوردند از وی مستفسر شد که علی علیه السلام ترا بکدام خدمت مأمور میداشت گفت آب وضوی آنحضرترا من حاضر میساختم گفت بعد از وضو چه میفرمود گفت این آیت مبارکرا قرائت میفرمود «فلما نسوا ما ذكروا به فتحنا عليهم أبواب كل شيء حتى إذا فرحوا بما أوتوا أخذناهم فاذا هم مبلسون فقطع دابر القوم الذين ظلموا و الحمد لله رب العالمين» (1) حجاج گفت همانا ما را از جمله این ستمکاران میدانست و این آیت را در حق ما قرائت میکرد قنبر گفت جز این نتواند بود حجاج گفت چونست اگر بفرمایم سرترا از تن بر گیرند گفت اینوقت ادراك سعادت شهادت خواهم کرد پس حکم داد تا قنبر را گردن زدند

عبدالله بن ابی رافع کاتب امیر المؤمنین علیه السلام بود شیخ ابو جعفر طوسی در کتاب فهرست مینویسد که عبدالله بن رافع در احوال أصحابی که در جنگ جمل و حرب صفین و غزای نهر و ان ملازمت رکاب امیر المؤمنین علیه السلام را داشتند کتابی نگاشته و همچنان در بیان قضایای آنحضرت او را کتابیست. بدین کلمات امیر المؤمنین علیه السلام او را بنگاشتن خط خوش تعلیم فرمود «قال عليه السلام ألق دواتك وأطل جلفة قلمك وفرج بين السطور وقرمط بين الحروف فان ذلك أجدر بصباحة الخط» یعنی اصلاح کن دوات خود را و دراز کن زبان قلم خود را و گشاده کن میان سطور را و پیوسته کن میان حروف را که بدینگونه نگاشتن از برای زیبایی خط سزاوارتر است.

صیفی بن قیل بروایت ابن داود او را باتفاق حجر بن عدی الکندی بحکم معویه بدرجه شهادت رسانیدند.

ص: 104

تمیم بن خذیم الناجی ابن داود در کتاب خود مسطور داشته که تمیم بن خذیم در همه غزوات ملازم رکاب امیر المؤمنین علیه السلام بوده.

تمیم بن عمرو از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام است و کنیت او ابو جیش است و او از جانب امیر المؤمنین علیه السلام قبل از سهل بن حنیف حکومت مدینه داشت

ثابت بن البنانی بروایت ابن داود بقبیلہ بنانہ منسوبست و کنیت او بوفضاله است ولادت او هنگام غزوه بدر بود و در حرب صفین بدست لشکر شام شهید شد.

جعیده الهمدانی بروایت ابن داود بعد از شهادت امیر المؤمنین علیه السلام خدمت امام حسن و امام حسین علیهما السلام میفرمود و بعد از حسین خدمت علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام داشت.

حارث بن الربیع کنیت او ابوزیاد است بروایت ابن داود وقتی از جانب امیر المؤمنین علیه السلام حکومت مدینه داشت.

حارث بن قیس ، ابن داود از شیخ طوسی و ابو عمرو کثی حدیث میکند که او از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام است و در جهاد صفین یکپای او قطع شد.

حارث بن همام النخعی در خیر است که در جنگ صفین رایت اشتر نخعی بدست او بود .

خوات بن جبیر در شمار راویان امیر المؤمنین علیه السلام است و او در جنگ بدر حاضر بود چنانکه در کتاب حضرت رسول خدای بشرح رفت.

زیاد بن کعب بن مرحب در شمار اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام است

زیدبن وهب الجهنی بروایت ابن داود خطبی که امیر المؤمنین علیه السلام در منیر قرائت میفرمود در کتابی مؤلف داشته و ذهبی در کتاب میزان او را از ثقات روات شمرده و از روایات اوست که عمر بن الخطاب حدیفه را سوگند داد که رسول خدا مرا از منافقان شمرد یا از صدیقان دانست؟ و نیز از وی روایت کرده اند که گاهی که دجال خروج کند دوستان عثمان او را دفع خواهند داد یعقوب فسوی از ذکر اینگونه احادیث خبر او را خالی از خلل نداند لکن ابن معین واعمش اوراموثق

دانند در بدو حال خواست که ادراك خدمت رسول خدای کند در عرض راه او را آگهی دادند که آن حضرت بسرای دیگر ارتحال فرمود بالجمله زید بن وهب در سال تسعين هجرى يا اندك زمانى كم و بيش وداع جهان گفت و ذهبى نیز او را موثق دانسته

سالم بن أبى جعده ، ابن داود او را از أصحاب أمير المؤمنين عليه السلام شمرده .

سلمة بن كهيل البرقي بروایت ابن داود از خاصان شيعيان أمير المؤمنين عليه السلام است.

سليمان بن مهران بکسر میم و فتح های هوز از امیر المومنین عليه السلام روایت احادیث فرموده و دیگر از خرشه و همچنین از ابن الحر روایت خبر و حدیث نموده.

سفیان بن یزید در کتاب خلاصه و مؤلف ابن داود مسطور است که در جنك صفین سفیان و برادرانش هر يك از پس دیگری رایت امیر المؤمنین عليه السلام را بر داشته رزم دادند تا شهید شدند. است

شرحییل، در کتاب خلاصه رقم کرده که او با چهار برادر در حرب صفین سعادت شهادت دریافتند

سالم بن سراق الأزدي کنیت او أبوصفیه است مهلب بن أبی صفیه که از امیران شناخته است چنانکه انشاء الله در جای خود بشرح میرود از احفاد ویست بالجمله سالم در حرب جمل حاضر حضرت امیر المؤمنین عليه السلام گشت عرض کرد سوگند با خدای که اگر ازین پیش حاضر حضرت شدم هیچ مرد از قبیله اُزد با تورزم نداد وفات او در بصره بود وعلی عليه السلام بر او نماز گذاشت

عامر بن شرحییل کنیت او أبو عمرو است ابن داود او را از علمای فقه شمرده واز راویان امیر المومنین عليه السلام دانسته .

عامر بن عبدالله ، او را از زهاد ثمانیه شمرده و از اصحاب أمير المؤمنين

عبایة بن رفاعه انصاری ابن داود میگوید او از راویان احادیث امیر المومنین علیه السلام است و از مردم یمن است.

عبدالله بن حجل بروایت ابن داود از خاصان شیعیان امیر المومنین علیه السلام است.

عبدالله بن خباب باخای معجمه و هردو بای موحده خوارج اورا قبل از وقعه نهروان شهید کردند چنانکه بشرح رفت .

عبدالله بن سلمه در جنگ جمل حاضر حضرت بود و در حرب صفین موفق نیامد وهمی دریغ خورد وهمی گفت که دوست داشتم که در جنگها بجمله ملازم رکاب امیر المومنین علی علیه السلام بودم

عبدالله بن شداد بن الهادی اللیثی چند کرت مریض گشت و حسین بن علی علیهما السلام اورا عیادت کرد تا در زمان شفایافت و در خبر است که بسیار وقت همی گفت که مرا آرزوست که از بامداد تا پیشین بر منبری بر آیم و فضایل علی علیه السلام را بگویم نماز پیشین مرا فرود آرند و گردن بزند ذهبی در کتاب کاشف گوید که در رکاب امیر المومنین علیه السلام شهادت یافت. کار

عبدالله بن الصامت ابن داود گفته از شیعیان خاص امیرالمومنین بود و او برادر زاده ابوذرغفاریست در بصره میزیست تا جهانرا بدرود کرد.

عبدالخیر النخویانی بکسر خای معجمه و سکون تحتانی و واو و الف نون مکسور از قبیله خوانست از شعب همدان از شیعیان امیر المومنین علیه السلام است دار قطنی خیوانرا برای مهمله تصحیح نموده لکن باوا درست تر باشد .

عبدالرحمن بن ابی لیلی در تمام غزوات ملازمت رکاب امیر المومنین علیه السلام داشته حجاج بن یوسف ثقفی او را مورد عقاب و نکال داشت.

علقمة بن قیس بروایت ابن داود او و برادرش در حرب صفین شهید شدند علی بن ابی ربیعة الوالی الاسدی بروایت ابن داود بعبادت و زهادت معروف

بود و در شمار راویان امیر المؤمنین علیه السلام است.

عمرو بن حصین کنیت او ابواحیحه با هر دو حای مهمله است در جنگ جمل صد هزار درهم در تجهیز لشکر امیر المؤمنین علیه السلام بذل کرد و در حرب صفین حاضر بود و او را زخمی رسید.

عمرو بن دینار الکوفی بروایت ابن داود از بزرگان تابعین است و نیک فاضل و موثق بود .

فاکهة بن سعد موافق روایت ابن داود از مجاهدین صفین است و بدست لشکر شام شهید شد.

کعب بن عبدالله از جمله تابعین است در جنگ جمل و حرب صفین و غزوه مارقین ملازم رکاب امیر المؤمنین علیه السلام بوده .

کیسان بن کلیب کنیت او أبو صادق است بروایت ابن داود ادراک خدمت امیر المؤمنین علیه السلام و امام حسن و امام حسین و امام زین العابدین علیهم السلام نموده و از ایشان روایت کرده .

لوط بن یحیی الأزدی کنیت او أبو مخنف است کتب مقتل امام حسین علیه السلام و کتاب مختار و کتاب مقتل محمد بن ابی بکر و کتاب قتل عثمان و کتاب جمل و صفین و کتاب خطبه ابن الزهراء از مؤلفات اوست أبو عمر کشی گوید که از راویان امیر المومنین علیه السلام است و شیخ أبو جعفر طوسی این سخرا استوار ندارد و گوید پدر او یحیی در شمار اصحاب امیر المومنین علیه السلام بود لکن ابومخنف ادراک خدمت آنحضرترا نفرموده

منهال بن عمرو الاسدی در شمار راویان حسین بن علی علیهما السلام است و ادراک خدمت امام زین العابدین علیه السلام نیز فرموده او را ثقه و عدل گفته اند شیخ ابوعلی طبرسی از منهال حدیث میکند گفت بحضرت امام زین العابدین علیه السلام رفتم و گفتم:

كَيْفَ أَصْبَحْتَ يَا ابْنَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ؟ قَالَ: أَصْبَحْتُ وَاللَّهِ

بِمَنْزِلَةِ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ «يُدَّبُّحُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَتَحِيُونَ نِسَائَهُمْ» وَأَصَدَّ بِحَجِّ خَيْرِ الْبَرِيَّةِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ يُلْعَنُ عَلَى الْمَنَابِرِ وَأَصَدَّ بِحَجِّ مَنْ يُحِبُّنَا مَقْبُوضاً حَقَّهُ بِحُبِّهِ إِيَّانَا.

این دو شعر از منهال است.

يعظمون له أعواد منبره *** و تحت ارجلهم أولاده و ضعوا

بأي حكم بنوه يتبعونكم *** و فخر كم انكم صحب لهم تبع

قدامة السعدی شیخ ابو الفتوح رازی در تفسیر خود رقم کرده که گاهی در ارض یا بل بخواستاری امیر المومنین علیه السلام خداوند آفتابرا باز پس آورد تا نماز آنحضرت قضا نشود قدامه حاضر حضرت بود و این شعرها انشاد کرد:

رد الوصی لنا الشمس التي غربت *** حتى قضينا صلاة العصر في مهل

لا انسه حين يدعوها فتتبعه *** طوعا بتلبية هاها على عجل

فتلك آيته فينا و حجته *** فهل له في جميع الناس من مثل

اقسمت لا ابتغي يوماً له بدلا *** و هل يكون لنور الله من بدل

حسبي ابوحسن مولی ادین به *** و من به دان رسل الله في الأول

و ما قصه رد شمس را در کتاب صفین شطری نگاشتیم

مخنف بن سلیم الازدی بروایت ابن داود از اصحاب خاص امیر المومنین است. منصور زهری از اصحاب علی علیه السلام است وقتی از جانب امیر المومنین علیه السلام بسوی معویه رسول بوده.

مسیب بن حر حرزی کنیت او ابوسعید است گاهی که وداع جهان همی گفت آنحضرت را وصی امور خویش نمود.

المهدی مولی عثمان بن عفان، ابن داود گوید او از خواص شیعیانست و او در حضور محمد بن ابی بکر در خدمت امیرالمومنین علیه السلام از دشمنان سابق و لاحق

نعمان بن مهران در شمار راویان امیر المومنین علیه السلام است و بعد از فتح جنگ جمل فرمود هر که بنعمان پناهنده شود و در خانه او جای کند ایمن باشد.

نعمان بن عجلان از جانب امیر المومنین علیه السلام در بحرین و عمان حکومت داشت و او از جمله انصار است از قبیله بنی زریق و زریق بضم زای معجمه و فتح رای مهمله است.

نميلة الهمدانی بروایت ابن داود از شیعیان خاص امیر المومنین علیه السلام است. ابوجند بن عبدی از جمله اصحاب علی علیه السلام است گویند در غزوه جمل یکپای شتر عایشه را او با تیغ بزد.

ابوالجوشا باجیم و شین معجمه بروایت ابن داود چون امیر المؤمنین علیه السلام آهنگ صفین فرمود رایت خود را باو دادو رایت مهاجر را بنوح بن حارث تفویض نمود و رایت انصار را بقرظة بن کعب داد و رایت کنانه را بعبد الله بکیر سپرد و رایت هذیل را بعمر و بن ابی عمرد هذلی عطا کرد و رایت همدان را برفاعة بن ابی رفاعه همدانی گذاشت و ابولیلی بن عمرو را بر مقدمه روان کرد

ابوحیه باحای مهمله و یای تحتانی هو طارق ابن شهاب الأحمسی از اهل کوفه از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام بود.

ابوزید مولی عمرو بن حرث در همه غزوات ملازم رکاب امیر المؤمنین علیه السلام بود.

ابو الشفاح بجلی گویند در حرب صفین اول کس او بود که ادراک سعادت شهادت کرد.

ابو شمر بن أبرهة بن الصباح الحمیری از مردم شام است و در لشکر معویه میزیست در جنگ صفین باجماعتی از لشکر معویه جدا شده بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام آمد.

ابو طیبان با طای مهمله و بای موحد و پای تحتانی در شمار اصحاب علی علیه السلام است

ابو منزه القاضي الكندي از راویان حدیث امیر المؤمنین علیه السلام است

ابوعمره الانصاری وی نیز در شمار راویان امیر المؤمنین علیه السلام است

ابو عمرو و الفارسی از مردم عجم است و نام او در عجم زاذان است بازای معجمه و ذال معجمه در شمار اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام است.

ابوالاسود وهو ظالم بن عمر والدئلی البصری او را یافعی از بزرگان تابعین داند و او بحصافت عقل، و اصابت رأی معروف بود جلال الدین سیوطی در طبقات نحاة او را اول کس داند که بتعلیم امیر المؤمنین علیه السلام علم نحو را تدوین نمود و در روایت احادیث ثقة بود و از امیر المؤمنین علیه السلام و ابن عباس و ابوذر غفاری روایت مینمود و شاعری طلیق اللسان و سریع الجواب بود در سنه شصت و نه هجری بمرض طاعون در گذشت زمخشری در ربیع الابرار مینویسد که معویه وقتی ابوالاسود را با شیانی چند هدیه فرستاد و در میانه و عائی از حلوا بود دختر ابوالاسود گفت ای پدر این هدیه از کیست گفت این اشیا را معویه بنزدیک ما فرستاد تا دین ما را بر باید دختر اینشعر بر بدیهه بگفت :

أبالشهد المزعفر یا ابن حرب *** ما لا نبيع عليك أحسابا و دینا

معاذ الله کیف یکون هذا *** و مولانا امیر المؤمنینا

شیخ ابوالفتوح رازی در تفسیر خود رقم کرده که ابوالاسود در بنی قشیر فرود آمد چون مردم آن قبیله از خوارج بودند چون شب تاریک شد منزل او را هدف سنگی ساختند بامدادان ابوالاسود ایشانرا از آن کردار زشت نشان ملامت ساخت گفتند «مارمیناک إن الله رماک» ماترا سنگی نزدیم بلکه خدای زد ابوالاسود گفت «لاتکذبوا علی الله فلو أن الله رمانی فما أخطانی» دروغ بر خدای نبندید اگر خداوند این سنک را انداختی نشان بخطا نساختی گفتند از حب علی دست باز دار چنداو را ستایش خواهی کرد در پاسخ اینشعر بگفت :

يقول الأردلون بنو قشیر *** طوال الدهر لا تنسی علیا

أحب محمدا حبا شدید *** و عباسا و حمزة و الوصیا

هوی أعطیته منذ استدارت *** رحی الاسلام لم نعدل سویا

فان يك حبههم رشدأ أصبه *** ولم اك مخطئا إن كان غیا

گفتند از شعر واپسین چنان مستفاد میشود که در حب ایشان از در شك وریب باشی؟ گفت مگر خدایرا شك و شبهتی بود آنجا که فرمود «و
إنا أوایاکم لعلی هدی أو فی ضلال مبین» گویند مردی اعرابی بر ابو الاسود در آمد و فقال أتأذن لي في النزول قال. وراءك اوسع عليك قال
فهل عندك شيء قال نعم قال اطعمني قال عیالی احق منك قال ما رایت الام منك قال نسیت نفسك، گفت رخصت میکنی تا پیاده شوم
گفت بیا بان از قفای تو گشاده تر است گفت مالك چیزی هستی گفت هستم گفت مرا عطا کن گفت حق عیال من بر من بیشتر از تست
گفت از تولییم تر کس شناسم گفت خویشرا فراموش کرده .

مردی دیگر از ابوالاسود چیزی بعطا خواست اجابت نفرمود گفت همانا صبح کردی و حال اینکه حاتمی باشی گفت حاتمی باشم لکن تو
ندانی مگر این شعر حاتم نیست که گوید :

أماوي إما مانع فمبین *** إما عطاء لا ینهنه الزجر

روزی زیاد بن ابیه ابو الاسود را گفت اگر پیر نبودی از تو مشورت میجستم و رای ترا بکار میبستم گفت اگر کس از من نیروی کشتی گرفتن
خواهد توانم و اگر از رای من استعانت جوید از جوانی بهتر باشم زیرا که مجرب شده ام.

در کتاب ربیع الابرار مسطور است که زیاد بن ابیه ابوالاسود را گفت با دوستی علی چگونه گفت چنانکه تو در دوستی معویة باشی لکن من
از دوستی علی ثواب اخروی خواهم و تو از دوستی معویة حطام دنیوی جوئی و مثل من و تو شعر عمرو بن معدیکر بست :

خلیلان مختلف شأننا *** ارید العلاء و یهوی السمن

أحب دماء بني مالك *** وراق المعلى بیاض اللبن

و از خلیلان خود را و معنی را خواهد و زمخشری در ربیع الابرار این شعر

را از ابوالاسود روایت میکند :

أَمْعَمِدِي فِي حَبِّ آلِ مُحَمَّدٍ *** حَجْرَ بَنِيكَ فِدْعَ مَلَامِكِ أَوْ زِدْ

من لم يكن بحبالهم متمسكا *** فليعرفن بولادة لم ترشد

ابان بن تغلب بن رباح بن عبدالبكري نسب او ببكر بن و ايل پیوسته میشود و او در علم تجوید و قرائت قرآن فضلی بکمال داشت و در علم حدیث و تفسیر و فقه و علم نحو و لغت از معارف عصر خویش بود و کتاب تفسیر غریب القرآن و کتاب فضائل [القرآن] و کتاب صفین از مصنفات اوست و او نیز ادراک خدمت امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم السلام نموده و مورد النفات ایشان بوده در خبر است که محمد باقر علیه السلام او را فرمود که در مسجد مدینه بنشین و شیعیان ما را بصدور فناوی برخوردار باش چه من دوست میدارم که شیعیان من مانند ترا دیدار کنند و او در زمان امام جعفر صادق علیه السلام وفات نمود و آن حضرت د. وفات او اندوهناک شد و هنگام وفات او را از پیش خبر داده بود و احمد بن خلیل و ابن معین و ابو حاتم ابان بن تغلب را ثقه خوانده اند و ابن عدی او را در تشیع عالی دانسته بالجمله در سال یکصد و چهل و یک هجری وداع جهان گفت.

کمیل بن زیاد بن نهیک نخعی از بزرگان تابعین است از جانب امیر المؤمنین علیه السلام روزی چند عامل هیت بود چنانکه در کتاب صفین بشرح رفت و صورت مکتوب امیرالمومنین علیه السلام با او مرقوم افتاد و اینکلماترا علی علیه السلام نیز او را مخاطب داشته و فرموده :

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا كَمِيلُ مَرُّ أَهْلِكَ أَنْ يَرِحُوا فِي كَسْبِ الْمَكَارِمِ وَيَذَلُّجُوا فِي حَاجَةِ مَنْ هُوَ نَائِمٌ فِي الَّذِي وَسِعَ سَمْعُهُ الْأَصْوَاتَ مَا مِنْ أَحَدٍ أَوْدَعَ قَلْبًا سُورًا إِلَّا وَ خَلَقَ اللَّهُ لَهُ مِنْ ذَلِكَ السُّرُورِ لُطْفًا فَإِذَا نَزَلَتْ نَازِلَةٌ جَرَى إِلَيْهَا كَالْمَاءِ فِي إِنْجِدَارِهِ حَتَّى يَطْرُدَهَا عَنْهُ كَمَا طُرِدَ

ص: 113

فرمود ای کمیل فرمان کن اهل و عشیرت خود را که در کسب اخلاق ستوده شب خیز باشند و شبانگاه در اسعاف حاجت خاموشان جنبش کنند و ایشانرا شاد خاطر سازند سوگند بدانکس که شنوائی او پذیرند؛ همه آوازه‌است نیست کسی که در قلب مردم سروری، بودیعت گذارد الا آنکه خداوند جل و علا او را بپاداش لطفی عطا فرماید تا آن لطف نازله حدثان را چنان بسرعت پذیره شود که آب بسوی نشیب رود چندانکه شر او را بگرداند و آنرا چنان براند که شتر غریب را از میان شتران .

مکشوف باد که شرح حال کمیل بن زیاد و ملازمت اور خدمت امیر المؤمنین علیه السلام موافق کتب تواریخ و شرح نهج البلاغه چنانست که در کتاب صفین و تابعین مرقوم شد لکن موحدین عرفای حقه اورا صاحب سر امیر المؤمنین علیه السلام دانسته اند و سلسله جماعتی از مشایخ عرفا را بدو منتهی میدارند از جمله حدیث کرده اند که یکروز امیر المؤمنین علیه السلام بر شتری سوار بود و کمیل را ردیف فرمود در عرض راه عرض کرد که یا امیر المؤمنین «ما الحقیقة» یعنی چیست حقیقت همانا از حقیقت بینام و نشان پرسش نکرده چه هیچ ممکن را بادراک این مقام دستگاه نیست تواند بود که از وحدت حقه و حقیقت محمد و ولایت علویه پرسش کرده باشد امیر المؤمنین علیه السلام فرمود «مالك والحقیقة» یعنی ترا با حقیقت ارتباطی نیست نخست از خودی و خودبینی باید بیرون شد چنانکه من بنده در شعری گفته ام :

یکقدم بیرون شو آخر از کنار خویشتن *** شرم از این کردار بادت تابکی این ماومن

یکقدم تا کوی آن شه بیشتر نبود و لیک *** آنقدم بگذاشت باید بر وجود خویشتن

و از اینسخن امیر المؤمنین علیه السلام کمیل را تهویلی فرمود تا در سلوک بر جد و

جهد خویش بیفزاید و طریق فنای فی الله پیماید کمیل چون آن طرد و تهویل را نگریست عرض کرد «اولست بصاحب سرک» آیا من صاحب سر تو نیستم و حمل اسرار تو توانم کرد «قال بلی ولكن یترشح عليك ما یطرح منی» فرمود صاحب سر من هستی لکن باندازه که از رشحات خاطر من نصیبه بری و بقدر توانائی بهره مند گردی مقرر است چنانکه مستسقی سیراب نشود طالب از زیاده طلبی باز نایستد لا-جرم کمیل عرض کرد «أو مثلك تخب سائلا» آیا ما تندتو کریمی سایل را محروم میگذارد؟ «فقال أمير المؤمنین علیه السلام: الحقیقة کشف سبحات الجلال من غیر اشاره» فرمود حقیقت تلالی شعشعه جلال است که بی پرده آشکار شود بی آنکه اشارتی رود کمیل عرض کرد «زدنی بیانا» ازین روشنتر بگوی تافهم توانم کرد «فقال محو الموهوم مع صحو المعلوم» یعنی کشرات را که وجودات موهومه اند بسترند و در حقیقت تجلی که ولایت موهوبه است نگرند دیگر باره گفت «زدنی بیانا» روشنتر بگوی «فقال هتک الستر لغلبة السر» فرمود چاک زدن حجابات مقیداتست نیروی سعی و طلب همچنان عرض کرد «زدنی بیانا» چنان بگوی که عقل مندرک تواند کرد «فقال نور یشرق من صبح الأزل فیلوح علی هیاکل التوحید آثاره» فرمود حقیقت نوریست که از صبح ازل بر دمید و آثارش متلالی ساخت هیاکل توحید را یعنی وجودات جزئی که رهینه قیودات متعدده اند نمودار توحیدند چه این قیودات را حقیقتی نیست و همگان نمودنی بودند و آنکس را که دیده حق بین باشد بجز حق نیند ازین جمله مکشوف افتد که هستیها همه طفیل هستی وحدت حقه و حقیقت محمدیه و ولایت علویه است و همگان رشحات وجود ایشانست و این هر سه در حقیقت یکیست .

کمیل هنوز خاموش نشد و عرض کرد «زدنی بیا زنا فقال اطفی، السراج فقد طلع الصبح» فرمود چراغ را فرو نشان که صبح طالع گشت یعنی آنچه در خور فهم تو بود گفته شد و آنچه از وحدت حقه و کثرات موهومه توانستی فهم کردی و قربت ما و ولایت موهوبه ما را دانستی .

همانا مشایخ عرفای حقه در شرح این کلمات کتابها نگاشته اند که ایراد آن در خور این کتاب مبارک نیست و من بنده بدانچه از تاویل این کلمات بخاطر میرفت اشارتی کردم و بشرح و بسط تمام با اینکه نیک توانا بودم روا نداشتم بالجمله از کمیل بن زیاد کمتر نقل احادیث کرده اند و ابن معین و جماعتی او را توثیق نموده اند حجاج بن یوسف ثقفی خواست تا او را بدست گیرد و بقتل رساند کمبل از وی بگریخت چون حجاج بدو دست نیافت عطائیکه از بیت المال در وجه لشکریان که از اقوام کمیل بودند برقرار بود قطع فرمود چون این خبر با کمیل بردند گفت از عمر من چندان بجای نمانده که سبب قطع روزی جماعتی شوم برخاست و بنزدیک حجاج آمد حجاج گفت ای کمیل ترا همی جستم تا کیفر کنم گفت هر چه خواهی میکنم که از عمر من جز اندکی نمانده و عنقریب بازگشت من و تو بسوی خداوند است و مولای من مرا خبر داده که قاتل من تو خواهی بود حجاج گفت نیکوگفتی تو در شمار قاتلان عثمانی و فرمان کرد تا سرش بر گرفتند در سال هشتاد و سه هجری و اینوقت نودسال داشت.

سید رضی رضی الله عنه از کمیل بن زیاد روایت میکند که فرمود یكروز امیر المؤمنین علیه السلام دست مرا بگرفت و روان شد چون بصحرا در آمدم مانند حسرت زدگان آهی سخت بر آورد .

ثُمَّ قَالَ: يَا كُمْيلُ إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ أَوْعِيَةٌ فَخَيْرُهَا أَوْعَاهَا فَأَحْفَظْ عَنِّي مَا أَقُولُ لَكَ: النَّاسُ ثَلَاثَةٌ عَالِمٌ رَبَّانِيٌّ وَ مُتَعَلِّمٌ عَلَى سَبِيلِ نَجَاةٍ وَ هَمَجٌ رَعَاةٌ أَتْبَاعُ كُلِّ نَاعِقٍ يَمِيلُونَ مَعَ كُلِّ رِيحٍ يَسْتَضِيئُونَ بِنُورِ الْعِلْمِ وَلَمْ يَلْجَأُوا إِلَى رُكْنٍ وَثِيقٍ.

فرمود ای کمیل دلها خزانه ایست تا علوم و معارف را فراگیرند و در آن

خزانه اندوخته کنند و آن دل که فراگیر ندهد تر باشد نیکوتر باشد همان ای کمیل آنچه میگویم بشنو و از بر کن همانا مردم بر سه گونه اند گروهی عالم ربانی اند و در معارف حقه و علم مبدأ و معاد دانا و بینایند و گروهی متعلمند و ایشان از بهر آنکه خویش را از ظلمات جهل بجماند روزگار خود بکسب علوم پبای برند و گروه سیم که عوام الناس اند مگسان را مانند که از پی هر بانگی ناپروا روند و به همراه هر بادی جنبش کنند کنایت از آنکه عقیدت ثابتی در دین ندارند و بنور علم فروغی نیافته اند و بر کنی واثق پناه نجسته اند .

يَا كُمْيَلُ الْعِلْمُ خَيْرٌ مِنَ الْمَالِ لِأَنَّ الْعِلْمَ يَحْرُسُكَ وَأَنْتَ تَحْرُسُ الْمَالَ وَالْأَلَّ تَنْقُصُهُ التَّفَقُّهُ وَالْمِ يَزُكُو عَلَى الْإِنْفَاقِ وَصَنِيعُ الْمَالِ يَزُولُ بِزَوَالِهِ.

میفرماید ای کمیل دانسته باش که علم بهتر از مال است زیرا که علم ترا از جهل و ذلت حافظ و حارس است و مال را تو باید حفظ و حراست کنی و همچنان مال از بذل کردن و نفقه دادن نقصان پذیرد و علم از تعلیم فرمودن و آموزگاری کردن نمو کند و زیاده شود و معروفی که از مال بجای گذاری چندان بیاید که مال باید چه صنیع مال بزوال مال زایل شود .

يَا كُمْيَلُ بَنَ زِيَادٍ مَعْرِفَةُ الْعِلْمِ دِينَ يَدَانُ بِهِ يَكْسِبُ الْإِنْسَانُ الطَّاعَةَ فِي حَيَوِيهِ وَجَمِيلُ الْأَحْدُوثِ بَعْدَ وَفَاتِهِ وَالْعِلْمُ حَاكِمُ وَالْمَالُ مَحْكُومٌ عَلَيْهِ
يَا كُمْيَلُ بَنَ زِيَادٍ هَلَكَ زَانَ الْأَمْوَالِ وَهُمْ أَحْيَاءُ وَالْعُلَمَاءُ بَاقُونَ مَا بَقِيَ الدَّهْرُ أَعْيَانُهُمْ مَفْقُودَةٌ وَأَمْثَالُهُمْ فِي الْقُلُوبِ مَوْجُودَةٌ.

فرمود ای کمیل بن زیاد شناختن علم دینی است که با آن خداوند دین تو را بدستباری علم آدمی در حیات خود کسب طاعت حق میکند و بعد از وفات ذکر جمیل و نام نیکو میگذارد و دانسته باش که علم حکم کننده است در تحصیل مال و مال محکوم علم است ای کمیل بن زیاد آنکه مال اندوخته کنند. در تپه ضلالت هلاک شوند و حال آنکه هنوز زنده باشند و علماء ابدالدهر نمیرند اگر صورت ایشان از نظرها مفقود شود معنی ایشان در دلها موجود است .

هَا إِنَّ هَهْنَاءَ لَعِلْمًا جَمًّا - وَأَشَارَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى صَدْرٍ - لَوْ أَصَبَتْ لَهُ حَمَلَةٌ بَلَى أَصَبَتْ لِقِنَاءَ غَيْرِ مَأْمُونٍ عَلَيْهِ مُسَّ تَعْمَلًا آيَةَ الَّذِينَ لِلدُّنْيَا وَ مُسَّ تَظْهَرًا بِنِعْمِ اللَّهِ عَلَى عِبَادِهِ وَ بِحُجَجِهِ عَلَى أَوْلِيَائِهِ أَوْ مُتَقَادًا لِحَمَلَةِ الْحَقِّ لَا بَصِيرَةَ لَهُ فِي أَنْجِنَائِهِ يُنْقَدُ الشُّكُّ فِي قَلْبِهِ لِأَوَّلِ عَارِضٍ مِنْ شُبْهَةٍ إِلَّا لَا ذَا وَلَا ذَاكَ أَوْ مِنْهُمَا بِاللَّذَّةِ سَاسَ الْقِيَادِ لِلشَّهْوَةِ أَوْ مُغْرَمًا بِاِجْمَاعِ وَالادِّخَارِ لَيْسَا مِنْ رُعَاةِ الَّذِينَ فِي شَيْءٍ أَقْرَبُ شَيْءٍ شَبَهًا بِهِمَا الْأَنْعَامُ السَّائِمَةُ كَذَلِكَ يَمُوتُ الْعَلْمُ بِمَوْتِ حَامِلِيهِ.

آگاه باش ای کمیل که اینجا علمهای فراوانست و اشاره بسینه مبارک کرد اگر دریافتم آنرا که توانای حمل علم بودند از بذل علم دریغ نفرمودم بلی گاهی دیدار میکنم مردمی را که فهم رسا و هوش رسنده دارند لکن ایمن از وساوس نفس نیستند بلکه دین را وسیله وصول دنیا ساخته اند و بنعمتهای یزدان و حجتهای ایزد دوستان خدای را مقهور خویش خواهند و همچنان گاهی دیدار میکنم فرمان پذیری را که دل دانا و دیده بینا ندارد و در اول سخن آتش شک و شبهت در کانون خاطر او افروخته میگردد لاجرم نه این نادان و نه آن دانا قابل حمل علوم نتوانند بود

یا گاهی در میرسم بکسی که همت خویش را بر استیفای لذات دنیا مقصود داشته و عزیمت خود را بر اسعاف آرزوهای نفس گماشته یا بدانکس در میرسم که جز ذخیره کردن حطام دنیوی و گنجیه ساختن از سیم و زر حاجتی ندارند ایشان نیز حامل علم نتوانند بود بلکه مانند چهار پایاند که علف چر کنند لاجرم چون کسی بدست نشود که فراگیرنده علم باشد پس علم بمیرد گاهی که عالم بمیرد .

اللَّهُمَّ بَلِيَّ لَا تَخْلُو الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّةٍ إِلَّا ظَاهِرٍ مَسْهُورٍ وَإِمَّا خَائِفٍ مَغْمُورٍ لَا تَبْطُلُ حُجَجُ اللَّهِ وَيَنَائُهُ وَكُمُ ذَا وَ أَيْنَ؟ أَوْلِيكَ وَاللَّهِ الْأَقْلُونَ عَدْدًا وَالْأَعْظَمُونَ عِنْدَ اللَّهِ قَدْرًا يَحْفَظُ اللَّهُ حُجَجَهُ وَبَيِّنَاتِهِ حَتَّى يُودِعُوهَا نُظْرَانَهُمْ وَيَزْرَعُوهَا فِي قُلُوبِ أَشْدَّ بِأَهْمِهِمْ هَجَمَ بِهِمْ أَلَيْنُ عَلَى حَقِيقَةِ الْبَصِيرَةِ وَبِأَشْرُوحِ الْيَقِينِ وَأَسَدِ تَلَانُوهَا مَا اسْتَوْعَوْهُ الْمُتَرَفُّونَ وَأَنَسُوا بِمَا اسْتَوْحَشَ مِنْهُ الْجَاهِلُونَ وَصَحِبُوا الدُّنْيَا بِأَبْدَانٍ أَرْوَاحُهَا مُعَلَّقَةٌ بِالْمَحَلِّ الْأَعْلَى أَوْلِيكَ خُلَفَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَالِدُعَاءِ إِلَى دِينِهِ آه آه شَوْقًا إِلَى رُؤْيَيْهِمْ أَنْصَرِفْ يَا كَمِيلُ إِذَا شِئْتَ.

اینوقت خیر میدهد بتمام تصریح وجود قائم آل حمد را میفرماید بلی خداوند جهانرا خالی نمیگذارد از قائمی که حامل حجج خداوند باشد و آن قائم با ظاهر و مشهور است چون امیر المومنین و اولاد او که هر وقت باندازه قدرت و تمکن حجج خدا را برای داشتند و اظهار علم و عمل فرمودند یا از قلت انصار و کثرت اشرار آن قائم خویش را پوشیده میدارد تا گاهی که باقتضای حکمت بالغه خداوند او را رخصت ظهور دهد چون قائم آل عمل عجل الله فرجه پس هیچوقت زمین بی قائمی نخواهد بود تا حجت‌های خدا و براهین لایحه او باطل نماند اینوقت اظهار ملالت مینماید از

امتداد دولت جباران و میفرماید چند باشد مدت غلبه ظالم و غیبت قائم و کجایند این ائمه هدی سوگند با خدای که شمار ایشان اندکست و منزلت و مکانت ایشان عظیم است خداوند بوجود ایشان حفظ حجت‌های متین و براهین دین مبین میفرماید و هر یک از ایشان چون وداع جهان خواهد گفت اسرار خویش را بنزد نظیر خود بودیعت خواهد گذاشت چنانکه ائمه هدی گنجینه اسرار الهی را دست بدست سپردند و اینک قائم آل محمد علیه السلام گنجور است و این امامانند که علم ایشان لدنی است و دفعة واحدة از حضرت حق در قلوب ایشان فروریخت تا حقیقت بینش را دانستند و براحث یقین پیوستند و آسان گرفتند سختی مطعم و ملبس را که متنعمان دشوارش مردند و مانوس شدند مصائب طاعات را که جاهلان از آن برمیدند و مصاحبت کردند با ابدان خویش دنیا و اهل دنیا را و ارواح ایشان در محل اعلا مشغول مشاهده دیدار دوست بود ایشانند که خلفای خدایند در زمین خدا و داعیان مردمانند بدین خدای آنگاه در طلب دیدار ایشان می فرماید آه آه چه بسیار آرزومندم دیدار ایشانرا چون سخن بدینجا آورد فرمود ای کمیل اگر خواهی ازینجا باز شو .

ذکر اسامی واصحاب امیر المؤمنین

علیه الصلوة والسلام

شرح حال جماعتی از تابعین را که از اخبار شیعیان علی علیه السلام بودند رقم کردیم اکنون شروع میکنیم بذکر احوال اصحاب آنحضرت که بیشتر مروی عنه احادیث و اخبارند و شرط نیست که این اصحاب همگان شیعیان علی علیه السلام باشند بلکه گروهی از اهل سنت و جماعت تواتر بود و اگر نام بعضی از تابعین که مرقوم شده دیگر باره مذکور شود حمل بر تکرار بلاطایل نباید کرد بلکه از بهر آن است که از شمار نقله اخبار و احادیث بعید نیفتد .

ابراهیم کنیت او ابورافع است و او از اخبار شیعه و اجله ثقافتست و پسرهای او

علی و عبد الله کاتب امیر المومنین علیه السلام بودند و ما شرح حال عبدالله بن ابی رافع را مکرر در قلم آورده ایم بالجمله ابراهیم نخست غلام عباس بن عبدالمطلب بود و او را در جاهلیت با رسول خدای بخشید این بود تا گاهی که مژده اسلام عباس را بر رسول خدای آورد پیغمبر او را آزاد ساخت و او از سابقین مسلمین است از مکه بمدینه هجرت نمود و در غزوات ملازم رکاب رسول خدای بود و بعد از رسول خدای ملازمت خدمت علی داشت و در کوفه صاحب بیت المال علی بود در تاریخ احمد بن محمد بن سعید و نیز بروایت جماعتی نام ابورافع ابراهیم است لکن نجاشی و شیخ طوسی اسم او را اسلم دانسته اند .

ابراهیم بن الخضیب الانباری از اصحاب علی علیه السلام است و بعضی او را از اصحاب عسکری دانسته اند ابراهیم بن عبدالله القاری در رجال شیخ و کتاب خلاصه و کتاب برقی و ابن داود او از اصحاب علی و خاصان حضرت اوست .

ابی بن قیس در کتاب خلاصه مذکور است که او از اصحاب علی علیه السلام است و در صفین شهید شد کشتی گوید او را از قصب و نی بسمت خانه بود گاهی که از بهر جهاد بیرون تاختی آنخانه را از بن برانداختی و چون سعادت شهادت نیافتی و باز آمدی دیگر باره بساختی ادهم بن محرز الباهلی از اصحاب علی علیه السلام است .

اسرق بن جبلة کنیت او ابو حکیم از اصحاب علی علیه السلام است اسود بن عرفجة بن سکسکی شامی این آنکس است که از معویه بگریخت و بعلي علیه السلام پیوست

اسود بن یزید نخعی از اصحاب علی علیه السلام است اشعث بن قیس کندی از اصحاب علی علیه السلام است لکن از دشمنان آنحضرت بود چنانکه در این کتاب مبارك شرح حال او از ابتدا تا انتها مرقوم شد بعد از شهادت امیر المؤمنین پس از روزی چند درگذشت اشعث البارقي الکوفي از اصحاب علی علیه السلام است .

اصبغ بن نباته در کتاب خلاصه و نجاشی و فهرست و ابن طاوس او را از خاصان امیرالمومنین علیه السلام رقم کرده اند و همچنان در کتاب خلاصه و فهرست و نجاشی روایت عهد نامه اشتر نخعی را چنانکه در کتاب صفین رقم کردیم و روایت وصیت امیر المومنین علیه السلام را بمحمد پسر خود منسوب با اصبغ داشته اند کشتی باسناد خود

میگوید، که اصبع بن نباته را گفتند چرا شما را شرطه الخمیس گویند گفت ماضمانت کردیم در راه امیر المومنین بر ذبح خود را ضمانت کرد بر نصرت ما و شرح حال اصبع بن نباته درین کتاب نیز مکرر مرقوم شد اعین بن ضبیعه در رجال شیخ او را از اصحاب امیر المومنین رقم کرده اند انس بن مالک کنیت او ابو حمزه است خادم رسول خدای بود و در شمار اصحاب علی آمدلکن علی را دشمن داشت و کتمان شهادت کرد و بدعای آنحضرت مبروص شد چنانکه مذکور گشت کشی گوید بعد از التلا قسم یاد کرد که دیگر فضایل آنحضرت را مکتوم ندارد او یس التیمی از اصحاب علی علیه السلام است .

او یس قرنی از اخبار تابعین است فضل بن شاذان او را در شمار زهاد ثمانیه دانسته و در کشی نیز از علی بن محمد بن قتیبه روایت میکند که از ابو محمد سؤال کردند از زهاد ثمانیه گفت ربیع بن خثیم و هرم بن حیان و او یس القرنی و عامر بن عبد قیس و ایشان از اصحاب علی علیه السلام اند و فاضلترین ایشان او یس قرنیست و بعضی از زهاد ثمانیه فاجر و مرانی بوده اند چون اهبان بن صیفی بن صیفی که مکنی با بومسلم است و او کسی است که در خدمت معویه بود و مردم را بر قتال امیر المومنین علیه السلام تحریض میکرد و با علی علیه السلام عرض کرد که مهاجر و انصار را با ما گذار تا بخون عثمان بقتل رسانیم چون امیر المومنین پذیرفت «گفت الانطاب الضراب» چنانکه در قصه صفین گذشت و دیگر مسروق است او نیز در خدمت معویه عمل عشاران داشت و چون از جهان در گذشت او را در نشیب واسط نزدیک بدجله آنجا را که رصافه گویند بخاک سپردند و دیگر حسن است و او رئیس قدریه بود و هوای خاطر مردم را میجست تا ریاست خود را محکم کند بالجمله ما احوال او یس قرنی را و شهادت او را در کتاب صفین رقم کردیم درینمقام زیاده بر این موجب اطناب است .

براه بن مالک برادر انس بن مالک است در غزوه احد و خندق حاضر خدمت رسول خدای بود و در کشی از فضل بن شاذان حدیث میکند که گفت براه بن مالک از جمله سابقین است که با خدمت علی علیه السلام پیوست و یوم تستر که معرب شهر

شوشتر است مقتول شد و قبر او در شوشتر مزور است و او نیز در شمار اصحاب حسن بن علی علیهما السلام است .

بشار بن زیدبن نعمان در خلاصه و کتاب ابن داود او را از اصحاب علی علیه السلام رقم کرده اند و جماعتی او را از اصحاب باقر علیه السلام دانسته اند بشر بن کثیر در کتاب کشی از فضل بن شاذان حدیث میکند که بشر از سابقین است که رجوع بحضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام نمود بریده الاسلامی نیز از سابقین است که بروایت فضل ابن شاذان با خدمت علی علیه السلام پیوست در احتجاج مذکور است که آنگاه که رسول خدا وداع جهان گفت و این خبر گوشزد بریده گشت در میان قبیله خود رایتی بست و آن رایت را بیاورد و بر در سرای علی علیه السلام نصب کرد عمر بن الخطاب او را گفت از پس آنکه بیعت مردم با ابو بکر استوار افتاد این چه کردار است گفت جز با صاحب این بیت بیعت نکنم و از کتاب تعلیفه و کتاب النقد و کتاب وجیزه و رجال شیخ سلیمان مکشوف می افتد که شهید ثانی او را در درایه توثیق فرموده.

بشر بن مسعود از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام است بشر بن ابی مسعود انصاری در خلاصه مسطور است که از اصحاب علی علیه السلام است و او در یوم حره مقتول گشت بشیر بن حصاصیه موافق رجال ابن معبد از اصحاب علی علیه السلام و او نخمت نامش بریر بود رسول خدای او را بشیر نامید بکر بن تغلب السدوسی از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام است تمیم بن خذیم باخای معجمه و ذال معجمه و بروایتی باخای مهمله و ذال معجمه و فتح تحتانی و بعضی بجای تحتانی لام اثبات نموده اند ازین پیش نیز بدان اشارت شد در کتاب خلاصه تمیم بن خذیم ناجی را از خاصان امیر المؤمنین رقم کرده اند عمرو کنیت او ابو جیش است و او قبل از ورود سهل بن حنیف از جانب امیر المؤمنین علیه السلام در مدینه رسول خدای حکومت داشت و در کتاب ابن داود و خلاصه نیز او را در شمار اصحاب علی علیه السلام رقم کرده اند.

ثابت بن حجاج از اصحاب علی است و روایت او از زید بن ثابت است. ثابت بن بنانی کنیت او ابو فضاله است و بنا نه که ثابت را بدو منسوب داشته اند از فرزندان بن

سعد بن لوی اند و او از اصحاب بدر است و من بنده او را در اصحاب بدر نیافتم و از اینگونه در اختلاف روایات بادید آید و نیز او از اصحاب علی علیه السلام است و در صفین شهید شد در کتاب خلاصه او در شمار ثقا تست ثابت بن سعد از اصحاب امیر المؤمنین علی است چنانکه در رجال شیخ مرقوم است .

جابر بن عبدالله ابن عمرو بن حرام انصاری خزر جی مدنی عربی او صاحب رسول خدای صلی الله علیه و آله است او در غزوه بدر و تمامت غزوات ملازم خدمت رسول خدای بود و در کتاب کشی از فضل بن شاذان حدیث میکند که جابر از سابقین است که رجوع با خدمت علی نمود و او از دیگران منقطع گشت و با اهل بیت پیوست و شیخ او را از اصحاب رسول خدای و علی مرتضی و حسن مجتبی و حسین بن علی و علی بن الحسین و محمد بن علی علیهم السلام شمرده .

ابو محمد جعفر بن معروف از حسن بن علی بن نعمان از پدرش از عاصم خیاط از محمد بن مسلم حدیث میکند که گفت ابوعبدالله علیه السلام مرا فرمود:

أَفِ لَائِي مَنَاقِبَ لَا تُؤَيِّيَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ لِيَجَابِرَ بَنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ إِنَّكَ تُدْرِكُ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ فَأَقْرَأَهُ مِنِّي السَّلَامَ.

یعنی وای بر آنکس که با کند مناقبی را که با کرده نمیشود همانا رسول خدای جابر بن عبدالله را فرمود تو زنده میمانی تا گاهی که محمد باقر علیه السلام را دیدار کنی پس سلام مرا با او برسان لا جرم جابر چون ادراک خدمت علی بن الحسین علیهما السلام را کرد از امام محمد باقر علیه السلام پرسش نمود فرمود در نزد کتاب است اگر خواهی او را حاضر کنم عرض کرد خود بخدمت او میروم و روان شد بمنزل کتاب و پرسش نمود او را بغرفه دلالت کردند بدانجا شد و سر و روی آنحضرت را بوسه زد و عرض کرد رسول خدای مرا بنزد تو رسول فرستاده که سلام او را با تو رسانم فرمود سلام بر آنحضرت و بر تو باد عرض کرد پدر و مادرم فدای تو باد مرا در قیامت شفاعت فرمای فرمود چنین کنم.

کشی و ابن شاذان و ابن عقده در جلالت قدر جابر احادیث فراوان دارند که هیچیک روایت خلاف نیست حمدویه و ابراهیم پسران نصیر سند بابوزیر می رسانند که گفت از جابر پرسش کردم که علی را چگونه بافتی ابروهای خود را که از شیخوخیت حاجب چشم شده بود بر گرفت و گفت «علی خیر البشر و من ابي فقد كفر» و گفت می شناختیم منافقین را در عهد رسول خدای بسیب بغض ایشان علی علیه السلام را و ابن عقده نیز سند بآبی زبیر مکی می رسانند که گفت جابر را در کوی و بازار مدینه دیدم که عبور می داد و در هر مجلسی که نشستی همی گفتمی «علی خیر البشر و من ابي فقد كفر» و ندا همی در داد که ای معاشر انصار فرزندان خود را بحب علی آموزگاری کنید و آنکس که نپذیرد بگوئید در شان مادر خود نیک نظر کند

در کتاب تعلیقه و خلاصه از وی حدیث میکند که جابر از اصفیاست و جلالت قدرش افزون از آنست که کس او را توثیق کند و او در سال هفتاد و هشت هجری بدرود جهان فانی کرد.

جاریه بن قدامة سعدی عم احنف است بروایتی ابن عم اوست و در بصره سکون جست و در مناقب او را از اصحاب رسول خدای رقم کرده و نیز از اصحاب علی علیه السلام است و او در ایام سلطنت یزید علیه اللعنه وفات کرد.

جبله بن عطیه کنیت او ابو عرفاست و او از اصحاب علی علیه السلام است

جبله بن عمرو از اصحاب علی علیه السلام است حجارة بن سعد الانصاری در نسخه که خالی از صحت نیست او را از اصحاب علی علیه السلام مرقوم داشته اند جحد بن عامری نیز از اصحاب علی علیه السلام است جریر بن عبدالله بجلی کنیت او ابو عمر و بروایتی ابو عبدالله است او از اصحاب امیر المؤمنین است لکن مرتد گشت و ماشرح حال او و رسالت او را نزد معویه و پیوستن او را به هویه و خراب کردن علی علیه السلام خانه او را بشرح در کتاب صفین و در ذیل احوال مبغضین علی علیه السلام مرقوم داشته ایم و او در آخر عمر دیوانه شد جریر بن کلیب الکندی از اصحاب علی علیه السلام است

جماده بن سعد الانصاری از اصحاب علی است و در بعضی از نسخ نام او را بعد از جیم حای مهمله رقم کرده اند و جواده گفته اند جماده بن هبیره او پسر خواهر علی علیه السلام است امهانیء مادر اوست ما شرح حال او را نوشته ایم در کتاب تقریب او را تابعی و ثقه نگاشته اند جعفر بن ایاس ابو بشر النصری از اصحاب علی علیه السلام است جنذب بن عبدالله الازدی در نسخه صحیحه او را از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام دانسته اند جنذب بن عبدالله بن جنذب البجلی از اصحاب علی علیه السلام است و بعضی او را از اصحاب صادق علیه السلام دانسته اند.

جنذب بن جماده الغفاری مکنی بابوذر غفاری بعضی او را جنذب بن سکن گفته اند و بعضی نامش را بریر بن جواده مهاجر دانسته اند و در کتاب خلاصه و فهرست او را یکی از ارکان ار به نوشته اند و ما قصهای او را در کتب ناسخ التواریخ خاصه در کتاب عثمان بن عفان بشرح نگاشته ایم .

جویریة بن مسهر العبدی عربی کوفی از اصحاب علی علیه السلام در کشتی جعفر بن معروف سند جویریة میرساند که گفت شنیدم از علی علیه السلام که میفرمود دوست دار دوستدار آل محمد را و دشمن دار دشمنان آل محمد را و در تعلیقه است در ترجمه هشام بن نهل السائب که او را کتابیست در مقتل رشید هجری و میثم تمار و جویریة و در آنجا اشارت بمشکوریت جویریة و جلالت قدر اوست و اشتها حدیث رد شمس برای امیر المؤمنین علیه السلام از اوست و در خرایج و جرایح راوندیست که امیر المؤمنین علیه السلام جویریة را از شهادت او کیفیت قتل او خبر داد و من بنده اینقصه را در آنجا که امیر المؤمنین علیه السلام خیر از مغیبات میدهد بشرح رقم کردم دیگر بتکرار نمی پردازیم .

جهیم بن ابی جهیم نیز معروف بابن ابی جه مه کوفی است و در کتاب تعلیقه است که شاید نام او را مکر و مصغر باهم آورده باشند و از برای صدق بر این سخن طریقی است و خالوی صاحب رجال او را ممدوح شمرده و گوید دور نیست که برادر سعید بن ابی جهیم ثقه باشد و در ترجمه است که آل ابی جهیم را در کوفه

حارث اعود، از کشی چنان مستفاد میشود که مردی فقیه و جلیل القدر است و تواند بود که پسر عبدالله الاعور همدانیست که او از اولیاست و از اصحاب علی علیه السلام می باشد و بروایتی او را پسر قیس دانسته اند و نیز از اصحاب حسن بن علی علیهما السلام شمرده اند و همچنان در کشی از حمدویه و ابراهیم سند بحارث اعور میرساند که گفت شبی حاضر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام شدم فرمود ترا چه بدینجا آورد گفتم سوگند باخدای محبت تو مرا کشانید فرمود من ترا چیزی گویم که شاکر آنمحبت باشی بدان ای حارث که هیچکس جان ندهد که محب من باشد الا آنکه ملاقات کند جائی را که آنجا محبوب اوست و هیچکس جان ندهد که مبیغض من باشد الا آنکه ملاقات کند جائی را که آنجا مکروه اوست حارث بن جهمان از اصحاب علی علیه السلام است حارث بن ربیع معروف بابو قتاده انصاری از اصحاب رسول خداست و نیز در شمار اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام است و در مشاهد حاضر حضرت امیر المؤمنین بود و در کتاب خلاصه مسطور است که امیرالمومنین علیه السلام او را والی مکه ساخت پس از مدتی او را طلب داشت و قثم بن عباس را ب حکومت آنجا گماشت در ایام خلافت امیرالمومنین علیه السلام در کوفه وداع جهان گفت و اینوقت هفتاد سال داشت علی علیه السلام بر او نماز گذاشت و هفت تکبیر گفت حاث بن ربیع مکفی بابوزیاد است و یک تن از بنی مازن نجاریست و از جانب امیر المومنین علیه السلام مدتی حکومت مدینه داشت و در خلاصه نیز او را از اصحاب امیر المومنین علیه السلام رقم کرده اند حارث بن سراقه از اصحاب علی علیه السلام است حارث بن شهاب الطائی از اصحاب علی علیه السلام است حارث بن جناح نیز از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام است حارث بن عبد الله الاعور الهمدانی از اصحاب علی علیه السلام است در کتاب برقی و خلاصه او را از اولیا شمرده اند و شرح حال او و حارث بن قیس مشتبه است که کدامیک حارث اعورند که شرح حالش مرقوم شد.

حارث بن قیس از اصحاب علی علیه السلام است در کتاب ابن داود او را از اصحاب

علی و اصحاب حسن بن علی علیهما السلام رقم کرده اند و در کتاب کشی او را ممدوح شمرده و اینسخن دلالت میکند که اوست حارث اعود. در خلاصه و رجال شیخ مذکور است که یکپای او در قتال صفین قطع شد لکن در کشی روایت میکند «یحیی بن حکم میگوید حدیث کرد ما را شریک از منصور که گفت با منصور که علقمه در صفین حاضر شد؟ در پاسخ گفت که حاضر شد و شمشیر خود را بخون خضاب ساخت .

و مقتول شد برادر او ابی بن قیس - و ابی بن قیس را از برای خود و از بهر اسب خود حصنی از قصب بود و هر روز که از بهر جنگ بر نشستی آن حصن را ویران ساختی و اگر زنده باز آمدی دیگر باره برافراختی این کار بداشت تا شهید شد - اما علقمه مردی فقیه و قاری قرآن بود و در صفین یک پای او مقطوع گشت و أعرج بماند» و ازینسخن چنان معلوم میشود که پای حارث بن قیس قطع نشده بلکه پای برادرش علقمه مقطوع گشت در هر حال حارث مردی جلیل القدر است و او اعور بود. حارث بن قیس جعفری از اصحاب علی علیه السلام است.

حارث بن همام نخعی از اصحاب امیر المومنین علیه السلام است و در روز صفین صاحب لوای اشتر نخعی بود در خلاصه گوید آنکس که از اصحاب علی بود غیر نخعی است. حارث همدانی الخالقی از اصحاب علی علیه السلام است حارث بن ثور از اصحاب امیرالمومنین است حارث بن قدامه در کتاب شیخ از محمد بن ادریس حدیث میکند که نام او جاریة بن قدامه است بغلط حارث نوشته اند و ما احوال جاریة بن قدامه را روم کردیم حازم بن ابراهیم البجلي الكوفي در خلاصه مذکور است که از اصحاب علی علیه السلام است و بعضی او را از اصحاب صادق علیه السلام دانسته اند حبة بن جویین العرنی کنیت او ابوقدامه است و در کتاب ابن داود و خلاصه و برقی او را از اصحاب علی علیه السلام شمرده و نیز او از اصحاب حسن علیه السلام است حبیب بن ابی ثابت و کنیت او ابو یحیی است او را از اصحاب علی و اصحاب حسین و اصحاب باقر علیهم السلام نوشته اند و گفته اند ابو یحیی کوفی ثقة است و فقیه است و جلیل القدر و کثیر الارسال و التقدیس است در سنه صد و نوزده هجری وفات کرد.

حبيب بن اسلم از اصحاب على عليه السلام است حبيب بن عبد الله نيز از اصحاب امير المومنين است.

حبيب بن مظاهر بعضى او را حبيب بن مظهر گفته اند او از اصحاب على و حسن و حسين عليهم السلام است در كشى مرقومست كه جبرئيل بن احمد از محمد بن عبدالله مهران از احمد بن نصر از عبدالله بن زيد الاسدى از فضيل بن زبير روايت ميكند كه گفت ميشم تمار و حبيب بن مظاهر را ديدم كه هر دو سوار بودند و در ميان جماعتى از بنى اسد يكدیگر را ديدار كردند و چنان با هم نزديك شدند كه گردنهای اسب ایشان از يكدیگر درگذشت پس آغاز سخن كردند حبيب گفت شىخى اصلع بزرگ جثه بطیخ فروش را ميبينم كه نزد خانه رزق مصلوب شود در حب اهل بيت نبى خود و شكافته شود شكم او بر خشب، ميشم در پاسخ گفت من نيز ميشناسم مرديرا كه خارج شود از براى نصرت پسر پيغمبر خود او را بكشند و سرش را بكوفه آورند اين بگفتند و از هم جدا شدند و برفتند جماعتى كه حاضر بودند گفتند هيچكس را از ايندو تن دروغزن تر نديديم هنوز اينسخن بر زبان داشتند كه رشيد هجرى برسيد و پيرسيد كه ميشم و حبيب بكجا شدند جماعت او را آگهى دادند و آنچه از ایشان شنیده بودند با رشيد بگفتند رشيد گفت خداوند رحمت کند ميشم را مگر فراموش کرد بگويد آنکس كه سر حبيب را بكوفه آورد صد درهم عطای او از سايرين

بزيادت شود اين بگفت و باز شد حاضران گفتند سوگند با خدای رشيد از آن دو تن دروغ زن تر است آن جماعت سخن ایشانرا بتسخر تذکره ميکردند روز گارى در ازبر نگذشت كه شهادت ایشانرا چنانكه گفتند معاینه نمودند. ازین پیش شرح شهادت ایشانرا رقم کرده ام و إنشاء الله ازین پس در جای خود مرقوم خواهم داشت .

بالجمله حبيب در ركاب امام حسين عليه السلام شهيد شد در روزى كه از بهر جهاد بيرون ميشد ميخديد يزید بن حصين سيد قری گفت يا اخى اين چه وقت خنده است گفت كدام وقت ازین سزاوارتر است سوگند باخداى چون اين طغاة باشمشيرها بر ما حمله كنند با حور العين معانق شويم .

حجاج بن عمرو در رجال شیخ از اصحاب علی علیه السلام بحساب می آید.

حجاج بن غزیه الأنصاری در کتاب نسخه «ابن عرب» باعین و رای مهملتین و بای موحدہ تصحیح نموده و در مناقب مرقوم است که حجاج بن عمرو بن غزیه و لفظ غزیه را بفتح غین معجمه و کسر زای معجهه و تحتانی مشدده صحیح دانسته و مازنی اورا مدنی و صحابی شمرده و او از یزید بن ثابت روایت میکند و در صفین ملازم رکاب امیر المؤمنین علیه السلام بود .

حجر بن عدی الکنندی الکوفی از اصحاب حسن بن علی علیه السلام است و در شمار ابدال است و در خلاصه او را از قبایل یمن از اصحاب علی دانسته فضل بن شاذان گوید حجر بن عدی از کبار تابعین و رؤسای تابعین و زهاد تابعینست فضل بن شاذان از حسین بن علی علیهما السلام روایت میکند که در حق حجر این مکتوبرا بمعویه نوشت:

أَوْلَسْتَ قَاتِلَ حُجْرِ بْنِ عَدِيٍّ أَخِي كِنْدَةَ وَالْمُصَدِّقَ لِحَسَنِ الْعَبِيدِ الَّذِينَ كَانُوا يُنْكِرُونَ الظُّلْمَ وَيَسْتَعْظِمُونَ البِدْعَ وَلَا يَخَافُونَ فِي اللَّهِ لَوْمَةً لَئِيمَةً
ثُمَّ قَتَلْتَهُمْ ظُلْمًا وَعُدْوَانًا بَعْدَ مَا كُنْتَ أُعْطِيْتَهُمُ الْإِيمَانَ الْمَغْلَطَةَ وَالْمَوَاطِئَ الْمُؤَكَّدَةَ أَنْ لَا تُؤَاخِذَهُمْ بِحَدِيثِ كَانَ بَيْنَكَ وَبَيْنَهُمْ وَلَا بِأَحْتَةٍ
تَجِدُهَا فِي نَفْسِكَ .

می فرماید ای معویه آیاتو کشنده حجر بن عدی از آل کنده نیستی و قاتل عبادامت نیستی که انکار میکردند ظلم را و گناه عظیم می‌شمردند بدعت را و در راه خدا باک از هیچ ملامت کننده نداشتند کشتی ایشانرا از در مستم و دشمنی از پس آنکه ایشان را امان دادی و سوگندهای مغلظه مؤکده باد کردی که ایشان را بگناهی و جنایتی عرضه هلاک و دمار نداری، در کشی مرقوم است که یعقوب بن شیبه سند بحجر بن عدی میرساند که گفت امیر المؤمنین علیه السلام مرا فرمود:

كَيْفَ تَصْنَعُ إِذَا ضُرِبْتَ وَ أَمْرَتْ بِلَعْنَتِي؟ قُلْتُ لَهُ: كَيْفَ أَصْنَعُ؟ قَالَ: أَلْعِنِي وَلَا تَبْرَأَ مِنِّي فَإِنِّي عَلَى دِينِ اللَّهِ.

فرمود چه میکنی گاهی که ترا بزنند و امر کنند که مرا لعن کنی عرض کردم چکنم فرمود لعن کن بر من لکن از من برائت مجوی زیرا که من بر دین خدایم این بود تا گاهی که محمد بن یوسف بر در مسجد صنعا حجر را بازداشت و او را بزد و فرمان کرد که علی را لعن کن حجر بانک برداشت «وقال الأمير أمرني أن العن عليا فالعنوه لعنه الله» گفت امیر امر میکند مرا که علی را لعن کنم پس لعن کنید او را که خدا لعن کند او را، از برقی و ابن داود و کتاب خلاصه مستفاد می شود که حجر بن عدی از اصحاب صادق علیه السلام است کشی گوید آن حجر بن عدی که از اصحاب صادق علیه السلام است جز این است که از اصحاب علی و حسن بن علی علیهما السلام است در کتاب خلاصه حجر را بضم حای مهمله تصحیح نموده .

حذيفة بن يمان العبسي از أنصار است و او را از ارکان أربعه بحساب گرفته اند در خلاصه و رجال شيخ از اصحاب رسول خداست و او ساکن کوفه شد بعد از بيعت مردم با أمير المومنين عليه السلام چهل روز زنده بود آنگاه در مداین وداع جهان گفت در کشی جبرئيل بن احمد فاریابی سند بامير المومنين عليه السلام میروساند که فرمود :

ضَاقَتِ الْأَرْضُ بِسَبْعَةٍ بِهِمْ تُرْزَفُونَ وَ هُمْ تُنْصَرُونَ وَ بِهِمْ تُمَطَّرُونَ مِنْهُمْ سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ وَ الْمُقَدَّادُ وَ أَبُو ذَرٍّ وَ حَذِيفَةُ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ.

میفرماید تنگ است زمین بر بزرگواری هفت تن و از برکت ایشان شما روزی یافته اید و نصرت جسته اید و مهبط رحمت گشته اید و از جمله این جماعت سلمان فارسی و مقداد و ابوذر و حذيفة اليمانيست و فرمود من امام ایشانم و ایشانند که بر فاطمه نماز گذاشتند و در کشی است که محمد بن مسعود سند بابوالحسن الرضا

علیه السلام می‌رساند که فرمود چون حذیفه رازمان وفات برسد در شبی که نزدیک پایان بود با دختر خود گفت این چه ساعتست عرض کرد آخر شب «قال: الحمد لله الذي بلغني هذا المبلغ ولم وال ظلما على صاحب حق ولم أعاد صاحب حق»

گفت سپاس خدایا که مرا بدین مقام رسانید و هرگز والی نشدم ظلمی را بر صاحب حقی و خصمی نکردم صاحب حقی را چون این سخن بزیید بن عبد الرحمان بن عبد یغوث رسید گفت سوگند با خدای که او دروغ گفت زیرا که دوستدار عثمان بود حاضران مجلس گفتند یا اخازره او دوستدار عثمان نبود بلکه عثمان او را دوست میداشت و این حدیث منقطع است و هم در کشی است که از جلالت قدر حذیفه و ابن مسعود سخن رفت گفتند ابن مسعود مانند حذیفه نتواند بود زیرا که حذیفه پاک و زکی بود و ابن مسعود مخلوط شد و با قوم موافقت کرد و میل کرد بسوی ایشان و ما شرح حال حذیفه الیمان را در کتابهای متقدم در هر جا هر چه لایق بود نگاشته ایم .

حریث بن جابر الحنفی از اصحاب علی علیه السلام است حسان بن مخزوم البکری نیز از اصحاب علی علیه السلام است و با علی است حسن بن عرفی از قبیله بجیله نیز از اصحاب امیر المومنین علیه السلام است حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام او را مثنی گویند در ارشاد مرقوم است که حسن بن حسن بن علی مردی جلیل القدر و فاضل و پارسا بود و امیر المومنین او را والی صدقات فرمود زبیر بن بکار در احتجاج خبر میدهد که حسن بن حسن در خدمت عمش حسین بن علی علیهما السلام حاضر شد در یوم طف و چون عمش شهید شد و أهلش اسیر گشت اسماء بن خارجه آمد و او را از میان ایران انتزاع کرد حسین بن نوف الناعطی از اصحاب علی علیه السلام است حصین بن جندب کوفی کنیت او ابوظبیان است و او در شمار اصحاب امیر المومنین علیه السلام است حصین بن عبدالرحمان سلمی نیز از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام است حصین بن منذر راشی در خلاصه

نام او را بضم حای مهمله و صاد مهمله تصحیح نموده و کنیت او ابوساسان است و در خلاصه و رجال شیخ او را از اصحاب علی علیه السلام و صاحب رایت آن حضرت رقم کرده اند در کشتی محمد بن اسماعیل سند بابوصیر میرساند که گفت خدمت ابوعبدالله علیه السلام عرض کردم که «ارتد الناس الا ثلاثة أبوذر ومقدادو سلمان»؟ آن حضرت فرمود «فأین أبوساسان و أبوعمرة الانصاری» و نیز در کشتی است که سند بعبدالمملک بن أعین منتهی می شود که سؤال کرد از ابو عبدالله از جماعتی و ملحق ساخت با ایشان ابوساسان و عمار و شتیره و ابوعمره و بحساب گرفت تا هفت تن را .

حکیم بن جبلة در تعلیقه و مجالس او از اصحاب رسول خداست و همچنان در کتاب شیخ او را از اصحاب علی علیه السلام رقم کرده مردی صالح و در قوم خود بزرگی و مطاع بود و او قبل از امیر المؤمنین علیه السلام بیصره با طلحه و زبیر قتال کرد و شهید شد حکیم بن سعد الحنفی مکنی با بویحیی از شرطة الخمیس و اصحاب علی علیه السلام است چنانکه در تعلیقه مرقوم است و در نقد الرجال در آخر باب اول از خلاصه مرقوم است که او از اولیای امیر المؤمنین است حلاش بن عمرو هجر یست و از اصحاب حسین بن علی اللام است و بعضی او را در حساب اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام گرفته اند .

حنیش بن المعتمر از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام است حنظلة بن نعمان ابن عمرو از قبيلة بنی زریق در شمار اصحاب مرتضی علیه السلام است خارجة ابن مصعب در کتاب شیخ مرقوم است که از اصحاب علی علیه السلام است خالد بن ابی دجانه موافق کتاب شیخ از اهل بدر است و نیز از اصحاب علی علیه السلام است خالد بن حصین نیز در کتاب شیخ از اصحاب علی علیه السلام بشمار گرفته .

خالد الجواز در کشتی است که حمدویه از حسن بن موسی حدیث میکند که گفت خالد الجواز و نشیط هردوتن ابوالحسن علیه السلام را خدمت میکردند از اختلاف مردم در حق ابوالحسن ایشان نیز متزلزل شدند نشیط باخالد گفت نمی بینی از اختلاف مردم در چه امری واقع شده ایم خالد گفت ابوالحسن مرا فرمود «عهدی

علی ابنی علی اکبر ولدی و خیرهم و أفضلهم» اما این حدیث دلالت نمی‌کند بر حسن عقیده این دو مرد صریحا و جواز را در رجال شیخ با زای معجمه ضبط کرده اند و بعضی با رای مهمله خوانده اند ابن طاوس از تعلیقه صحت عقیدت خالد را استدراک فرموده .

خالد بن سعید آمری(1) از احتجاج استدراک میشود که مردی جلیل القدر بود و در محبت. امیر المؤمنین منزلتی رفیع داشت در تعلیقه است که در جاهلیت در خواب دید پدرش خواست او را در نار موقده اندازد و رسول خدا او را نجات داد پس مسلمانی گرفت و در مجالس مرقوم است که اسلام او قبل از اسلام ابوبکر است خالد بن معمر ذهلی از اصحاب علی علیه السلام است خالد بن زید ابی ایوب انصاری از اصحاب رسول خداست در خلاصه گوید خالد بن زید عربی مدنی خزرجی است کنیت او ابو ایوب است و نیز از اصحاب علی علیه السلام است حارث بن ابی نصیر از ابی صادق از محمد بن سلیمان حدیث میکند که آمد بنزدیک ما ابو ایوب و ما از بهر او هدیه بردیم و با او نشستیم و گفتیم ای ابو ایوب تو با این شمشیر در خدمت رسول خدای جهاد کردی و امروز با مسلمانان رزم میزنی گفت همانا رسول خدای مرا امر فرمود بمقاتله قاسطین و مارقین و ناکثین فضل بن شاذان او را وقتی در فقاهاست نمیگذارد و میگوید اینکه در سال پنجاهم هجری یا پنجاه و یک و بروایتی سال پنجاه و دویم هجری در جیش معاویه در قسطنطنیه جهاد کردند از جهت حب معویة یا خصمی او بود بلکه خواست تقویت اسلام کند و در آن مقاتله شهید شد و قبرش در قسطنطنیه است و او از سابقین است که رجوع بخدمت علی علیه السلام نمود و ما شرح حال او را در کتاب رسول خدای و کتاب صفین رقم کرده ایم .

حزیمه بن ثابت از اصحاب رسول خدای و اصحاب علی مرتضی است پیغمبر شهادت او را بجای دو عادل می پذیرفت ازینروی ذوالشهادتین نامیده شد چنانکه فضل بن شاذان و شارح بدینگونه خبر میدهند در کشی و خلاصه مسطور است که فضل

ص: 134

1- بطنی است از مهره ، از قضاعه ، از قحطانیه

ابن دکین باسناد خود میگوید آنگاه که عمار بن یاسر شهید شد خزیمه بن ثابت بخیمه خویش در رفت و غسل کرد و سلاح جنگی بر تن راست نمود و قتال داد تا مقتول گشت و نیز از محمد بن عمار بن خزیمه بن ثابت حدیث کنند که گفت جدم همواره در یوم جمل وصفین با سلاح میزیست گاهی که عمار شهید شد گفت از رسول خدای شنیدم که عمار را فته باغیه شهید کنند و آنگاه شمشیر کشید و رزم داد تا شهید شد .

و کشی و فضل بن شاذان حدیث میکنند که از فحول تابعین جماعتی که با امیر المؤمنین علیه السلام رجوع کردند ابو الهیثم بن التیهان و ابویوب و خزیمه بن ثابت و جابر بن عبدالله و زید بن اثرم و ابوسعید الخدری و سهل بن حنیف و براء بن مالک و عثمان بن حنیف و عبادة الصامت است و جماعتی که فرود ایشانند قیس بن سعد بن عباد و عدی بن حاتم و عمرو بن الحکم و عمران الحصین و بریده الاسلمی

و داود بن کثیر مکنی با بو خالدة و داود مکنی بابو سلیمان(1) از اصحاب موسی بن جعفر علیهما السلام است . شیخ و کشی و ابن داود و خلاصة(2) او را ثقة شمرده اند و از ابو عبد الله روایت شده که اصحابش را میفرمود که او را چنان دانید که مقدار را در نزد رسول خدای و جماعت غلاة او را یکتا از ارکان خود دانسته اند و در کشی است که او مهبط طعن و دق مشایخ نشده است و زندگانی کرد تا زمان رضا علیه السلام و نجاشی این حدیث را ضعیف شمرده و غضایری او را فاسدا لمذهب دانسته ابو جعفر ابن بابویه گوید از صادق علیه السلام روایت شده که فرمود «انزلوا داود الرقی منی بمنزلة مقدار من رسول الله صلی الله علیه و آله ، و در ارشاد است که از خاصان علی و ثقات آنحضرت و از اهل ورع و علم و شیعه آن حضرتست .

خشرم بن حارث بن منذر از بنی سلمه است در شمار اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام است خوات بن جبیر از اصحاب رسول خدا و در شمار اهل بدر است در خلاصه و رجال شیخ نیز او را از اصحاب علی علیه السلام رقم کرده اند داود بن بلال بن اخیحه انصاری کنیت او ابولیلی و از جمله اصفیاست ابن داود گوید که در خلاصه برقی خیر

ص: 135

1- گویا نسخه اصلی داود رقی را در حاشیه الحاق کرده که بعد از تمام شدن حرف خا «خوات» ثبت شود و کاتب اشتباه آنرا بن «خزیمه» و «خشرم»، ثبت و با خزیمه مخلوط کرده است سمنا ابوسلیمان کنیه خود دارد را بوخالده کنیه پدرش میباشد .

2- در اصل چاپی «خزیمه»

میدهد که ابولیلی از اصحاب امیر المومنین و در شمار اصفیاست دینار الخصى در کتاب نهاییه مرقوم است که در خدمت علی علیه السلام در باب میراث خنثی سخن میرفت آن حضرت فرمود «علی بدینار الخصى» و امیر المومنین را با او وثوق بو- وار در در شمار صالحین اهل کوفه است و شیخ او را معدل نوشته و در کتاب وجیزه و تعلیقه او را ثقه رقم کرده اند .

دینار مکنی با بوسعید از اصحاب امیرالمؤمنین علی علیه السلام است .

ذبیان بن حکیم اودی عم ابی جعفر احمد بن یحیی بن حکیم است در ایضاح ذبیان را بضم ذال معجمه و سکون بای موحده و تحتانی و الف و نون تصحیح نموده و در خلاصه در ترجمه احمد بدال مهمله دانسته و لفظ اودی را با سکون واو و دال مهمله شمرده اند و بروایتی بفتح همزه و سکون زای معجمه است از اصحاب علی علیه السلام است .

رافع بن ضریح از اصحاب رسول خدای صلی الله علیه و آله است و همچنین از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام است چنانکه در رجال شیخ مرقوم است ربیعة بن ناجذ اسدی از دی عربی در تعلیقه مرقوم است که از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام است و همچنان برقی او را از اصحاب علی علیه السلام رقم کرده و ناجذ را با نون و الف و جیم و ذال معجمه تصحیح نموده رفاعه بن شداد از اصحاب علی و حسن علیهما السلام است و در تعلیقه از ترجمه مالک اشتر نخعی محاسن او ظاهر میشود ربیع بن خثیم بضم خای معجمة و فتح ثای مثلثه و سکون تحتانی بروایت کشی از محمد بن قتیبه از فضل بن شاذان از زهاد ثمانیه است چنانکه در قصته او یس بدان اشارت شد ربیعة ابن علی از اصحاب علی علیه السلام است ابواسحق از وی روایت میکند رشیدالهجری از اصحاب حسن و حسین علیهما السلام است در خلاصه او را مشکور رقم کرده و در کشی است که امیرالمومنین علیه السلام او را علم منایا و بلایا آموخت و او را رشید البلایا نامید و ما شرح حال او را و خیر شهادت او را ازین پیش رقم کردیم رفاعه بن ابی رفاعه همدانی امیرالمؤمنین علیه السلام روزی که بجانب صفین کوچ میداد رایت قبیلہ

همدانرا با او سپرد رفاعه بن رافع از اصحاب رسول خدای علیه السلام و نیز از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام است رقیقه المحاربی از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام است رکان اللحم از اصحاب علی علیه السلام است رمیله از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام است بضم رای مهمله و فتح میم و تحتانی ساکن و لام مفتوح است در خلاصه و ابن طاوس و شارح بروایت ابن داود او را بضم زای معجمه حدیث کرده و در رجال شیخ نیز برای معجمه مضبوطست و سید جمال الدین او را بزای معجمه کتابت کرده و بعد از آن مهمله نقل نموده در کشی است که جعفر بن معروف باسناد خود از ابوسعید خدری حدیث میکند که رمیله ذکر کرد که یکروز گفتم «وعکت وعکا شدیدا» یعنی مراتبی ورنجی شدید عارض شد امیر المؤمنین علیه السلام بسوی من نگریست .

فَقَالَ: يَا رُمَيْلَةُ لَيْسَ مِنْ مُؤْمِنٍ يَمْرَضُ إِلَّا مَرَضَنَا لِمَرَضِهِ وَلَا يَحْزَنُ إِلَّا حَزَنًا لِحُزْنِهِ وَلَا يَدْعُو إِلَّا أَمِنَا مَعَهُ وَلَا يَسْكُتُ إِلَّا دَعْوَانَا لَهُ .

فرمود ای رمیله هیچ مومن مریض نشود الا آنکه ما بسبب مرض او مریض شویم و محزون نشود الا آنکه ما محزون شویم و دعا نکند الا آنکه ما آمین گوئیم و خاموش نشود الا آنکه از بهر او دعا کنیم و او از اصحاب علی علیه السلام است و ابن داود و کشی او را ثقه رقم کرده اند ریان ابن عدی طائی از اصحاب علی علیه السلام است چنانکه در رجال شیخ نیز مضبوط است ریاح بن حارث از اصحاب امیر المؤمنین است در خلاصه و تعلیقه او را از قبیله ربیعہ شمردہ اند .

زادان مکنی با بوعمره است و او فارسی و از اصحاب علی علیه السلام است و برقی گوید از خاصان آن حضرتست و در خلاصه کنیت او را ابوعمر و ودرجائی ابوعمر نگاشته و در کتاب خرایج و جرایح سعد خفاف حدیث میکند که بازادان ابوعمر و گفتم «یا زادان إنک لتقرء القرآن فتحسن قرائنه فعلى من قرأت؟ فتبسم» یعنی ای زادان قرأت میکنی قرآنرا و نیکو قرأت میکنی بگوی تا بر که قرأت کردی و از که آموختی؟ زادان تبسمی کرد آنگاه گفت یکروز امیر المؤمنین علیه السلام بر من

عبور میداد و من بصوت خوش انشادشعری میکردم حسن صوت من او را بعجب آورد .

قَالَ: يَا زَادَانُ فَهَلَا- بِالْقُرْآنِ! قُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَكَيْفَ لِي بِالْقُرْآنِ؟ فَوَاللَّهِ مَا أُقْرَهُ مِنْهُ إِلَّا بِقَدْرِ مَا أُصَلِّ بِهٖ قَالَ: فَاذْنُ مِنِّي فَادْنُوتُ مِنْهُ فَتَكَلَّمْتُ فِي أُذُنِي بِكَلَامٍ مَا عَرَفْتُهُ وَلَا عَلِمْتَهُ مَا يَقُولُ ثُمَّ قَالَ: افْتَحْ فَانْصُرْ فَفَتَحَ فِيَّ فَوَاللَّهِ مَا زَالَتْ قَدَمِي مِنْ عِنْدِهِ حَتَّى حَفِظْتُ الْقُرْآنَ بِعَرَابِهِ وَ مَرَّهٖ وَ مَا احْتَجَبْتُ أَنْ أَسْأَلَ عَنْهُ أَحَدًا بِنِدْمٍ مَوْفِي ذَلِكَ .

فرمود ای زادان چرا با این صوت حسن قرآن قرائت نکنی عرض کردم سوگند با خدای قرآن ندانم جز آنکه در نماز مرا واجب باشد فرمود نزدیک شو پیش شدم سخنی در گوش من گفت که نفهمیدم و ندانستم چه گفت پس فرمود دهان بگشای و در دهان من بدهید قسم بخدای که قدمی از نزد او بر نداشتم که قرآن بتمامت با اعراب و همز در حفظ من شد و از آن پس محتاج نشدم که از کسی در قرآن سؤالی کنم سعد خفاف گوید اینقصه بعرض ابو جعفر علیه السلام رسانیدم فرمود زادان سخن بصدق کرد امیر المومنین در گوش او اسم اعظم قرائت فرمود که هرگز رد نمیشود .

زحر بن قیس از اصحاب علی علیه السلام است او را بجانب ری بسوی جریر بن عبدالله رسول فرستاد بعضی بجای جای حطی نام او را بهای هوز نگاشته اند و این ضعیف است بعضی از عامه او را از انصار رقم کرده عبدالرحمن بن زحر از وی روایت میکنند زر بن حبیش از رجال امیرالمؤمنین است و او مردی فاضل بود در خلاصه و رجال شیخ حبیش را بضم حای مهمله و سین مهمله تصحیح نموده شارح از ابن داود حدیث میکند که با شین معجمه است و با سین مهمله خطاست زیاد بن بیاض الانصاری از اصحاب علی علیه السلام است چنانکه در رجال شیخ ثبت است زیاد بن جعدی از خاصان علی علیه السلام است چنانکه در خلاصه و کتاب برقی و ابن داود مرقوم است و ظاهر اینست که زیاد بن ابی الجعد باشد چنانکه در ذیل قصه برادرش سالم

مرقوم میشود زیاد بن حصین تمیمی در شمار اهل بصره و از مردم جزیره از اصحاب علی علیه السلام است زیاد بن ربیعہ از اصحاب امیرالمومنین علیه السلام است زیاد بن عبید در خلاصه و کتاب شیخ است که عامل امیرالمومنین علیهم السلام بود در بصره و این همان زیاد بن ابیه است که الحاق کرد نسب خود را بآبایی سفیان و ما قصهای او را هر جا باقتضای وقت در این کتاب مبارک نگاشته ایم زیاد بن کعب بن مرحب از رجال امیرالمومنین است او را بجانب آذربایجان بسوی اشعث بن قیس کندی رسول فرستاد و شیخ طوسی میفرماید در امر او نظر است از چیزیکه واقع شد از امر او در حق حسین بن علی علیهما السلام چنانکه در خلاصه و کشتی مرقوم است زیاد بن نصر الحارسی از اصحاب علی علیه السلام است و بعضی او را از اصحاب صادق علیه السلام نوشته اند زید بن تبیع از اصحاب علی علیه السلام است و همچنان در رجال شیخ است

زید بن حسین اسلمی از مهاجرینست و از اصحاب علی علیه السلام است زید بن خالد الجهنی از اصحاب رسول خدای و امیرالمومنین علیه السلام است چنانکه در خلاصه مذکور است زید بن ربیعہ کنیت او ابوسعید است و از اصحاب علی علیه السلام است

زید بن ارقم عربی مدنی خزرچی است از اصحاب علی و حسین بن علی علیهما السلام است در کشتی از فضل بن شاذان حدیث میکند که رجوع بخدمت علی علیه السلام نمود در خلاصه نیز چنین است و او کور شد و ما سبب کورشدن او را در کتمان شهادت او در حق علی علیه السلام بدعای علی درین کتاب مبارک رقم کردیم زید بن حارثه از اصحاب علی علیه السلام است و او جز زید بن ابی اسامه بن زید است. زید بن صوحان از ابدال است و از اصحاب علی علیه السلام جنگ جمل شهید شد و خبر است که عایشه از بهر او استرجاع کرد و او چون بخاک در افتاد علی علیه السلام فرمود «رحمک الله کنت خفیف المؤمنة» در خلاصه سند این حدیث را بکسی رساند که حال او معلوم نیست در کشتی است که علی بن محمد بن قتیبه از فضل بن شاذان حدیث کند که او از کبار تابعین و بزرگان زهاد است در خبر است که عایشه از بصره برای زید بن صوحان مکتوبی بکوفه روان داشت بدین صورت و من عائشة زوجة

النبي صلى الله عليه وآله إلى ابنها زيد بن صوحان الخالص أما بعد فاذا أتاك كتابي هذا واجلس في بيتك واخذل الناس عن علي بن ابيطالب حتى يأتيك أمري» یعنی این نامه ایست از عایشه زوجه رسول خدا بسوی فرزندش زیدبن صوحان اما بعد چون برمکتوب من مطلع شدی در خانه خود بنشین و بحمايت علی بیرون مشو و مردم را نیز از نصرت او باز نشان و منتظر امر من میباش.

چون زیدبن صوحان نامه اورا قرائت کرد «قال أمرت بأمر و أمرنا بغيره فرکت ما مرنا به وأمرتنا أن نركب ما أمرت هي به أمرت أن تقر في بيتها و امرنا أن نقاتل حتى لا تكون فتنة، گفت عایشه مامور است با مری و ما نیز مأموریم بامری بر خلاف امر او و اکنون او سوار شده است چیزی را که ما مأموریم و امر کرده است ما را که سوار شویم چیزی را که او مأمور است [او مأمور است] که در خانه خود بنشیند و بیرون نشود و ما مأموریم که بیرون شویم و جهاد کنیم و دفع فتنه نمائیم و ما این قصه را در کتاب جمل شرح مرقوم داشتیم .

محمد بن مسعود سند با بی عبدالله علیه السلام میرساند که فرمود « ماكان مع أمير المؤمنين عليه السلام من يعرف حقه إلا صعصعة و أصحابه» یعنی آنمردم که ملازمت امیر المومنین علیه السلام را داشتند هیچکس چون صعصعه و اصحاب او حق امیرالمومنین علیه السلام را نشناختند

زيد بن الوهب الجهني الكوفي از اصحاب امیرالمومنین علیه السلام است خطبه که امیرالمؤمنین علیه السلام در ایام جمعه و اعیاد و جز آن در منابر قرائت میفرمود زیدبن وهب کتابی کرد و با خود میداشت چنانکه در فهرست است و نیز نجاشی گوید که ابومنصور جهنی روایت می کند و همچنان احمد بن محمد بن موسی سنلبا بو منصور میرساند که زید بن وهب خطبه امیرالمؤمنین علیه السلام را کتاب کرد و در تعلیقه است که در آخر باب اول از خلاصه که زید بن وهب موافق خبر برقی از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام است از یمن زید بن هانیء السیعی از اصحاب علی علیه السلام است در رجال شیخ نیز مرقوم است .

سبحان بن صوحان العبدي برادر صعصعه است ابن داود گوید از اصحاب علی علیه السلام است سعد بن مالك عربی انصاری خزرچی مکنی با بوسعید الخدری از اصحاب رسول خدای واصحاب علی مرتضی و از جمله اصفیای امیرالمؤمنین علیه السلام است در خلاصه و برقی است و در کشی است که فضل بن شاذان او را در شمار سابقین دانسته که رجوع بخدمت علی علیه السلام نمود و بطرق عدیده صحیح است که او مستقیم بود که اینمزلت را مرزوق شد سعد بن حذیفة الیمان از اصحاب علی علیه السلام است سعد بن حمید کنیت او ابوعمار الهمدانیست در کتاب ابن داود کنیت او را بزیادتیها ابوعمار رقم کرده سعدبن زیاد بن ودیعه از اصحاب امیر المؤمنین علی علیه السلام است سعد بن عمرو نیز از اصحاب علی علیه السلام است سعد بن عمران او را بروایتی سعدبن فیروز کوفی گویند او عبد بود و در روزجمام چنانکه انشاءالله مرقوم خواهیم داشت با عبدالرحمن بن اشعث بن قیس کنندی خروج کرد و ابوالبختری کنیت اوست او را از اصحاب علی علیه السلام بشمار گرفته اند سعد بن وهب همدانی از اصحاب علی علیه السلام است و در نسخه او را سعید با یای تحتانی رقم کرده و در رجال شیخ او را از اصحاب صادق علیه السلام شمرده سعید بن محمد الطاطری ابوالقاسم علی بن حسن بوثاقت او روایت میکند چنانکه در ترجمه می آید و در خلاصه او را از خاصان امیرالمؤمنین علیه السلام رقم کرده اند و در عده است که طایفه عمل میکردند بروایت طاطریون سعید بن مسعود ثقفی از اصحاب علی علیه السلام است سعید بن وهب جهانی از اصحاب علی علیه السلام است چنانکه در خلاصه است

سعید بن قیس همدانی از اصحاب علی علیه السلام و نام او را در نسخه سعد رقم کرده اند و در کشی حدیث از فضل بن شاذان میکند که او از تابعین کبار و بزرگان زهاد است و در تعلیقه است که امیر المؤمنین علیه السلام در حق او فرمود: «یقودهم حامی الحقیقة منهم سعید بن قیس» سعید بن جبیر کوفی است و مکنی بابو محمد است از اصحاب علی بن الحسین علیهما السلام است روزگاری در مکه اقامت داشت و سبب شهادتش

بدست حجاج حب علی بن الحسین علیه السلام بود و ما شرح حال او را رقم کردیم. سفیان بن اکیل از اصحاب علی علیه السلام است چنانکه در خلاصه نیز مذکور است سفیان بن یزید از اصحاب علی علیه السلام است و این آنکس است که رایت را گرفت و جهاد کرد تا شهید شد از پس اوعبید بن یزید رایت گرفت بعد از و برادر دیگرش کرب ابن یزید رایت برافراشت آنگاه عمیره بن بشر از پس او برادرش حارث بن بشر علم بر گفت اینجمله شهید شدند آنگاه وهب بن کرب مکنی با بو القلوس رایت گرفت در خلاصه بجای کرب حرب نگاشته اند و همچنان بخط ابن طاوس از کتاب شیخ حرب نقل شده لکن در کتاب ابن داود کرب رقم کرده اند سلام کندی از اصحاب علی علیه السلام است سلمة بن الأكوع از اصحاب رسول خدای و اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام است چنانکه در رجال شیخ ثبت است سلمة بن کهیل از اصحاب علی علیه السلام است و در شمار خاصان آن حضرتست چنانکه در کتاب خلاصه و ابن داود نیز رقم کرده اند و همچنان او را از اصحاب حسین بن علی و باقر و صادق علیهم السلام نیز شمرده اند .

سلیم بن قیس الهلالي العامري الكوفي در فهرست کنیت او ابوصادق است در خلاصه و برقی از جمله اولیاء اصحاب امیر المؤمنین است و شاید اینوجه حکم بتعدیل او کند و نیز او را از اصحاب حسن و حسین و باقر علیهم السلام رقم کرده اند و از بعضی احادیث بر می آید که او مشکور است و سید علی بن احمد عقیقی گوید که حجاج خواست سلیم بن قیسا بقتل رساند بگریخت و به ابان بن ابی عیاش پناه برد و ببرد تا گاهی که مرگش فرارسید ابان را گفت ای برادرزاده ترا بر من حقی است و کتابی باد سپرد از احادیث رسول خدای صلی الله علیه و آله و کسی جز ابان بن ابی عیاش از سلیم ابن قیس حدیثی روایت نکرده و سند وی منتهی بدان کتابست .

سلیمان بن مهر از اصحاب علی علیه السلام است ابن داود مهر را بکسر میم و فتح های هوز تصحیح نموده و در بعضی کتب بجای میم شین معجمه خوانده اند ابن حجر او را فزاری گفته و ثقه شمرده و ذهبی گوید سلیمان مهر کوفی از خرشه

و ابراهیم و اعمش روایت کند.

سلیمان بن سرد خزاعی از اصحاب علی علیه السلام است در کشی فضل بن شاذان گوید از بزرگان تابعین است و در تعلیقه است که شاید آنکس باشد که خروج کرد در طلب خون حسین بن علی علیهما السلام و در روز جمل تخلف کرد از جیش امیرالمومنین و ما سبب تقاعد او را در کتاب جمل مرقوم داشتیم.

سماک بن عبد عوف از اصحاب علی علیه السلام است. سمرة بن ربیعه نیز از اصحاب امیرالمومنین است. سنان بن مالک نخعی نیز از اصحاب علی علیه السلام است چنانکه در رجال شیخ ثبت است سوید بن غفلة الجعفی از اصحاب علی و حسن و حسین علیهم السلام است برقی گوید از اولیای امیرالمومنین است و در خلاصه او را نیز از اصحاب صادق علیه السلام و اولیای علی شمرده و غفله را با غین معجمه تصحیح فرموده.

سهل بن حنیف از اصحاب رسول خدای انصاری و عربی و نیز از اصحاب علی علیه السلام است و مکنی بابو محمد است مدتی حکومت مدینه داشت فضل بن شاذان گوید او از سابقین است که رجوع بخدمت علی علیه السلام نمود و برقی او را و برادرش عثمان را در شمار شرطة الخمیس داند محمد بن مسعود با استاد خود حدیث میکند که امیرالمومنین علیه السلام به نعش سهل بن حنیف هفت تکبیر گفت و فرمود اگر هفتاد تکبیر گفتم روا بود و همچنان از حضرت صادق علیه السلام حدیث میکند که فرمود امیرالمومنین علیه السلام پنج تکبیر بر سهل بن حنیف زد و لحظه بگذاشت و پنج تکبیر دیگر فرمود بدینگونه تا بیست و پنج تکبیر بر او زد در پنج صلاة, «فقال إنه بدری عقبی احدی من النقباء الاثني عشر و له خمس مناقب فصلى عليه لكل منقبة صلاة» و ابی بصیر از جعفر علیه السلام حدیث میکند که فرمود رسول خدای هفتاد تکبیر بر حمزه گفت و امیرالمومنین علیه السلام بیست و پنج تکبیر بر سهل بن حنیف زد و ماقصهای سهل را درین کتاب هر یکرا در جای خود رقم کرده ایم.

سهل بن سعید از اصحاب رسول خدای و اصحاب علی مرتضی است سید بن عبدالبختری از اصحاب علی علیه السلام است.

شبهت بن ربیع از اصحاب علی علیه السلام است رجوع بسوی خوارج نمود و شرح حال او در این کتاب مبارک مرقوم افتاد شتیر و شرحبیل و هیبره و کریب و شمیر ایشان اصحاب علی علیه السلام اند و برادران شریح اند در صفین هر یک علم جنگ بر گرفتند و رزم زدند تا کشته شدند چندانکه هیچیک باقی نماندند چنانکه در خلاصه است شتیره از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام است محمد بن مسعود باسناد خود سند بعبدالمملک بن اعین میرساند که گفت سؤال میکردم از ابو عبدالله علیه السلام تا سخن بدینجا آوردم که « هلك الناس إذا؟ قال ای و الله یا ابن اعین هلك الناس أجمعون » عرض کردم هر که در شرق و غرب بود فرمود «إنها فتحت علی الضلال إی والله ولكن إلا ثلاثة» دنیا ابواب گمراهی بازداشت و مردم را بهلاکت انداخت الا سه کس را آنگاه ملحق ساخت بآن سه کس ابو ساسان و عمار و شتیر هو ابو عمره را پس ایشان هفت کس شدند در کشی نیز مانند این خبر کلامی است.

شداد بن ازمع همدانی از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام است شریح بن قدامه سلمی از اصحاب علی علیه السلام است شریح بن نعمان همدانی نیز از اصحاب علی علیه السلام است شریح اعور سلمی نخعی از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام است شهر بن عبدالله بن حوشب از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام است

صادق بن اشعث از اصحاب علی مرتضی علیه السلام است صبیره بن سفیان (1) از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام است صعصعة بن صوحان از اجله اصحاب امیرالمؤمنین علی است حضرت صادق علیه السلام میفرماید که نبود در خدمت امیرالمؤمنین که قدر آن حضرت را بشناسد جز صعصعه و اصحابش و محمد بن مسعود سند بابوالحسن ثانی علیه السلام میرساند که فرمود امیرالمؤمنین علیه السلام صعصعه را در مرض او عیادت کرد و فرمود: «یا صعصعة لا تتخذ عیادتی لك ابهة علی قومك» صعصعه عرض کرد بلی والله أعدها من الله شرفا و فضلا « امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «علمتک خفیف المؤمنة حسین المعونة» صعصعه عرض کرد «أنت و الله یا امیرالمؤمنین علمتک بالله علیما

ص: 144

بالمؤمنين رؤفا رحيمًا» ، فهد محمد بن مسعود باسناد خود حديث ميکند که بعد از صلح امام حسن عليه السلام با معاوية بشرط آنکه شيعيان علي را زحمت نرساند معاوية بکوفه آمد و مردم کوفه بنزد او ميرفتند صعصعه نيز با جماعتي بردي در آمد وقال معاوية باصصمة أما والله إني لأبغض أن تدخل في أماني، گفت اي صعصعه سوگند با خدای که مبعوض داشتم که تو برامان در آئی ودر امان من باشی صعصعه گفت «وأنا والله أبغض أن أسميك بهذا الاسم» من نيز و الله مبعوض داشتم که ترا امير المؤمنين بخوانم آنگاه بخلافت معاوية را سلام داد معاوية گفت اگر اين سخن از در صدق گوئی بر فراز منبر شر وعلی را لعن کن صعصعه بر منبر صعود داد و بعد از حمد و ثنا گفت اي مردم «أتيتكم من عند رجل قدم شره وأخر خيره وإنه أمرني أن ألعن علينا فالعنوه لعنه الله» گفت از نزد مردی بسوی شما می آيم که مقدم داشت شر خودرا وخير خودرا از پس پشت انداخت و امر کرد مرا که علی را لعن کنم پس لعن کنيد او را که خدا لعن کند او را چون صعصعه بنزدك معاوية آمد و خبر باز داد گفت سوگند با خدای که ازین لمن جز مرا قصد نکردی باز شو وعلی را بنام لمن کن صعصعه باز آمد و بر منبر عروج کرد گفت ای مردم «أمير المؤمنين أمرني أن ألعن علي بن أبي طالب فالعنوا من لعن علي بن أبي طالب» مردم بانگ بآمين برداشتند گفت: امير المؤمنين یعنی معاوية امر کرد مرا که لعن کنم علی را پس لعن کنيد کسی را که علی را لعن کرد چون اين کلمات را بعرض معاوية رسانيدند گفت قسم بخدای جز مرا اراده نکرده است و فرمان کرد تا او را نفی بلد کردند و از شهر بيرون شدن فرمود .

صفوان بن حذيفة اليمان از اصحاب علی عليه السلام است چنانکه در کتاب رجال شيخ ثبت است الصلد بن زفر صاحب عمر است و نيز از اصحاب علی عليه السلام است صيفی بن فسيل واوجد عبدالمك بن مروان بن عنتره است و از قبيلة ربيعه است لکن برقی گوید اين فسيل شيبانيس است در خلاصه و برقی او را بحساب اصحاب علی گرفته و ابن داود گوید از اصحاب علی و خاصان آن حضرت است .

ضرار بن صامت از اصحاب علی علیه السلام است.

طارق بن شهاب الاحمادی از اصحاب علی علیه السلام است کنیت او ابو حیمه کوفی است چنانکه در باب کنی می آید طرمح بن عدی از اصحاب حسین بن علی علیهما السلام است و او برسالت از نزد علی بنزدیک معویه رفت و ما شرح حال او را مرقوم داشتیم طفیل بن حارث بن عبدالمطلب بدریست و از اصحاب علی علیه السلام است .

ظالم بن سراق کنیت او ابوصفیه است و پدر مهلب بن ابی صفیه است که انشاء الله شرح حالش در جای خود مرقوم میشود و او شیعی و از اصحاب علی علیه السلام است چنانکه در خلاصه مذکور است بعد از جنگ جمل در خدمت امیر المؤمنین عرض کرد: «أما والله لو شهدتك ما قاتلك أزدی» در بصره وفات کرد و علی علیه السلام بر او نماز گذاشت

ظالم بن عمرو ابوالاسود دثلی از اصحاب حسین علیه السلام است و نیز از اصحاب علی ابن الحسین علیه السلام است و نیز گفته میشود ظالم بن ظالم از اصحاب علی و حسن علیهما السلام است و ما شرح حال ابو الاسود دثلی را نگاشته ایم ظبیان بن عماره تمیمی از اصحاب علی علیه السلام است.

عائذ بن بکر از اصحاب علی علیه السلام است چنانکه در رجال شیخ است عابس ابن شیب شاکری از اصحاب علی و حسین بن علی علیهما السلام است عاصم بن حمزه از اصحاب علی علیه السلام است چنانکه در رجال شیخ است و در خلاصه و در بعضی نسخ است که عاصم بن حمزه سلولی از اصحاب علی است و در تعلیقه و در خلاصه است که از اصحاب علی و از خواص آن حضرتست و برقی گوید از اصحاب صادق علیه السلام است عامر بن عبدالاسود از اصحاب علی علیه السلام است چنانکه در رجال شیخ است عامر بن عبد عمرو از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام است چنانکه در رجال شیخ است عامر بن مسعود بن سعد از اصحاب علی علیه السلام است در رجال شیخ است و مجهول است عامر بن عبد قیس از زهاد ثمانیه است چنانکه در خلاصه و کتاب ابن طاوس است و در شرح حال او یس قرنی نیز بدان

اشارت شد عامر بن اخیل از اصحاب علی علیه السلام است چنانکه در رجال شیخ است عامر بن صخره السکونی عربی کوفی است و او از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام است و نیز در رجال شیخ ثبت است عامر بن ظریف از اصحاب علی علیه السلام است همچنان در رجال شیخ است عامر بن اصقع زبیدی از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام است او را بجانب معویه رسول فرستاد و نیز او را از اصحاب علی بن الحسین رقم کرده اند برقی گوید کنیت او ابو الطفیل است و از اصحاب رسول خدا و علی مرتضی است در سال احد متولد شد و هشتاد سال عمر کرد از اصحاب علی است و کسانی است در کشی است که برقی گوید از خواص علی است عامر بن حزم از اصحاب رسول خدای صلی الله علیه و آله است و عامل آن حضرت بود در نجران و ابن داود گوید نیز از اصحاب علی علیه السلام است و او منفرد است در این خبر عامر بن زید از اصحاب علی علیه السلام است عامر بن شرحبیل کنیت او ابو عمر فقیه است از اصحاب علی علیه السلام است چنانکه در رجال شیخ است صاحب رجال گوید نزد ما او مذموم است جدا و ابو داود منفردا گوید او فقیه عامریست معروف بشیعی عامر بن واثله بنای مثلثه او را کیسانی گفته اند در خلاصه و برقی و ابن مسعود و ابن داود او را از خواص علی علیه السلام شمرده اند و همچنان در خلاصه و کشی است که عامر بن واثله کیسانیست و قائل بحیات محمد بن حنفیه است و او بتحت لوای مختار بن ابی عبیده بیرون شد و میگفت «ما بقی من الشیعة غیری» و ذهبی گوید از محبین علی است در تعلیقه است که معروف گوید عرض کردم این کلام را برای جعفر علیه السلام فرمود (صدق ابو الطفیل) در این کلام اشارتی بحسن حال اوست تواند بود که از کیش کیسانی رجوع کرده باشد یا اینکه هیچگاه کیسانی نبوده چون بتحت لوای مختار در آمد او را کیسانی گفتند عیاد بن قیس صاحب ترهات است و از اصحاب علی علیه السلام است ابن داود او را از اصحاب علی بن حسین علیهما السلام شمرده و در این سخن ساهی بوده عبادة بن صامت ابن اخی ابی ذر از شیعیان علی و از اصحاب آن حضرت است که نصرت او را جست در خلاصه و کشی است که فضل بن شاذان گوید که

رجوع بخدمت علی علیه السلام فرمود عباس بن ربیعۃ النخعی از اصحاب علی علیه السلام است عباس بن شریک از اصحاب علی علیه السلام است عباس بن عبد المطلب عم رسول خداست و سیدی از سادات اصحاب علی علیه السلام است چنانکه در خلاصه و رجال شیخ است و در تعلیقه از بعضی اخبار مذمت او میرسد و ما رفع این شبهه را در کتاب رسول خدای و کتاب خلفا و جز آن بشرح آوردیم عباس بن ربیعۃ بن حارث بن عبدالمطلب از اصحاب علی علیه السلام است چنانکه در رجال شیخست عباس بن رفاعۃ بن رافع بن خدیج انصاری از اصحاب علی علیه السلام است عبد الخیر الخیرانی از اصحاب علی علیه السلام است از قبایل یمن در خلاصه از برقی گوید که او را حیوانی گویند منسوب بخوانست از همدان و دارقطنی برای مهمله تصحیح نموده ابن داود او را از خواص علی شمرده عبدالخیر بن ناجد ازدی کنیت او ابوصادق است از اصحاب علی علیه السلام است عبدالرحمن بن ابی طلحه از اصحاب علی علیه السلام است چنانکه در رجال شیخست عبد الرحمن بن ابی لیلی الانصاری عربی کوفی از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام است چنانکه در خلاصه و رجال شیخست حجاج او را بضر و شکنجه هر دو کتفش را سیاه کرد که: امیر المؤمنین علیه السلام را سب کند و او را بر سر پا نگاه می داشت و فرمان میکرد که: لعن کن کذابین را علی و ابن زبیر و مختار را عبدالرحمن ابدر مکنی به ابو ادریس کوفیست و از جمله ثقافتست در خلاصه و نجاشی است که از برای! و کتابیست که یحیی بن زکریای لؤلؤ روایت میکند و او از اصحاب علی است عبدالرحمن بن بدیل بن ورقا از جانب رسول خدا برسالت یمن مأمور شد و او از اصحاب علی علیه السلام است که در ملازمت رکاب او در صفین شهید شد چنانکه در خلاصه و رجال شیخست عبد الرحمن بن جندب از اصحاب علی علیه السلام است چنانکه در رجال شیخست عبد الرحمن بن خنیل جمحی بروایت ابن داود بمثناة است لوط بن خثیل او از اصحاب علی است و در صفین شهید شد در نسخه اورا بجیم ضبط نموده در تعلیقه و در مجالس است که او هجو کرد عثمان بن عفان را و عثمان اور احبس کرد و علی علیه السلام اور انجات

عبدالرحمن بن خراش بن صمة بن حارث از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام است چنانکه در رجال شیخست و بعضی اور عبدالرحیم خوانده اند ایشان دو برادر نهدردو عبدالرحمن نام و تواند بود یکی عبدالرحیم باشد عبدالرحمن بن سیار و بعضی اورا ابن یسار خوانده اند از اصحاب علی علیه السلام است عبدالرحمن بن عبدربه از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام است بعضی نیز اورا عبدالرحیم خوانده اند و از اصحاب حسین بن علی علیهما السلام دانسته اند از قبیلہ انصار خزرجی عبدالرحمن بن عبدبن الکنود از اصحاب علی علیه السلام است و در نسخه اورا ابن عبید نوشته اند عبدالرحمن بن عمرو از اصحاب امیرالمؤمنین است چنانکه در رجال شیخست عبدالرحمن بن عمرو بن جموح از اصحاب علی علیه السلام است عبدالرحمن بن عوسجه از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام است عبدالرحمن بن غنم از اصحاب علی علیه السلام است چنانکه در رجال شیخست و در ذیل نام عبدالرحمن بن زعیم با ابن غنم تحقیق خواهد شد عبدالرحمن بن محرز کندی از اصحاب علی علیه السلام است بعضی اورا عبدالرحیم دانسته اند عبدالرحمن بن طیفور المتطبب از اصحاب علی علیه السلام است چنانکه در رجال شیخست عبد الرحمن بن ابی ربیعہ از اصحاب علی علیه السلام است چنانکه در رجال شیخست عبد الرحمن بن ابی بجیلہ از اصحاب علی علیه السلام است و او خراسانیست چنانکه در رجال شیخست عبدالرحمن بن ابی سقر الهمدانی از اصحاب امیر المؤمنین علی علیه السلام است چنانکه در رجال شیخست عبدالله بن ابی طلحه از اصحاب علی علیه السلام است و در کشی است و هم در خلاصه و رجال شیخست که وقتی مادرش باو حامل بود رسول خدا صلی الله علیه و آله در حق او دعای خیر فرمود عبدالله بن انیس از اصحاب رسول خدا و اصحاب علی مرتضی است عبدالله و عبدالرحمن پسران بدیل بن ورقا و برادر دیگر ایشان محمد است و این جماعت از جانب رسول خدای بجانب یمن برسالت مأمور شدند و از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام اند و در صفین شهید شدند در خلاصه است و در کشی از فضل بن شاذان حدیث می کند که عبدالله بن بدیل از رؤسای تابعین و زهاد ایشانست عبدالله بن بکیر بن عبد یالیل از

اصحاب علی علیه السلام است و روزیکه آن حضرت بسوی صفین بیرون می شد رایت کنانه را او داشت چنانکه در ابو الجوشا می آید عبدالله بن ثابت از اصحاب علی علیه السلام است چنانکه در رجال شیخست .

عبدالله بن جعفر بن اُبی طالب برادر زاده امیر المؤمنین علیه السلام و از اصحاب آنحضرتست و از اصحاب حسن بن علی علیهما السلام است و او را قلیل الروایه نوشته اند و نیز او را از اصحاب صادق علیه السلام و جلیل القدر گفته اند عبدالله بن جناده از اصحاب علی علیه السلام است چنانکه در رجال شیخست عبدالله و ریاح دو پسر حارث بن بکیر بن وائلند از قبیله ربیعیه از اصحاب علی علیه السلام چنانکه در خلاصه و برقی است عبدالله بن حارث برادر مالک اشتر نخعی است از اصحاب علی علیه السلام است عبدالله بن حارث بن نوفل بن عبدالمطلب از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام است چنانکه در رجال شیخست عبدالله بن حارثه از اصحاب علی علیه السلام است چنانکه در رجال شیخست عبدالله بن حیب السلمی از خواص علی علیه السلام است از مصر چنانکه در خلاصه و برقی است و بعضی روایت او را طعن زده اند عبدالله بن حجل از اصحاب علی علیه السلام است چنانکه در رجال شیخست و ابن داود و خلاصه و برقی او را از خواص آن حضرت دانسته اند از یمن عبدالله بن ربیع سلمی از اصحاب علی علیه السلام است چنانکه در رجال شیخست عبدالله بن حکیم بن جبلة از اصحاب علی مرتضی و حسین بن علی علیهما السلام است عبدالله بن خباب بن ارت از اصحاب علی

علیه السلام است او را خواجه شهید کردند قبل از وقعه نهروان چنانکه در خلاصه و رجال شیخ است و ما قصه او را در کتاب خوارج و مارقین بشرح رقم کردیم عبدالله بن خلیفه کنیت او ابوعلیف همدانی است از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام است عبدالله بن زید از اصحاب رسول خدای و اصحاب علی مرتضی است چنانکه در رجال شیخست عبدالله بن زید بن عاصم انصاری از قبیله بنی نجار از اصحاب رسول خدا و اصحاب علی مرتضی است و او مقتول شد روزحره چنانکه در خلاصه گوید

عبدالله بن سبا از اصحاب علی علیه السلام است و این آنکس است که غالی شد و علی علیه السلام

را بخدائی ستایش کرد و امیرالمؤمنین علیه السلام او را باتش مکافات کرد کشی گوید رجوع کرد بکفر و اظهار غلو نمود عبدالله بن شخیر ازدی بروایتی ابن سحیره از اصحاب رسول خدا و علی مرتضی است و کنیت او ابو معمر است چنانکه در رجال شیخست عبدالله بن سلمه از اصحاب علی علیه السلام است این آنکس است که گفت «ما یسرنی أن لم أشهد صفین و لوددت أن أشهد کل مشهد شهده علیه السلام» در خلاصه و رجال است عبدالله بن سوید لقبش حوشبی است از اصحاب علی علیه السلام است عبدالله بن شداد بروایت ابن طاوس مشکور است و در خلاصه گوید ابن شداد بن الهادی الیثی عربی کوفی» از اصحاب علی علیه السلام است و برقی او را از خواص آن حضرت شمرده و در جامع اصول او را از طبقه ثانیه از کبار تابعین و ثقات ایشان دانسته و در کشی از کتاب محمد بن شاذان بن نعیم بخط او روایت میکند از حمران بن اعین که گفت شنیدم از ابو عبدالله که روایت کرد از پدران خود علیهم السلام که شیعه امیر المؤمنین عبدالله بن شداد سخت مریض شد و حسین بن علی علیهما السلام بیعت او رفت چون داخل خانه شد تب از تن او زایل شد و صحت یافت و گفت: «قد رضیت بما اریتم به حقا حقا و الحمی لتهرب منکم» عبد الله بن صامت ابن اخی ابی ذر از اصحاب امیر المؤمنین علی علیه السلام و شیعیان آن حضرتست و بعضی او را عبادة بن صامت خوانده اند چنانکه در ذیل عبادة مرقوم شد عبدالله بن صفوان از اصحاب علی علیه السلام است چنانکه در رجال شیخست عبدالله بن طفیل عامری از اصحاب علی علیه السلام است چنانکه در رجال شیخست عبدالله بن عامر بن عتیک بن عازب از اصحاب علی علیه السلام است موافق رجال شیخ .

و عبدالله بن عباس بن عبد المطلب از اصحاب رسول خدا و علی مرتضی است و محب علی و شاگرد آن حضرت است جلالت قدر او و اخلاص او در حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مشهورتر از آنست که پوشیده بماند در کشی پنج حدیث ضعیف السند است که دلالت بر طعن او میکند و ابن عباس اجل ازین نسبت است و من بنده شرح حال او را در این کتاب مبارک در کتاب جمل و کتاب صفین و کتاب مارقین

و کتاب شهادت بشرح رقم کردم عبدالله بن عتيك از أهل بدر است و از اصحاب علی علیه السلام است چنانکه ابن داود گوید و نیز در رجال شیخ است عبدالله بن عمار بن عبد یغوث از اصحاب علی علیه السلام است چنانکه در رجال شیخست . عبدالله بن عمرو بن معاذ بن جموح از قبیله بنی سلمه از اصحاب علی علیه السلام است عبدالله بن عوف از اصحاب علی علیه السلام است عبدالله بن عمیره از اصحاب امیرالمومنین علی و اصحاب حسین بن علی علیهما السلام است عبدالله بن کوا از اصحاب علی علیه السلام است و از رجال آن حضرت است در خلاصه و رجال شیخ او را ملعون شمرده و من بنده شرح حال او را در کتاب خوارج رقم کردم عبد الملک بن ابي ذر غفاری از علی علیه السلام روایت کرده من بنده در هیچ کتاب او را نشناخته ام و علمای رجال بدون ترتیب نامی از او برده اند عبدالله بن بحر الحضرمی کنیت او ابورضاست و از اصحاب علی علیه السلام است و ظاهر اینست که عبدالله بن یحیی باشد عبدالله بن حارث بن بکیر بن وائل در تعلیقه او را از قبیله ربیعہ دانسته در خلاصه از برقی است که او از اصحاب علی علیه السلام است عبدالله بن عمرو بن غض از اصحاب علی علیه السلام است چنانکه در رجال شیخست عبدالله بن وهب را سبی از اصحاب علی علیه السلام و او ملعون شد و امیر خوارج گشت و راسب بارای مهمله والف و سین مهمله و بای موحدہ پسر صیدان بن مالک بن نصر بن ازد بن غوث است و ما قصه او را در کتاب مارقین بشرح نگاشتیم .

عبدالله بن یحیی حضرمی از اصحاب علی علیه السلام است امیرالمومنین در روز جمل او را فرمود : «أبشر يا ابن یحیی فانك وأباك من شرطة الخمیس حقا لقد أخبرني رسول الله باسمك واسم أبیک في شرطة الخمیس والله سماك في السماء بشرطة الخمیس علی لسان نبیه محمد صلی الله علیه و آله ، فرمود بشارت باد ترا ای پسر یحیی زیرا که تو و پدر تو براستی از جماعت شرطة الخمیس باشید همانا رسول خدا مرا خبر داد که تو و پدر تو از شرطة الخمیسید و خداوند عزوجل بزبان پیغمبر خود را در آسمان بشرطة الخمیس نام نهاد و این حدیث از کشی است و در برقی است که او از اصحاب

در نهایت ابن اثیر است که جیش را خمیس گویند از بهر آنکه قسمت میشود پنج بخش مقدمه وساقه و میمنه و میسر و قلب، و شیخ در تعلیقه ذکر کرده است که اعیان جیش را شرطة الخمیس گویند از بهر آنکه شرط بود که اعیان را علامتی باشد که بدانعلامت شناخته شوند یا اینکه از شرطه است که بمعنی تهیی باشد یعنی خود را مهیا میکنند برای دفع خصم و اینکه امیرالمؤمنین عبدالله و یحیی را شرطة الخمیس فرمود معنی چنانست که شما در روز قیامت از اعیان حزب ما خواهید بود و من بنده معنی شرطة الخمیس را ازین پیش بوجهی دیگر نیز نوشته ام و ایشان جماعتی بودند که با امیرالمؤمنین علیه السلام بشرط جان و کشته شدن بیعت کردند و این جماعت ده هزار تن بودند. عبید بن تیهان از اصحاب علی علیه السلام است و شاید ابو الهیثم التیهان باشد و اسم ابو الهیثم مالک است چنانکه در باب کنی میآید عبید بن جعد از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام است عبید بن عبد مکنی بابوعبدالله جدلی است چنانکه در باب کنی می آید و از اصحاب علی علیه السلام است و در تحت رایت مختار بود و در خلاصه و رجال شیخ و ترجمه و کتاب برقی است که از اولیای امیرالمؤمنین و خواص اصحاب آن حضرت است عبیدالله بن ابی رافع کاتب امیر المؤمنین و در خلاصه از اصحاب آن حضرت است در فهرست مسطور است که او را کتابیست که جمع کرد قضایای امیر المؤمنین را و باسناد صحیح حدیث کرده اند که نیز او را کتابی است مشتمل بر اسامی کسانی که در روز جمل وصفین و نهر روان ملازمت رکاب امیر المؤمنین علیه السلام را داشتند عبیدالله جعفی فارسی شاعر نجاشی گوید او را نسخه ایست که روایت از امیر المؤمنین علیه السلام مینمود عبیده السلمانی از اصحاب علی علیه السلام است ابن داود او را از ثقات شمرده و در خلاصه و برقی او را از اصحاب علی و اولیای آن حضرت دانسته عتبه بن رفاعه بن رافع بن مالک از قبیله بنی زریق از اصحاب علی علیه السلام است عتبه بن عمرو از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام است چنانکه در رجال شیخست عتبه بن عبد الرحمن

کوفی بیاع القصب از اصحاب علی است عتیق بن معویة بن صامت فارس رسول خداست چنانکه در خلاصه گوید انصاریست از جماعت بنی زریق از قبیله خزرج مکنی با بی عیاش زرقی فارس رسول خدای و از اصحاب علی مرتضی است ابن داود گوید ابو عیاش زرقی برای معجمه و رای مهمله مفتوحه وقاف است

عثمان مکی با بوسعید اشتر کوفی است از اصحاب امیرالمؤمنین و اصحاب صادق علیهما السلام است و در نسخه او را عثمان بن سعید نوشته اند عثمان بن حنیف از اصحاب علی علیه السلام است فضل بن شاذان گوید از سابقین است که رجوع بخدمت علی نمود در خلاصه و کشی اور انصاری عربی رقم کرده اند عثمان بن سعید بن احوز از اصحاب علی علیه السلام است عدی بن صبری از اصحاب علی علیه السلام است چنانکه در رجال شیخ است عدی بن حاتم از اصحاب رسول خدای و بروایت ابن داود نیز از اصحاب علی علیه السلام است و در خلاصه از فضل بن شاذان حدیث میکند که از سابقین است که رجوع بخدمت علی علیه السلام نمود و کشی نیز چنین گفته و من بنده نیز در این کتاب مبارك قصهای او را بشرح نگاشته ام عرفجه از اصحاب رسول خدای و از اصحاب علی مرتضی علیهما السلام است چنانکه ابن ابی برده لیشی گوید عروة بن ساعد از اصحاب علی علیه السلام است عرفه ازدی این آنکس است که از برای رسول خدای صلی الله علیه و آله چیزی بخرید و بفروخت و سودی آورد پیغمبر در حق او دعا کرد و فرمود «اللهم بارک له فی صفتته» از اصحاب علی علیه السلام است در خلاصه برقی و تعلیقه و مجالس مسطور است که از اصفیاء و اصحاب علی عرفه ازدی است و در استیعاب نام او را بغین معجمه رقم کرده عطاء بن ابی رباح از اصحاب علی علیه السلام است و همچنان در بعضی از تصانیف و در ابن داود و بخط شیخ او را ابن ابی رباح رقم کرده اند و در تعلیقه از حافظ ابو نعیم سند بباقر علیه السلام میرساند که عطاء بن ابی رباح فرمود لکن در خلاصه و برقی است که ابن رباح از اصحاب علی است و در نقد الرجال است که ابن ابی رباح است و در خلاصه قلم

بسپهر رفته چنانکه ابن داود تنبیه فرموده عطیه عوفی معروف بیکالی و آن بطنی است از قبیله همدان از اصحاب علی علیه السلام است
عقیف بن ابی عقیف از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام است عقیصی از اصحاب حسین بن علی علیها السلام است کنیت او ابوسعید
است و در تعلیقه است که نام او دینار است چنانکه در ذیل نام دینار نوشته شده در خلاصه و برقی او را از قبیله ربیع و اصحاب علی علیه
السلام رقم کرده و در کنی نیز می آید و در کتاب خرایج و جرایح نام او را بالف مقصوره تصحیح نمود چنانکه در قاموس است .

عقیل بن ابی طالب از اصحاب علی علیه السلام و برادر آن حضرت است و در تعلیقه در مجلس بیست و هفتم از امالی است که از اصحاب
صادق علیه السلام است از ابن عباس حدیث کرده اند که گفت علی علیه السلام از برای رسول خدای «إِنَّكَ لَتَحِبَّ عَقِيلًا، قَالَ أَيْ وَاللَّهِ إِنِّي
لَأَحِبُّهُ حَبِيبَ حِبَالِهِ وَحِبًّا لِحُبِّ أَبِي طَالِبٍ لَهُ» یعنی علی عرض کرد یا رسول الله دوست میداری عقیل را فرمود با او دو دوستی دارم یکی از بهر
عقیل و یکی از بهر حبی که ابوطالب با او داشت چه معروفست که ابوطالب عقیل را فراوان دوست میداشت در وجیزه او را مخالف نوشته
است و ما قصه عقیل را در کتاب مبارک بشرح نوشته ایم عقبه بن جریر از اصحاب علی علیه السلام است چنانکه در رجال شیخ است عقبه
بن صامت از اصحاب امیر المؤمنین علی علیه السلام است نیز در کتاب شیخست عقبه بن عامر از اصحاب امیر المؤمنین است همچنان
در رجال شیخ مسطور است عقیل خزاعی از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام است چنانکه در رجال شیخست علقمة بن قیس در صفین
ملازم رکاب امیر المؤمنین علیه السلام بود و شهید شد در خلاصه است که از اصحاب علی علیه السلام است و در کشی است که فضل بن
شاذان گوید که از تابعین کبار و رؤسا و زهاد ایشان است برادرش ابی بن قیس نیز در صفین شهید شد علاء بن عمرو از اصحاب امیر
المؤمنین علی علیه السلام است علی بن ابی رافع تابعی و از اخبار شیعه و اصحاب امیر المؤمنین علی علیه السلام است و کاتب آن
حضرت

بود و در خلاصه و نجاشی است که کتابی وضع کرد که مشتمل بر فنون فقه بود علی بن حسن حداد از اصحاب علی علیه السلام است علی بن ربیعہ از قبیلہ بنی اسد از اصحاب علی علیه السلام است در خلاصه و ابن داود و رجال شیخست که از جمله زهاد و عباد بود علی بن محمد حداد از اصحاب علی علیه السلام است و کنیت او ابو حسن است روایت او را ضعیف میدانند عماره بن ربیعہ جرمی از اصحاب علی علیه السلام است عمرو مکنی با بوحیب است و او از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام است عمرو بن ابی سلمه بن ام سلمه که زوجه رسول خدای بود، عمرو ربیب رسول خدای و از اصحاب علی مرتضی است عمرو بن اصم از اصحاب علی علیه السلام است و او در مدینه خدمت حسن بن علی علیهما السلام میرسید و ذکر میکرد آنچه غلات میگفتند و آنحضرت برایشان انکار میفرمود عمرو بن بلال از اصحاب علی علیه السلام است عمرو بن ثعلبه از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام است عمرو بن حارث بن قدامه از اصحاب علی علیه السلام است عمرو بن حرث از اصحاب امیر المؤمنین و او دشمن خدای و ملعون است چنانکه در خلاصه و رجال شیخ کلماتیست که از ملعونیت او خبر میدهد عمرو بن حزم نجاری از اصحاب علی علیه السلام است و او عامل رسول خدای بود در نجران .

عمرو بن الحکم از اصحاب علی علیه حسن بن علی علیها السلام است در کشی از فضل بن شاذان روایت میکند که عمر و از سابقین است که رجوع بخدمت علی علیه السلام نمود و از حواری آن حضرت است چنانکه در ذیل نام او بیس قرنی رقم شد و هم در آن کتاب است که رسول خدای جماعتی را خطاب میفرماید «إنکم تضلون و تمرون برجل و یذبح لکم کبشاً فاقروه عني السلام» یعنی شما یاوه میشوید و بر مردی عبور شما میافتد و او از برای شما گوسفندی ذبح میکند او را از من سلام برسانید و او عمرو بن الحکم است و حدیثی طویل است از ابن جبرئیل که معویة بن عماره مرفوع داشته که بر جلالت قدر او دلالت میکند و همچنان در خلاصه و کشی است که حسین بن علی علیه السلام مکتوبی طویل الذیل بسوی معویة بن ابی سفیان کرده است

که از آن مکتوب این فقرات در حق عمرو بن الحکم میفرماید :

أَوْ لَسْتَ قَاتِلَ عَمْرٍو بْنِ الْحَقِّ صَاحِبِ رَسُولِ اللَّهِ الْعَبْدِ الصَّالِحِ الَّذِي أَبْلَتْهُ الْعِبَادَةُ فَنَحَلَ جِسْمَهُ وَصَفَرَ لَوْنُهُ بَعْدَ مَا أَمَّنْتَهُ وَأَعْطَيْتَهُ مِنْ عَهْدِ اللَّهِ وَمَوَاقِيهِ مَا لَوْ أَعْطَيْتَهُ طَائِرًا نَزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَأْسِي الْجَبَلِ ثُمَّ قَتَلْتَهُ جُزْءًا عَلَى رَبِّكَ وَاسْتِخْفَافًا بِذَلِكَ الْعَهْدِ.

میفرماید آیا تو قاتل عمرو بن الحکم نیستی که از اصحاب رسول خداست مردی صالح بود که کثرت عبادت بدن او را کهنه کرد و جسمش را لاغر نمود و رنگش را زرد ساخت بعد از آنکه او را امان دادی و با او عهد خدایرا محکم ساختی همانا اگر مرغی را امان دهی و چون بنزدیک تو آید او را بکشی بر خداوند بیرون شده باشی و عهد او را خوار شمرده باشی (1).

محمد بن عبدالله بن مهران باسناد خود میگوید که وقتی عمرو بن حمق بر رسول خدای در آمد و با آن حضرت بود ماشاءالله: «ثم قال له رسول الله: ارجع إلى الموضوع الذي منه هاجرت» چون امر خلافت بر امیر المؤمنین علیه السلام فرود آمد بحکم رسول خدای صلی الله علیه و آله بخدمت آن حضرت شتافت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود :

لَمَكَ دَارٌ؟ قَالَ: نَعَمْ قَالَ بَعْهَا وَاجْعَلْهَا فِي الْأَرْضِ فَإِنِّي غَدًا لَوْ غَبْتُ لَطَلَبْتُ فَمَ الْأَرْضِ حَتَّى تَخْرُجَ مِنَ الْكُوفَةِ مُتَوَجِّهًا إِلَى حِصْنِ الْوَصْلِ فَتَمُرُّ بِرَجُلٍ مُقْعَدٍ فَتَقْعُدُ عِنْدَهُ ثُمَّ تَسْتَسْقِيهِ فَيَسْقِيكَ وَيَسْأَلُكَ

ص: 157

1- بلکه معنی اینست: بعد از آنکه او را امان دادی و عهد خدای را محکم ساختی آنچنانکه اگر آن عهد و پیمان را با پرنده محکم میساختی مطمئن میشد و از لانه سر کوه بسوی تو میآمد

عَنْ شَأْنِكَ فَأَخْبِرَهُ وَادْعُهُ إِلَى الْإِسْلَامِ فَإِنَّهُ يُسَلِّمُ وَامْسَحْ بِيَدِكَ عَلَى وَرِكَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ يَمْسَحُ مَا بِهِ وَيَنْهَضُ قَائِمًا فَيَتَّبِعُكَ وَنَمْرُ بَرَجُلٍ أَعْمَى عَلَى ظَهْرِ الطَّرِيقِ فَتَسْتَسْقِيهِ وَيَسْتَقِيكَ وَيَسْأَلُكَ عَنْ شَأْنِكَ فَأَخْبِرَهُ وَادْعُهُ إِلَى الْإِسْلَامِ فَإِنَّهُ يُسَلِّمُ وَامْسَحْ بِيَدِكَ عَلَى عَيْنَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ يُعِيدُهُ بَصِيرًا فَيَتَّبِعُكَ وَهُمَا يُوَارِيَانِ بَدَنَكَ فِي الْأُتْرَابِ ثُمَّ يَتَّبِعُكَ الْخَيْلُ فَإِذَا صَبَرْتَ فِي كَذَا وَكَذَا رَهَقَتْكَ الْخَيْلُ فَانْزِلْ عَنْ فَرَسِكَ وَمُرَّ إِلَى الْغَارِ فَإِنَّهُ يَشْتَرِكَ فِي دَمِكَ فَسَقَّةٌ مِنَ الْجَنِّ وَالْإِنْسِ فَفَعَلَ وَكَانَ كَمَا قَالَ .

فرمود در کجا سکون داری در قبیله ازد جای کن زیرا که چون من نباشم دشمن ترا طلب کند و ازد ترا حراست کند تا از کوفه بجانب موصل برون شوی و در عرض راه بمردی عبور دهی که مزمن باشد و نتواند جنبش کرد پس بنزد او میشینی و آب میطلبی و ترا سقایت میکند و از حال تو پرسش مینماید او را از حال خود آگهی میدی و باسلامش دعوت میکن که مسلمانی گیرد پس با دست خود هر دو ورك او را مسح کن که خداوند نیز مسح کند و او بهبودی گیرد و برخیزد و ایستاده شود و ملازمت ترا اختیار کند آنگاه بمردی عبور دهید که از هر دو چشم نابینا باشد پس از آب میطلبی و ترا سقایت میکند و از خصال تو پرسش میفرماید همچنان او را خبر میدی و با سلام دعوت میکن چون مسلمانی گرفت با دست خود هر دو چشم او را مسح فرما که خداوند او را بینا کند و او متابعت تو نماید ایندو مردند که بدن ترا پوشیده دارند و گاهی که برادر فلانموضع لشکر دشمن دریا بدازاسب پیاده شوو بغار در رو که همانا شریک میشوند در خون تو بیفرمانانی چند از جنیان و آدمیان پس عمر و این جمله را مشاهده کرد و کار چنان افتاد که امیرالمؤمنین

علیه السلام فرمود بالجمله عمرو را چون مأخوذ داشتند سر از تشش بر گرفتند و بر سر رمحی نصب کردند و بنزد معویه آوردند و آن اول سربست که در اسلام بر نیزه نصب کردند.

عمرو همدانی عربی و کوفی است و از اصحاب علی علیه السلام است عمرو بن غزیمه بن عبد الله بن یزید بن عاصم از اصحاب علی علیه السلام است عمرو بن عوف لثی از اصحاب علی علیه السلام است چنانکه در رجال شیخ است عمرو بن محسن کنیت او ابواجنحه است از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام است در صفین شهید شده در خلاصه مسطور است که قبل از صفین درگذشت در تعلیقه او را ممدوح رقم کرده و این آنکس است که در جنگ جمل لشکر امیر المؤمنین علیه السلام را بصد هزار درهم تجهیز کرد چنانکه در خلاصه و رجال شیخ و ابن داود است عمرو بن مرجوم عبدی از اصحاب علی علیه السلام است چنانکه در رجال شیخ است عمرو بن ابی سلمه از اصحاب رسول خدای و ربیب آن حضرت است چه مادر او ام سلمه زوجه رسول خداست و نیز از اصحاب علی علیه السلام است و او را حکومت بحرین داد و در صفین ملازمت رکاب امیر المؤمنین علیه السلام داشت و سعادت شهادت یافت در خبر است که هنگام سفر صفین امیر المؤمنین علیه السلام این مکتو برا عمرو بن ابی سلمه نگاشت :

فَقَدْ أَرَدْتُ الْمَسِيرَ إِلَى ظِمَّةِ أَهْلِ الشَّامِ وَأُحِبُّتُ أَنْ تَشْهَدَ مَعِيَ فَإِنَّكَ مِمَّنِ اسْتَظَّهَرَ بِهِ عَلِيٌّ جِهَادَ الْعَدُوِّ وَإِقَامَةَ عَمُودِ الدِّينِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى.

و او را ممدوح نوشته اند عماره بن ربیعه جرمی از اصحاب علی علیه السلام است چنانکه در رجال شیخ است عمار بن او پس از اصحاب علی علیه السلام است چنانکه در رجال شیخ است عمران بن حصین از اصحاب رسول خدای صلی الله علیه و آله است و نیز از اصحاب امیر المؤمنین علی علیه السلام است موافق روایت کشی و فضل بن شاذان از سابقین است که رجوع بخدمت علی علیه السلام نمود عمرة بن زبیر مکنی با بوسائل است از اصحاب علی علیه السلام است چنانکه در رجال شیخ است عنبسة بن جبیر از اصحاب

علی علیه السلام است برقی او را از مجهول اصحاب رقم میکند عوف بن بشیر از اصحاب امیر المؤمنین علی علیه السلام است عوف بن حارث از اصحاب امیر المؤمنین است و او بدریست چنانکه در خلاصه و رجال شیخست عوف عقلی از اصحاب علی علیه السلام است طاهر بن عیسی باستاد خود از فرات بن احتف حدیث میکند که او از اصحاب علی علیه السلام است و او حمار بود و ابن داود اور اجماز نوشته عوف بن جعفر بن ابیطالب از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام است چنانکه در رجال شیخست.

فاکه بن سعد از اصحاب علی علیه السلام است و در صفین شهید شد و در ابن داود اورا فاکهه بن سعد نوشته است و در نسخه ابن سعید رقم کرده فرات بن عمرو مکنی بابو بشر است از اصحاب علی علیه السلام است چنانکه در رجال شیخست فضل ابن حارث از اصحاب علی علیه السلام است کسی حدیث میکند که ابو محمد علیه السلام از رنگ رخسار او شگفتی گرفت بعد از ابو تل ابوالحسن علیه السلام اورا در خواب دید که می فرمود لونی که مرا بعجب آورد اختباری بود از جانب خداوند برای خلق.

قاسم بن مسلم مولای امیر المؤمنین علیه السلام است و مسلم از عتافیه بود که کتابت میکرد در خدمت آن حضرت و نیز قاسم از اصحاب صادق علیه السلام است قبیصة بن شداد از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام است قتره الساعدي از اصحاب علی علیه السلام است چنانکه در رجال شیخست قثم بن عباس بن عبد المطلب از اصحاب رسول خدای صلی الله علیه و آله است و نیز از اصحاب علی علیه السلام است و قبر او در سمرقند است و از مکاتیب امیر المومنین باو جلالت قدر و عدالت او ظاهر می شود و قصهای ادرا در این کتاب مبارک بشرح رقم کردیم قرطه بن کعب از اصحاب علی و حسین بن علی علیهما السلام است و از انصاریست و در ترجمه ابوالجوشاست که روز خروج امیر المومنین علیه السلام بجانبصفین رأیت انصار را بقرطه سپرد قعقاع از اصحاب علی علیه السلام است قعقاع بن عمیر تمیمی از اصحاب علی علیه السلام است چنانکه در رجال شیخست قمبر مولای امیر المومنین علیه السلام راز اصحاب آن حضرتست در خلاصه

اورا مشکور و از خواص آن حضرت داند و کشی او را مدح کند و در من لا يحضره الفقيه در باب « ما يقبل من الدعوى بغير بينة ، حدیثی مشهور است که دلالت بر عدالت او کند و ما قصه شهادت او را بدست حجاج مرقوم داشتیم قیس بن ابي احمد از اصحاب علی علیه السلام است چنانکه در رجال شیخ است قیس بن سعد بن عباد انصاری از اصحاب رسول خداست و او کسی است که با ابو بکر بیعت نکرد و او از اصحاب علی علیه السلام است در خلاصه مسطور است که از سابقین است که رجوع بخدمت علی علیه السلام نمود و در کشی است که محمد بن مسعود سند با ابو الحسن رضا علیه السلام می‌رساند که فرمود که مردی از اصحاب علی علیه السلام که او را قیس گفتند نماز می‌گذاشت ناگاه ماری سیاه در آمد و در موضع سجود او قرار گرفت چون سر از سجود بر داشت آن مار بر گردن او پیچید آنگاه می‌فرماید من از بهر نماز حاضر شدم چون رکعتی بگذاشتم ماری افعی بجانب من آمد و من همچنان بکار صلاه بودم و تخفیفی در صلوة ندادم پس افعی بجانب من شتاب کرد آنگاه بازگشت بسوراخ خود نمود چون نماز را بکمال برای بردم و تخفیفی در دعا ندادم بعضی را از جای او آگهی دادم و من لم يخف إلا الله كفاه .»

و در کشی است و ابو عمرو نیز گوید: و از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام چهار تن قیس است نخستین قیس بن سعد بن عباد که افضل ایشا نیست و دیگر قیس بن عباد بکری و او خلیق است و قیس بن مرة بن جعیب و اد غیر خلیق است زیرا که فرار کرد بسوی معویه و دیگر قیس بن مهران است او نیز خلیق است و معلوم نیست ابوالحسن رضا علیه السلام از این چهار کدامیک را اراده فرموده .

قیس بن عباد بکری از اصحاب علی علیه السلام است و او مشکور است در خلاصه گوید ابن عباد بن قیس بن ثعلبه بکری ممدوح است و از اصحاب علی است و در کشی خبر یست که دلالت بر مدح او شکر او کند و در کشی او را قیس بن عباد نوشته اند قیس بن عبد ربه از اصحاب علی علیه السلام است چنانکه در رجال شیخ است قیس بن عفریه جشمی بن جشم بن معویه اسمش مالک است از اصحاب علی علیه السلام

است قیس بن قرها ابن داود گویدا بن دره است در خلاصه است که از اصحاب علی علیه السلام است در خلاصه و نسخه و کشی است که فرار کرد بسوی معویه قیس بن تهران از اصحاب علی علیه السلام است و نیز او را ابن قهدان نوشته اند و گفته اند روایت نکرده است کشی او را مدوح دانسته و ابن مهران گفته قیس بن یزید از اصحاب علی علیه السلام است چنانکه در رجال شیخست .

کثیر الحضرمی از اصحاب امیر المؤمنین علی علیه السلام است چنانکه کشی گوید کردوس ثعلبی از اصحاب علی علیه السلام است چنانکه در رجال شیخست کعب بن عبدالله در یوم جمل و صفین در رکاب علی علیه السلام بود و از اصحاب آن حضرت است چنانکه در خلاصه است کعب بن زید از اصحاب علی علیه السلام است چنانکه در رجال شیخست کعب بن عمیر از اصحاب علی علیه السلام است چنانکه در رجال شیخ است کعب بن عجره از اصحاب رسول خداست و نیز از اصحاب علی مرتضی است کلج ضبی در یوم صفین بارجاله امیر المؤمنین علیه السلام بود در خلاصه و ابن داود او را از اصحاب علی علیه السلام نوشته اند کلیب بن شهاب جرمی از اصحاب امیر المؤمنین علی علیه السلام است چنانکه در رجال شیخست کلیب مکنی بابو صادق است و او از اصحاب علی و حسن بن علی علیهما السلام است چنانکه شهید ثانی فرماید کمیل بن زیاد نخعی از اصحاب علی و حسن بن علی علیهما السلام است ابن داود او را از خواص علی و حسن علیهما السلام گفته است در خلاصه روایت از برقیست که کمیل از اصحاب علی است از یمن و در تعلیقه است در آخر باب اول که آن دعای مشهور منسوب بسوی کمیل است و ما احوال کمیل را در این کتاب مبارك و نیز جداگانه بشرح رقم کردیم کنکر ابو خالد کابلی و گفته اند نام اووردان است از اصحاب علی بن حسین علیهما السلام است و در نسخه است که کنکر ابو خالد قماط کوفی از اصحاب علی است و منسوب بسوی غلات است و در کشی خبری است که در باب وردان با کنی گفته میشود کیسان بن کلیب مکنی با بوسادق است از اصحاب علی و حسن و حسین و علی بن حسین و باقر علیهم السلام است.

لوط بن یحیی بن سعید بن مخنف بن سلیم بروایتی سلم از دی عامدی - بعین

معجمه و دال مهمله و بروایتی فامدی- کنیت او ابو مخنف است صاحب کتاب مقتل حسین علیه السلام و کتاب مختار بن ابی عبیده ثقفی و کتاب مقتل محمد بن ابی بکر و کتاب مقتل عثمان و کتاب جمل وصفین و کتاب خطبه زهراء است بعضی او را از اصحاب علی علیه السلام دانند و جماعتی گویند پدر او یحیی از اصحاب علی است و لوط در شمار اصحاب حسنین علیهما السلام و اصحاب صادق علیه السلام است و از این پیش نیز در کتاب تابعین بشرح حال او اشارتی رفت .

مازن بن حنظله از اصحاب علی علیه السلام است مالک بن حارث ملقب با شتر نخعی است شرح حال او و غزوات او و جلالت قدر او در خدمت امیر المؤمنین در کتاب خلفاء و در این کتاب مبارک بشرح رفت دیگر تکرار نخواهیم پرداخت محمد ابی بکر بن ابی قحافه جلالت قدر او در خدمت امیر المؤمنین و شرح شهادت او در این کتاب مبارک مرقوم افتاد اسناد این حدیث بنصر بن صباح منتهی میشود که امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود «إن المحامدة تأبی أن تعصي الله عزوجل» یعنی محامده عصیان خدا نکنند گفتند یا امیر المؤمنین محامده کیانند فرمود محمد بن جعفر و محمد بن ابی بکر و محمد بن حذیفه و محمد بن امیر المؤمنین یعنی محمد بن حنیفه .

محمد بن جعفر بن ابیطالب و او در شمار اصحاب رسول خدا و اصحاب علی مرتضی است و در خدمت علی علیه السلام کوفه آمد و در صفین شهید شد و در کتاب ابن داود مسطور است که او در کربلا شهید شده مانا مشتبه شده است با محمد بن عبدالله بن جعفر چه او در کربلا شهید شد .

محمد بن ابی حذیفه بن عتبة بن ربیعة بن عبد شمس بن عبد مناف و او نبیره خال معویه است چه عتبة خال معویه است و از جمله محامده است چنانکه در ذیل احوال محمد بن ابی بکر نگاشتیم و در کتاب خلاصه و کشی و روایت محمد بن اسحق از اصحاب و انصار امیر المؤمنین علی علیه السلام است بعد از آنکه خلافت بر معویه مسلم گشت محمد بن ابی حذیفه را در زندان داشت تا بمرد و ماسرح این قصه را در کتاب امام حسن علیه السلام در ذیل وافدین معه به مرقوم خواهیم داشت .

محمد بن بدیل بن ورقاء بن عبد العزی بن ربیعة الخزاعی از مردم حجاز است و در کوفه سیکون اختیار کرد پدر او بدیل از اصحاب رسول خداست و او را دو پسر بود محمد و عبدالله و ایشان از اصحاب علی علیه السلام در خلاصه مسطور است که محمد و عبدالله را رسول خدای بجانب یمن برسالت فرستاد و محمد را نیز از اصحاب رسول خدا داند و گوید در رکاب امیر المؤمنین علیه السلام در صفین شهید شد لکن ابن عبد البر در کتاب استیعاب محمد بن بدیل را در شمار اصحاب رسول خدای یاد نکرده

محمد بن سلیم الازدی کوفی عربی است در کتاب برقی و خلاصه او را از اصحاب علی و مردم یمن شمرده اند و ابن داود او را از خاصان علی علیه السلام دانسته و در جامع مسطور است که علی علیه السلام او را بحکومت اصفهان مأمور داشت مرداس سلمی از اصحاب علی علیه السلام است مرداس بن اثیبه از اصحاب علی علیه السلام بود خارجی گشت و بمعویه پیوست مرقع بن خمامه اسدی از اصحاب علی است از کتاب خلاصه و کشی بر می آید که مذهب کیسانیه داشت مره بن نعمان بن عمرو از اصحاب علی علیه السلام است مره الهمدانی از اصحاب علی علیه السلام است سطح بن اثاثه از اصحاب رسول خدا و مجاهدین بدر است و نیز در شمار اصحاب علی است در کتاب ابن داود او را پسر انازه بجای دو ثای مثلثه دو نون رقم کرده لکن با ثای مثلثه صحیح است و ما شرح احوال او را در کتاب رسول خدای صلی الله علیه و آله رقم کردیم

مسعود ابن اسود از اصحاب علی علیه السلام است مسعود بن اویس از مجاهدین بدر است چنانکه ابن داود رقم کرده و نیز در شمار اصحاب علی علیه السلام است مسعود بن خدش موافق کتاب برقی و خلاصه از خواص اصحاب علی علیه السلام است مسعود بن قیس از اصحاب علی علیه السلام است مسعود بن اسلم در رجال شیخ او را در شمار اصحاب علی علیه السلام رقم کرده مسلم بن زید السعدی از اصحاب علی علیه السلام است چنانکه در رجال شیخ مرقومست مسلم مولای علی علیه السلام در شمار اصحاب آن حضرت است و از جمله عبید آن حضرت بود علی علیه السلام او را آزاد کرد و در میان دبیران و کتاب خدمت فرمود در ترجمه گوید که قاسم پسر اوست که در شمار اصحاب

صا‌دق علیه السلام است مسرب بن مخرمه زه‌ری از اصحاب رسول خدا و نیز از اصحاب علی علیه السلام است در خلاصه مسطور است که علی او را بسوی معویه رسول فرستاد مسهب بن حزن کنیت او ابو سعید است از اصحاب رسول خدا و اصحاب علیست

مسیب بن نجیة فزاری از اصحاب علی و اصحاب حسن بن علی علیهما السلام است فضل بن شاذان او را از بزرگان تابعین و عظمای زهاد دانسته و در مناقب نجیه را بفتح نون و فتح جیم و فتح بای موحدہ تصحیح کرده و ما انشاء الله شرح حال او را و احتجاج او را باحسن علیه السلام بعد از صلح با معویه در کتاب امام حسن علیه السلام مرقوم خواهیم داشت مصعب بن یزید انصاری ابو جعفر بن بابویه گوید او عامل علی علیه السلام بود و سند این حدیث بابو عبدالله علیه السلام میرساند و در کتاب نقد مسطور است که نجاشی در این حدیث با ابن بابویه متفق نیست مصعب بن الحارثی از اصحاب علی علیه السلام است مصقلة بن هبیره از اصحاب علی علیه السلام است در خلاصه و رجال شیخ از فرار او اشارتی رفته است و من فرار او را از حضرت امیرالمومنین علیه السلام درین کتاب مبارک بشرح نگاشتم معاذ بن جبل از اصحاب رسول خدا او را از اصحاب صحیفه شمرده اند چنانکه در کتاب رسول خدای مرقوم افتاد معاذ بن صمه و بروایتی ضمه با ضاد معجمة و میم از اصحاب علی علیه السلام است معاذ بن عمرو بن حمق از اصحاب علی علیه السلام است معویة بن حارث از اصحاب علی علیه السلام است و در یوم صفین صاحب لوای اشتر نخعی بود.

مقداد بن اسود همانا نسب او را و اختلاف روات را که او پسر عمرو است یا پسر اسود و روز وفات او را و مدفن او را در مجلد دوم از کتاب دوم در ذیل احوال اصحاب رسول خدا بیان کردیم در خلاصه نیز او را از اصحاب علی علیه السلام رقم کرده و شرح جلال‌ت قدر او در بیشتر از مجلدات ناسخ التواریخ مرقوم است ابو بکر حضرمی از ابو جعفر علیه السلام حدیث میکند که فرمود «ارتد الناس الاثلاثة نفر سلمان وأبوذر و المقداد» أبو بکر عرض کرد عمار چگونه بود فرمود «قد جاض حیضة» آنگاه گفت «إن أردت الذی لم یشک ولم یدخله شیء و المقداد فاما سلمان

فانه قد عرض في قلبه ان عند أمير المؤمنين عليه السلام اسم الله الاعظم لو تكلم به لآخذتهم الارض وهو هكذا وأما أبوذر فامرّه اميرالمومنين عليه السلام بالسكوت ولم تأخذه في الله لومة لائم فابى الله أن يتكلم» و در تمامت كتب، رجال و كنب سنی و شیعی جلالت قدر او ثبت است .

منذر النضری از اصحاب علی علیه السلام است و او منذر بن مالك است كنیة او ابو نضره است موسی بن داود بروایت ابن داود از اصحاب علی علیه السلام است مهدی مولای عثمان بن عفان محمد بن مسعود سند بابو جعفر میرساند كه فرمود مهدی مولای عثمان هنگامیکه محمد بن ابی بكر حاضر بود خدمت أمير المومنين عليه السلام عرض کرد «أبايعك علی أن الأمر لك اولا وأبریء من فلان و فلان» پس بیعت کرد و كشی نیز حدیث كند.

میثم تمار از اصحاب علی و حسن و حسین علیهم السلام است و من بنده شرح احوال او را در كتاب مارقین آنجا كه امیر المومنين عليه السلام از اخبار غیب خبر میدهد و كتاب تابعین رقم کردم و بعضی را در ذیل اصحاب و رواة آن حضرت مینگارم در كشی سند با بی الحسن الرضا منتهی میشود كه فرمود میثم بسرای علی علیه السلام آمد گفتند آن حضرت در خوابست بأعلى صوت ندا در داد كه «أیها النائم فوالله لتخصين لحيتك من رأسك» یعنی ای خوابیده سوگند با خدای كه ریش تو با خون سرت خضاب خواهد شد امیرالمومنين عليه السلام از خواب انگيخته شد و فرمان کرد تا میثم را در آوردند چون در آمد دیگر باره آن كلمات را إعادت داد امیرالمومنين عليه السلام فرمود سخن بصدق کردی - .

وَأَنْتَ وَاللَّهِ لَتُقَطَّعَنَّ يَدَاكَ وَرِجْلَاكَ وَلِسَانُكَ وَ لَتُعَلَّقَنَّ مِنَ النَّخْلَةِ الَّتِي بِالْكَنَاسَةِ وَ تُشَقُّ أَرْبَعٌ قِطْعٍ فَتُصَابُ أَنْتَ عَلَى رَبِّهَا وَ حَجْرَيْنَ عَدِيٍّ عَلَى رَبِّعِهَا وَ دَنَاكُمْ عَلَى بَيْتِهَا وَ خَالِدُ بْنُ مَسْعُودٍ

فرمود سوگند با خدای قطع میشود هر دو دست و هر دو پای تو و زبان تو و ترا بردار میزنند بنخلی که در کناسه است آن نخل را چهار شق خواهند کرد ترا و حجر بن عدیرا و محمد بن اکثم را و خالد بن مسعود را هر یک را بر شقی از آن نخل بدار خواهند زد.

از میثم حدیث کرده اند که گفت من چون این کلمات بشنیدم در شك افتادم که علی از غیب خبر میکند عرض کردم یا علی این کار صورت خواهد یافت فرمود سوگند بخدای کعبه رسول خدای با من چنین عهد کرده عرض کردم این بلا از بهر چه بر من فرود می آید؟ -.

قَالَ: لِيَأْخُذَ نَكَ الْمُتَلِّ الرِّزِيمُ ابْنَ الْأَمَةِ الْفَاجِرَةَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ.

فرمود ما خود میدارد ترا ظالم لئیم پسر کنیز فاجر عبدالله بن زیاد که پدرش را معویه استلحاق کرد و برادر خویش خواند میثم گوید یکروز در خدمت امیر المومنین بجبانه عبور دادم بنخله رسیدیم فرمود «یا میثم إن لك ولها شانا من الشأن» بنمود که ترا بر این نخل بردار کنند .

این بود تا عبید الله بن زیاد والی کوفه شد و فرمان کرد تا آن نخل را که در کنایه بود قطع کنند یکن از بازرگانان آنرا بخرید و چهار شق کرد اینوقت من با پسر صالح گفتم میخی از آهن بگیر و اسم مرا و پدرم را بر سر آن نقش کن و بکوب بر شاخ این نخله چون روزی چند بر گذشت مردم بازار بنزد من آمدند و گفتند این عامل که عبیدالله بر ما گماشته سخت ظلوم و ستمکار است بیا تا بنزد او رویم باشد که شر این عامل را بگردانیم پس باتفاق ایشان بنزد عبیدالله رفتم و چون خطیب قوم بودم از جانب همگان من سخن کردم عمرو بن حریش حاضر بود گفت اصلح الله الامیر این گوینده را میدانی؟ گفت ندانم گفت میثم تمار آن دروغزن که غلام دروغزن است - یعنی علی بن ابیطالب - عبیدالله چون این بشنید بر سر زانو نشست

و گفت هان ای میثم چه میگوئی؟ گفتم دبل أنا الصادق مولی الصادق علی بن ابیطالب حقا»، من راستگوی و غلام راستگوی میباشم که آن علی بن ابیطالب است گفت از علی برائت جوی و عثمان را دوستدار شو اگر نه در دست و دو پایت را قطع کنم و از دارت بیاویزم.

من سخت بگریستم گفت از گفتار میگردی با کردار چه خواهی کرد گفتم سوگند با خدای نه از قول میگیریم نه از فعل میهراسم از آن میگیریم که چرا آنروز که مولای من مرا از اینروز خبر داد شکی بر من عارض گشت گفت چه خبر داد گفتم یکروز بسرای آنحضرت رفتم و اوراد خواب یافته بانگ زدم که ای نائم برخیز سوگند با خدای که ریش تو با خون سرت خضاب شود پس برخاست و گفت راست گفتمی و مرا بقطع هر دو دست و هر دو پای و زبان خبر داد گفتم این ظلم از که بر من آید؟ گفت از ظالم لئیم پسر کنیز زنا کار عبیدالله زیاد ازینسخن عبیدالله در خشم شد گفت من دست و پای ترا قطع میکنم و زبانت را بجای میگذارم تا دروغ تو و مولای ترا مکشوف دارم این بگفت و فرمان کرد تا هر دو دست و هر دو پای میثم را قطع کردند و بردند و بر دار زدند .

میثم از فراز دار فریاد برداشت که هان ای مردم هر که خواهد از احادیث مکنونه علی اصغانماید فرا من آید مردم در گرد او انجمن شدند و او از احادیث علی علیه السلام و از فضایل آنحضرت شمردن گرفت این هنگام عمرو بن شریث از نزد عبیدالله باز شده بسرای خویش می شتافت چون عبورش بردار میثم افتاد و انبوه مردم را نگریست گفت این چیست گفتند میثم فضایل علی را تذکره میفرماید از آنجا بازشتافت و بنزد عبیدالله آمد. و گفت هم اکنون فرمان کن تا بتعجیل زبان میثم را قطع کنند و اگر نه بعید نیست که مردم را بر تو بشوراند پس عبیدالله یکنن از عوانا ترا بقطع زبان او فرمان کرد چون نزد میثم آمد بانگ در داد که ای میثم زبان بیرون کن میثم گفت ای مردم پسر کنیز زناکار چنان میپنداشت که تکذیب مرا و مولای مرا تو اندر کرد و این زبان من و زبان بر آورد تا قطع کردند آنگاه

بسرای جاودانی تحویل داد فرزندش صالح گوید از پس روزی چند بر آن کناسه عبور دادم نگریستم که پدرم را بر آن شق که میخ کوفته ام بردار زده اند در وجیزه او را از اعظم شهدا شمرده و در کتاب توضیح میثم را بکسر میم تصحیح نموده

میسره از اصحاب علی علیه السلام است .

میسر مولی کنده از اصحاب امیر المومنین علیه السلام امت میسرة بن مسیب بن حزن کنیت او ابو سعید است و او نیز از اصحاب امیر المومنین علیه السلام است و او وصیت خویش را بحضرت امیر المومنین علیه السلام ودیعت گذاشت و جماعتی چنان داند که موصی مسیب بوده نه میسره و تواند شد که مسیب مردی جداگانه است که بآنحضرت وصیت کرد میمون بن مهران از خاصکان امیر المومنین و اصحاب آنحضرت علیه السلام است .

نافع بن عتبة بن عتیه در شمار اصحاب رسول خدا و نیز از اصحاب امیر المومنین علیه السلام است نجاشی شاعر انصاری که در کتاب صفین شرح حالش را رقم کردیم از اصحاب علی علیه السلام است نشاء بن مالک جهانی از اصحاب امیر المومنین علیه السلام است

نعمان بن صهبان آنکس است که در یوم جمل امیر المومنین علیه السلام در حق او فرمود «من دخل، داره فهو آمن» یعنی هر کس از لشکر بصره بسرای او در شود از زحمت اسیر و قتل ایمن است در خلاصه و رجال شیخ ابن شهر آشوب را در شرح حال نعمان و نسبت او بصهبان ساهی داند نضلة بن عبید اسلمی خزاعی عربی مدنی است و کنیت او ابو برزه است از اصحاب رسول خدای و اصحاب علی مرتضی است بعضی او را نضلة بن عبید و جماعتی نضله بن عبیدالله خوانند نعمان بن عجلان از جماعت بنی زریق است در خلاصه و رجال او را از عمال علی علیه السلام در عمان و بحرین شمرده اند و لفظ زریق را بتقدیم رای مهمله مضموم برزای معجمه مفتوح خوانده اند و ابن داود زای معجمه را مقدم داند و نسبت ایشانرا بزریق بن حارثه رساند و آنچه در خلاصه مسطور است بسهومنسوب سازد و در تعلیقه است که زریق زعیم خویش و شاعر انصار بود و قریش را در نصب ابو بکر و خذلان علی

مرتضی علیه السلام تخطئه نمود و من بنده زریق را بتقدیم زای معجمه دانسته ام چنانکه در کتاب رسول خدا صلی الله علیه و آله یاد کرده ام .

نعیم بن دجانہ اسدی از اصحاب علی علیه السلام است و در رجال شیخ اورا نعیم بن خارجه رقم کرده اند نعمان بن قتاده ربعی از اصحاب امیر المومنین علیه السلام است و عامل آنحضرت بود در مکه نمیلہ ہمدانی در خلاصہ مسطور است و برقی گوید از خاصگان علی علیه السلام است و مکنی بود با بوماویہ نوح بن حارث بن عمرو بن بن عثمان المخزومی از اصحاب امیر المومنین علیه السلام است و گاهی کہ آنحضرت بسوی صفین کوچ میداد رایت مهاجرین را با و سپرد .

نوفل بن عبداللہ بن مکنون از اصحاب علی علیه السلام است و در نسخہ اورا پسر عبید بن کنود رقم کرده نوفل بن فروہ اشجعی از اصحاب علی علیه السلام است و او خارجی شد ابن شہر آشوب و خلاصہ او را ابن قرہ با قاف رقم کرده

وہب بن اُبی وہب در رجال شیخ اورا از اصحاب علی علیه السلام رقم کرده وہب بن الأجدع بن راشد از اصحاب امیر المومنین علیه السلام است و وہب بن عدی از اصحاب امیر المومنین علیه السلام است و وہب بن عبداللہ اسری کنیت او ابو جحیفہ است و از اصحاب علی علیه السلام است .

نوف البکالی بفتح با و تخفیف کان مصاحب علی علیه السلام بود از تغلب منقول است کہ او منسوب است بہ قبیلہ بکال کہ از قبیلہ ہمدان است و بعضی آنرا بکیل خواندہ اند ابن ابی الحدید گوید آن بکال است بکسر با و آن قبیلہ ایست از حمیر و جز این نیست و آن نوف بن فضال است کہ صاحب علی علیه السلام است در شرح ابن میثم نیز بدینگونہ رقم شدہ و در تعلیقہ و خصال او را از خواص علی علیه السلام نگاشته اند .

ہاشم بن عتبہ بن ابی وقاص ملقب بمرقال از اصحاب علی علیه السلام است و ما در کتاب صفین قصہ اورا بشرح رقم کردیم ہانیہ بن نمر از اصحاب علی علیه السلام است ہانی بن نیار بکسر نون و تحتانی از اصحاب رسول خدا و از اصحاب علی علیه السلام است و در بعضی از نسخ ابن یسار رقم کردہ اند . لکن نخستین اصح است

و در خلاصه او را از خواص علی علیه السلام دانسته هانی بن هانی مرادی از اصحاب علی علیه السلام است ابواسحق از وی روایت کرده در کتاب ابن داود بجای مرادی همدانی رقم شده هبیره بن بریم حمیری عربی کوفی از اصحاب علی علیه السلام است چنانکه در تعلیقه است و در خلاصه از برقی میگوید که از خواص امیر المؤمنین علیه السلام است از اهل یمن و بریم بضم بای موحده و رای مهمله و تحتانیست هرم بن حیان از اصحاب علی و از جمله زهاد ثمانیه است کشی از علی بن محمد قتیبی از فضل بن شاذان برزهد او سند آورده هند بن عمرو الجملوی و بروایتی جملی در رجال شیخ نیز او را از اصحاب علی علیه السلام رقم کرده هیاج بن هیاج از اصحاب علی علیه السلام است چنانکه در رجال شیخ است .

یحیی بن حضرمی و بروایتی یحیی حضرمی از اصحاب علی و از شرطة الخمیس است و شرح حال پسرش نیز مذکور شد یزید بن احنف بن قیس از اصحاب علی علیه السلام است یزید بن جمله از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام است یزید بن طعمه از اصحاب علی علیه السلام است یزید بن قیس از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام است یزید بن نویره از اصفیای امیر المؤمنین علیه السلام است روز نهران شهید شد در کشی است که رسول خدای او را فرمود «من جاوز هذا التل فله الجنة» هر کس ازین تل عبور دهد بهشت بر او واجب گردد عرض کرد «ما بینی و بین الجنة إلا التل» یعنی مابین من و بهشت جز این تل مانعی نیست فرمود چنین است پس تیغ بکشید و حمله گران افکند و از تل در گذشت یزید را پسرعمی بود عرض کرد اگر من نیز در گذرم همچنان سزاوار بهشت گردم فرمود سزاوار باشی اونیز اسب برانگیخت و رزم کنان از تل بدانسوی شد و بعد از جنگ چون باز آمدند بر سر قتیلی مخاصمه داشتند و هر یک قنیل را کشته خویش میپنداشتند پیغمبر فرمود هر دو تن مستوجب بهشت شدید و این خبر در خلاصه و رجال شیخست یزید بن عبدالله بن طفیل موافق رجال شیخ از اصحاب علی علیه السلام است .

أبودراکه بجلی در خلاصه او را از اصحاب علی شمرده و برقی او را از اهل یمن

دانسته ابوامامه از اصحاب علی علیه السلام است معویه حارسی بر وی گماشت که بسوی علی علیه السلام فرار نکند ابوالبختری سعید بن فیروز برقی او را از اهل یمن واصحاب علی داند و نام او را سعید بن عمران و بروایتی سعد بن فیروز خوانند

ابو برده ازدی از اصحاب علی علیه السلام و اهل یمن است در کتاب برقی و خلاصه نامش هانیست و در مقدمه ابن حجر گوید ابو برده بن نیاز خال براء بن عازبست و نامش هانیست ابو برزه از اصفای علی علیه السلام است در کتاب برقی و خلاصه نامش نضلة بن عبید و بروایتی نضلة بن عبید الله و نیز از اصحاب رسول خداست ابو بکر بن حزم انصاری از اصحاب علی علیه السلام و مردم یمن است در کتاب برقی و خلاصه مسطور است که عربیست ابن داود او را از خواص علی داند ابو جحیفه بضم جیم نامش وهب بن عبد الله السوانی از اصحاب علی است در کتاب برقی و خلاصه است که از قبیله مضر است ابوجعد مولی ابن عطیه از اصحاب علی علیه السلام است ابوجعد اشجعی از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام است ابوجمله از اصحاب علی علیه السلام است ابوجمیله عنبسة بن جبیر از اصحاب علی علیه السلام است برقی او را از مجهولین اصحاب علی علیه السلام داند ابوالجوشا صاحب رایت علی علیه السلام بود روز خروج از کوفه بسوی صفین و رایت مهاجر را نوح بن حارث بن عمر والمخزومی داشت و رایت انصار را قرطبة بن کعب و رایت کا نهر اعبد الله بن بکیر بن عبدیاللیل داشت و رایت هذیل را پسر عمرو بن ابی عمرو هذلی در ایت همدان دار فاعة بن رفاعة الهمدانی داشت و ابو لیلی ابن عمرو و ابو سمرة بن ذویب را بمقدمه فرستاد ابوالحمراء خادم رسول الله صلی الله علیه و آله از اصحاب علی علیه السلام است در کتاب برقی و خلاصه نیز در شمار اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله است

ابوحبش ازدی از اصحاب علی علیه السلام است ابوحیة بن طارق بن شهاب الاحمس کوفی است از اهل یمن راز اصحاب علی علیه السلام است و کنیت او ابوحیه است برقی از خلاصه گوید که این ابوحیه پسر طارق است چنانکه از جامع نقل شده و کنیت

طارق ابو عبدالله است نه ابوحیه ابوالخلیف از اصحاب علی است ابوخمیصه از اصحاب امیرالمومنین علیه السلام است ابو اسود دثلی نامش ظالم بن عمرو و بروایتی ظالم بن ظالم است از طبقه اولی از شعرای اسلم و شیعه امیرالمومنین و قاضی بصره بود و ماقصه او را درین کتاب مبارک بشرح نگاشته ایم ابوریع بن ابی العاص بن ربیع از اصحاب علی علیه السلام است و ابو العاص سله، امیر المومنین است زیرا که او نیز داماد رسول خدای صلی الله علیه و آله و شوهر زینب بود ابو رمله انصاری از اصحاب علی علیه السلام است ابوزید اسدی از اصحاب امیرالمومنین است ابورضا کنیت عبدالله بن یحیی حضر می است در خلاصه از برقی حدیث میکند که از اولیای علی علیه السلام است ابوزید مولی عمرو بن حریش از اصحاب امیر المومنین علیه السلام است.

ابو سعید خدری از سابقین است که رجوع نمود بخدمت علی علیه السلام حمدویه سند با بو عبد الله علیه السلام میرساند که او از اصحاب رسول خدای صلی الله علیه و آله است در جامع الأصول خدیرا بضم خای معجمه و سکون دال مهمله گفته است و منسوبست بخدره که بطنی از انصار است و اسم ابوسعید ابهر بن عوف است و کشی گوید اسم ابوسعید مالکست و بعضی گفته اند خدره اسم مادر ابوسعید است و این روایت مخالف روایت ابن عبدالبر است و من بنده در ذیل اصحاب رسول خدای صلی الله علیه و آله بدینگونه رقم کرده ام که اسم او سعد بن مالک بن سنان بن ثعلبه بن عبید بن الأبحر است و نام ابهر خدره است و خدره پسر عوف بن الحارث بن الخزرج الأنصاری الخدری و مادرش دختر ابی الحارث بن عدی بن النجار است و خدره و خداره دو برادر نداز انصار از دو مادر و این روایت اصح است و چنان میدانم که علمای رجال از اسم و لقب و نسبت هر يك از سلسله نسب او یکتا را که معروف بوده اختیار نموده اند و ابوسعید را منسوب باو داشته اند .

ابوسحبه عاتم بن ظریف از اصحاب علی علیه السلام است لکن در شمار معارف زیست کشی سند بابوعبد الله میرساند که ابوس خيله روایت کرد که من و سلیمان بن ربیع در طریق مکه بر بذه عبور کردیم ابوذر مارا دیدار کرده و گفت چون بعد از

من فتنه احداث شود بر ما و شما باد ملازمت علی بن ابیطالب زیرا که من از رسول خدای صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود :

عَلِيٌّ أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِي وَ صَدَّقْتَنِي وَ أَوَّلُ مَنْ يُصَافِحُنِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ هُوَ الصِّدِّيقُ الْأَكْبَرُ وَ الْفَارُوقُ الْأَعْظَمُ بَعْدِي يُفَرِّقُ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ وَ هُوَ
يَعْسُوبُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَالُ يَعْسُوبُ الظَّالِمَةَ.

ابوسعید عقیصان از بنی تیم الله بن ثعلبه است و در خلاصه در شمار اصحاب علی علیه السلام است ابوسعید جبلی از اصحاب علی علیه السلام است و اول کسی است که روز صفین شهید شد ابوالسفن از اصحاب علی علیه السلام است ابوسمره بن ذویب از اصحاب علی علیه السلام است و هنگام خروج آن حضرت بصفین بملازمت رکاب در مقدمه بیرون شد ابوسنان انصاری از اصحاب علی علیه السلام و اصفیای آن حضرت است و نام او حصین بن منذر است ابوسمره بن أبرهه بن صباح الحمیری از اهل شام یا با جماعتی از اهل شام بود در صفین برکاب امیر المومنین پیوست و در شمار و اصحاب آن حضرت رفت ابو صادق کلب الجرمی از اصحاب علی علیه السلام است از اهل یمن برقی گوید ابوصادق و هو ابو العاصم بن کلب الجرمی عربی کوفی از اصحاب علی علیه السلام است برقی نیز او را از اصحاب حسن و حسین علیهما السلام داند

ابوظبیان از اهل یمن و از جمله اصحاب علی علیه السلام است برقی او را مذحجی و از اهل کوفه و تابعی داند و او از علی و عمار و اسامه بن زید حدیث میکند و مشهور الحدیثست و پسرش قابوس از وی روایت میکند و نام او حصین بن جندب است و در تعلیقه است که او را باقر علیه السلام تکذیب فرمود در این حدیث که گفت «علی مسح علی الخفین» یعنی علی علیه السلام در وضو مسح بر روی پای افزار جایز میدانست ابوصادق بشر بن غالب از اصحاب حسین علیه السلام است و برقی نیز او را از اصحاب علی علیه السلام دانسته است .

أبو عامر بن عامر از أصحاب امیر المومنین علیه السلام است ابو عبدالرحمان بن عبدالله بن حبيب بن حبيب سلمی از خواص اصحاب علی است موافق کتاب برقی و خلاصه ، و بعضی از روات او را مطعون دانسته اند و او تابعی است و از برای پدر او صحبتی است و او یکی از اعلام تابعین و ثقات ایشانست صحبت علی علیه السلام را در یافت و از علی و عثمان بن عفان و ابن مسعود و حذیفه و ابو موسی اصغای حدیث نموده و صوم هشتاد شهر رمضان دریافته در سال یکصد و پنج هجری وفات نمود از جامع الأصول مسطور است که نود سال داشت ابو عبدالله بجلی کوفیست از اهل یمن از اصحاب علی علیه السلام است برقی و خلاصه از وی روایت کنند و اسمش عبد یا عبید است و در تقریب ابن حجر اسمش عبیدیا عبدالرحمان است ثقه است و او به تشیع معروف شد ابو عمرو انصاری از اصحاب و اصفیای علی علیه السلام است و تواند شد که کنیت او ابو عمره است نامش ثعلبة بن عمرو است چنانکه گذشت ابو عمرو و فارسی زادان از قبيله مضر از خواص علی علیه السلام است در خلاصه و بعضی کنیت او را ابو عمر نوشته اند .

ابو فاخته مولای بنی هاشم از قبيله مضر از خواص علی علیه السلام است برقی گوید اسمش سعید بن حمدان یاسعید بن علاقه است و نیز گفته اند سعید بن جها و بروایتی سعید بن حرمان است ابوقتاده انصاری از اصحاب علی علیه السلام است اسمش حارث بن ربیع است ابو قره سلمی از اصحاب علی علیه السلام است ابو قره کندی از اصحاب علی علیه السلام است ابوالکنود الوابلی از اصحاب امیر المومنین است ابو لیلی بن حارثه از اصحاب علی است ابو لیلی بن عبدالله بن براح از اصحاب امیر المومنین است ابو لیلی بن عمرو هنگام آهنگ امیر المومنین بصفین با مقدمه لشکر آن حضرت بیرون شد باتفاق ابوالجوشا چنانکه گذشت ابو لیلی از اصفیای علی علیه السلام است چنانکه خلاصه از برقی گوید و در مناقب است که اسم او بلال یا بتصغیر بلیل است و بعضی او را ارس و جماعتی یسار نامیده اند در مختصر ذهبی است که از مجاهدین احد بود و در صفین شهید گشت ابو ماریة بن وهب بن

اجدع بن راشد از مجهولین است خلاصه از برقی گوید از اصحاب علی علیه السلام است ابومسعود انصاری از اصحاب علی علیه السلام است نامش عقبه بن عمرو است و در مناقب او را از اصحاب رسول خدای صلی الله علیه و آله رقم کرده و صحیح است و من بنده او را در ذیل اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله رقم کردم و او در بدر و احد و دیگر غزوات حاضر بود در ایام خلافت امیر المومنین علیه السلام و بروایتی در سال چهل و دوم هجری وفات کرد ابومعاذ نصری از اصحاب علی است ابومنصر جهانی از اصحاب امیر المومنین علی است ابو نصره العبدی از اصحاب امیر المومنین است ابو نوح کلاسی از اصحاب علی است ابو الورد از اصحاب علی است ابو الورد بن قیس بن فهد از اصحاب امیر المومنین است ابوالولید البجلی از اصحاب علی است .

ابو الهیثم بن تیهان خلاصه او را از سابقین داند که رجوع کرد بسوی خدمت علی علیه السلام کشی از فضل بن شاذان نیز بدینگونه روایت کند ابو یحیی از اصحاب علیست ابو یحیی حکم بن سعد الحنفی از اصحاب امیر المومنین است از اولیای آن حضرت و از شرطه الخمیس است خلاصه از برقی گوید پدر او حکیم بن سعد است ابوسر انصاری از اصحاب علی علیه السلام است ابوسر بن عمرو الانصاری از اصحاب علی علیه السلام است و او کسی است که وقتی نازل شد آیه مبارکه « یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و ذروا ما بقی من الربوا إن کنتم مؤمنین(1)»، گفت «وذرنا» یعنی ما از ربا دست باز داشتیم و چون نازل شد آیه مبارکه « و إن کان ذوعسرة فنظرة إلى میسرة» گفت «قد أنظرنا» یعنی مهلت دادیم و چون آیه مبارکه فرود آمد «وأن تصدقوا خیر لکم إن کنتم تعلمون» گفت «تصدفنا» و شیخ او را ستوده است ام حکیم بنت عمرو بن سفیان از صواحبات علی است عمره بنت فضیل از صواحبات علی است نصره بن الازدیة از صواحبات علی علیه السلام است .

ص: 176

من اسامی رواة رسول الله صلى الله عليه وآله

اسامة بن زيد بن شراحيل الكلبي مولى رسول الله صلى الله عليه وآله كيت وى ابو محمد است و بعضى ابوزيد دانسته اند مادرش ام ايمن است اسمش بر كه خادمه رسول خداى صلى الله عليه وآله است ديگر اسامة بن شريك الثعلبي است در كوفه نزول كرد اسامة بن عمير الهذلى (1) پدر ابوالمليح بن اسامه است

ديگر اسامة بن أخدريست

وهم ازروات پيغمبر أنس بن مالك است كنيته او ابوحمزه است خادم رسول خداى صلى الله عليه وآله است و از انصار است .

انس بن الحارث از رواة پيغمبر است بعضى گفته اند با حضرت امام حسين عليه السلام در كربلا شهيد شد انس بن ثابت بن مالك القشيره گفته شده است كه عجلانيست و كنيته او ابواميه است و ديگر از كسانى كه روايت از پيغمبر صلى الله عليه وآله کرده اند انس بن خالد است و ديگر انس بن ظهير الأنصار پست ديگرانس بن ابى مر شد كلنان بن حصين الغنويست حليف حمزة بن عبد المطلب عليهما السلام است ديگر انس بن رافع كميتهش ابوالجيش است ديگر انس بن معاذ بن انس بن قيس انصاريست و در بدر وأحد حاضر شد .

ابى بن ثابت بن المنذر بن حرام از رواةست و او برادر حسانست و در بدر واحد حاضر شد ابى بن معاذ برادر انس بن معاذ است در بدر واحد حاضر شد و بعضى گفته اند كه ابى و انس در بئر معونه حاضر شدند و ديگر از رواة ابى بن كعب بن قيس بن عبيد بن زيد بن معاوية بن عمرو بن مالك بن النجار است مكنى با بو المنذر است در عقبه با هفتاد تن حاضر شد رسول خداى صلى الله عليه وآله در ميان او و سعيد بن زيد بن عمرو بن نفيل عقد اخوت استوار فرمود در بدر و عقبه ثانيه حاضر شد و بارسول خداى صلى الله عليه وآله بيعت كرد ديگر ابى بن مالك الحرشى

ص: 177

1- در اين فصل اغلاط بسيار زيادى وجود داشت كه با مراجعه بكتب رجال تصحيح شد.

است و بعضی عامری دانسته اند و دیگر ابی بن عماره انصاریست که نماز گذاشت با رسول خدای صلی الله علیه و آله بر دو قبله .

دیگر از روان ایاس بن عبدالله بن ابی ذباب دوسی است دیگر ایاس بن معاذ الأشهلي الأوسی الأنصاریست و دیگر ایاس بن قتاده العنبريست

دیگر از روان اشعث بن قیس کنديست کنيت او ابوها است شرح حال او و إرتداد او را ازین پیش در مجلدات ناسخ التواریخ بر نگاشتیم .

دیگر اسید بن حضیر بن سماك است کنيت او ابو یحیی و ابو عتیق و برخی ابو عتيك گفته اند ساکن مدینه بود و بعضی پدر او را حضیر الکتائب نامیده اند و قومی بر آنند که یوم بعثت [مقتول شد] رسول خدای صلی الله علیه و آله میان او و زید بن حارثه عقد اخوت بست دیگر اسد بن کر زالقسريست .

دیگر اغرالمزنی و بعضی جهانی گفته اند دیگر اغر الغفاریست.

و دیگر اوس بن معیر کنيت او ابو محذورة القرشي الجمحی است اوس بن ثابت در بدر و عقبه حاضر شد با هفتاد تن و رسول خدای میان او و عثمان بن عفان عقد مواخات بست دیگر اوس بن اوس ثقفی است و دیگر او بن حذیفه والد شداد بن اوس ثقفی است و دیگر اوس بن الصامت برادر عبادة بن الصامت است.

دیگر اسعد بن زراره کنيت او ابوامامه است از خزرج است و او از نقبای ثلاثه ليلة العقبه است و او را دو برادر بود عثمان و سعد هر دو پسران زراره هستند

و دیگر اسعد بن یزید بن الفا که است.

و دیگر اهبان بن صیفی است که آنگاه که علی علیه السلام فتح بصره میفرمود از خانه بیرون نیامد و ملازمت رکاب نکرد دیگر اهبان بن اوس کنيت او ابو عقبه است دیگر ازروات ابان بن سعید بن العاص بن أمية بن عبدالشمس الأمويست و برادران او خالد و عتبه و عمرو ، و العاص بن سعید و او در جنگ بدر بدت علی علیه السلام مقتول شد ابان المحاربی روایت کرده است يك حديث از رسول خدای صلی الله علیه و آله

و دیگر اسلم است و بعضی گفته اند ابراهیم ابی رافع مولی رسول الله صلی الله علیه و آله است و دیگر از روایات انسه مولی رسول خداست در بدر حاضر شد و بعضی گفته اند که در بدر مقتول شد و برخی بر آنند که تا احد زندگانی داشت .

دیگر ابراهیم الطایفی است دیگر از رواة ابراهیم بن ابی موسی اشعریست و دیگر ارقم بن ابی الأرقم المخزومی کنیت او ابو عبدالله است و اسم پدرش عبدمناف است در بدر حاضر شد دیگر ارقم الخزاعی است دیگر ابیض بن حمال الماری است از ناحیه الیمن دیگر احمر بن جزئی السدوسی است کنیت او ابوسعید است ساکن بصره است حسن بصری ازو استماع کرده است دیگر احمر ابن موده است و دیگر امیه بن مخشی الخزاعی است کنیت او ابو عبدالله است ساکن بصره است و دیگر امیه بن خالد بن اسیدراوی ابن عمر است و دیگر ابوسلیط البکری است و دیگر ایمن بن خریم بن فاتک الأسدیست و دیگر ایمن بن ام ایمن در روز حنین کشته شد و او از ثمانیه صابری است.

دیگر از روایات اسود بن سریع السعدیست کنیت او ابو عبدالله است در جاهلیت شاعر بود و در اسلام قاص و او اول کس است که در مسجد قصه [گوئی] کرد و دیگر اسود بن عبد یغوث الزهریست دیگر اسود بن أصرم است گفته است بخاری محاریبی دیگر اسمر ابن مضر است و دیگر اسعد بن اسامة بن سهیل بن حنیف است و دیگر از هر بن قیس است .

و دیگر اقرع الاسلمی المدنی است و دیگر اقرع بن حابس التمیمی است کنیت او ابو بحر است ساکن بصره است اسمش ضحاک است و دیگر اکثم بن ابی الجون است اسمش عبدالعزیز است و دیگر اعشی بن مازنست و دیگر افلح بن ابی قعیس است و دیگر انیس بن جناده برادر ابوذر الغفاری است و دیگر اسماء بن حارثة الاسلامی است ساکن مدینه بود و دیگر از هر بن عبد عوف کنیت او ابو عبدالرحمن بن از هراست و دیگر از روایات اخرمه است کنیت

او ابو عبدالله بن اكرم است و ديگر افلح مولى رسول الله صلى الله عليه و آله است و ديگر اوفى بن مولة العنبريست و ديگر امرء القيس بن عباس است و ديگر ارداد مولى پيغمبر صلى الله عليه و آله است كنيته او ابو عيسى است و ديگر اربد بن حمير است كنيته او ابو مخشى است و بعضى ابو محسن دانسته اند و هم نام او را سويد گفته اند و برخى بر آنند كه اربد و سويد هر دو نام اوست و ديگر اربد بن حميره است در بدر حاضر شد لكن سويد بن مخشى در احد حاضر شد و در بدر حاضر نشد ديگر از روايت اياس بن ابى البكير است رسول خدا ميان او و حارث بن خزيمه عقد مواخات بست وى در بدر واحد و خندق و ديگر مشاهد حاضر شد ديگر انيس ابن قتاده است بعضى گفته اند در احد مقتول شد ديگر ايمن بن يعلى الثقفي است كنيته او ابو ثابت است روايت کرده است پدر او از پيغمبر صلى الله عليه و آله لكن از براى او صحبتى نيست .

باب الياء

من أسامي الذين رووا عن النبي صلى الله عليه و آله

براء بن مالك الانصارى برادر انس بن مالك در احد و خندق حاضر شد براء بن معرور الأنصاري الخزرجى در زمان رسولى خداى صلى الله عليه و آله وفات كرد وى از نقبای ليلة العقبة است براء بن عازب الأنصاري الخزرجى كنيته او ابو عامر است بلال مولى رسول خداى صلى الله عليه و آله در بدر حاضر شد در طاعون دمشق وفات كرد كنيته او ابو عبدالله است و بعضى ابو عمرو و جمعي ابو عبدالكريم گفته اند وى بلال بن رباح است مدفون بباب صغير دمشق است ديگر بلال بن الحارث المزنيست كنيته وى ابو عبدالرحمن است .

ديگر از روايت بشير بن عبدالمنذر است كنيته او ابو لبابه الانصاريست در بدر و عقبه اخيره حاضر شد ديگر بشير بن سعد الانصارى است در بدر حاضر بود در زمان ابو بكر در امارت خالد بن الوليد در يمن مقتول گشت بشير بن

معید ابن الخصاصیة السدوسی ساکن کوفه بود از نخست اسم او زحم بود رسولخداى صلى الله عليه و آله اورا بشیر نام نهاد دیگر بشیر الاسلمی المدنیست نازل کوفه است بشیر بن عقربة الجهنی در کوفه نزول کرد و از رسول خداى صلى الله عليه و آله افزون از يك حدیث روایت نکند بشیر بن یزید الضبعی از روایت بشیر یکتن از بنی الحارث ابن کعب است کنیت او ابوعصام است دیگر بشیر بن سحیم الغفاریست و از روایت بشیر الغنوی از روایت بشیر بن معویة بن ثور البکائی الحجازی از روایت بشیر ابن عاصم صاحب رسول خدا صلى الله عليه و آله است ذکر کرده است غارات را دیگر از روات بشر بن البراء بن معرور است رسول خداى صلى الله عليه و آله میان او و میان وافدین عبدالله التمیمی حلیف بنی عدی عقد مواخات بست در بدر واحد و خندق و حدیبیه و خیبر حاضر شد با رسول خداى صلى الله عليه و آله در روز خیبر از گوسفند مسمومه خورد و بعضی گفته اند دردمند وفات کرد .

بسر بن ارطاة و بعضی ابن ابی ارطاة القرشی گفته اند دو پسر عبیدالله بن عباس را کشت بشر السلمی ابورافع از روایت برید و بعضی بدیل بن ورقاء الخزاعی گفته اند کنیت او ابوعبدالله ابو هندالداریست بریده بن الحصیب الأسلمی و بعضی ابو الحصیب گفته اند بکر بن امیة الضمری برادر عمرو بن امیه از روایت بکر بن مبشر بن خیر الانصاری از روات تست بجیر بن ابی بجیر الجهنی و قبل مولی جهینه در احد و بدر حاضر بود بحاث بن ثعلبه از روایت بسباس بن عمرو ابن ثعلبه حلیف بنی ساعده است.

باب التاء من اسامی الرواة

تمیم مولی خراش بن الصمه ، رسول خداى صلى الله عليه و آله میان او و خباب مولی عتبة بن غزوان عقد اخوت بست در بدر و احد حاضر بود تمیم بن اوس کنیت او ابورقیة الداریست در شام نزول کرد تمیم مولی بنی غنم بن السلم تمیم بن اسید العدوی و بعضی ابن اسد گفته اند کنیت او ابورفاعه است در بصره نزول کرد تمیم بن ثعلبة التمیمی العنبری دیگر از روات تمیم بن یعار بن قیس الانصاری

باب الثاء من أسامي الرواة

ثابت بن قيس بن الشماس الخزرجی خطیب انصار ساکن مدینه بود ریوم یمامه مقتول شد ثابت بن الصامت الأشهلی ساکن مدینه بود ثابت بن الضحاک ابن خلیفة الانصاری از باعین تحت شجره بود در شام سکونت داشت ثابت بن الحارث الانصاری از جمله روایتست ثابت بن یزید بن ودیعة الانصاری الخزرجی کنیت او ابوسعید است و بعضی ابومجدد گفته اند ساکن کوفه بود ثابت بن زید کنیت او ابوزید است وی یکتا از آن شش تن است که در عهد رسول خدای صلی الله علیه و آله قرآن را جمع میکرد ثابت بن رفیع الأنصاری ساکن مصر است ثوبان مولی رسول الله صلی الله علیه و آله مکنی با بی عبدالله است ثعلبة بن الحکم اللیثی از روایتست ثعلبة بن صعیر کنیت او ابوعبدالله بود ثعلبة بن الحاطب الانصاری ثعلبة ابن ابی مالک القرظی ثعلبة بن عمرو کنیت او ابوعمره الانصاری است ثعلبة بن زهدم الحنظلی التمیمی از وفادین است ثقف بن عمرو بن سمیط حلیف بنی عبد شمس است ثابت بن اقرم از روایتست ثابت بن خالد بن النعمان ثابت بن عمرو بن زید بن عدی ثابت بن خنساء ثابت بن هزال ثابت بن ثعلبة الانصاری ثعلبة بن غنمة بن عدی از بنی سلمه ثابت بن وقش بن زغبة الأشهلی از جمله کسانی است که از رسول خدای صلی الله علیه و آله روایت کرده است .

باب الجیم من أسامي الرواة

جعفر بن ابی طالب بنعبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف علیهم السلام در موته شهید گشت جابر بن عبدالله بن عمرو بن حرام در مدینه نازل شد در بدر و هیجده غزوه ملازمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله داشت در سال هفتاد و هشتم هجری وفات کرد جابر بن عبدالله بن رثاب السلمی ساکن مدینه بود کنیت او ابویاسر است دو حدیث از انس روایت کرده است جابر بن عتیک المعاوی الانصاری ساکن مدینه بود و او را پسری بود که مکنی با بی یوسف بود روایت کرده است از رسول الله صلی الله علیه و آله

جابر بن اسامة الجهني در مدینه نازل شد جابر بن سلیم الهجيمي از بنی تمیم و بعضی سلیم بن جابر گفته اند و قول نخستین اصح است کنیت او ابوجری است در بصره نازل شد جابر بن طارق الإحمس کنیت او ابو حکیم است در بصره نزول نمود جابر بن عوف از رواتست جابر بن سمرة السوائي در کوفه نزول کرد جابر بن عمیر الانصاری جابر بن خالد الاشهلی .

جندب بن جنادة الغفاری کنیت او ابوذر است و بعضی جندب بن السکن و بعضی گفته اند اسمش بریر بن جناده مهاجریست در زمان عثمان بن عفان در ربذه وفات یافت رحمه الله جندب بن عبدالله السفیان البجلي العلقی و بعضی جندب النخیر و بعضی جندب الفارق گفته اند جندب بن ام جندب از برای او صحبت است واحمد بن حنبل گفته است از برای او صحبتی نیست کنیت او ابو عبدالله است در

کوفه بود پس از آن در بصره آمد و دیگر باره از بصره خروج کرد جندب بن کعب با اهل شام قتال داد در صحبت او شک است جندب بن مکیث بن جراد بن یربوع الجهني جرهد الاسلمی .

جریر بن عبدالله کنیت او ابو عمرو است و بعضی ابو عبدالله البجلي گفته اند ساکن کوفه بود و از جانب امیر المؤمنین علی علیه السلام برسالت بنزدیک معویه بشام رفت و در سال وفات رسول الله صلی الله علیه و آله اسلام آورد و محمد بن اسحق گفته است که طول جریر شش ذراع بود جبر بن عتیک برادر جابر است جبار بن صخر از روایت جبلة بن حارثة بن شراحیل الکلبی برادر زید است جبیر بن مطعم ابن عدی بن نوفل بن عبدمناف کنیت او ابا محمد است در سال پنجاه و هشتم هجری بدرود زندگانی گفت جبلة بن ازرق از رواتست جعدة النخعمی در کوفه نزول کرد جاریة بن قدامة السعدی عم احنف و بعضی برآند که ابن عم احنف است در بصره نزول کرد جاریة بن ظفر در کوفه ساکن بود اصلش از یمامه است جنادة بن ابی امیة الازدی ساکن مصر بود .

جرموز الهجيمي ساکن بصره است جهجاه بن سعید الغفاری از روات است

جودان ساکن کوفه است جاهمة السلمی ازروات است جون بن قتادة التميمي در بصره نزول کرد جدار از روانست نسبش معلوم نیست جارود بن عمرو بن حنش بن يعلى العبدی از وافدين بر پیغمبر صلی الله علیه و آله است جارود بن المعلى ساکن بصره است جندرة بن خيشنه کنيت او ابو قرصافه است ساکن شام است اصلش کنانست جراح الاشجعی از روانست جميل بن وقاص الغفاری کنيت او ابونصره و بعضی گفته اند جميل عبد ابي ذر رحمه الله است در مصر ساکن بود جميل السلوی از روان است جهمر بن ایاس الدقی الانصاری از روان است جبیر از روان است .

باب الحاء من اسامی الرواة

حمزة بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف عليهم السلام اسدالله لقب او کنيت او ابوعماره و بعضی ابویعلی گفته اند رضیع رسول الله صلی الله علیه و آله است او و پیغمبر صلی الله علیه و آله را ثویبة امرأة ابي لهب شیر داد در حد شهیدشد حمزة بن عمرو الانصاری الاسلامی از رواست حسن بن علی بن ابيطالب عليهم الصلوة والسلام کنيت آنحضرت ابومحمد است شرح حال آنحضرت برخی ازین پیش نگاشته آمد و بعضی را در جای خود انشاء الله تعالی مینگاریم حسین بن علی بن ابيطالب عليهم السلام انشاء الله تعالی شرح احوالات آنحضرت وشهادت آنحضرت در جای خود مرقوم میگردد کنيت او ابوعبدالله است حذيفة الیمان کنيت دی ابوعبدالله ساکن کوفه است در مداین پس از چهل روز از بیعت علی علیه السلام وفات کرد حذيفة بن أسيد الغفاری، کنيت او ابو سريحه است صاحب نبي صلی الله علیه و آله است و او ابن امیه است حرث (1) بن نوفل

ص: 184

1- کاتب در این فصل حارث راحرث نوشته و این از قانون کتابت خارج است زیرا حارث باعتباروصفت الف ولام قبول میکند و اگر الف ولام بر آن داخل کنیم از الف حارث بی نیاز شده و آنرا بصورت الحرث مینویسیم زیرا دیگر با کلمه مشابه خود حرب که الف ولام قبول نمیکند اشتباه نخواهد شد پس اگر حرث بدون الف ولام نوشته شود بدون توجه بنقطه گذاری آن باید حرب خوانده شود و اگرالحرب نوشته شود بازهم بدون توجه بنقطه گذاری آن باید الحارث خوانده شود مگر بدانیم برای کاتب اشتباهی رخ داده است .

الحرث بن عبدالمطلب بن هاشم کنیت او ابو عبدالله است و پسر او نوفل بن الحرث است ساکن مدینه بود در عهد عمر بسوی شام خروج کرد و در شام اقامت داشت تا گاهی که ازینجهان روی برگاشت و بعضی گفته اند که در یوم یرموک مقتول شد حرث ابن اوس بن معاذ بن النعمان الانصاری ساکن مدینه بود پسر برادر سعد بن معاذ است رسول خدای صلی الله علیه و آله میان او و عامر بن فهیره مولی ابی بکر عقد اخوت استوار فرمود در بدر حاضر بود در جنک احد مقتول شد حرث بن ربیع کنیت او ابوقتادة الانصاریست حرث بن انس الاشهلي الانصاری از کسانست که در روز احد مقتول شد حرث بن مالک بن البرصاء اللیثی حجازی حرث بن اقیس در بصره سکون داشت یک حدیث از رسول خدای صلی الله علیه و آله روایت کرده است حرث بن خزیمة الخزرجی الانصاری حرث بن عبدالله بن اوس الحجازی کنیت او ابو بشیر است حرث بن ضرار الخزاعی ساکن حجاز بود حرث بن [حرث] الأشعری از رواتست حرث بن زیاد الساعدي الانصاری ساکن مدینه بود حرث بن حاطب الجمحی القرشی ساکن مدینه بود حرث بن حاطب بن عمرو الانصاری حرث بن حسان البکری و بعضی حرث گفته اند حرث بن عمرو الانصاری خال براء است حرث بن النعمان بن امیة الانصاری در بدر و احد حاضر بود حرث بن عوف اللیثی کنیت او ابوداقد است ساکن مدینه است حرث بن عمرو السهمی ساکن مدینه بود حرث بن عرفجة الانصاری از رواتست حرث بن عبدشمس الخثعمی او را بخاری ذکر کرده است لکن از وی حدیثی ذکر نکرده است

حرث بن الحرث العامری در شام ساکن بود حرث بن قیس بن عمیرة الاسدی الکوفی او را هشتاد زن بودگاهی که اسلام آورد پس پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمان کرد که چهار تن از آنها را اختیار کند و دیگران را جواب گوید .

حرث بن الصمة بن عمرو الانصاری از روات بود حرث بن شریح بن ربیعة النمیری از رواتست حرث بن قیس بن خالد بن مخلد الأنصاري الخزرجی کنیت او ابوخالداست حاضر شد در عقبه با هفتاد تن و در بدر و پس از آن در دیگر

غزوات ویمامه حاضر شد در خلافت عمر بن الخطاب وفات کرد حرث بن مسلم ابوالمغیرة المخزومی القرشی الحجازی از رواتست حرث بن قیس بن هیشة الانصاری در مدینه ساکن بود حارثة بن النعمان الانصاری کنیت او ابو عبد الله است در بدر و احد و از آن پس در دیگر مشاهد حضور داشت وی گفته است که دو کورت جبرئیل علیه السلام را دیدم بصورت دحیة الکلبی نخستین گاهی که پیغمبر صلی الله علیه و آله بسوی بنی قریضه کوچ کرد دیگر وقتی که رسول خدای صلی الله علیه و آله از حنین مراجعت فرمود در رکاب امیر المؤمنین علی علیه السلام داد در زمان مهریه وفات کرد حارثة بن وهب الخزاعی در کوفه سکون داشت حارثة بن سراقه الأنصاری النجاری رسول خدای صلی الله علیه و آله میان او و سائب بن مظعون عقد مواخات بست در جنگ بدر حضور داشت و بدانجا شهید شد حرث بن زید الانصاری در بدر واحد حاضر بود حرث بن عمرو بن عثمان بن عبدالله بن عمرو بن مخزوم کنیت او ابو عمرو کوفی است .

حکم بن عمرو الغفاری در بصره سکون داشت حکم بن سفیان الثقفی الحجازی از روات میباشد حکم بن عمیر از رواتست حکم بن حزن الکلفی بنا بر قول ابن ابی خیثمه و بخاری گفته است که حکیم بن حزن الکلفی است و از بنی تمیم است حکم بن ابی العاص الثقفی ساکن بصره بود حکم بن سعید بن العاص الاموی اسمش عبدالله بود حکم بن حرث السلمی از رواتست حکم بن حزام کنیت او ابو خالد عم زبیر بن العوام است در سال شصت هجری وفات کرد یکصد و بیست سال از عمرش گذشته بود حزن بن ابی وهب از روان است .

باب الخاء من اسامی الرواة

خالد بن الولید از رواتست خالد بن زید کنیت او ابو ایوب انصاریست خباب بن الارت از رواتست خویلد بن عمرو کنیت او ابو شریح الخزاعی است خزیمة بن ثابت از رواتست خنان بن ایما، از رواتست .

باب الذال من اسامی الرواة

ذؤیب کنیت او ابو قبیصه میباشد از روایتست

باب الراء من اسامی الرواة

رافع بن خدیج از روایتست رفاعه بن عبدالمنذر کنیت او ابولبابه است رفاعه بن رافع از روایتست رافع کنیت او ابوسعید بن المعلی است ربیعة بن کعب از روایتست رافع بن عمر الغفاری از روایتست.

باب الزاء من اسامی الرواة

زبیر بن العوام زید بن ثابت زید بن خالد الجهنی زید بن ارقم زید بن سهل کنیت او ابوظلحه است زاهر الاسلمی از باعین تحت شجره است زهیر بن عمرو از روایتست

باب السین من أسامي الرواة

سعد بن ابی وقاص سعد بن زید سعی کنیت او أبو سعید الخدریست سهل بن حنیف سهل بن ابی صمته سهل بن سعد سلمان الفارسی رحمة الله علیه سلمة بن اکوع سمرة بن جندب سائب بن یزید سفیان بن ابی زهیر سلیمان بن صرد سعد بن معاذ سلمان بن عامر الضبی سالم مولی ابی حذیفه سوید بن النعمان سلمة الجریمی والدعمرو سنین کنیت او ابوجمیله است سبرة بن معبد سفیان بن عبدالله الثقفی سفینه کنیت او ابوریحانه است سوید بن مقرن سمرة بن معیر کنیت او ابومحذوره است .

باب الشین من أسامي الرواة

شداد بن اوس شیبة بن عبدالرحمن از روایتست شریک بن سوید از روایتست

باب الصاد من أسامي الرواة

صخر بن حرب کنیت او أبو سفیانست صدی کنیت او ابوامامه است صعّب بن جثامه از روایتست صهیب بن سنان از روایتست صفوان بن

امیه از جمله کسانیست که از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت حدیث کرده است .

باب الطاء من أسامي الرواة

طلحة بن عبدالله از جمله روایتست *** طارق بن الأشیم الاشجعی از روایت

باب الظاء من أسامي الرواة

ظهير بن رافع از جمله کسانیست که از رسولخداى صلی الله علیه و آله روایت حدیث کرده است.

باب العين من أسامي الرواة

علی بن ایطالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف بن قصی بن كلاب علیهم السلام کنیت آنحضرت علیه السلام أبو الحسن است لقب آنحضرت امیر المؤمنین است شرح احوالات آنحضرت را در مجلدات ناسخ التواریخ بشرح رقم کردیم عبدالله بن عثمان کنیت او ابوبکر بن ابی قحافه است عمر بن الخطاب، عثمان بن عفان، عبدالرحمن بن عوف، عبدالله بن عباس، عبدالله بن عمر، عبدالله بن مسعود، عبدالله بن جعفر، عبد الله بن الزبير، عبدالله بن زيد بن عاصم الأنصاري، عبدالله بن سلام، عبدالله بن معقل، عبدالله بن عتبة، عبدالله بن ابی اوفی، عبدالله بن یسر، عبدالله بن موسی الأشعري، عبدالله بن عمرو بن العاص عبدالله بن ربیع، عبدالله بن ابی بکر بن ابی قحافه .

عبدالرحمن بن سمرة، عبدالرحمن بن سعد کنیت او ابوحمید است عبدالله کنیت او ابوهریره است، عبادة بن الصامت، عباس بن عبدالمطلب، عامر بن ربیع، عائذ بن عمرو

عتبان بن مالك، عدی بن حاتم، عروة البارقي، عقبه بن عمرو کنیت او ابو مسعود است، عقبه بن عباس الجهني، عمار بن یاسر، عمران بن حصین، عمر بن ابی سلمه، عمرو بن امیه عمرو بن العاص، عمرو بن عوف بن مالك عویمر ابی الدرداء، علاء الحضرمی، عبدالله بن ثعلبة بن صعیر، عبدالله بن هشام، عبدالله بن زید عبد الرحمان بن ضرار، عبس، عقبه بن الحرث

عمرو بن ثعلبة، عمرو بن سلمه الجرمي، عمرو بن الحرث بن المصطلق، عمر بن خالد بعير اسنادی، عاصم بن ثابت بن الافلح، عامر بن وائله کنیت او ابو الطفیل است، عبدالله بن السائب، عبدالله بن شقیر، عبدالله بن سرجس، عبدالله بن حذافه، عبدالله بن ربیع، عبدالله بن المسیب، عرفجه عبدالله بن عثمان بن ابی العاص، عمرو بن اخطب کنیت او ابوزید است، عمرو بن حریث عمرو بن عبسة، عمارة بن رؤیه، عمر بن عبدالله الجراح ازرواست، عتبة بن غزوان عبدالمطلب بن ربیع، عدی بن عمر، عرفجة، عثمان ازرواست.

باب الفاء من اسامی الرواة

فضل بن عباس از روایت، فضاله بن عبید از کسانیت که از پیغمبر روایت حدیث کرده است .

باب القاف من اسامی الرواة

قیس بن سعد بن عبادة، قیس بن سعود بن النعمان، قدامه بن مظعون در بدر حاضر شد، قبیصة بن مخارق، قطبة بن مالک .

باب الکاف من اسامی الرواة

کعب بن مالک، کعب بن عجره کعب بن عمر وابو الیسر کنان بن حصین کنیت او ابومرئد است، کعب بن عاصم کنیت او ابومالک الأشعریست، و بعضی گفته اند که اسم او عبید است .

باب المیم من اسامی الرواة

محمد بن مسلمة مالک بن ربیع کنیت او ابواسید است، مالک بن الحویرث مالک بن صعصعه، معاذ بن جبل، معویة بن ابی سفیان، مغیره بن شعبه مقداد بن عمرو بن الأسود، معقل بن یسار، مسور بن مخرمه، مسیب بن حزن مجاشع بن مسعود، محمود بن الربیع، مقدم بن معدیکرب، مرداس الأسلمی معن بن یزید، محمد بن ایاس بن بکیر، مروان بن الحکم، مقرن، معویة بن الحکم السلمی، مستورد الفهری، مطیع بن الأسود، معمر بن عبدالله، محمد

محمد بن قيس كنيته او ابوهم الأشعريست برادر ابو موسی است در تعداد كوفيين است و ایشان را برادری دیگر است كه مكنی بابی برده است و بعضی گفته اند كه ابو برده اسم ابی موسی است و برادر دیگر او مكنی با بی عامر بن قيس است

محمد بن جعفر بن ابی طالب در مدنيين شمرده میشود در كوفه خدمت امير المؤمنين علی عليه السلام را دریافت محمد بن حاطب الجمحي در كوفيين شمرده میشود در هجرت اولی در حبشه متولد شد محمد بن انس بن فضالة الظفري الانصاري در شمار مدنيين است محمد بن طلحة بن عبیدالله بن عثمان بن عمرو بن كعب بن سعد بن تیم بن مره كنيته او ابوالقاسم و بعضی ابوسليمان گفته اند در عسکر بصره در يوم جمل مقتول شد محمد بن ابی سلمة عبد الله بن عبد الأسد بن هلال بن عبدالله بن عمرو بن مخزوم حاضر شد با علی عليه السلام و برادرش سلمه و مادرشان ام سلمه زوجه النبي صلی الله عليه و آله هر دو تن را بحضرت امير المؤمنين علي عليه السلام آورد و عرض كرد ايندو تن را برخی تو آورده ام اگر اجازت فرمائی خود نیز در ركاب تو بیرون شوم و بعضی گفته اند سلمه عمر پسران ابی كلمه هستند ابن عقده این روایت را بصواب اقرب دانسته است.

محمد بن عبدالله بن سلام بن الحرث الخزرجي الانصاري در شماره مدنيين است محمد بن عمرو بن حزم الأنصاري در تعداد مدنيين است محمد خدمت علی عليه السلام بود محمد بن بدیل بن ورقاء الخزاعي عدادش در كوفيين است اصلش حجازيست در كوفه نزول كرد و او و برادرش عبدالله در ركاب امير المؤمنين علی عليه السلام حاضر شدند و در خدمت او در صفين قتال دادند و ايندو تن از جانب پیغمبر صلی الله عليه و آله بسوی اهل یمن برسالت رفتند و رسول خدای صلی الله عليه و آله بسوی پدر ایشان بدیل بن ورقاء مكتوب می فرستاد محمد الهمداني خادم رسول خدای صلی الله عليه و آله است محمد و بعضی محمود و برخی سمرة الغفاری گفته اند كه نیزه را میشكافت با دست نزد پیغمبر صلی الله عليه و آله و ایشان را عبدالله بن غلبه مقتول ساخت و در مدینه دست بتاراج برآورد محمد بن زید

بن الخطاب بعضی بر آنند که در زمان رسول خدای صلی الله علیه و آله متولد شد محم بن ربیعہ بن الحرث بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف در شمار مدنیین است .

محمد بن ابی بکر در حجة الوداع متولد شد و بعضی گفته اند در مصر تولد یافت در سال سی و هشتم هجری در خلافت علی علیه السلام از جانب آنحضرت علیه السلام حکومت مصر داشت محمد بن ثابت بن قیس بن الشماس الانصاری در شمار مدنیین است محمد بن عبدالله بن زید الانصاری بعضی بر آنند که در زمان رسول خدای صلی الله علیه و آله متولد شد در شمار مدنیین است محمد بن عطیه در عداد حجازیین است از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمود «من أشراط الساعة أن يخرّب العامر و يعمر الخراب» محمد بن قیس بن مخرمة الزهری در شمار مکیین است بعضی گفته اند که در زمان رسول خدای صلی الله علیه و آله تولد یافت و از عایشه روایت کرده است و از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمود: « من مات في أحد الحرمين بعثه الله آمنا يوم القيمة» محمد بن عمار بن یاسر المخزومی در شمار کوفیین است وقتی مرضی یافت پیغمبر صلی الله علیه و آله او را عیادت کرد و در حقیقت دعا کرد تا بهبودی یافت کهیل بن عمرو بن العاص بن وائل السهمی در شمار شامیین است و در روز گارصفین با معاویة بن ابی سفیان برد .

باب النون من أسامي الرواة

نعمان بن بشیر از روایتست ،نفع کنیت او ابو بكرة است، نضلة بن عبید منیت او ابو برده است، نوفل بن معویة از جمله روایتست، نعمان بن مقرن از روایتست، نواس بن سمعان، نافع بن عنبة از جمله روایتست

باب الواو من اسامي الرواة

وهب کنیت او ابو جحیفه است، واثلة بن الأسقع، وحشی بن حرب وائل بن حجر از جمله روایتست .

باب الهاء من أسامي الرواة

هانی بن نیار کنیت او ابو برده است، هشام بن عامر از روایتست، هشام بن

حكيم بن حزام ازرواست ،

باب الباء من أسامي الرواة

يعلى بن أمية بن أبي عبيدة بن همام بن الحارث بن بكر بن يزيد بن مالك التميمي كنيته ابوسفیانست .

باب الكني من أسامي الرواة

ابوالجمهر بن الحرث گفته اند که اسمش عبدالله است، ابو بشير ازرواستت ابوعامر، ابو مالك الأشعري، ابوداود، ابوحبسه از جمله کسانیست که از حضرت رسول خدای صلی الله علیه و آله روایت حدیث کرده است.

أسماء النساء من الرواة

فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله ام سلمه زوجة النبي صلی الله علیه و آله و عايشه و حفصه و ام حبيبه و ميمونه و جويرية بنت الحرث، زينب بنت جحش، صفية بنت حبي، سودة بنت زمعة، اسماء بنت ابي بكر. ام هاني بنت ابيطالب نامش فاخته است، ام الفضل نامش لبابه است، زينب بنت ابي سلمه، ام كلثوم بنت عقبه ام قيس بنت محسن سبيعة الاسلاميه بنت الحرث، ام حرام بنت ملحان، ام سليم ام شريك ام عطيه، زينب بنت مسعود زوجه مسعود الربيع، فاطمه بنت قيس ام خالد بنت خالد بن سعيد بن العاص، ام رومان، ام العلاء، حبي بنت حرام صفيه بنت شيبه، خوله بنت مغامر و بعضی بر آنند که خوله بنت قيس است، ام سليط، خوله بنت حكيم، حزامه بنت وهب، أم الحصين، ام مبشر، ام هشام بنت حارثه اخت عمر، أسماء بنت عميس .

ص: 192

اشاره

باب الهمزة

اسامة بن زيد بن حارثة مولى رسول الله صلى الله عليه وآله اصلش از كلب است نسب او معروفست اصبع بن نباته التميمي الحنظلي إبراهيم بن عبد الله القارى از قارة است ايوب بن عبيد بدرى اشعث بن قيس الكندي از خوارج است لعنه الله احنف بن قيس التميمي ابي بن قيس اشرف بن جبلة برادر حكيم بن جبلة إبراهيم بن يزيد النخعي اويس التميمي اسودبن برير اعين بن ضبيعه اسود بن عرفجة السكسكى شامى از معويه فرار كرد اويس القرني اسودبن يزيد النخعي از كسانيست كه از امير المؤمنين عليه السلام راويست .

باب الباء من أسامي الرواة

بريدة بن الحصيب الأسلمي الخزاعي مدني و عرييست براء بن عازب انصاري بشير بن زيد بكر بن تغلب السدوسي بشير بن الخصاصيه نامش برير بودرسول خدائش بشير نام نهاد بشير بن ابي مسعود الانصاري در روز حره وفات كرد بشر بن مسعود از كسانيست كه از امير المؤمنين عليه السلام روايت کرده است .

باب التاء من أسامي الرواة

تميم بن حذام الناحبي در خدمت امير المؤمنين عليه السلام حاضر بود از جمله رواست تميم بن عمرو كنيت او ابو حبش است از جانب امير المؤمنين عليه السلام عامل بود در مدينه الرسول تا وقتى كه سهل بن حنيف رسيد از كسانيست كه از آن حضرت روايت کرده .

باب التاء من أسامي الرواة

ثابت بن سيد ثابت بن الحجاج وى از زيد بن ثابت روايت کرده است ثابت البناني كنيت او ابوفضاله بود. با آنحضرت عليه السلام در صفين حاضر بود از جمله آنا نيست كه از آنحضرت عليه السلام روايت حديث کرده است .

باب الجيم من أسامي الرواة

جندب بن جنادة بعضی جندب بن السکن گفته اند کنیت او ابو ذراست یکی از ارکان اربعه است رحمه الله جندب بن عبدالله الازدی از رواست جابر بن عبدالله الانصاری المدنی العربی الخزرجی جویریة بن مسهر عربی کوفی جعدة همدانی کوفی جبلة بن عمرو جمادة بن سعد الانصاری جریر بن عبدالله البجلی [حجارة بن سعد الأنصاري] جبلة بن ابی سفیان مضرى جبلة بن عطیه کنیت او ابو عر فاست جاریه بن قدامه السعدی عم الأحنف جعدة بن هبيرة المخزومی ابن اخت امیر المؤمنین علی علیه السلام مادر او ام هانی بنت ابیطالب است جحل بن عامر جریر بن کلب الکندی از رواست .

باب الحاء من أسامي الرواة

حسن بن علي عليهما السلام حسين بن علي عليهما السلام حذيفة بن اليمان العبسی در شمار انصار است و از ارکان اربعه شمرده شده است حبيب بن المظاهر الاسدی حارث الهمدانی الحالقی حکیم بن سعد الحنفی کنیت او ابو تحبی است از شرطة الخمیس است حجر بن عدی الکندی از ابدال است حسن العرنی از بجيلة حارث بن قيس الجعفي حبة بن جوين العرنی وکنیت او ابو قدامه است و بعضی ابن حویة العرنی گفته اند حصین بن جندب کنیت او أبو ظبيان کوفی حجاج بن عمر و الانصاری حارث بن سراقه حبيب بن عبدالله حصین بن حارث بن عبدالمطلب حجاج بن عمرو حنظله بن النعمان بن عمرو از بنی زریق است حارث بن عمرو اللیثی کنیت او ابو واقد است حبيب بن اسلم حارث بن الربیع کنیت وی ابو زیاد است از جانب آنحضرت عامل مدینه بود یکتن از بنی مازن بن النجار است حارث بن قيس پای او در صفین مقطوع شد حکیم بن جبلة حلاش بن عمرو الهجري حزين القاری حبيب بن ابی ثابت حارث بن همام النخعی صاحب لوای مالک اشتر بود در صفین حرث بن جابر الحنفی حارث بن شهاب الطائی حارث بن حصیره حارثة بن قدامه حارثة بن ثور

حصین بن المنذر کنیت او ابوساسان الرقاشی صاحب رأیت امیر المؤمنین علیه السلام بود حارث بن الصباح حارث بن جمهان حصین بن عبد الرحمان السلمی حسین بن نوف الناعطی حسان بن مخزوم البکری در حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام حضور داشت حبش بن مغیره ازرواست .

باب الخاء من أسامي الرواة

خالد بن زید المدنی عربی خزرجی کنیت او ابو ایوب انصاریست از خزرج است خزیمه بن الثابت والشهادتین خوات بن جبیر بدری خشرم بن الحارث بن المنذر از بنی سلمه است خالد بن ابی دجانہ از اهل بدر است خارجه بن مصعب خالد بن حصین خالد بن معمر الذهلی از جمله رواست .

باب الدال من أسامي الرواة

دینار کنیت او ابوسعید است ولقب او عقیصی ست و ازینروی لقب یافت که شعری در این باب گفت.

باب الراء من أسامي الرواة

رشید الهجری الریاش بن عدی الطائی ربیعہ بن ماجد الاسدی عربی کوفی رفاعه بن رافع الانصاری رافع بن حد بچ رفاعه بن شداد رفیعہ المحاری ربیعہ بن علی ابو اسحاق از وی روایت کرده است رکان اللحم از جمله کسانست که از امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت کرده است .

باب الزاء من أسامي للرواة

زید بن ارقم الانصاری عربی مدنی خزرجی چشمش کور شد زید بن صوحان از ابدال است در یوم جمل کشته شد زاذان کنیت او ابوعمره الفارسی است زیاد بن الجعد زر بن حبیش مردی فاضل بود زید بن وهب الجهنی کوفی زید بن الحصین الاسلامی از مهاجر نیجت زید بن خالد الجهنی زیاد بن بیاضه الانصاری زید بن حارثه وی مکنی بابی اسامه بن زید است زمیله الزعل بن جبله برادر حکیم بن جبله زید بن مریع زید بن هانیه السبعی

زحر بن قیس از جانب امیر المؤمنین علیه السلام در ری بنزدیک جریر بن عبدالله برسالت رفت زیاد بن کعب بن مر حب لکن ازینروی که با حضرت امام حسین علیه السلام براستی کار نکرد در کار وی نظریست و او را از ثقات نشمرند از جانب حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام عامل بصره بود زید بن ربیعہ کنیت او ابو معبد است منابع ایشانست زیاد بن النضر الحارثی زیاد بن الحفص التمیمی زیاد بن الحصین التمیمی از اهل بصره و از اهل جزیره است از آنانست که از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است

باب السین من أسامي الرواة

سلمان الفارسی مولی رسول الله صلی الله علیه و آله مکنی بابی عبدالله است اول ارکان اربعه است سعد بن مالک الخزرجی مکنی بابی سعید الخدری الأنصاری العربی المدنی است سهل بن حنیف الأنصاری العربی کنیت او ابو محمد است از جانب امیر المؤمنین علی علیه السلام والی مدینه بود سوید بن غفله سلیم بن قیس الهلالی سیحان بن صوحان العبدی برادر صعصعه سعد مولای او علیه السلام سلمة بن کهیل سالم بن ابی الجعد سعد بن عمران و بعضی سعد بن فیروز کوفی مولی، خروج کرد در یوم الجماعه با ابن الأشعث کنیت او ابوالبختری است سعد بن وهب الهمدانی سلیمان بن سرد الخزاعی در جنگ جمل تخلف کرد [و عذر او] مرویست از حسن علیه السلام و بعضی گفته اند که دروغ باو بستند در عذر او در تخلف سلمه بن الاکوع سهل بن سعد الساعدی سعد بن عمرو سعد بن زیاد بن ودیعہ سمرة بن ربیعہ سعید بن قیس الهمدانی سفیان بن اکیل سعید بن وهب الجهنی سلامة النری سید بن عبید البختری سعید بن مسعود الثقفی سنان بن مالک النخای سفیان بن یزید روایت او را داشت پس از او برادرش عبدالله بن یزید پس از آن برادرش کرب بن یزید پس از آن روایت را عمیره بن بشر بر داشت پس از آن برادرش حارث بن بشر پس ایشان کشته شدند پس گرفت رأیت را وهب بن کریب ابوالقلوص سماک بن عبد عوف سعد بن حذیفه الیمانی سلیمان بن مسهر

از خرشه روایت میکرد و در نسخه دیگر خرشه بن الحر الحارثی است و بودند جمیع از مستقیمین اعمش از وی روایت میکرد سعد بن حمید کنیت او ابوعمار است در صفین چشمهایش کنده شد از روایت است .

باب الشین من أسامي الرواة

شریح بن النعمان الهمدانی شداد بن ازمع الهمدانی شتیر بن شکل العبسی سعد گفته است شبیر است شقیق بن سلمه کنیت او ابووداک است شریح بن قدامه السلمی شبت بن ربیع بسوی خوارج مراجعت کرد شریک الاعور السلمی النخمی شقیق بن ثور شرحبیل وهبیر و کریب و برید و شمیر و بعضی شقیق گفته اند ایشان برادران شریح هستند در صفین مقتول شدندهریکتن لوا بدرست کرد بعد از دیگری تا اینکه مقتول شدند شهر بن عبدالله بن حوشب از جمله روایت است.

باب الصاد من أسامي الرواة

صعصعة بن صوحان صیفی بن ربیع صلد بن زفر صاحب عمر صبیره بن سفیان صادق بن الأشعث صفوان بن حذیفة بن الیمان صهبی کنیت او ابو حکیمست جد حنان بن سدیر است .

باب الضاد من أسامي الرواة

ضرار بن الصامت از کسانی است که از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده

باب الطاء من أسامي الرواة

طارق بن شهاب الاحمسی کنیت او ابو حیه کوفی است طفیل بن الحرث بن عبدالمطلب بدری طرماح بن عدی از جانب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بسوی معویه برسالت رفت .

باب الظاء من أسامي الرواة

ظالم بن ظالم و بعضی ظالم بن عمرو گفته اند کنیت او ابو الاسود الدثلی است از روانست ظبیان بن عمارة التمیمی ظالم بن سراق کنیت او ابو صفره

والد مهلب است از شیعیانست بعد از جهل بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام آمد و عرض کرد: «أما والله لو شهدتك ما قاتلك ازدی» در بصره وفات کرد و امیر المومنین علیه السلام بروی نماز گذاشت .

باب العین من اسامی الرواة

عمار بن یاسر کنیت او ابو یقظان است حلیف بنی مخزوم است و نسب بسوی عنس بن مالک رساند و هو مذحج بن ادد رابع ارکان است عبید بن التیهان عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب پدر عبدالله عباس نیز در شمار اصحاب آنحضرت علیه السلام است عبدالله بن جعفر بن ابیطالب قلیل الروایه است عبدالله و عبدالرحمان بن بدیل بن ورقاء و برادر ایشان محمد از جانب رسول خدای علیه السلام برسالت در یمن رفتند و آندوتن در رکاب امیر المومنین علیه السلام در صفین مقتول شدند عمرو بن الحکم الخزاعی عبدالله بن الحرث برادر مالک اشتر عامر بن واثله کنیت او ابو الطفیل است هشت سال زمان رسول خدای صلی الله علیه و آله ادراک کرد در سال احد متولد شد عرفه الازدی [وهو] عرفه المدنی رسول خدای صلی الله علیه و آله در حق او دعا کرد و فرمود اللهم بارک فی صفقته عثمان بن حنیف الأنصاری العربی عبادة بن الصامت پسر برادر آیدر در بصره اقامت داشت از شیعیان است رحمها الله عبید بن عبد کنیت اور ابو عبدالله الجدلی است و بعضی گفته اند که در تحت رأیت مختار بود عبدالله بن یحیی الحضرمی کنیت او ابو الرضاست عبیده السلمانی علی بن ربیعة الوالبی الاسدی از عباد است عبیدالله بن ابی رافع از کتاب آنحضرت علیه السلام است عبدالله بن شداد بن الهاد اللیثی عربی کوفی عبایة بن ربعی الاسدی عامر بن صحرة السکونی عربی کوفی عبید بن الجعد عبد الرحمان بن عوسجه عبد خیر بن ناجد کنیت او ابوصادق الازدیست .

عبید بن فضلة الخزاعی از روانست این اعمش از پدرش سؤال کرد که قرائت قرآن را از که آموختی گفت از یحیی بن وثاب و یحیی بن وثاب از عبید بن فضله آموخت عبید بن فضله روزی یک آیه قرآن قرائت کردی و تا چهل و هفت سال بتمامت

يك قرآن قرائت کرد يحيى بن وثاب مردی مستقيم بود ذكر کرده است كه يحيى بن وثاب گاهی كه بنماز ايستادی چنين بود كه شخصى را مخاطب کرده باشد عبدالله بن خليفه كنيث او ابو العريف الهمدانيست عبدالله بن ربيعة السلمى عباية بن رفاعه بن رافع بن خديج الانصارى عبدالرحمان بن ابى ليلى الانصارى عربى كوفى با امير المؤمنين عليه السلام حاضر بود عمرو بن دويم الهمداني عربى كوفى عقيل بن ابى طالب عمرو بن ثعلبه عقبه بن عمرو بدرى عبدالله بن عتيك بدرى عمرو بن عوف الليثي عقبه بن عامر عقبه بن الصامت عامر بن عبد عمرو عوف بن حارث بدرى عمرو بن محصن كنيث او ابواحيحه است و او در صفين بشهادت رسيد وى آنكس است كه تجهيز لشكر امير المؤمنين عليه السلام را نمود گاهی كه بسوى جمل رهسپار بود بصد هزار درهم .

عدى بن حاتم الطائي عتيق بن معاوية بن الصامت الانصارى از بنى زريق از خزر جست كنيث او ابوالعياش الزرقى است فارس رسول خداى صلى الله عليه و آله بود عامر بن عبد عمرو كنيث او ابو حبيب است عمرو بن عزبة بن عبدالله بن زيد بن عاصم از رواست عبدالله بن عمرو بن عتيك بن عازب از رواست عتبة بن عمرو عثمان بن سعد بن أحوز عامر بن يزيد عبد الرحمان بن حنبل الجمحى در صفين مقتول گشت عرفجة بن ابى برده الليثي عامر بن أخيل عبدالرحمان بن عمرو بن الجموح عتبة بن رفاعه بن رافع بن مالك از بنى زريق عبد الرحمان بن ابى طلحه عبدالله بن عمرو بن معاذ بن الجموح از بنى سلمة عامر بن مسعود بن سعد عبيدالله بن عمرو بن محصن عبدالله بن ثابت عبد الرحمان بن عمرو عروة بن الساعد از رواست عبد الرحمان بن عبد ربه

عبدالرحيم وعبدالرحمان پسران خراش بن الصمة بن الحرث عبد الله بن زيد عمرو بن بلال عبيد مولى زيد عمارة بن اوس .

عبدالله بن خباب بن الارت خوارج او را مقتول کردند پيش از واقعه نهروان عمرو بن حزم النجارى وى از جانب رسول خداى صلى الله عليه و آله عامل نجران بود علاء

بن عمرو عبدالله بن ابی طلحه وی آنکس است که آنگاه که هنگام زائیدنش شد رسول خدای صلی الله علیه و آله در حق او دعای خیر فرمود عبدالله بن زید بن عاصم از بنی النجار در یوم حره مقتول شد عمرو بن ابی سلمه بن ام سلمه ربیب رسول خدای صلی الله علیه و آله بود عون بن جعفر بن ابی طالب عبدالله بن الكواخارجی ملعون عبد الرحمان بن جندب علی بن ربیعة الاسدي علقمة بن قیس عباس بن ربیعة بن الحرث بن عبدالمطلب عبدالله بن الحرث بن نوفل بن عبدالمطلب عبدالله بن حکیم بن جبلة عبدالله بن سبا همان کس است که کافر و غالی شد عبدالله بن سلمه عباد بن قیس صاحب الترهات عطاء بن رباح مخلط عطیة العوفی به البکائی شناخته میشود بطنی از همدانست عبدالله بن عمار بن عبد یغوث عبدالله بن حارثه عبدالرحمان بن سیار عبدالله بن جناده عدی بن جبیر عمرو بن حرث عدو الله ملعون عمارة بن ربیعة الجرمی عبدالله بن العوف الاحمر عبدالله بن زعیم و بعضی عبدالرحمان بن غنم گفته اند عوف بن بشر عبد الله بن سوید ملقب بحرشی عبدالرحمان بن عمرو عقیل الخزاعی عمیر بن عطار عامر بن الأصقع الزبیدی از جانب امیر المؤمنین علی صلی الله علیه و آله بجانب معویه بن ابی سفیان رسول گشت .

عبدالله بن وهب الراسبی رئیس خوارج ملعونست عمیر بن سعد النخعی عبدالله بن عون الأحمرو بن مرجوم العبدی عمرو بن الحارث بن قدامه عباس بن شریک عابد بن بکر عقبه بن حریر عبدالله بن صفوان عمرو بن الزبیر کنیت او ابوایل است عبدالله بن الطفیل العامری عبد الرحیم بن محرز الکندی عامر بن عبدالاسود عقیف بن ابی عقیف عبدالله بن ابی ربیعه عبد الرحمان بن عبدین الکنود عقبه بن عمرو الانصاری صاحب رسول الله صلی الله علیه و آله و از جانب آنحضرت علیه السلام خلیفتی کوفه داشت عنبسة بن جبیر عبد الأعلى از وی روایت کرده است عامر بن طریف علقمة بن قیس در صفین مقتول گشت و برادرش ابی بن قیس عباس بن ربیعة النخعی عمرو بن الأصم در مدینه

بحضرت حسن بن علی علیهما السلام آمد و آنچه غالیان می گفتند ذکر کرد و آنحضرت انکار کرد ایشان را عبد خیر بن خیران بن همدان الخیرانی عبدالله بن شخیر الأزدی کنیت او ابو معمر است .

عبدالله بن زیاد بعد از شهادت امام حسین علیه السلام در بصره آمد بشر بن عباد بن قیس بن ثعلبه با او گفت و عبدالله علیه اللعنه او را بارای خود شریک میدانست وگفت با بشر چه می گوئی در حق حسین؟ بشر گفت جز این نیست که حسین علیه السلام بخدمت جدش شتافت و جدش از برای او شفاعت می کند تو نیز بنزدیک زیاد می روی وی نیز شفاعت ترا مینماید و بدانجا که باید واصل شوی میشوی و ترا بحضرت امام حسین راهی نیست در اینوقت عبدالله زیاد گفت من غش و نفاق ترا با خود دانستم عبدالله بن ابی السفر همدانی عبدالله بن سجیله الخراسانی عبدالله بن عمیر عبدالله بن سلمه گویند وقتی گفت ندانستم چه مرا از حضور جنگ صفین بازداشت با اینکه سخت دوست داشتم که در هر مشهدی که علی علیه السلام حاضر شدی حاضر شوم عوف العقیلی از روانست .

باب الفاء من أسامي الرواة

فرات بن عمرو کنیت او ابو بشر است فاکه بن سعید در صفین مقتول شد از جمله رواست .

باب القاف من أسامي الرواة

قیس بن سعد بن عباد وی آنکس است که چون خلافت بر ابوبکر بن ابی قحافه استقرار یافت سر بیعت او در نیارورد قنبر مولی امیرالمؤمنین علی علیه السلام قیس بن یزید قرط بن کعب قیس بن عبد ربه فترة الساعدي قثم بن العباس بن عبد المطلب القعقاع قیس بن المقربة الجشمین جشم بن معویة بن بکر اسمش مالکست قبیصة بن شداد قعقاع بن عمیر التمیمی قیس بن عباد البکری قیس بن قره بسوی مهویه فرار کرد قیس بن قهران قیس بن عباد بن قیس بن ثعلبة البکری ممدوح قیس بن ابی احمد از رواست .

باب الكاف من أسامي الرواة

كثير بن نمير الحضرمي كليب بن شهاب كعب بن عمير كعب بن عجره كعب بن زيد كميل بن زياد النخعي الكلح الضبي داخل لشكر اميرالمؤمنين عليه السلام بود در صفين كعب بن عبدالله با آنحضرت بود در جمل و صفين و ديگر مشاهد .

باب اللام من أسامي الرواة

لوط بن يحيى الأزدي كنيته او ابو مخنف بكرى است ذكر کرده است اين را كشي لكن شيخ در رجال مي گويد لوط بن يحيى ملاقات نکرده است اميرالمؤمنين عليه السلام را بلکه ابو يحيى از اصحاب آنحضرت عليه السلام است و روايت كشي صحيح نيست ،

باب الميم من أسامي الرواة

مقداد بن الاسود الكندي اسم پدرش عمرو النهرايست اسود بن عديغوث را مقداد بجای پدر مي خواند و بسوی او نسبت داده مي شد كنيته مقداد ابو معبد است ثاني أركان اربعة است عمل بن جعفر بن ابى طالب قليل الروايه است مغيرة بن نوفل بن الحرث بن عبد المطلب محمد بن بديل بن ورقاء الخزاعي مالك بن الحارث الأشتر النخعي ميثم بن يحيى التمار محمد بن ابى بكر بن ابى قحافة مسيب بن نجبة الفزاري ميمون بن مهران ميسر مولى كنده مسلم بن زيد السعدي مخنف بن سليم الازدي عربى كوفى مسعود بن الأسود مازن بن حنظله مسطح بن اثانه بدرى مسعود بن الأسود بن اوس بدرى مسور بن مخرمة الزهري از جانب امير المؤمنين عليه السلام بجانب معوية بن ابى سفيان رسول شد معاذ بن الصمة مرة بن النعمان بن عمرو از بنى زريق مسعود بن اسلم محمد بن مسعود بن سعد معاذ بن عمرو بن الحمق مسعود بن قيس محمد بن ثابت بن قيس بن الشماس محمد بن ابى حذيفة از جانب حضرت امير المومنين على محمد عامل مصر بود معقل بن قيس منذر النضري محل بن خليفه روايت کرده است خبر

عددی بن حاتم را گاهی که خدمت حضرت علی بن ابی طالب علیهما السلام آمد مصعب الحارثی معویة بن الحارث در روز صفین صاحب لوای اشتر بود معاذ بن جبل مرداس بن اثیه خارجی بمعویة پیوست مرة الهمدانی معویة بن صعصعه ابن اخي الأحنف مغيرة بن خالد مصقلة بن هبيرة بسوی معویة فرار کرد میسرة بن المسیب بن حزن کنیت او ابوسعید است بحضرت علی علیه السلام وصیت کرد مرقع بن قمامه الاسدی کیسانی بود مهدی مولی عثمان مردی محمود است وی آن کس است که بیعت کرد با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام علی البراءة من الأولین

باب النون من أسامي الرواة

نعمان بن قتادة بن ربعی از جانب آنحضرت علیه السلام عامل مکه بود نعمان بن عجلان از بنی زریق از جانب آنحضرت علیه السلام در بحرین و عمان عامل بود نضلة ابن عبیدالله کنیت او ابو بردة الأسلمی الخزاعی عربی مد نیست نعیم بن دجاجة الاسدی و بعضی نعیم بن خارجه گفته اند نعمان بن صهبان وی آنکس است که امیرالمؤمنین علیه السلام یوم جمل فرمود هر کس بخانه او پناه جوید ایمن باشد نجاشی الشاعر نوفل بن فروة الأشجعی الخارجي ملعون نشاء بن مالك الجهني نافع بن عتيبة نوفل بن عبیدالله بن المکنون نميلة الهمدانی کنیت او ابو ماویه است از جمله کسانیست که از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است .

باب الواو من أسامي الرواة

وهب بن عبدالله السوائي کنیت او ابو جحيفه است و هب بن ابی و هب و هب بن عدي و هب بن الاجدع بن راشد .

باب الهاء من أسامي الرواة

هاشم بن عتبة بن ابی وقاص المرقال و ازینروی که در جنگ هروله میگرد اورا مرقال نام کردند هبيرة بن مریم الحمیری عربی کوفی هند بن عمرو

الجملی هیاج بن هیاج هانی بن النمر هانی بن هانی المرادی ابو اسحق از وی روایت کرده است .

باب الباء من أسامي الرواة

یحیی بن الجرار مولی بجیله وی آنکس است که روایت کرده است که عثمان بن عفان دختر رسول خدای صلی الله علیه و آله را کشت واعمش و غیر او از وی روایت کرده اند مردی مستقیم بود یزید بن نویره در جنگ نهران مقتول شد وی آنکس باشد که رسول خدای صلی الله علیه و آله باو فرمود هر کس از این صلی الله علیه و آله تجاوز کند از برای او بهشت است پس عرض کرد نیست، در میان من و بهشت مگر این تل آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود آری چنین باشد پس زد شمشیرش را تا آنگاه که از تل تجاوز کرد درینوقت پسر عم او عرض کرد یا رسول الله اگر من نیز از این تل تجاوز کنم از برای من همانست که از برای پسر عم منست فرمود چنین باشد پس گذشت تا اینکه از تل تجاوز کرد پس از آن هر دو مراجعت کردند و در سرقتیلی که کشته بودند منازعت داشتند رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود که بشارت باد شما را که واجب گشت از برای شما حیاض جنت یزید بن طعمه یزید بن قیس ، یونس بن یزید بن مهران یزید بن قیس الارحبی از جانب آنحضرت علیه السلام عامل ری وهمدان و اصفهان بود یزید این جمله یزید بن معویة ابن عم عبدالله بن الطفیل بن یزید الأحنف ابن قیس از جمله کسانیست که از آنحضرت علیه الصلوة والسلام روایت کرده است .

باب من عرف بكنية و قبيلته من الرواة

اشاره

ابو الهیثم التیهان أبو الحمراء خادم رسول الله صلی الله علیه و آله ابوسنان الانصاری ابو لیلی ابو فاخته مولی بنی هاشم ابوقرة الکندی القاضی أبو بکر بن حزم الأنصاری عربی ابو عبدالله بجلی کوفی أبو اراکة البجلی کوفی ابو بردة الازدی ابوصادق وهو ابو عاصم بن کلیب الجرمی عربی کوفی ابو بشر الانصاری ابو قتادة الانصاری ابو عامر بن العامر ابو مسعود الانصاری ابو لیلی بن حارثه ابو الجعد مولی ابن عطیه ابوقرة السلمی ابو منذر الجهنی

ابو اليسر بن عمرو الانصاری وی آنکس است که آنگاه که نازل شد قوله تعالی «یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وذروا ما بقی من الربوا إن کنتم مؤمنین» گفت «وذرنا» و آنگاه که نازل شد قوله تعالی «فلکم رؤوس أموالکم» ، گفت «قد رضینا» و آنگاه که نازل شد آیه کریمه «وإن کان ذو عسرة فنظرة إلى میسرة» گفت «قد أنظرنا» و آنوقت که نازل شد دو آن تصدقوا خیر لکم إن کنتم تعلمون(1)، گفت «تصدقنا» .

ابوالورد بن قیس بن فهد ابو جند بن عمرو آنکس است که جمل را عقر کرد ابو اسحق الهمدانی ابو مریم ابو جحیفه ابوجعدة الاشجعی ابو رملة الانصاری ابومعاذ النصری ابورزین الاسدی ابو نصره العبدی ابوالخلیل ابونوح الکلاعی ابوشمر بن ابرهه بن الصباح الحمیری از اهل شام است و با او جمعی از مردم شام در روزصفین بحضرت امیر المومنین علیه السلام ملحق شدند ابو السفاح البجلی وی اول کس است که در یوم صفین از اصحاب امیر المومنین علیه السلام شهید گشت ابو حبیش الأزدي ابو الولید البجلی ابوالکنود الوایلی ابو لیلی بن عبدالله بن الجراح .

ابو الجوشا صاحب رایت آنحضرت علیه السلام بود گاهی که از کوفه بجانب صفین رهسپار گشت و رایت دیگر خود را بنوح بن الحارث بن عمرو المخزومی سپرد و رایت انصار را قرط بن کعب بر افراخت و رایت کنانه را عبدالله بن بکیر ابن عبد یالیل برافراشت و رایت هذیل را عمرو بن ابی عمرو الهذلی راست کرد و رایت دیگر را رفاعه الهمدانی بلند کرد و بیرون شد با مقدمه لشکر ابو لیلی بن عمرو و أبو سمرة بن ذویب ابوجمیله ابو خمیصه ابوسخیله ابوامامه از برای او صحبتی است معویه برای او نگاهبان گماشت تا اینکه بسوی علی علیه السلام فرار نکند ابوالسفن ابوالورد ابوزید مولی عمرو بن حرث با علی علیه السلام حاضر شد از آنانست که از آنحضرت روایت کرده اند.

ص: 205

باب النساء من الرواة

ام حکیم بنت عمرو بن سفیان الخولیه عمره بنت نفیل نضرة الأزدیة روایت کرده است که علی علیه السلام فرمود از آن زمان که رسول خدای صلی الله علیه و آله آبدهن مبارک بچشم من مالید دیگر چشم من درد نکرد.

أصحاب ابي محمد الحسن بن علي عليهما السلام

اشاره

باب الهمزة

احنف بن قيس اصبع بن نباته اشعث بن السوار از كسانيست که از امام حسن عليه السلام روایت کرده اند.

باب الجيم من اسامي الرواة

جابر بن عبدالله الانصاري جعبدالهمداني جارود بن المنذر جارود ابن بشر از جمله روات است .

باب الحاء من اسامي الرواة

حبيب بن مظاهر حذيفة بن اسيد الغفاري حارث الاعور حجر بن عدی بن حاتم حبة بن جوين العرني حبابة الوالبيه از جمله آنانست که از حسن بن علي عليهما السلام روایت کرده است .

باب الراء من اسامي الرواة

رشيد هجري از رواتست رفاعة بن شداد از رواتست .

باب الزاء من اسامي الرواة

زيد بن أرقم از آنانست که از حضرت امام حسن عليه السلام روایت کرده است .

باب السين من أسامي الرواة

سليم بن قيس الهلالي سفیان بن ابی لیلی الهمداني سليمان بن صرد

الخزاعي خدمت رسول خدای صلی الله علیه و آله را درک کرده بود سوید بن غفله .

باب الظاء من اسامي الرواة

ظالم بن عمرو و بعضی ظالم بن ظالم گفته اند کنیت او ابوالاسود الدثلی است .

باب العين من اسامي الرواة

عبایة بن عمرو بن ربیع عمرو بن الحمق الخزاعي عامر بن واثلة بن الاسقع عبد الله بن جعفر بن ابيطالب عبيدالله بن العباس بن عبدالمطلب بمعوية ملحق شد عمرو بن قيس المشرقي .

باب القاف من أسامي الرواة

قيس بن سعد بن عبادة الانصاری از جمله کسانیست که از حسن بن علی علیه السلام روایت کرده اند.

باب الكاف من أسامي الرواة

کمیل بن زیاد النخعی کیسان بن کلیب کنیت او ابوصادق است از جمله روات است .

باب اللام من أسامي الرواة

لوط بن یحیی کنیت او ابو مخنف است از کسانیست که از حسن بن علی علیهما السلام روایت کرده اند.

باب الميم من أسامي الرواة

مسلم البطين مسعود مولی ابی وائل کنیت او ابو رزین است میثم التمار مسیب بن نجبه مسلم بن عقيل بن ابيطالب از جمله روا تست رحمة الله عليه .

باب الهاء من أسامي الرواة

هلال بن نساف از روات است .

باب الكنى من أسامي الرواة

ابو اسحق الهمدانی ابواسحق السبيعي .

باب النساء من اسامي الرواة

فاطمه بنت حباة الوالبيه بنا بر قول سعد بن عبدالله از حسنين عليهما الصلوة والسلام روايت کرده است.

أصحاب أبي عبدالله الحسين بن علي عليهما السلام

باب الهمة

انس بن الحارث الكاملی اسعد بن حنظلة الشباهی اسلم مولى ابن المدينة .

باب الباء من أسامي الرواة

بشر بن غالب بكيل بن سعيد قبيله ايست در يمن از همدان از جمله روات است .

باب الجيم من أسامي الرواة

جابر بن عبدالله الانصارى جعفر بن على گویند مادرشام البنين با او بود جون مولى ابى ذر جون بن مالك جنادة بن الحرث السلمانى جندب بن حجير جعبدالهمداني از رواست .

باب الحاء من اسامي الرواة

حبيب بن مظاهر حنظلة الحر بن يزيد بن ناجية بن سعيداز بنى رياح بن يربوع حجاج بن مالك حجاج بن مرزوق حلاش بن عمرو حنظلة بن الأسعد الشبامى ازرو تست .

باب الزاء من أسامي الرواة

رشيد الهجري رميث بن عمر از كسانيست كه از امام حسين عليه السلام روايت کرده است .

باب الزاى من أسامي الرواة

زيد بن ارقم زيد بن معقل زاهر صاحب عمرو بن الحمق زهير بن

القین از جمله روایتست .

باب السین من أسامي الرواة

سلیم بن قیس الهلالی سلیم مولی حسین علیه السلام با او کشته شد سیف بن مالک سوید بن عمرو بن ابی المطاع سفیان بن سریع سوار بن المنعم بن الحابس سعد بن عبدالله از جمله کسانی است که از حضرت امام حسین علیه السلام روایت حدیث کرده است.

باب الشین من اسامی الرواة

شیب بن عبدالله النهشلی شریح بن سعد بن حارثه شوذب مولی شاکر از کسانی است که از آنحضرت علیه السلام روایت می کند

باب الضاد من اسامی الرواة

ضرغامه بن مالک از جمله کسانی است که از حضرت حسین بن علی علیهما السلام روایت حدیث کرده.

باب الطاء من أسامي الرواة

طرمح بن عدی بن حاتم طائی از اشخاصی است که از آنحضرت علیه السلام روایت کرده است .

باب الظاء من اسامی الرواة

ظالم بن عمرو کنیت او ابو الاسود دثلی است از کسانی است که از حضرت امام حسین علیه السلام روایت کرده .

باب العين من اسامی الرواة

عقیصی کنیت او ابوسعید است عمرو بن قیس المشرقی عامر بن کثیر السراج از دعای آنحضرت علیه السلام بود

عباس بن علی بن ابی طالب علیهم السلام با آنحضرت شهید گشت آنحضرت سقای اهل بیت آنحضرت بود حکیم بن الطفیل او را شهید کرد مادر آنحضرت ام البنین بنت حزام بن خالد بن ربیعة بن الوحید از بنی عامر است عبدالله بن علی علیهما السلام

مادر او نیز ام البنین است با حضرت امام حسین علیه السلام شهید گشت علی بن الحسین الاصغر پسر آنحضرت علیه السلام است با آنحضرت شهید گشت مادر او لیلی بنت ابی قره بن مسعود بن معبد الثقفی است و مادر لیلی میمونه دختر ابی سفیان بن حرب است عبدالله بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام با حضرت امام حسین علیه السلام شهید شد مادر او ام رباب بنت امرء القیس بن عدی بن اوس بن جابر بن کعب بن علیم من بنی کلب بن ویره است عون بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب با حضرت امام حسین علیه السلام شهید شد عبدالله بن مسلم بن عقیل با آنحضرت شهید شد مادرش رقیه بنت علی بن ابی طالب علیهما السلام است عبدالله بن یقطر رضیع آنحضرت علیه السلام است در کوفه مقتول شد و رسول آنحضرت بود از بالای قصر او را بزیر افکندند و عمرو الازدی او را سر برید و بعضی گویند ابن عمیر اللخمی اینکار کرد عبد الرحمان بن عبد ربه الخزرجی عمران بن کعب عبد الله و عبد الرحمان پسران عروه عمرو بن ضبیعه عبدالله و عبید الله معروف هستند عامر بن مسلم مجهول عمار بن حسان عمرو بن ثمامه عیاض بن ابی المهاجر عمرو بن عبدالله الانصاری کنیت او ابو ثمامه است عبد الرحمان بن عبد الله الأرحبی عمار بن ابی سلمة الدالانی عباس بن ابی شیب الشاکری عمران بن عبدالله الخزاعی از خزاعه عبدالله بن سلیمان عباس بن الفضل کنیت او ابوالفضل است خطبه از امام حسین علیه السلام روایت کرده است عقبه بن سمعان عبدالله بن عمیره عبدالله بن حکم از جمله کسانی است که از آنحضرت علیه الصلوة و السلام روایت کرده است .

باب الفاء من أسامي الرواة

فراس بن جعدة بن زهير از اشخاصی است که از حضرت امام حسین علیه السلام روایت کرده است .

باب القاف من أسامي الرواة

قرطة بن كعب الأنصاري قيس بن مسهر الصيداوی قاسط بن عبدالله

قاسم بن حبيب از جمله روانست .

باب الكاف من أسامي الرواة

كنانه بن عتيق كيسان بن كليب كنيت او ابو صادق است از جمله کسانی است که از آن حضرت روایت می کند.

باب اللام من اسامي الرواة

لوط بن يحيى كنيت او ابو مخنف است از اشخاصی است که از آنحضرت عليه السلام روایت کرده است.

باب الميم من اسامي الرواة

ميثم التمار منهل بن عمرو الاسدي محمد بن علي مادرش ام ولد است محمد بن عبدالله بن جعفر بن ابي طالب با آنحضرت عليه السلام شهيد گشت محمد بن ابي سعيد بن عقيل بن ابي طالب منحج مولى حسين عليه السلام با آنحضرت شهيد شد مسلم بن عوسجه مقسط بن عبدالله برادر قاسط مسلم مولای آنحضرت مجهول است مسعود بن الحجاج محمد بن عبدالله مسلم بن كثير الأعرج منير بن عمرو بن الأحذب مالك بن سريع منذر بن سليمان منيع ابن رقاد .

باب اثنون من أسامي الرواة

نعيم بن عجلان نافع بن هلال الجملي نعمان بن عمرو از جمله کسانی است که از آنحضرت روایت کرده است .

باب الياء من اسامي الرواة

يزيد بن ثبيط يزيد بن الحصين المشرقي از اشخاصی است که از آنحضرت عليه السلام روایت کرده است .

باب الكني من اسامي الرواة

ابو بكر بن علي عليه السلام براد. آنحضرت با آنحضرت شهيد گشت مادرش ليلى بنت مسعود بن خالد بن مالك بن ربيع بن سلمة بن جندل بن نهشل ابي الأسود الدئلي از جمله رواستمت.

فاطمه بنت حمایة الوالیبه از اشخاصی است که از آن حضرت علیه السلام روایت کرده اند .

ذکر مبغضین امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه التحیه و الصلوة و السلام

مبغضین امیر المؤمنین علی علیه السلام که طینت ایشان از خمیر مایه سجین است و نطفه ایشان با آب بیگانه عجین لعنة الله عليهم أجمعین بسیارند شمار ایشان را خداداند و جزای ایشان را خداوند تواند بعضی از معارف آنجماعت را در قلم می آورم اول کس که دفتر و فارا پاک شست و پرده حیار اچاک زد معویة بن ابی سفیان بود در کتاب غارات سندبانس بن مالک میرساند -

قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: سَيَظْهَرُ عَلَى النَّاسِ رَجُلٌ مِنْ أُمَّتِي عَظِيمُ الشَّرِّمِ وَاسِعُ الْبُلْعُومِ يَأْكُلُ وَلَا يُسْبَعُ يَحْمِلُ وَزُرَّ الثَّقَلَيْنِ يَطْلُبُ إِلَّا مَارَةً يَوْمًا إِذَا أَدَرَ كَتْمُوهُ فَأَنْقُرُوا بَطْنَهُ قَالَ وَكَانَ فِي يَدِ رَسُولِ اللَّهِ فَضِيبٌ فَوَضَعَ طَرْفَهُ فِي بَطْنِ مَعْوِيَةَ.

می گوید از رسول خدای شنیدم که می فرمود زود باشد که مردی از امت من که مجرای ثقل او عظیم و راه بلع او فراخ باشد بر مردم غلبه کند میخورد و سیر نمی شود و جرم و جریرت ثقلین را بر خویشان حمل می کند و در طلب امارت بیرون میشود چون او را دیدار کنید از وی کنار گیرید (1) اینکلمات بفرمود و قضیایی که در دست داشت بر شکم معویه گذاشت و ایندعا رسول خدای صلی الله علیه و آله در حق معویه فرمود آنجا که گفت . «اللهم لا تشبع بطنه» یعنی خدایا سیر مکن شکم او را و ما ازین قصه شرحی ازین پیش نگاشتیم از اینجاست رسول خدای صلی الله علیه و آله در حق

ص: 212

لَتَسَخِدَنَّ يَا مُعَاوِيَةَ الْبِدْعَةَ سُنَّةً وَالْقَيْحَ حَسَنًا أَكَلْتَ كَثِيرًا ظَأْمًا عَظِيمًا.

بالجمله امیرالمؤمنین علیه السلام نیز این کلمات را در حق او می فرماید:-

أَمَّا إِنَّهُ يَسْظَهْرُ عَلَيْكُمْ بَعْدِي رَجُلٌ رَحْبُ الْبُلْعُومِ مُنْذِحِقُ الْبَطْنِ يَأْكُلُ مَا يَجِدُ وَيَطْلُبُ مَا لَا تَجِدُ فَاقْتُلُوهُ وَلَنْ تَقْتُلُوهُ أَلَا وَإِنَّهُ سَيَأْمُرُكُمْ بِي وَ
الْبِرَاءَةِ مِنِّي فَأَمَّا السَّبُّ فَسُبُّونِي فَإِنَّهُ لِي زَكَاةٌ وَلَكُمْ نَجَاةٌ وَأَمَّا الْبِرَاءَةُ فَلَا تَبْرَأُوا مِنِّي فَإِنِّي وُلِدْتُ عَلَى الْفِطْرَةِ وَسَبَقْتُ إِلَى الْإِيمَانِ وَالْهِجْرَةِ .

میفرماید زودباشد که بر شما غالب شود مردی فراخنای بر آمده شکم میخورد آنچه را بدست میکند وطلب میکند آنچه را بدست نتواند بکشید اورا و حال آنکه نمیکشید همانا زود باشد که شما را بسب و شتم من امر کند و بر برائت از من فرمان دهد همانا چون ناچار باشید مرا سب کنید چه شما را از کشتن نجات دهد و مرا زکوة باشد چنانکه در خبر است و ذکر المؤمن بسوء هو زکوة له و ذمه بماليس فيه زیاده في جسامته و شرفه» اما در دل از من برائت مجوئید زیرا که من بر اسلام متولد شده ام کنایت از آنکه پدر و مادر من مسلمانی داشتند و در اسلام از همه کس پیشی گرفتم و در هجرت از همه کس سبقت داشتم

و روانیست کسی را بخاطر گذرد که هنگام هجرت رسول خدای از مکه بمدینه جماعتی قبل از امیرالمؤمنین علیه السلام از مکه بمدینه هجرت کردند زیرا که قبل از هجرت بمدینه جماعتی از صحابه هجرت بحبشه نمودند و قبل از هجرت بحبشه

رسول خدای با یکدو تن از اصحاب بمیان قبایل سفر میکردند و همچنان سفر طایف کردند چنانکه در جلد دوم از کتاب اول بشرح رفت و اول هجرت آنحضرت بمیان قبیله بنی عامر بن صعصعه و جماعت قیس بن غیلان بود و جز علی مرتضی علیه السلام هیچکس با پیغمبر همراه نبود لاجرم اول مهاجرین اوست و سبقت اسلام آنحضرت نیز ایراد برهانی را ضرورت ندارد .

جماعتی چنان دانند که امیر المومنین علیه السلام این خطبه را در حق زیاد بن ابیه یا مغیره بن شعبه واگر نه حجاج بن یوسف فرموده با کلمات رسول خدای صلی الله علیه و آله در حق معویه جای شبهه نماند که امیرالمومنین علیه السلام در حق معویه فرموده چه معویه شکمخواره و بزرگی شکم بود چنانکه وقتی نشست شکم او بران او در افتادی و او بمال وصلات جواد بود و در بذل طعام بخلی نهایت داشت گویند مردی برخوان او از مطبوخ بره همی خورد معویه نگران بود دید که عظیم خورنده است «فقال ما ذنبه إليك أنطحك أبوه؟ فقال الأعرابي وما حنوك عليه أَرْضَعْتِكُ أمه؟» یعنی معویه گفت این بره با تو چه جرمی آورده آیا پدرش با شاخ ترا زحمت کرده؟ اعرابی گفت این مهربانی تو با او از بهر چیست آیا مادرش ترا شیر داده.

و اعرابی دیگر در نزد او نیز مشغول باکل طعام بود معویه نگریست که سخت خورنده است و از گوشت گوسفند با چنك قطع میکند و ناخائیده بلع مینماید معویه را رشك آمد «وقال له ألا أبغيك سكيناً» میخواهی از بهر توکاردی حاضر کنم «فقال كل امرئ سكينه في رأسه» اعرابی با او نعل باژگونه زد و گفت اجل هر کس بر فراز سر اوست معویه گفت نام تو چیست گفت لقیم گفت از آنجا آمده، و از این سخن نسبت او با لقمه خواست .

بالجمله معویه بسیار میخورد و سیر نمیشد «ثم يقول ارفعوا والله ماشبعت ولكن مللت و تعبت» آنگاه همی گفت بردارید خوان مانده را سوگند با خدای سیر نشدم لکن ملول شدم و برنج افتادم در خیر است که معویه نیز از جمله کتاب رسول خدای صلی الله علیه و آله بود چنانکه در کتاب رسول خدای صلی الله علیه و آله بشرح رفت بکروز رسول

خدای او را طلب فرمود خادم برفت و باز آمد بعرض رسانید در کار اکل و شربست پس از زمانی دیگر باره باحضار او حکم رفت همچنان خادم برفت و باز آمد و گفت هنوز مشغولست فقال: «اللهم لا تشعب بطنه» فرمود خدایا شکم او را سیر مفرمای و شاعر در حق او گفته است:

وصاحب الی بطنه کالهاویه *** کأن فی أحشائه معویه

چون امر خلافت بر معاویه استوار شد مردم عراق و شام و دیگر ممالک را فرمان کرد که امیر المؤمنین علیه السلام راسب کنند و برانت جویند و تا زمان عمر عبدالعزیز کار بدینگونه رفت و معاویه در آخر خطبه جمعه همی گفت «اللهم إن أبا تراب أُلحد فی دینک و صد عن سبیلک فالعنه لعنا و بیلا و عذبه عذاب ألیما» و این فقرات را بولایات فرمان کرد تا در منابر بکار برند بعضی از بنی امیه معاویه را گفتند «إنک قد بلغت ما أملت فلو کففت عن لعن هذا الرجل فقال لا والله حتی یربو علیها الصغیره و یهرم علیها الکبیره ولا یذکر له ذاکر فضلا» گفتند ای معاویه اکنون که بر گردن آرزو سوار شدی از لعن این مرد دست بازدار گفت سوگند با خدای خویشان داری نکنم چندانکه کودکان بزرگ شوند و بزرگان پیر گردند و هیچ گوینده ذکر فضیلت علی نکند معجزی از بین بزرگتر نتواند بود که در مدت هشتاد سال بنی امیه با آن قدرت و سلطنت آن حضرت را لعن میکردند و مردم را بلعن میگماشتند و دوستان خود را باحادیث مجعوله و جعل حدیث در دم علی علیه السلام باز میداشتند و هر کس را از شیعیان علی علیه السلام میدانستند یا کسی را بمحبت علی متهم می ساختند گردن میزدند و حال آنکه بیشتر از روی زمین در فرمان ایشان بود با اینهمه فضایل امیر المؤمنین علیه السلام گوش تا گوش جهان را فرا گرفت و رذایل طبیعت و خبث فطرت و کفر سریرت آن جماعت نیز مکشوف افتاد.

ابن ابی الحدید از ابوجعفر اسکافی حدیث میکند که معاویه جماعتی از صحابه و تابعین را بگماشت که در توهین امیر المؤمنین علیه السلام جعل اخبار واحادیث کنند از صحابه ابوهیره و عمرو بن العاص و مغیره بن شعبه دین خود را بدنای معاویه

دادند و این حمل گران را بر گردن نهادند و از تابعین عروه بن زبیر فرمان پذیر شد و عروه این حدیث جعل کرد «قال حدثني عائشة قالت كنت عند رسول الله إذ أقبل العباس وعلي فقال يا عائشة إن هذين يموتان علي غير ملتي» گفت عائشه مرا حدیث کرد که در خدمت رسول خدای صلی الله علیه و آله بودم ناگاه علی و عباس در آمدند رسول خدای فرمود ای عائشه این هر دو بیرون ملت من از جهان بیرون میشوند

و همچنان بروایت زهری عروه از عائشه حدیث میکند «قالت كنت عند النبي إذ أقبل العباس وعلي فقال يا عائشة إن سرک أن تنظري إلى رجلين من أهل النار فانظري إلى هذين قد طلما فنظرت فاذا العباس وعلي بن أبي طالب».

در جمله میگوید در نزد پیغمبر بودم فرمود ای عائشه اگر خواهی دومرد را از اهل نار نگران باشی نظاره باش که در میرسند چون نگران شدم علی و عباس در آمدند .

اما از مجعولات عمرو بن العاص است که بخاری و مسلم در صحیح خود سند بدر می‌رسانند «قال سمعت رسول الله يقول إن آل أبي طالب ليسوا لي بأولياء إنما وتبي الله و صالح المؤمنين» اما ابوهریره بدینمعنی حدیثی آورده «قال إن عليا خطب ابنة أبي جهل في حياة رسول الله فأسخطه فخطب علي المنبر فقال لاها الله الا تجتمع ابنة ولي الله وابنة عدو الله أبي جهل إن فاطمة بضعة مني يؤذيني ما يؤذيها فان كان علي يريد ابنة أبي جهل فليفارق ابنتي وليقل ما يريد» میگوید امیر المؤمنین در حیات رسول خدای دختر ابوجهل را خطبه کرد پیغمبر بغضب آمد و در فراز منبر فرمود دختر دوست خدای با دختر ابوجهل که دشمن خداست جمع نشوند همانا فاطمه بضعه منست و آزار او آزار منست اگر علی دختر ابوجهل را بخواهد باید از دختر من جدائی جوید آنگاه خود داند و این معنی روشنست که علی علیه السلام در حیات رسول خدای صلی الله علیه و آله و در حیات فاطمه زنی را کابین نیست و راوی این حدیث کرابیسی است که سید مرتضی در کتاب تنزیه الأنبياء والأئمة گوید

حسین کرابیسی دروغزن و دشمن اهل بیت و روایت او بچیزی نیرزد .

و اما مغیره بن شعبه در مجلس معویه حدیث کرد «قال إن علیا لم ینکحه رسول الله ابنته حبا ولکنه أراد أن یکافی، بذلك إحسان ابیطالب إلیه» یعنی رسول خدای صلی الله علیه و آله بحکم محبتی که با علی داشت فاطمه را با او تزویج نفرمود بلکه تا احسان ابوطالب را در حق خود پاداش کند.

دیگر از مبغضین امیر المومنین علیه السلام که در حق آن حضرت جعل حدیث مینمود حریر بن عثمان بود «فقال ذاک الذي أحل حرام رسول الله حتی کاد یقع» یعنی علی است که حرام خدای را حلال ساخت چندانکه بیم بود که نسخ کند حکم رسول خدای را یحیی بن صالح ابوحاطی را گفت چیست که از حریر روایت نمیکنی «قال إنی أتیته فناولنی کتابة فاذا حدثنی فلان عن فلان أن النبی لما حضرته الوفاة أوصی أن تقطع ید علی بن ابیطالب» یعنی نزدیک او شدم مکتوبی مرا داد مشتمل بر حدیثی که رسول خدای صلی الله علیه و آله هنگام وفات وصیت کرد که باید دست علی ابن ابیطالب بریده شود لاجرم حرام دانستم که از وی روایت کنم در خبر است که حریر بن عثمان مردم عراق را مخاطب ساخت «قال أنتم یا أهل العراق تحبون علی ابن ابیطالب و نحن نبغضه قالو الم؟ قال لأنه قتل أجدادی» گفت ای اهل عراق شما علی را دوست دارید و ما دشمن داریم گفتند از چه روی گفت پدران ما را کشته است .

دیگر از مبغضین امیر المومنین علیه السلام سمرة بن جندب است و اصل مولی عینه حدیث میکند که در زمان رسول خدای صلی الله علیه و آله سمرة بن جندب را نخلی در بستان مردی انصاری بود و او را زحمت میکرد انصاری شکایت بحضرت رسول آورد آن حضرت سمرة را حاضر ساخت و فرمود این نخل را با انصاری بفروش گفت نفروشم فرمود این نخل را با وی گذار و در ازای آن نخل دیگر بگیر گفت نکنم فرمود بستان این مرد را خریداری کن گفت واجب ندارم فرمود این نخل را بمن بخش تا در عوض بهشت خدای بهره تو گردد گفت نبخشم اینوقت پیغمبر با انصاری

فرمود هم اکنون برو و نخل اورا از بیخ بزَن فانه لاحق له فيه .

در خبر است که معویه صد هزار درهم بسمرة بن جندب عطا کرد تا در میان جماعت حدیث کند که این آیت مبارک در حق علی علیه السلام نازل گشت :

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُهُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يَجِبُ الْفُسَادُ» (1).

و این آیت مبارک را که در شان امیر المومنین علیه السلام فرود شد گاهی که در فراش پیغمبر صلی الله علیه و آله بخفت :

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ» (2)

و خداوند از مواخات امیر المؤمنین با رسول خدای بر فرشتگان مباحات جست گفت در حق عبدالرحمن بن ملجم علیه اللعنه آمده است معویه در ازای جعل این دو حدیث صد هزار درهم بسهره فرستاد سمره نپذیرفت صد هزار دیگر بر افزود همچنان رد ساخت اینوقت معویه چهارصد هزار درهم بنزد اوروان داشت سمره دیگر سخن نکرد و آن زر را بر گرفت .

گاهی که در کوفه شرطه زیاد بن ابیه بود مردی خراسانی را نگریست که بمسجد آمد و دو رکعت نماز بگذاشت یکی گفت اینمرد از خوارج است سمره بی آنکه غوری کند فرمان کرد تا سرش را از تن بر گرفتند مردمان گفتند ای سمره این مرد از خوارج نبود بلکه خارجی آن دیگر است حکم داد تا او را نیز بقتل رسانند گفتند ای سمره خدا را چه جواب خواهی داد این حکومت چیست که بدست کرد، گفت باکی نیست اگر از اهل بهشت است بجانب بهشت شتافت و اگر از

ص: 218

1- سوره بقره آیه 204.

2- سوره بقره آیه 207.

اهل نار است بسوی نار شتاب گرفت و در زمان عبیدالله بن زیاد نیز سرهنگ و شرطه عبدالله بود و مردم را بجانب کربلا و مقابله با سید الشهداء علیه السلام تحریض مینمود .

و دیگر از مبغضین ابو هریره است شرح حال او در کتاب جمل مرقوم شد که چگونه مردم کوفه را از نصرت امیر المومنین علیه السلام باز میداشت و در کتاب صفین بشرح رفت ابو موسی که یکتا از حکمین بود و امیر المومنین علیه السلام را از خلافت خلع کرد او چون این بشنید اظهار انبساط نمود بالجمله در عام الجماعه در جیش معویه بکوفه آمد و در مسجد جامع نزول کرد جماعتی بنزدیک او آمدند و او را تهنیت ورود گفتند ابوهریره بر سر زانو نشست و چند کت دست بر سرزد «و قال یا اهل العراق اتزعمون انی أكذب علی الله وعلی رسوله وأحرق نفسی بالنهار والله لقد سمعت رسول الله يقول إن لكل نبي حرمة وإن حرمی بالمدينة ما بین عیر إلی ثور فمن أحدث فیہ حدثا فعليه لعنة الله والملائكة والناس اجمعین وأشهد بالله أن علیا قد أحدث فیها» گفت ای اهل عراق آیا گمان میکنید که من دروغ بر خدا و رسول بندم و خویشان را طعمه دوزخ سازم سوگند با خدای که از رسول خدای شنیدم که فرمود هر پیغمبر را حرمی است و حرم من در مدینه ما بین عیر و ثور است هر که خطبی در آنجا آورد یا احدوثة افکند از خداوند و فریشتگان و مردمان بروی لعنت آید و خدایا گواه میگیرم که علی در آنجا احداث خطبی کرد چون این خبر بمعویه رسید او را عظیم بزرگی داشت و حکومت مدینه داد .

ابن ابی الحدید گوید ما بین عیر الی ثور غلط است (1) چه ثور نام کوهیست

ص: 219

1- فیروزآبادی در قاموس میگوید : و تور نام جبلی است در مدینه و در آن جبل غاری است که در قرآن مجید یاد شده است و بدان نور اطلح میگویند و نام جبل الحل بوده است که ثور بن عبد مناة در آنجا فرود آمد و لذا بنام او معروف شد و نیز ثور نام جبلی است در مدینه و حدیث صحیح و المدینه حرم ما بین عیر الی ثور ، (:مدینه غرنگاه است آنچه بین جبل عیر و جبل ثور واقع میشود) از این باب است و اما قول ابی عبید بن سلام و غیر او از اکابر اعلام که « ثور تصحیف است و احد بجای آن درست است چرا که جبل ثور در مکه است» صحیح نیست چون خبر داد بمن شجاع بعلی همان شیخ زاهد از حافظ ابی محمد عبدالسلام بصری که برابر احد رو پشت آن جبل کوچکی است که بنام ثور خوانده میشود و من (فیروزی آبادی) از عربهاییکه آن سر زمین را خوب میشناسند مکرر سؤال کردم و همه اطلاع دادند که چنین جبلی هست و نام آن شور است و شیخ عقیف الدین مطری هم در نامه که بمن نوشته از پدرش حافظ ثقه نقل میکند که در پشت احد از جانب شمال آن جبل کوچکی است مدار که بنام ثور خوانده میشود و اهل مدینه آنرا میشناسند آه-.

مکه و غاری که رسول خدا در آنجا سه روز اقامت فرمودند در آن کوه است آنرا ثور اطحل گویند از بهر آنکه اطحل بن عبد مناف در آنجا ساکن بود و بروایتی نام آن جبل اطحل است و آن را اضافه کرده اند بشور وهو ثور بن عبد مناف صواب آن بود که بگویند ما بین عیر الی احد و اینکه ابوهریره گوید علی در مدینه حدیث فتنه کرد قصد او قتل عثمانیست و خطائی بزرگی کرده است چه اگر جعفر برادر علی را حصار داده بودند افزون از آنچه در حق عثمان خواست نصرت او را نتوانست کرد .

بالجمله ابوهریره در نزد مشایخ فضلیه بدروغ بستن بر پیغمبر معروف است چنانکه از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده اند که فرمود : «ألا أكذب الناس علی رسول الله أبو هريرة الدوسی» در خبر است که وقتی در مسجد کوفه بر منبر بر آمد «ویقول قال رسول الله وقال أبو القاسم وقال خلیلی» جوانی از انصار پیش شد و گفت ای ابوهریره از تو حدیثی پرسش خواهم کرد و ترا با خداوند سوگند میدهم از رسول خدای شنیدی که فرمود «من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه» یعنی هر کرا من مولای اویم علی نیز مولای اوست آنگاه فرمود پروردگارا دوست دار دوستان او را و دشمن دار دشمنان او را؟ ابوهریره گفت سوگند با خدای شنیدم انصاری گفت سوگند با خدای دوستی کردی با دشمن او و دشمنی کردی با

دوست او چون اهل مسجد این سخن بشنیدند جماعتی از جوانان برخاستند و با سنگ آهنگ او کردند ابوهریره از مسجد بیرون شد و بگریخت و دیگر بمسجد در نیامد و با آن خبثت طبع و دناست طبیعت مردی گول و احمق بود در خبر است که در آن مدت که در مدینه حکومت داشت با اطفال در کوی و بازار بلعب و هزل طی مسافت میکرد و گاهی که بر منبر صعود میداد و آهنگی خطبه مینمود میگفت «الحمد لله الذي جعل الدين قياما و با هریره إماما» مردم را کلمات او بخنده می آورد و چون در کوی و بازار طی مسافت میکرد و چنان می افتاد که مردی در پیش روی او واقع میشد پای خود را بزمین میکوفت و میگفت «الطريق الطريق قد جاء الامير» یعنی راه بدهید که امیر آمد .

و دیگر از مبغضین امیر المؤمنین علیه السلام مغیره بن شعبه است و او در زمان عمر بن الخطاب در مسجد کوفه بر منبر بر آمد و امیر المؤمنین علیه السلام را لعن کرد چون این خبر بعلي عليه السلام آوردند «قال لين رأيت المغيرة لارجمنه بالحجارة» یعنی اگر مغیره را دیدار کنم او را سنگسار کنم و ازین سخن قصد آنحضرت حد زنای او بود و ما شرح زنای او را در کتاب عمر رقم کردیم در زمان معویه نیز حکومت کوفه یافت و حجر بن عدی بن حاتم را فرمان کرد که در میان مردم بر پای شو و علی علیه السلام را لعن کن حجر گفت این نکنم گفت اگر این نکنی سرترا بر گیرم چون تهدید قتل کرد حجر برخاسته «فقال أيها الناس إن أميركم أمرني أن ألعن علينا فإلعنوه فقال أهل الكوفة لعنه الله» یعنی ای مردم امیر شما امر میکند مرا که علی را لعن کنم پس لعن کنید او را مردمان گفتند خدا لعن کند او را و قصد مردم مغیره بود .

امیر المؤمنین علیه السلام در نماز صبح و مغرب در شمار کسانی که لعن میفرمود مغیره را بحساب میگرفت و اینجماعت معویه بن ابی سفیان و عمرو بن العاص و مغیره بن شعبه و ولید بن عقبه و ابوالاعور السلمي و ضحاک بن قیس و بسر بن ارطاة و حبيب ابن مسلمة و ابو موسی اشعری و مروان بن الحکم بودند در کتاب غارات مرقوم است که ذکر مغیره در نزد علی علیه السلام شد .

قَالَ: وَمَا الْمُغِيرَةُ إِلَّا مَا كَانَ إِسْلَامُهُ لِفَجْرَةٍ وَعَدْرَةٍ عَدْرَهَا بَنَفَرٍ مِنْ قَوْمِهِ فَتَكَ بِهِمْ وَرَكِبَهَا مِنْهُمْ فَهَرَبَ مِنْهُمْ فَأَتَى النَّبِيَّ كَالْعَائِدِ بِالِاسْلَامِ وَاللَّهِ مَا رَأَى أَحَدًا عَلَيْهِ مِنْذُ ادَّعَى الْإِسْلَامَ خُضُوعًا وَلَا خُشُوعًا إِلَّا وَإِنَّهُ كَانَتْ مِنْ تَقِيفٍ فَرَاعِنَةَ قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَمَةِ يُجَانِبُونَ الْحَقَّ وَيُسْعِرُونَ نِيرَانَ الْحَرْبِ وَ يُوَازِرُونَ الظَّالِمِينَ إِلَّا إِنَّ تَقِيفًا قَوْمٌ غَدْرٌ لَا يُوفُونَ بِعَهْدٍ يُبَغِضُونَ الْعَرَبَ كَانَتْهُمْ لَيْسُوا مِنْهُمْ وَلَزَبَّ صَالِحٌ قَدْ كَانَ مِنْهُمْ فِيهِمْ عُرْوَةٌ بَنُ مَسْعُودٍ وَ أَبُو بَيْدٍ بِنِ مَسْعُودٍ الْمُسْتَشْهَدِ يَوْمَ فَسَّ النَّاطِقِ وَإِنَّ الصَّالِحَ فِي تَقِيفٍ لَغَرِيبٍ.

در جمله میفرماید مغیره هیچگاه از دل مسلمانی نگرفت بلکه فتنه انگیزخت و برسول خدای گریخت و از بیم باسلام آویخت او یکتن از فراعنه ثقیف است که از حق میگریزد و آتش فتنه می انگیزد همانا مردم ثقیف قومی خادعند وفا بعهد نکنند و عرب را مبعوض دارند چنانکه گوئی از ایشان نیستند بلی صالح ثقیف عروۀ بن مسعود و ابو عبید بن مسعود است و مرد صالح در ثقیف غریب است

در خبر است که چون در گذشت و او را بخاک سپردند مردی بر شتر مرغی سواره برسید و این شعر بگفت :

أمن رسم دار من مغیره تعرف *** علیها زوانی الانس والجن تعرف

فان كنت قد لاقیت فرعون بعدنا *** وهامان فاعلم أن ذا العرش منصف

و او یکتن جنی بود این شعر بگفت و غایب شد.

دیگر از مبعضین امیر المؤمنین علیه السلام ولید بن عقبه بن ابی معیط است ذکر دناست طینت و شر است طبیعت و کفر و نفاق او در این کتاب و کتب سالفه بشرح مرقوم

افتاد و پدر و جد او و آیاتی که خداوند در حق ایشان فرستاد نگاشته آمد و او در عهد رسول خدا بولید فاسق معروف بود حدیث کرده اند که در مرض موت چون بستری گشت جماعتی بملازمت امام حسن علیه السلام بیعت او حاضر شدند «فقال للحسن عليه السلام أتوب إلى الله تعالى مهما كان بيني وبين جميع الناس إلا ما كان بيني وبين أبيك إني لا أتوب منه» روی با امام حسن علیه السلام کرد و گفت هرکین و کیدی که در خاطر اندوخته بودم پاک بشستم و در حضرت یزدان نادم و تائب شدم الا آن کید و کینه که از پدرت در دل دارم هرگز از آن باز نگردم و بتوبت و انابت نگریم ازینجاست که امیر المؤمنین علیه السلام میفرماید :

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى عَزَّ وَجَلَّ أَخَذَ مِيثَاقَ كُلِّ مُؤْمِنٍ عَلَى حُبِّي وَمِيثَاقَ كُلِّ مُنَافِقٍ عَلَى بُغْضِي وَضَرَبْتُ وَجْهَ الْمُؤْمِنِ بِالسَّيْفِ مَا أَبْغَضِي وَلَوْ صَبَّيْتُ الدُّنْيَا عَلَى الْمُنَافِقِ مَا أَحَبَّنِي.

میفرماید خداوند از هر مؤمنی بر محبت من عهد بستد و از هر منافقی بر عداوت من پیمان گرفت لاجرم اگر روی مؤمن را با شمشیر بزنم مرا دشمن نگیرد و اگر دنیا را بجمله بر منافق بذل کنم مرا دوست ندارد و نیز می فرماید :

مَنْ أَحَبَّنِي كَانَ مَعِي أَمَا إِنَّكَ لَوْ صُمْتَ الْأَمْرَ كُلَّهُ وَقُمْتَ اللَّيْلَ كُلَّهُ ثُمَّ قُتِلْتَ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ أَوْ قَالَ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ لِمَا بَعَثَكَ اللَّهُ إِلَّامَعَ هَوَاكَ بِالْغَا مَا بَلَغَ إِنْ فِي جَنَّةٍ فَفِي جَنَّةٍ وَإِنْ فِي نَارٍ فَفِي نَارٍ .

می فرماید آنکس که مرا دوست دارد در آن سرای با من باشد همانا اگر همه روز در مدت دهر روزه بگیری و همه شب از بهر نماز ایستاده باشی و در میان صفا و مروه یا رکن و مقام در راه خدا جهاد کنی خداوند در محشر ترا بر نمی انگیزاند الا با آنچه دوست داری اگر دوست من باشی در جنت جای کنی و اگر

دیگر از مبغضین علی علیه السلام اشعث کندی است ذکر حال او در کتاب رسول خدای و کتاب ابوبکر و کتاب عمرو و کتاب عثمان و در این کتاب بشرح رقم شد و کلمات امیر المومنین علیه السلام در حق او مرقوم افتاد سبب فتنه حکمین در صفین او گشت و ابن ملجم را در قتل امیر المومنین علیه السلام او ترغیب همی کرد قصه مسموم کردن امام حسن علیه السلام بدست اسماء و شرح حال محمد بن اشعث با امام حسین علیه السلام و قصه عبدالرحمان بن محمد بن اشعث که از خوارج بود انشاءالله هر یک در جای خود مرقوم خواهد شد .

و دیگر از مبغضین امیر المومنین علیه السلام خالد بن عبدالله القسریست و او در حکومت هشام بن عبدالملک حاکم مدینه بود و در منبر بدیمکلمات علی علیه السلام را ناشایسته می گفت « اللهم العن علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب بن هاشم صهر رسول الله علی ابنته و ابا الحسن والحسین ».

و دیگر از مبغضین امیر المومنین علیه السلام عبد الملک بن مروانست با اینکه از فضایل امیر المومنین علیه السلام نیک آگاه بود از بهار اینکه مردمان نگویند بنی هاشم قابل خلافت است و ملک از دودمان بنی امیه بیرون شود در منابر لعن و سب میکرد.

و دیگر از مبغضین ولید بن عبدالملک است در ایام خلافت خود بر فراز منابر سب می کرد و این میفرستاد و او مردی لحن بود و سخن بغلط میراند « فقال لعنه الله - بالجر - كان لص بن لص » مردم در عجب می شدند از غلط او چه الله را که فاعل است مجرور می خواند مردمان همی گفتند نمیدانیم بر غلط ولید بیشتر شگفتی بگیریم یا آنکه علی علیه السلام را بلصوصیت نسبت کند .

و دیگر از مبغضین علی علیه السلام زیاد بن ابیه است و ما شرح حال او را در کتب سالفه رقم کردیم و لختی نیز انشاء الله در کتاب خلافت امام حسن علیه السلام و معوی مذکور میشود در خاتمت امر او که از جانب معویه حکومت کوفه داشت در خاطر نهاد که مردم کوفه را فراهم آورد و حکم کند که از علی علیه السلام برائت جویند و او را لعن

کنند و هر که سر بر تابد سر از تنش بر گیرد و خانه اش را خراب کند در همین روز بمرض طاعون گرفتار شد و پس از سه روز بجانب جهنم شتاب گرفت.

و دیگر از مبغضین امیر المؤمنین علیه السلام حجاج بن یوسف ثقفی است او نیز علی علیه السلام را لعن میفرستاد و امر بلعن مینمود یکروز حجاج براسبی سوار بود و عبور می داد ناگاه مردی برای در آمد «و قال یا أيها الأمير إن أهلي عقوبي وسموني عليا فغير اسمي وصلني بها أتبلغ به فإني فقير» گفت ای امیر اهل من بر من ستم کردند و مرا بنام علی خواندند تو نام مرا دیگر گون کن و عطائی فرما که مردی فقیرم حجاج او را بنام دیگر خواند و کاری بداد .

در خبر است که عبدالله بن هانی یکتن از دوستان حجاج بود و در نزد او مکانتی بکمال داشت یکروز حجاج خواست او را مورد الطاف و اشفاق خویش دارد کس باسماء بن خارجه که از بزرگان بنی فزاره بود فرستاد و فرمان داد که باید دختر خویش را با عبد الله بن هانی تزویج کنی گفت نکنم زیرا که او ازا کفاء من نیست گفت اگر نکنی ترا با تازیانه نرم کنم چون این بشنید رضا داد و دختر خویش را با عبد الله کابین بسمت آنگاه کس بسعید بن قیس همدانی فرستاد و دختر او را از به عبدالله خواستار شد او نیز انکار نمود و گفت عبدالله در شمار اقران من نیست حجاج گفت اگر بیفرمانی کنی بفرمایم سرت را از تن دور کنند وی نیز از بیم جان ترك دختر گرفت و او را با عبدالله عقد بسمت آن گاه حجاج روی با عبدالله کرد و گفت امروز دختر سید فزاره و سید همدان و عظیم کهلان را بشرط زنی بفرستادم و این شای بزرگی بود «فقال لانقل-أصلح الله الامير -ذالك فان- لنا مناقب ليست لأحد من العرب قال وما هي؟ قال ما سب أمير المؤمنين عبدالمك في ناد لنا قط قول منقبة والله قال ومنا نسوة نذرنا إن قتل الحسين بن علي أن تنحر كل واحدة عشر قلايص ففعلن قال منقبة والله قال وما منا رجل عرض عليه شتم أبي تراب و لعنه إلا فعل و زاد ابنيه حسنا و حسينا وأمهما فاطمة قال منقبة والله قال وما أحد من العرب له من الصباحة والملاحة مالنا فضحك الدجاج و قال اما

هذه يا با هانئ فدعها وكان عبدالله دميما شديد الدمامة مجدورا في رأسه عجر مايل الشدق أحول قبيح الوجه شديد الحول» گفت ای امیر خدایت خیر ده‌داد این چه سخن است که گوئی از خویشاوندی ایشان ما را مفخرتی نیست چه ما را مناقبی است که در هیچیک از عرب نیست حجاج گفت آن کدام است گفت نخست هرگز در مجالس ما در حق عبد الملک بن مروان سخن ناستوده و نکوهیده بر زبان کس نرفته حجاج گفت سوگند با خدای منقبتی بزرگست دیگر چیست گفت زنان ما بردمت نهادند که اگر حسین بن علی بن ابیطالب بردست سپاه یزید کشته شود هر يك ده شتر نحر کنند و گوشت آن را در راه خدای بذل نمایند چون حسین کشته شد ادای نذر خویش نمودندگفت سوگند با خدای این منقبتی عظیم است دیگر بگوی عبدالله گفت هرگز بر هیچیک از ما شتم و لعن علی بن ابیطالب را عرض ندادند الا آنکه لعن کردیم و بر زیارت بر فرزندان او حسن و حسین و بر مادر ایشان فاطمه دختر رسول الله نیز لعن فرستادیم حجاج گفت والله این نیز منقبتی رفیعست دیگر چیست. عبد الله گفت آن صباحت و ملاحت و جمال دلارا و اندام دلاویز ما راست که در هیچ يك از عرب نیست چون سخن بدینجا آورد حجاج سخت بخندید و گفت ای عبدالله اینسخن بگذار چه او سری تا بگردن گر و چشمی بغایت کاژ و قامتی بنهایت پست و دیداری سخت مکروه و گونه بشدت مجدور داشت و با اینهمه خودرا صبیح و ملیح میپنداشت .

و دیگر از مبغضین امیر المؤمنین علیه السلام انس بن مالک است که در حق علی علیه السلام کتمان شهادت کرد چنانکه در جای خود بدان اشارت شد و بدعای آنحضرت کیفر خویش بدید و مبروص گشت . و دیگر از مبغضین زید بن ارقم است او نیز کتمان شهادت کرد و آنچه رسول خدای در خلافت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود پوشیده داشت و بکیفر آن نا بینا گشت چنانکه مرقوم افتاد .

و دیگر از مبغضین امیر المؤمنین علیه السلام جریر بن عبدالله بجلی است که قصه

او وسفارت او از جانب امیر المومنین علیه السلام بشام بشرح رفت علی علیه السلام فرمان کرد تاخانه او را خراب کردند از اسمعیل بن جریر روایت کرده اند که گفت امیر المومنین علیه السلام دو کرت خانه ما را خراب کرد در خبر است که رسول خدای از نعال خود نعلینی بجریر فرستاد و فرمود این را بدار دانسته باش آن روز که این نعلین از تو مفقود شود دین تو از دست رفته باشد آن روز که جنگ جمل پیش آمد یکتای آن نعلین مفقود گشت و چون بسفارت شام مأمور شد تای دیگر نابود گشت .

و دیگر از مبغضین نعمان بن بشیر انصاریست که در جیش معویه میزیست و از پس او در شمار امرای یزیدعلیه اللعنه بود

و دیگر از مبغضین شبانه بن سوار است وقتی در نزد او حدیث کردند که اولاد علی علیه السلام در طلب خلافتند و حق خویش داننده فقال والله لا یصلون إلیها ابدا والله ما استقامت لعلی ولا فرح بها یوما ما فکیف تصیر إلی ولده هیهات هیهات لا والله لا یدوق طعم الخلافة من رضی بقتل عثمان ، گفت سوگند با خدای فرزندان علی از خلافت بر خوردار نشوند همانا خلافت برعلی استوار نشد و روزی بدان شاد نگردید چگونه بر فرزندان او فرود آید لا والله هرگز کام آرزو را بشهد خلافت شیرین نکند آن کس که بقتل عثمان رضا دهد .

دیگر از مبغضین امیر المومنین علیه السلام حماد بن زید است «قال أری أن اصحاب علی أشد حباله من أصحاب العجل أرجلهم» گفت می بینم که اصحاب علی بن ابی طالب علی را چنان دوست دارند که اصحاب گوساله سامری گوساله را چندین دوست نداشتند از اینکلمات شنیع اندیشه او را در حق علی علیه السلام توان دانست.

و دیگر از مبغضین علی علیه السلام یزید بن حجه التمیمی من بنی تمیم بن ثعلبه از قبیله بکر بن وائل است علی علیه السلام او را حکومت ری و دستبند داد برفت و خراج ری را از بهر خویش ماخوذ و محفوظ داشت امیر المومنین علیه السلام او را طلب کرد و فرمان داد تا در حبسخانه باز داشتند و غلام خود سعد را بر او گماشت تا فرار نتواند کرد یزید بفرمود تا شتران او را نزدیک بزندان خانه حاضر ساختند

و نیمشبی که سعد را خواب گران شد از زندان خانه بگریخت و بر شتری سبکسیر برنشست و شتاب کنان تا باراضی رقه عنان باز نکشید و بر قانون بود که هر کس از امیرالمؤمنین علیه السلام می گریخت در رقه نازل می گشت و صورت حال را بعرض معویه می رسانید چون از وی خط جواز میرسید بجانب شام روان می شد و اینوقت رقه و رها و قرقیسها و حران در تحت فرمان معویه بود و ضحاک بن قیس از جانب معویه درین بلاد حکومت داشت و شهر هیت و عنانات و نصیبین و دارا و آمدوسنجر در تحت فرمان امیر المؤمنین علیه السلام بود و اشتر نخعی حکومت داشت و بسیار وقت در میان ایشان نیران حرب اشتعال داشت چنانکه در کتاب صفین شرح رفت بالجمله چون یزید از زندان خانه بگریخت اینشعر بگفت :

و خادعت سعدا و ارتمت بی رکائبی *** إلى الشام و اخترت الذي هو أفضل

و غادرت سعدا نائما في عبائه *** و سعد غلام مستهام مضلل

و چون خود را بسلامت برقه رسانید این شعر در حق امیر المؤمنین علیه السلام آورد:

با طول لیلی بالرقیات لم أنم *** من غیر عشق صبت نفسي ولا سقم

لكن لذكر أمور جمعة طرقت *** على في الأرض منها زلة القدم

أخشى عليا عليهم أن يكون لهم *** مثل العقود الذي أعفى على أرم

بالجمله یزید به مویه پیوست اما از آن سوی گاهی که یزید بگریخت زیاد بن حفصه تمیمی عرض کرد یا امیر المؤمنین اگر فرمان رود بر اثر یزید شتاب گیرم و او را مأخوذ داشته باز آرم چون این خبر به یزید بردند اینشعر در حق زیاد گفت :

و أبلغ زیادا أنني قد كفيته *** اموري و خليت الذي هو عاتبه

و باب شدید موثق قد فتحته *** عليك وقد أعيت عليك مذاهبه

هبلت أما غدت ترجوعناى لها *** إذا الخصم لم يوجد له من يحاربه

فأقسم لولا أن أمك أمنا *** و أنك مولى ما طفقت أعاتبه

و أقسم لو أدر كنتى ما رددتنى *** كلانا قد اصطفت إليه حلائبه

و شعری چند در ذم علی علیه السلام از شام بعراق فرستاد و خصمی خود را با علی علیه السلام ابلاغ کرد امیر المومنین علیه السلام بعد از نماز صبح اصحاب را فرمود تا دست بردارند و آمین گویند و بروایت ابوالصلت التمیمی ایندعا قرائت کرد:

اللَّهُمَّ إِنَّ يَزِيدَ بْنَ حَجَبَةَ هَرَبَ بِمَالِ الْمُسْلِمِينَ وَ لِحَقِّ بِالْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ فَكُفْنَا مَكْرَهُ وَ كَيْدَهُ وَاجِرِهِ جَزَاءَ الظَّالِمِينَ.

چون مسلمانان آمین گفتند عفاق بن شرحبیل بن ابی رهم التمیمی که شیخی کبیر بود در مسجد حضور داشت و این از آن جماعت است که بر حجر بن عدی اقامت شهادت کرد تا معویه او را بقتل رسانید با لجمله عفاق برخاست و گفت کیست آن کس که اینجماعت بر نفرین او آمین گویند گفتند بریزید بن حجه گفت اکتون بر بزرگان قوم مازبان می گشائید و او را بدعای بد یاد می کنید مردم چون این سخن بشنیدند برجستند و سر و مغز عفاق را بضرب مشت چنان نرم کردند که بیم هلاکت میرفت از خویشاوندان او زیاد بن حفصه که از شیعیان علی علیه السلام بود برخاست و از در شفاعت پیش شد و گفت پسر عم مرا با من گذارید امیر المومنین علیه السلام فرمود دست از وی باز دارید مردم او را دست باز داشتند و زیاد بن حفصه دست او را بگرفت و از مسجد بیرون شد و خاک از سر و روی او همی بسترده عفاق گفت سوگند با خدای هر گز شما را دوست ندارم زیاد گفت ای عفاق این سخن مگوی که از بهر توزیان کند و شر برانگیزد و اینشعر بگفت:

دعوت عفاقا للهدی فاستغشني *** و ولی فریتا قوله و هو مغضب

و لولا دفاعی عن عفاق و مشهدی *** هوت بعفاق عرض عنقاء مغرب

انبئه أن الهدی فی اتباعنا *** فیأتي و یضربه المرء فی شغب

فالا یشایعنا عفاق فاننا *** علی الحق ما غنی الحمام المطرب

سیغنی الا له عن عفاق و سعیه *** اذا بعثوا للناس جاؤ تحربوا

قبایل من حی معد و مثلها *** یمانیة لا یشی حین یندب

لهم عدد مثل الترابوطاعة *** یرد و باس فی الوعی لا یؤنب

عفاق گفت اگر شاعر بودم ترا پاسخ گفتم لکن خبر میدهم شما را که سه خصال با شماست که هرگز شمارا مسرور نخواهد گذاشت نخست آنکه سفر شام کردید و باراضی شام در آمدید و بر شامیان غلبه جستید مردم شام چون این بدیدند از در حیلت در آمدند و قرآنها را بر فراز نیزه نمودند و شما را بسخره گرفتند و از شام مراجعت دادند سوگند با خدای که هرگز آنعدت و عدت از برای شما فراهم نشود و داخل شام نشوید دویم آنکه شما حکمی گماشتید و اهل شام حکمی گماشتند حکم شما عزل کرد شمارا و حکم معویه نصب نمود او را و شما متلاعنین و متغاضبین مراجعت کردید سوگند با خدای که همواره ایشان بلند خواهند بود و شما پست خواهید شد سیم آنکه برای شما با شما مخالفت کردند و شما ایشان را بدست خود بکشید سوگند با خدای که از این پس متضعضع و زبون خواهید بود.

و از آن پس چندانکه عفاق بر زیادبن حفصه و دوستان امیر المؤمنین علیه السلام عبور دادی همی گفتمی «اللهم انی بریء منهم و لا بن عفان ولی» یعنی ای خداوند گواه باش که من از دوستان علی بیزارم و عثمان بن عفان را دوستدارم و ایشان در پاسخ گفتند: «اللهم انی لعلی ولی و من ابن عفان بریء و منك یا عفاق» یعنی الهی تو دانی که من دوستدار علی هستم و از تو ای عفاق و از پسر عفان بیزارم جماعتی از شیعیان امیر المومنین علی چون از سخنان زشت عفاق خسته خاطر بودند از قوم خود مردی را که سجاجت و فصاحت کاهنان داشت طلب کردند و گفتند هیچ بسجاعة و خطابه خود شر عفاق را کفایت کنی و زحمت او را از ما بگردانی گفت تو انم لاجرم چون این کرت عفاق برایشان عبور داد و سخن چنان گفت که از پیش همی گفت، قال له «اللهم اقتل عفاقا فانه أَسْر نفاقا و أظهر شقاقا و بین فراقا و تلون اخلاقا» گفت ای خدای قاهر غالب عفاق را هلاک کن که نفاق را پوشیده دارد و شقاق را آشکار سازد و جمع را پراکنده سازد دو گوناگون فسادی آغاز دفعاق گفت

وای بر شما ای جماعت این کیست که بر خصمین برانگیخته اید و بر من مسلط ساخته اید؟ «قال الله بعثني إليك وسلطاني عليك لاقطع لسانك وأنصل سنانك واطرد شيطانك» گفت خداوند مرا از بهر تو مبعوث ساخت و بر تو مساط خواست تا زبانت را قطع کنم و شر سنانت را بگردانم و شیطانت را برانم در خبر است که دیگر عفاق ایشان را زحمت نکرد و برفت در میان قبیله مزینه سکون اختیار کرد .

و دیگر از مفارقین و مبغضین امیرالمومنین عبدالله بن عبدالرحمان بن مسعود بن اوس بن ادیس بن معتب الثقفی است نخست در جیش معویه بود و در جنگ صفین از معویه گریخت و ملازمت حضرت امیر المومنین علیه السلام را اختیار کرد دیگر باره از علی علیه السلام گریخت و بمعویه پیوست امیر المومنین علیه السلام اورا اهخیع نام گذاشت و اینلفظ بمعنی طویل است .

و دیگر از مفارقین قعقاع بن ثور است او را امیر المومنین علیه السلام حکومت کسکر داد و او از بهر خویش زنی تزویج کرد و کابین او را بصد هزار درهم بست و دانسته بود که امیرالمومنین علیه السلام بکاری چندین نکوهیده رضا ندهد و از وی باز پرس کند لاجرم بمعویه گریخت .

و دیگر از مفارقین حنظله کاتب است که باتفاق جریر بن عبدالله بجلی بقرقیسیارفت و گفت در بلدیکه عثمان را قذح گویند وشنعت کنند نتوان بود .

و دیگر از مفارقین وائل بن حجر الحضرمی است که در ذیل قصه بسرارطاة ازوی شرحی مرقوم افتاد و دیگر از مبغضین چنانکه در کتاب غارات رقم کرده اند مطرف بن عبدالله بن الشخیر و دیگر علاء بن زیاد و دیگر عبدالله بن شقیق است در خبر است که عمار یاسر وقتی بر ابی مسعود در آمد که ابن شخیر حاضر بود تا گاه در حق امیرالمومنین علیه السلام سختی ناهموار گفت عمار بر آشفت و گفت ای فاسق تو کیستی و ترا چه مکان است که چنین سخن کنی ابومسعود گفت ای عمار ترا باخدای سوگند می دهم که مهمان مرا عفو فرمائی .

و دیگر از مفارقین نجاشی شاعر انصاریست بعد از آنکه امیرالمومنین علیه السلام

اورا بکیفر شرب خمر حدزد باتفاق طارق بن عبدالله بنزد مویه گریخت و ما اینقصه را در کتاب مارقین بشرح رقم کردیم .

و دیگر از مبغضین کعب الاحبار است و ماقصه اور او شرح اسلام اور او پیوستن اورا بمعویة و ملازمت اورا در خدمت معویه در غزوه صفین بشرح رقم کردیم «روی جماعة من اهل السیران علیا کان یقول عن کعب الاحبارانه لکذاب» .

و دیگر از مبغضین امیر المومنین علیه السلام ابوبکره است آنگاه که امیر المومنین علی علیه السلام وارد بصره شد حسن بن ابوالحسن خواست تا ادراک خدمت امیر المومنین علیه السلام کند در عرض راه ابوبکر اور ادیدار کرد و گفت بکجا میری گفت آهنگی حضرت علی علیه السلام دارم «قال أبو بکره سمعت رسول الله یقول ستکون بعدی فتنة النائم فیها خیر من القاعد والقاعد فیها خیر من القائم فلزمت بیتی» گفت از رسول خدای صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود بعد از من فتنه حدیث شود که در آن خفته بهتر از نشسته است و نشسته بهتر از ایستاده است لاجرم بخانه خویش نشستم و بر روی آشنا و بیگانه در بستم چون این حدیث را جاریه بن عبد الله و ابوسعید بشنیدند گفتند «لعن الله أبا بکره إنما قال النبی لأبی موسی الأشعري تكون بعدی فتنة انت فیها نائم خیر منك قاعد وانت فیها قاعد خیر منك قائم» همانا این حدیث خاص از بهر ابوموسی بود که بخصمی امیر المؤمنین علیه السلام روز میگذاشت و فتنه انگیخت و گاهی که یکتن از حکمین بود علی علیه السلام را از خلافت خلع نمود بشرحی که در کتاب صفین رقم کردیم .

دیگر از مبغضین امیر المؤمنین علیه السلام عمرو بن ثابت بود در خبر است که هر روز بر بارگی خویش سوار میشد و در قرای شام عبور میداد و بهر قریه در میرفت مردم آنقریه را فراهم می آورد « ثم یقول ایها الناس إن علی بن ابیطالب کان رجلا منافقا اراد ان ینفر برسول الله لیلة العقبة فالعنوه» یعنی علی بدانندیش رسول خدای بود و در لیلة العقبه قصد قتل پیغمبرداشت پس او را لعن کنید چون مردم کار بر مراد ادمیکردند از آنجا بقریه دیگر میشد و سخن تازه میکرد گویند بکیفر این کردار از هر دو چشم نابینا گشت و همچنان در کوری از کید و کین علی آکنده خاطره بود.

دیگر از مبغضین امیر المؤمنین علی علیه السلام اسود بن یزید و مسروق بن الاجدع است بروایتی مسروق از کرده پشیمان شد و ازین عقیدت نکوهیده بتوبت و انابت گرانید .

و دیگر از مبغضین ابو وائل شقیق بن سلمه است و او از شیعیان عثمان بود بروایتی در پایان کار طریق خوارج گرفت و بعضی گفته اند تائب گشت .

و دیگر از مبغضین ابو بردة بن ابی موسی اشعریست گویند دست ابوالعادیه جهنی را ببوسید و گفت تو بدین دست عمار یاسر را بقتل آوردی همانا این دست آتش جهنم نخواهد دید و او علی علیه السلام را کافر میدانست .

و دیگر از مبغضین ابوعبدالرحمن السلمی است در خبر است که مردی او را سوگند داد و سوگند را سخت مؤکد ساخت آنگاه گفت مرا آگهی ده آیا گاهی که امیر المؤمنین خزانه بیت المال را بر مردم کوفه قسمت فرمود ترا و اهل بیت ترا بخشید عطا نکرد بروی خشم گرفتی و کین اورا در خاطر اندوختی گفت اکنون که مرا با خدای سوگند میدهی اورا مبعوض داشتم .

دیگر از مبغضین سعید بن المسیب است در خبر است که سعید بن مسیب روزی در مسجد رسول خدای صلی الله علیه و آله جای داشت ناگاه عمر بن علی بن ابیطالب در آمد سعید روی با عمر کرد و گفت ای برادر زاده برادران تو و پسر عمان تو فراوان در مسجد رسول خدای اقامت میجستند و روزگار بعبادت میبردند ترا چه افتاد که درین مسجد کمتر وقت در میانی عمر گفت ای پسر مسیب گاهی که بمسجد در آیم تو نیز حاضر باش تا بر من گواه باشی سعید گفت دوست نمیدارم که تو از سخن من بر نجی و بر من خشم گیری «سمعت والدک علیا] قال [والله إن لی مع الله مقاما لهو خیر لبني عبدالمطلب مما علی الأرض من شیء » یعنی شنیدم از پدر تو علی که فرمود مرا در حضرت خداوند مقامی است که از برای فرزندان عبدالمطلب فاضلتر است از آنچه بر روی زمین است عمر گفت «سمعت والی یقول ما کلمة حکمة فی قلب منافق یرج من الدنيا حتی یتکلم بها فقال ذلك ما اقول لك، یعنی از پدر خود شنیدم

که فرمود کلمه حکمتی در قلب منافقی بجای نماند الا آنکه پیش از آنکه از این جهان بیرون شود بدان سخن کند سعید گفت این سخن است که با تو میگویم .

و دیگر از مبغضین قیس بن ابی حازم وزهری و عروه بن زبیر است که شرح حالش انشاءالله در جای خود رقم خواهد شد و دیگر از مبغضین زید بن ثابت و عمرو ابن ثابت است و ایشان از شیعیان عثمان بن عفان بودند و مردم را بسبب علی علیه السلام ترغیب میکردند عبدالله بن حکم نیز از شیعیان عثمان بود.

و دیگر از مبغضین مره همدانی است در خبر است که مره را گفتند ترا چه افتاد که باعلی علیه السلام طریق مخالفت سپردی «قال سبقنا بحسناته وابتلینا بسیئاته».

دیگر از آنانکه از علی علیه السلام اعتزال بجستند و از جهاد تقاعد ورزیدند عبدالله ابن عمر بن الخطاب و سعد بن ابی وقاص و سعید بن زید بن عمرو بن نفیل و اسامة ابن زید و محمد بن مسلمه و انس بن مالک و جماعتی دیگر بودند در خبر است که «بعث اسامة بن زیدالی علی علیه السلام أن ابعث إلي بعتائی فوالله لتعلم انك لو كنت في فم اسد لدخلت معك» یعنی عطای مرا از بیت المال بذل فرمای همانا دانسته باش که اگر تو در دهان شیر باشی من با تو درهایم امیر المؤمنین علیه السلام پاسخ او را بدینگونه مکتوب کرد «أن هذا المال لمن جاهد علیه ولكن هذا مالي بالمدينة فأصب منه ماشئت» یعنی بیت المال خاص آنانست که در راه خدا جهاد کنند و با دشمنان دین رزم دهند بهر؛ تو نتواند بود لکن مال من در مدینه حاضر است آنچه میخواهی از تو دریغ ندارم.

و دیگر از مبغضین ابومسعود انصاریست و او در احکام شریعت بخیانفت فتوی میراند و دیگر از مبغضین عمران بن الحصین است امیر المؤمنین علیه السلام او را بمداین مامور داشت بعضی او را از شیعیان شمرده اند .

و دیگر از مبغضین عبدالله بن زبیر است و ما ذکر احوال او را در کتب ناسخ التواریخ خاصه در کتاب جمل بشرح نگاشتیم گاهی که دعویدار خلافت بود در چهل جمعه صلوات بر رسول خدای صلی الله علیه و آله نفرستاد گفتند این کردار نکوهیده چیست گفت

مرا ازین باز نمیدارد مگر اینکه اهل بیت او هنگام ذکر او بوجوب می آیند و بر تکبیر و تتمر می افزایند از سعید بن جبیر حدیث کرده اند که یکروز عبدالله زبیر همچنانکه بر فراز منبر قرائت خطبه مینمود در حق امیر المؤمنین علیه السلام سخمی ناشایست بر زبان آورد در زمان این خبر بمحمد بن حنفیه بردند بی توانی بر خاست و شتابزده بمسجد آمدهنوز عبدالله زبیر خطبه خویش بیای نبرده بود پس ملازمان محمد جداگانه کرسی گذاشتند و محمد بر کرسی بر آمد و سخن در دهان عبدالله زبیر بشکست .

وقال يا معشر العرب شاهدت الوجوه أينتقص علي و انتم حضور إن عليا كان يدالله على أعداء الله وصاعقة من أمره أرسله على الكافرين و الجاحدين لحقه فقتلهم بكفرهم فشوؤه و أبغضوه و أضمر واه السيف والحسد و ابن عمه حي بعد لم يمت فلما نظر الله له إلى جواره و أحب له ما عنده أظهرت له رجال أحقادها و شفت أضغانها فمنهم من ابتزه حقه و منهم من ائتمر ليقتله و منهم من شتمه و قذفه بالباطيل فان يكن لذريته و ناصري دعوته دولة ننشر عظامهم و نحشر اجسادهم و الأبدان يومئذ بالية بعد أن نقتل الأحياء منهم و نذل رقابهم فيكون الله عز اسمه قد عذبهم بأيدينا و أخزاهم و نصرنا عليهم و شفى صدورنا منهم .

إنه و الله ما يشتم عليه إلا كافر يسر شتم رسول الله و يخاف أن يبوح به فيكفي بستم علي عنه أما إنه قد تخطت المنية منكم من امتد عمره و سمع قول رسول الله فيه لا يحبك الا مؤمن ولا يبغضك إلا منافق و سيعلم الذين ظلموا أي منقلب ينقلبون «

در جمله میفرماید هان ای مردمان زشت باد روی شما آیا در حق علی علیه السلام بناسزا سخنه می کنند و شما حاضرید و گوش میدارید همانا علی دست خدا و نیروی خداوند است بر دشمنان خدا و صاعقه مرگست که خداوندش بر کافران و منکران گماشت و ایشان را با شمشیر کیفر داد لاجرم او را دشمن داشتند و کید و کین او را در خاطر نهادند و هنوز رسول خدا زنده بود آنگاه که خداوند پیغمبر را در جوار خویش جای داد این کافران دل قوی کردند و خصمی علی را آشکار نمودند بعضی خلافترا که حق او بود غصب نمودند و جماعتی قتل او را همدست و همدستان شدند و گروهی

اور سب نمودند و شتم کردند اگر فرزندان او را یارو یآوری بود ایشان را ذلیل و زبون میساختیم و دستخوش تیغ و سنان میفرمودیم و استخوان ایشان بدست بادپراکنده می آوردیم و اجساد ایشان را بخاک در میسپردیم همانا خداوند ایشان را بدست ما کیفر میفرماید و ما را منصور میدارد و سینه‌های ما را از رنج ایشان شفا میدهد .

هان ای مردم سوگند با خدای هیچکس علی را بد نگویید و شتم نکنند الا آنکه کافر باشد و کین پیغمبر را در دل نهفته دارد و بترسد که آشکار کند پس جلباب سخن را دیگر گونه سازد و بستم علی نعل باژگونه زندهان ای مردم همانا مرگ در نیافته آنکس را که سخن رسول خدا را اصغا نمود که در حق علی فرمود: «دوست ندارد تر الا مؤمن و دشمن ندارد ترا الا منافق» و زود باشد که ظالمان گرفتار کردار باشند.

چون محمد بن حنفیه سخن بدینجا آورد عبدالله زبیر گفت محمد بن حنفیه را چه افتاد که با من بدینگونه سخن کند چه روی سخن من یا بنی الفواطم است محمد گفت ای پسر ام رومان - واورا با ام رومان نسبت کرد از بهر آنکه مادر عبدالله اسمای ذات النطاقین است و مادر اسماء رومان زوجه ابوبکر است بالجمله محمد گفت ای پسر ام رومان چرا من سخن نکنم و خود را از فرزندان فواطم ندانم اگر فاطمه دختر رسول خدای مادر من نیست مادر برادران من ست چگونه فخر با نسبت او نکنم و همچنان من از فرزندان فاطمه بنت عمران بن عائذ بن مخزومم که جده رسول خدا بود و نیز من از فرزندان فاطمه بنت اسد بن هاشم که رسول خدای را بجای مادر پرستار بود سوگند با خدای اگر خدیجه بنت خویلد زوجه رسول خدای نسبت با بنی اسد نداشت استخوانهای بنی اسد را که از اجداد تست درهم میشکستم این بگفت و برخاست و برفت و ملازمانش کرسی او را بر گرفتند و از ققای او برفتند .

این حدیث از امیر المؤمنین علیه السلام است که در حق عبدالله بن زبیر میفرماید : «ما زال الزبیر منا اهل البيت حتى نشأ ابنه عبدالله فأفسده» یعنی زبیر از دوستان ما اهل بیت بود تا وقتی که پسرش عبدالله بزرگ شد پس رای او را فاسد ساخت.

دیگر از مبغضین امیر المؤمنین علیه السلام مروان بن الحکم است کفر او و پدرش

و خصمی ایشان را با رسول خدای صلی الله علیه و آله در مجلدات ناسخ التواریخ مرقوم داشتیم و قصهای مردان در کتاب عثمان و کتاب جمل و دیگر کتب بشرح رفت و ازین پس نیز در جای خود انشاء الله مرقوم خواهیم داشت

و دیگر از مبغضین امیر المؤمنین علیه السلام حسن بن ابی الحسن البصریست و قصه تقاعد او از نصرت امیر المؤمنین و شرح مکالمه علی علیه السلام با او در آب وضو و جواب ناصواب او در کتاب جمل بشرح رفت لکن جماعت افضلیه این وقایع را از وی دفع میدهند و او را در شمار محبین آنحضرت بحساب میگیرند چنانکه ابان بن عیاش میگوید از حسن بصری مکانت و منزلت علی را پرسش کردم « فقال ما اقول فيه كانت له السابقة والفضل والعلم والحكمة والفقه والصحية والبلاء والنجدة والزهد والقضاء والقرابة إن عليا كان في امره عليا فرحم الله عليا و صلی علیه » گفت چگویی در حق کسی که سبقت و تمام فضیلت او راست مرکز علم و حکمت و دارای فقه و صحبت است در حضرت خداوند ساخته ابتلا و صاحب نجد نیست و در شریعت مصطفی اقصای امت و هیچکس را با رسول خدای قربت و قرابت او نیست همانا در هر کاری علاء و علو خاص علیست رحم الله علیا و صلی علیه.

چون سخن بدینجا آورد ابان بن عیاش گفت صلوات که خاص پیغمبرانست از بهر علی روا میداری گفت چون نام مسلمانان را تذکره خواهی کرد بر ایشان رحمت فرست و صلوات را خاص مصطفی و آل او میدان و علی بهترین آل پیغمبر است ابان گفت آیا علی بهتر از حمزه و جعفر است گفت آری گفت بهتر از فاطمه و فرزندان او حسن و حسین است گفت آری سوگند با خدای علی از جمله آل پیغمبر بهتر و برتر است و کسی را در سد که ساحت خود را آلوده شک و شبهت سازد و حال آنکه « قال رسول الله و ابوهما خیر منهما » یعنی علی از فرزندان حسن و حسین بهتر است و هرگز او را آلایش شرك و شرب خمر دامنگیر نشد « و قد قال رسول الله لفاطمة زوجك خیر امتی » همانا رسول خدای صلی الله علیه و آله با فاطمه فرمود شوهر تو بهترین امت منست و اگر در میان امت کس از علی بهتر بود استثناء میفرمود. گاهی که رسول خدا

در میان اصحاب عقد اخوت استوار میساخت علی را با نفس خویش برادر خواند چنانکه رسول خدای بهتر ناس است از جهت نفس نیز بهتر ناس است از جهت برادر .

ابان گفت ای ابوسعید اگر چنین است که تو گوئی چونست که بعضی سخنان ناستوده در حق علی از توشنیده میشود گفت ای برادر زاده ازین قوم جابره بر جان خویش می ترسم اگر چنین نکنم خون من از فراز دار ریخته می شود .

همانا شرح جماعتی از مبغضین امیرالمؤمنین علیه السلام را که بنام معروف بودند رقم کردیم و دشمنان آنحضرت چنانکه دوستانش از حوصله حساب افزونست در کتاب غارات از ابن ناجیه حدیث میکند که گفت در خدمت امیر المؤمنین علیه السلام بودم ناگاه مردی که جامه سفر در برداشت از راه برسید و گفت یا امیر المؤمنین از بلدی آمده ام که در آنجا از دوستان تو احدی را دیدار نکردم فرمود از کجا گفت از بصره.

قال: أَلَا إِنَّهُمْ لَوِ اسْتَطَاعُوا أَنْ يُحِبُّونِي لِأَحِبُّونِي وَإِنِّي وَشِيعَتِي فِي مِيثَاقِ اللَّهِ لَا يُزَادُ فِينَا رَجُلٌ وَلَا يَنْقُصُ إِلَيَّ يَوْمَ الْقِيَمَةِ.

فرمود اگر خمیر مایه فطرت اهل بصره را با محبت ما سرشته بودند ما را دوست میداشتند همانا من و شیعه من از کنون تا روز قیامت در عهد خداوندیم نه مردی بر دوستان ما افزوده میشود و نه کاسته میگردد .

ابن ابی الحدید از ابو جعفر اسکافی روایت میکند که اهل بصره بجمله دشمنان امیر المؤمنین علیه السلام اند و همچنین قریش بتمامت دشمنند زیرا که اهل بصره برامیر المؤمنین علیه السلام خروج کردند و در جنگ جمل بیست هزار تن از ایشان مقتول گشت لاجرم کسی باقی نماند الا آنکه پدر و برادر با پسر عمش بدست آنحضرت و لشکراو کشته شد ایشان را ایمان استوار نبود که در راه دین از پدر و برادر و فرزند بگذرند پس همگان در شمار مبغضین آمدند و همچنان در قریش کسی نبود که از علی علیه السلام خونخواه پدر و پسر و بنی اعمام نباشد از اینجاست که ابوعمرو النهدی میگوید که از علی بن الحسین علیهما السلام شنیدم «يقول ما بمكة والمدینة عشرون رجلا

یحبنا، فرمود در مکه و مدینه بیست تن بدست نشود که در شمار دوستان ما باشند و همچنان امیر المؤمنین علیه السلام میفرماید «مالقی احد من الناس ما لقیتم بکی علیه السلام» فرمود آن سختی ورنج و بلا که بر من آمد هیچیک از مردم دیدار نکردند این بگفت و سخت بگریست .

دیگر از مبغضین امیر المؤمنین علیه السلام که بمعایه گریخت منذر بن جارود بود علی علیه السلام او را در محال فارس حکومت داد و او چهارصد هزار درهم خراج مملکت را از بهر خود ماخوذ داشت امیر المؤمنین علیه السلام او را طلب فرمود و فرمان داد تا در حبسخانه بازداشتند صعصعة بن صوحان او را شفاعت کرد و او را از حبس نجات داد چون رها شد بمعویه گریخت و ما قصته او را و مکتوبی که امیر المؤمنین علیه السلام بدو فرستاد در کتاب مارقین بشرح رقم کردیم .

و دیگر از مبغضین شریح بن حارث است وقتی چنان افتاد که خانه از بهر خود به هشتاد دینار زرسرخ بخريد چون این خبر بامیر المؤمنین علیه السلام آوردند در خشم شد و شریح را حاضر ساخت «وقال له بلغني أنك ابتعت دارا بثمانين دینارا وکتبت لها کتابا و شهدت فيه شهودا» فرمود بمن رسید که تو خانه بهشتاد دینار خریدی و قبالة از بهر آن رقم کردی و گواهی چند بر آن گرفتی شریح عرض کرد چنین است یا امیر المؤمنین آنحضرت از در خشم بدو نگریست آنگاه فرمود :

يَا شُرَيْحُ أَمَا إِنَّهُ سَيَأْتِيكَ مَنْ لَا يَنْظُرُ فِي كِتَابِكَ وَلَا يَسْأَلُكَ عَنْ بَيْتِكَ حَتَّى يُخْرِجَكَ مِنْهَا شَاخِصًا وَيُسَلِّمَكَ إِلَى قَبْرِكَ خَالِصًا فَانْظُرْ يَا شُرَيْحُ لَا تَكُونَ ابْتَعْتَ هَذِهِ الدَّارَ مِنْ غَيْرِ مَالِكَ وَتَقَدَّتْ الثَّمَنَ مِنْ غَيْرِ حَلَالِكَ فَإِذَا أَنْتَ قَدْ خَسِرْتَ دَارَ الدُّنْيَا وَدَارَ الْآخِرَةِ أَمَا لَوْ أَنَّكَ كُنْتَ أَتَيْتَنِي عِنْدَ شِرَائِكَ مَا شَرَيْتَ لَكَ كِتَابًا عَلَيَّ هَذِهِ

التُّسْحَحَةُ فَلَمْ تَرْتَعَبْ فِي شِرَاءِ هَذِهِ الدَّارِ بِالدُّرْهِمِ فَمَا فَوْقَهُ.

فرمود ای شریح آگاه باش زود باشد که بنزد تو می آید کسی که در قباله تو نگران نشود و از گواهان تو پرسشی نکند و ترا شاخص العین از خانه بیرون برد و بی یار و یاور بخاک بسپارد هان ای شریح نیک نظر کن این خانه را از مال دیگری نخریده باشی و بهای آن را از طریق حرام بدست نیاورده باشی که در دنیا و آخرت خائب و خاسر خواهی بود بدان ای شریح اگر هنگام بیع این خانه بنزدیک من آمدی بدینگونه از بهر تو قباله نگاشتم که چون نگران شدی هرگز رغبت نکردی که آن خانه بیکدرهم و ما فرق آن بیع کنی و صورت آن قباله اینست :

هَذَا مَا اشْتَرَى عَبْدٌ ذَلِيلٌ مِنْ مَيْتٍ قَدْ أُزْعِجَ لِلرَّحِيلِ اشْتَرَى مِنْهُ دَاراً مِنْ دَارِ الثُّورِ مِنْ جَانِبِ الْقَانِينِ وَ خِطَّةِ الْهَالِكِينَ وَ تَجْمَعُ هَذِهِ الدَّارُ حُدُودَ
أَرْبَعَةٍ: فَالْحَدُّ الْأَوَّلُ يَنْتَهِي إِلَى دَوَاعِي الْأَفَاتِ وَالْحَدُّ الثَّانِي يَنْتَهِي إِلَى دَوَاعِي الصَّيْبَاتِ وَالْحَدُّ الثَّلَاثُ يَنْتَهِي إِلَى الْهَوِيِّ الْمُرْدِي، وَالْحَدُّ الرَّابِعُ
يَنْتَهِي إِلَى الشَّيْطَانِ الْمُغْوِي وَ فِيهِ يُشْرَعُ بَابُ هَذِهِ الدَّارِ اشْتَرَى الْمُغْتَرُّ بِالْأَمَلِ مِنْ هَذَا الْمُزْعَجِ بِالْأَجَلِ هَذِهِ الدَّارُ بِالْخُرُوجِ بِنِ عَرِّ الْقَنَاعَةِ وَ
الدُّخُولِ فِي ذُلِّ الطَّلَبِ وَالضَّرَاعَةِ فَمَا أَذْرَكَ هَذَا الْمُشْتَرِي فِيمَا اشْتَرَى مِنْ دَرَكٍ فَعَلَى مُبْلِلِ أَجْسَامِ الْمُلُوكِ وَسَالِبِ نُفُوسِ الْجَبَابِرَةِ وَ مُزِيلِ
مِنْكَ الْفَرَاعِنَةَ مِثْلَ كَسْرِي وَ قَيْصَرَ وَ تَبِعِ وَ حَمِيرَ وَ مَنْ جَمَعَ الْمَالَ عَلَى الْمَالِ فَأَكْثَرَ وَ مَنْ بِي وَ شَيْدَ وَ زَخْرَفَ وَ نَجَدَ وَ ادَّخَرَ وَ اعْتَقَدَ وَ نَطَرَ بِزَعْمِهِ
لِلْوَلَدِ إِشْخَاصَهُمْ جَمِيعاً إِلَى مَوْقِفِ

ص: 240

الْعَرْضِ وَالْحِسَابِ وَمَوَاضِعِ الثَّوَابِ وَالْعِقَابِ إِذَا وَقَعَ الْأَمْرُ بِفَضْلِ الْقَضَاءِ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْبُنْطُونَ وَشَهِدَ عَلَى ذَلِكَ الْعَقْلُ إِذَا أَخْرَجَ مِنْ أَسْرِ
الْهَوِيِّ وَسَلِمَ مِنْ عِلَاقِ الدُّنْيَا.

میفرماید این چیز است که بیع کرد عبدی ذلیل از بنده که مشرف بر مرگ است همانا انگیخته از این سرا تا بسرای دیگر کوچ دهد و خریداری کرد مشتری از بایع سرائی از دار غرور و فریب که از مردگان بجای مانده و آنسرای را چهار حد است حدی بدوای آفات منتهی شود و ایشان زنان و فرزندان و حواشی و خدمند و حدی بدوای مصیبات پیوسته شود و آن در آمدن زمان و رسیدن مرگست که با اهل و عشیرت و اتباع دست در گریبان گردد و حد سیم فر از شود بر امیدهای دراز و آرزوهای دیر باز که موجب حب دنیا و هلاک نفس ناپرو است و حد چهارم بشیطان منتهی گردد چه خاص از بهر معبر شیطان و اتباع شیطانست همانا خرید این مشتری شیفته بآرزو وامل از بایعی که رهینه مرگ و اجل است این خانه را تا از غنای قناعت اسیر طلب و ضراعت گردد پس ضرر و زیانی که در این بیع و شری مشتری را افتد ضمانت درك بعهدہ ملك الموتست که بشورانند تنهای پادشاهان و رباینده جانهای جباران و زایل کننده سلطنت فراعنه مانند اکاسره و قیاصره و تبابعه و حمیر است و آنکس که مال فراوان گنجینه کند و بنیانهای مشیتد مزخرف بر آورده و ذخیره گذارد و گمان کند که خاص فرزندان اوست همگان حاضر میشوند در موقف حساب و جایگاه ثواب و عقاب وقتی که حق از باطل پدیدشود این هنگام باطل کاران خایب و خاسر شوند همانا اگر عقل از هواجس نفسانی برهد و از علایق دنیا رهیده شود بر این جمله گواهی دهد .

اکنون شرح حال شریح را باز خواهیم نگاشت : در نسب او گوناگون سخن کرده اند جماعتی او را شریح بن حارث المنتجع بن معویة بن جهم بن ثور بن عفیر

ابن عدی بن الحارث بن مرة بن أدد الکندی و نیز گفته اند او حلیف کنده بود از بنی الرایش و ابن کلبی او را شریح بن معویة بن ثور دانسته و جماعتی او را شریح ابن هانی گفته اند و گروهی شریح بن شراحیل خوانده اند ابن ابی الحدید گوید شریح بن الحارث است و کنیت او ابوامیه است و ابن خلکان او را بدینگونه تصحیح نموده شریح بن الحارث بن قیس بن جهم بن معاویة بن عامر بن الرایش بن الحارث ابن معویة بن ثور بن مرتع و ثور بن مرتع را گوید کننده است و ما کنده رادر جلد دوم از کتاب اول معروف داشتیم .

بالجمله شریح در شمار تابعین است و عمر بن الخطاب او را بقضاوت کوفه منصوب داشت و او شصت سال پیوسته قضاوت داشت الا سه سال در زمان ابن زبیر که دست از عمل بازداشت و همچنان قاضی بود تا زمان حجاج بن یوسف ثقفی اینوقت از قضاوت استعفا جست و حجاج او را معفوداشت و او با حصافت عقل و اصابت رای بود و نیز شعر نیکو گفت و او یکتا از بزرگان اربعه است که هیچ يك را موی در زنج نبود و همگان اطلس بودند و ایشان عبدالله بن زبیر و قیس بن سعد بن عباده و احنف بن قیس و شریح قاضی است و شریح مردی مزاح بود وقتی علی بن اریطه بروی در آمد «فقال له أين أنت أصلحك الله فقال بينك وبين الحايط قال استمع منشي قال قل أسمع قال إني رجل من أهل الشام قال مكان سحيق قال تزوجت عندكم قال بالر ذاء والبنين قال و أردت أن أرحلها قال الرجل احق بأهله قال و شرطت لها دارها قال الشرط لها قال فاحكم الآن بيننا قال قد فعلت قال فعلى من حكمت قال على ابن أمسك قال بشهادة من؟ قال شهادة ابن خالئك.

روی با شریح کرد و گفت در کجا میباشی گفت در میان تو و حایط گفت بشنو تا چه گویم گفت بگوی می شنوم گفت من مردی از اهل شامم گفت جایی دور است گفت درین شهر آمدم و زنی گرفتم گفت از مال و فرزند برخوردار باشی گفت میخواهم بشام مراجعت کنم گفت رواست که مرد باهل و عشیرت باز گردد گفت شرط کرده ام با زن که از سرای او دور نشوم گفت شرط استوار است و خلل نپذیرد

گفت حکم کن در میان ما گفت حکم کردم گفت برکه حکم کردی گفت بر پسر مادر تو گفت بشهادت کدام کس؟ گفت بشهادت پسر خواهر خاله تو.

گویند وقتی زنی بنزدیک او آمد و از ستم خصم خویش هم سخت میگریست و شریح النفاتی نمیفرمود مردی گفت ای شریح چیست که این زنا داد ندهی و بر گریه اورقت نکنی «فقال إن إخوة يوسف جاؤا أباهم عشاء يبكون» همانا برادران یوسف از پس آنکه یوسف را بچاه انداختند بنزدیک پدر آمدند و میگریستند بر هر گریستی رقت نتوان کرد با اینکه شریح با امیر المؤمنین از در مخالفت بود در ایام خلافت خود او را بقضاوت کوفه باز گذاشت و وقتی چنان افتاد که بروی خشم گرفت و او را از کوفه اخراج فرمود و حکم داد تا در بامقیا که قریه ایست از قرای کوفه و جای جهودان بود ساکن شود روزگاری در آنجا مسکن داشت دیگر باره او را بکوفه و بر سر عمل بازداشت در خبر است که شریح زنی از بنی تمیم کابین است و برای آورد روزی بر او خشم گرفت و او را سخت بزد پس پشیمان گشت و این شعر بگفت:

رأيت رجالا يضربون نسائهم *** فثلث يميني يوم أضرب زينا

أضربها من غير ذنب انت به *** فما العدل من ضرب من ليس مذنبا

فزنب شمس والنساء كواكب *** إذا طلعت لم تبد منهن كو كيا

در خبر است که مردی از اهل ذمه از علی علیه السلام دعوی دار حقی بود علی علیه السلام بانفاق او بمحضر قضای شریح حاضر شد چون چشم شریح بر آنحضرت افتاد از جای بجست و بر پای ایستاد امیر المؤمنین علیه السلام فرمود ای شریح این اول ستمی است که آوردی پس پشت بر دیوار نهاد و فرمود اگر خصم من مسلمان بود در محضر قضا بر پهلوی او جای می کردم.

حدیث کرده اند که زیاد بن ابیه در خاطر نهاد که مردم کوفه را فراهم کند و ایشان را بسب و شتم امیر المومنین علیه السلام فرمان رهد آنکس که فرمان نپذیرد با تیغش در گذراند هم در آنروز بمرض طاعون مبتلا گشت و اثر طاعون در دستش بادید

آمد اطبا را از بهر مداوا حاضر ساخت گفتند دست او را قطع باید کرد اینوقت شریح را طلب نمود و سخن بشوری افکند «فقال له لك رزق معلوم و اجل مقسوم و اني اكره ان كانت لك مدة ان تعيش في الدنيا بلايمين و ان قدرتي اجلك ان تلقى ربك مقطوع اليد فاداسئلك لم قطعته قلت بغضا في لقائك» كنت ترا روزنی و روزگاری معین است و معلوم و من مکروه میدارم که اگر زنده بمانی ترا دست راست نباشد و اگر بمیری خدای را مقطوع الید ملاقات فرمائی و چون خداوند از تو پرسش کند که چرا دست خویش را قطع کردی در پاسخ گوئی خواستم زنده بمانم زیرا که ملاقات ترا مبعوض میداشتم بالجمله زیاد در آنروز بمرد و مردم شریح را ملامت کردند که اگر قطع دست او را منع نفر مودی ازینمرض بسلامت میجست «فقال انه استشارني و المستشار مؤتمن و لولا الأمانة في المشورة لوددت انه قطع يده يوما ورجله يوما و سایر جسده يوما» گفت از من طلب مشورت کرد در مشورت امین باید بود و اگر نه دوست داشتم که دستش را روزی قطع کند و پایش را روزی و سایر جسدهش را روزی .

و مدت عمر شریح را بعضی صدسال و جماعتی صد و هشت سال و گروهی صد و بیست سال نوشته اند و در سال وفات او نیز خلاف کرده اند بعضی در سال هفتاد و شش هجری و جمعی در هفتاد و هشت و جماعتی در هفتاد و نه و گروهی در هشتاد و برخی در هشتاد و دو و طایفه در هشتاد و هفت هجری دانسته اند والله اعلم بحقیقة الحال.

ذکر احوال محبین امیر المؤمنین علی علیه آلاف التحية و الصلوة و السلام

محبین امیر المؤمنین علی علیه السلام از حوصله حساب افزونست و من بنده برخی از معارف ایشان را مینگارم در بحار الانوار مرقوم است که اصحاب امیر المؤمنین را چهار مرتبت است نخستین را اصفیا خوانند و خلاصه ایشان : عمرو بن الحمق

الخزاعي العربي وديگر میثم تمار پسر یحیی است و دیگر رشید مجری و دیگر حبیب بن مظاهر اسدی و دیگر محمد بن ابی بکر است و مرتبه دویم را اولیاء خوانند و خلاصه ایشان علیهم الأزدی و دیگر سوید بن غفلة الجعفی و دیگر حارث بن عبدالله الاعور الهمدانی و دیگر ابو عبدالله الجدلی و دیگر ابو یحیی هوحکیم بن سعد الحنفی است و مرتبه سیم را شرطة الخمیس خوانند و ایشان آنکسانند که در جهاد شرط بر مرگ خویش میکنند و بر مرگ خود بیعت میفرمایند و خلاصه ایشان ابوالرضا عبدالله بن یحیی الحضرمی و دیگر سلیم بن قیس الهلالی و دیگر عبیده السلمانی المرادی العریبست و مرتبه چهارم خاصان آنحضرتند و خلاصه ایشان تمیم بن حذیم الناجی و دیگر قنبر غلام علی و دیگر ابوفاخته مولى بنی هاشم و دیگر عبدالله بن ابی رافع کاتب آنحضرت است .

در خبر است که امیرالمومنین علیه السلام اصحاب خویش را حاضر ساخت و

قَالَ لَهُمْ: تَشَرُّطُوا فَإِنَّا أَشَارُكُمْ عَلَى الْجَنَّةِ وَ لَسْتُ أَشَارُكُمْ عَلَى ذَهَبٍ وَلَا فِضَّةٍ إِنَّ نَبِيَّنَا فِيهَا مَضَى قَالَ لِأَصْحَابِهِ: تَشَرُّطُوا فَإِنِّي لَسْتُ أَشَارُكُمْ إِلَّا عَلَى الْجَنَّةِ.

و از متقدمین مقربین امیر المومنین علیه السلام سلمان فارسی و دیگر مقداد بن اسود و دیگر ابوذر غفاری و دیگر عمار بن یاسر و دیگر ابوسنان انصاری و دیگر ابوعمرو انصاری و دیگر سهل بدری و برادرش عثمان پسر های حنیف انصاری و دیگر جابر بن عبدالله انصاریست و ما شرح حال هریک را در جای خود رقم کرده ایم و دیگر از محبین امیر المؤمنین علیه السلام ابو اخیحه عمرو بن محسن است و او در جنگ جمل صد هزار درهم در تجهیز لشکر امیر المؤمنین علیه السلام بذل کرد و در جنگ صفین در رکاب آنحضرت شهید شد و دیگر اویس قرنی از تابعین و عمرو بن الحمق خزاعی است و او در نزد امیر المؤمنین علیه السلام آن منزلت داشت که سلمان فارسی در خدمت پیغمبر و دیگر رشید هجری و دیگر میثم تمار و دیگر کمیل بن زیاد نخعی و دیگر قنبر

غلام علی علیه السلام و دیگر محمد بن ابی بکر و دیگر مزرع مولای امیر المؤمنین و دیگر عبدالله بن یحیی و این آنکس است که امیر المؤمنین علیه السلام در جنگ جمل اورا فرمود: «ابشر یا ابن یحیی فانت وابوک من شرطة الخمیس سماکم الله به فی السماء» و دیگر جندب بن زهیر عامری و دیگر حبیب بن مظاهر اسدی و دیگر حارث بن عبد الله الاعور الهمدانی و دیگر مالک بن الحارث المعروف بمالك اشتر نخعی و دیگر علیم الازدی و دیگر جویره بن مسهر العبدی .

همچنان فاضل مجلسی میگوید :

قَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ نَادَى مُنَادٍ أَيْنَ حَوَارِيِّ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَسُولِ اللَّهِ الَّذِينَ لَمْ يَنْقُضُوا الْعَهْدَ وَ مَضَوْا عَلَيْهِ؟ فَيَقُومُ سَلْمَانُ وَالْمِقْدَادُ وَ أَبُو ذَرٍّ! قَالَ ثُمَّ يُنَادِي: أَيْنَ حَوَارِيُّ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ صَيِّ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَسُولِ اللَّهِ؟ فَيَقُومُ عَمْرُو بْنُ الْحَمِقِ الْخُزَاعِيُّ وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ وَ مَيْمُ بْنُ يَحْيَى التَّمَارِيُّ مَوْلَى بَنِي أَسَدٍ وَ أُوَيْسُ الْقَرْنِيُّ؟ قَالَ ثُمَّ نَادَى الْمُنَادِي: أَيْنَ حَوَارِيُّ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ابْنِ فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ؟ فَيَقُومُ سُفْيَانُ بْنُ أَبِي لَيْلَى الْهَمْدَانِيُّ وَ حَدِيفَةُ بْنُ أَسِيدٍ الْغِفَارِيُّ! قَالَ ثُمَّ يُنَادِي: أَيْنَ حَوَارِيُّ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ؟ فَيَقُومُ كُلُّ مَنْ اسْتَشْهَدَ مَعَهُ وَ لَمْ يَتَخَلَّفْ عَنْهُ! ثُمَّ يُنَادِي: أَيْنَ حَوَارِيُّ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ؟ فَيَقُومُ جُبَيْرُ بْنُ مُطْعِمٍ وَ يَحْيَى بْنُ أُمِّ الطَّوِيلِ وَ أَبُو خَالِدٍ الْكَاثِلِيُّ وَ سَعِيدُ بْنُ مَسِيبٍ؟ ثُمَّ يُنَادِي أَيْنَ حَوَارِيُّ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَ حَوَارِيُّ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ؟ وَ فَيَقُومُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ

ص: 246

شريك العامري و زرارۀ بن أعين و يزيد بن معاوية الجلي و محمد بن مسلم التقي و ليث بن البخري المرادي و عبد الله بن أبي يعفور و عامر بن عبد الله بن خزيمه و حجر بن زائدة و حمران بن أعين! ثم ينادي سائر الشيعة مع سائراً لأئمة هؤلاء أقسام الشيعة الذين يدخلون الفردوس و هؤلاء أول السابقين و أول المقربين.

محمد بن حنفيه از پدر خود أمير المؤمنين عليه السلام حديث ميکند که فرمود: إن المحامدة تأتي أن يعصي الله عز وجل، قلت: ومن المحامدة؟ قال: محمد بن جعفر و محمد بن أبي بكر [و محمد بن حنيفة] و محمد بن أبي حذيفة هوابن عتبة بن ربيعة.

و او پسر خال معاوية است و ديگر محمد بن حنفيه است خلاصه سخن اينکه أمير المومنين عليه السلام فرمود که اين چندتن که على محمد نام دار ندار تکاب معصيت خداوند نميکنند

ديگر از ابی جعفر عليه السلام حديث کرده اند که فرمود « إن المهدي مولى عثمان أتى فبايع أمير المومنين عليا و محمد بن أبي بكر جالس قال أبايعك على أن الأمر لك أولاً و أبرء من فلان و فلان فبايعه » در جمله ميفرمايد هنگاميكه محمد بن ابی بكر در خدمت اميرالمومنين عليه السلام نشسته بود مهدي غلام عثمان در آمد و عرض کرد يا امير المومنين من با تو بيعت ميکنم که خلافت را از اول خاص تو ميدانم و از ابوبكر و عمر برائت جست و با على عليه السلام بيعت کرد .

و ديگر بروايت فاضل مجلسی از محبين امير المومنين عليه السلام ابان بن ابی عياش است و نام ابی عياش فيروز است و او از مردم فارس بود در كتب رجال مسطور است

که وقتی حجاج بن یوسف ثقفی سلیم بن قیس هلالی را که از شیعیان علی علیه السلام بود طلب نمود تا بقتل رساند از دست او بگریخت و در فارس بابان بن ابی عیاش پناه برد ابان او را بداشت تا گاهی که مرگی سلیم فرا رسید. این وقت ابانرا حاضر کرد و گفت ای برادر حق تو بر من فراوان است و اینوقت میروم و کتابی که با خود داشت ابانرا سپرد و از پس او ابان آنچه از سلیم نقل احادیث کند از کتاب اوست .

و دیگر ابو الطفیل عامر بن واثله است و او هشت سال از زمان رسول خدا را ادراک کرده جماعتی او را کیسانی گفته اند از بهر آنکه در تحت رایت مختار بن ابی عبیده بود و کیسانی آنانند که بحبات محمد بن حنفیه قایلند چنانکه در جای خود بشرح رفت و گروهی او را از بزرگان اصحاب امیر المومنین علیه السلام دانند.

و دیگر خباب بن الارت است و خباب بن الارت بن جندله بن سعد بن زید منات بن تمیم است و کنیت او ابو عبدالله و بروایتی ابو محمد و بعضی ابو یحیی گفته اند در جاهلیت او را اسیر گرفتند و در مکه بفروختند بفقر و فاقه گذران میکرد و مادرش نیز ختانه بود و پسرش عبدالله آنکس است که خوارج او را کشتند چنانکه در کتاب مارقین رقم کردیم بالجمله امیرالمومنین علیه السلام در حق او میفرماید:

يَرْحَمُ اللَّهُ خَبَابًا فَلَقَدْ أَسْلَمَ زَاغِبًا وَ هَاجَرَ طَائِعًا وَ عَاشَ مُجَاهِدًا طُوبَى لِمَنْ ذَكَرَ الْمَعَادَ وَعَمِلَ لِلْحِسَابِ وَقَنَعَ بِالْكَفَافِ وَرَضِيَ عَنِ اللَّهِ .

از مساکین مسلمین است در جاهلیت آهنگر بود و شمشیر نیکو بساخت و در شمار معذبین فی الله بود و در غزوات رسول خدا صلی الله علیه و آله چنانکه رقم کردیم همه وقت ملازمت رکاب داشت و در جنگ صفین و نهروان در رکاب امیر المومنین علیه السلام حاضر بود در سال سی و نهم هجری در هفتاد و سه سالگی وداع جهان گفت او را در ظهر کوفه بخاک سپردند و او اول کس است که در ظهر کوفه مدفون گشت

از عبیدالله بن شداد بن الهاد حدیث کردند « قال و ددت أن أترك فا حدث

بفضائل علي بن أبي طالب يوم إلى الليل وأن عنقي هذه ضربت بالسيف» گفت دوست میدارم که مرا یکروز دست باز دارند تا باختیار خویش در فضایل علی علیه السلام آنچه میدانم حدیث کنم آنگاه با شمشیر کردن مرا بزنند.

ابن ابی الحدید گوید با غلبه بنی امیه و طول مدت سلطنت ایشان و گماشتن ایشان مردم را در هر شهری و بلدی بلعن علی علیه السلام و کشتن ایشان و عمال ایشان در هر شهری و بلدی دوستان علی و شیعیان علی را اگر علی سر الله نبود هرگز قصه از فضایل او در جهان باقی نبود بلکه نام آنحضرت مذکور نمیگشت و از خاطرها محو و منسی میشد .

اکنون این حدیث را بروایت فاضل مجلسی از بهر آن مینویسم که چشم دوستان امیرالمومنین علیه السلام تا قیامت بدان روشن باشد: باسناد صحیحه اینحدیث باصبغ بن نباته منتهی میشود و او در خدمت امیر المومنین علیه السلام از جماعت شرطة الخمیس است .

قَالَ: أَتَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لِأَسْأَلَهُ عَلَيْهِ فَجَلَسْتُ أَنْتَظِرُهُ فَخَرَجَ إِلَيَّ فَقُمْتُ إِلَيْهِ وَ سَلَّمْتُ عَلَيْهِ فَضَرَبَ عَلَيَّ كَفِّي ثُمَّ شَبَّكَ أَصَابِعَهُ فِي أَصَابِعِي ثُمَّ قَالَ: يَا أَصْبَغُ بْنُ نُبَاتَةَ، قُلْتُ: لَبَّيْكَ وَسَعْدِيكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، فَقَالَ: إِنَّ وَلِيَّنَا وَإِلَى اللَّهِ كَانَ مِنَ اللَّهِ بِالرَّفِيقِ الْأَعْلَى وَ سَقَاهُ مِنْ نَهْرٍ أَبْرَدَ مِنَ الثَّلَاجِ وَ أَحْلَى مِنَ الشَّهَدِ وَ أَلْيَنَ مِنَ الرُّبْدِ، فَقُلْتُ: يَا أَبِي أَنْتَ وَأُمِّي وَإِنْ كَانَ مُذْنِبًا فَقَالَ نَعَمْ وَإِنْ كَانَ مُذْنِبًا؟ أَمَا تَقْرَأُ الْقُرْآنَ «فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا» يَا أَصْبَغُ: إِنْ وَلِينَالُو لَقِيَ اللَّهَ وَعَلَيْهِ مِنَ الذُّنُوبِ مِثْلُ رَبْدِ الْبَحْرِ

وَ مِثْلُ عَدَدِ الرَّمْلِ لَغَيْرِ اللَّهِ لَهُ إِشَاءُ اللَّهِ تَعَالَى.

اصبغ بن نباته میگوید بر باب سرای امیرالمؤمنین علیه السلام رفتم و نشستم تا دیدار مبارکش را نظاره کنم پس از خانه بیرون شد من از جای بر جستم و سلام دادم آنحضرت دست مبارک را بر دست من زدوانگشته بار کرا [در انگشتان من] مشبک ساخت و فرمود یا اصبغ عرض کردم لبیک و سعیدیک فرمود همانادوست مادوست خداست و از خداوند باریق اعلاست و سقاییت میکند او را از چشمه که سردتر از یخ و شیرین تر از شهد و نرم تر از زبد است گفتم پدر و مادرم فدای تو باد اگر چه گناهکار باشد فرمود اگر چه گناهکار باشد مگر قرآن نخوانده که خداوند می فرماید سیئات ایشانرا با حسنات تبدیل میفرماید ای اصبغ دوست ما گاهی که خدایرا ملاقات کند و گناه او چون کف دریا و ریک بیابان باشد خداوند او را بیامرزد و گناهان او را معفودار. اللهم ارزقنا حب علی بن ابیطالب و ثبتنا علیه بحق محمد و آله الطیبین الطاهرین.

و دیگر از محبین علی علیه السلام عثمان بن حنیف ابن وهب بن العکم بن ثعلبه بن الحارث الانصاری ثم الأوسی است و او برادر سهل بن حنیف است چنانکه بدان اشارتی شد اکنون در شرح حال او کتاب امیر المؤمنین علیه السلام را تذکره خواهیم کرد.

بالجمله کنیت عثمان ابو عمر و بروایتی ابو عبدالله است و اورا عمر بن الخطاب بعراق فرستاد تا اراضی و مزارع آن ولایت را مساحت کند و خراج ببندد و جزیه از اهل ذمت بستاند و چون نوبت خلافت بامیر المؤمنین علیه السلام رسید او را بحکومت بصره بگماشت و ماشرح حکومت او را در بصره و غلبه طلحه و زبیر را برای در کتاب جمل رقم کردیم.

بالجمله وقتی در حضرت امیر المومنین علیه السلام: معروض داشتند که عثمان بن حنیف در بصره بادعت عیش روزگار میبرد و بمهمانی حاضر میشود و بماکولات و مشروبات نغز و نیکو میپردازد امیر المومنین علیه السلام این مکتوبرا بدو فرستاد:

أَمَّا بَعْدُ يَا ابْنَ حُنَيْفٍ فَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ رَجُلًا مِنْ فِتْيَةِ أَهْلِ الْبَصْرَةِ دَعَاكَ إِلَى مَادُبَةٍ فَأَسْرَعْتَ إِلَيْهَا وَكَرَرْتَ عَلَيْكَ الْجِفَانَ بِشَرِيدِهَا فَأَكْرَعْتَ ثُمَّ عَطَفْتَ عَلَى اللَّحْمِ فَأَكَلْتَهُ أَكْلُ يَتِيمٍ قَرِيمٍ وَنَهَشْتَ عَظْمَهُ نَهْشُ ضَبْعٍ هَرِمٍ تُسْتَطَابُ لَكَ الْأُلْوَانُ وَتُنْقَلُ إِلَيْكَ الْجِفَانُ وَمَا ظَنَنْتُ أَنَّكَ تُجِيبُ إِلَى طَعَامِ قَوْمٍ عَابِلِهِمْ مَجْمُومٌ وَغَيْبُهُمْ مُدَوٌّ فَانْظُرْ إِلَى مَا تَقْضَاهُ مِنْ هَذَا الْمَقْضَمِ فَمَا اشْتَبَهَ عَلَيْكَ عِلْمُهُ فَالْفِظُهُ وَمَا أَيَقَنْتَ بِطَيْبِ وَجْهِهِ فَتَلَّ مِنْهُ أَلَا وَإِنَّ لِكُلِّ مَأْمُومٍ إِمَامًا يَقْتَدِي بِهِ وَيَسْتَصِي بِنُورِ عِلْمِهِ أَلَا وَإِنَّ إِمَامًا قَدِ اكْتَفَى مِنْ دُنْيَاهُ بِطَمْرِيهِ وَمِنْ طَعْمِهِ بِقُرْصِ يَهُ أَلَا وَإِنَّكُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلَى ذَلِكَ وَلَكِنْ أَعِيدُونِي بَوْرَعٍ وَاجْتِهَادِ اللَّهِ مَا كَنْزْتُ مِنْ دُنْيَاكُمْ تَبْرًا وَلَا اذْخَرْتُ مِنْ غَنَائِمِهَا وَقِرًّا وَلَا أَعَدَدْتُ لِبَالِي تَوْبِي طَمْرًا وَلَا حَزْتُ مِنْ أَرْضِهَا شَبْرًا وَلَا أَخَذْتُ مِنْهُ إِلَّا كَقُوتِ أَتَانٍ دَبْرَةٍ وَلِلَّهِ فِي عَيْنِي أَوْهِي مِنْ عَفْصَةِ مُفْرَةٍ .

میفرماید ای پسر حنیف بمن رسید که مردی از جوانان بصره تورا بطعام عرس دعوت کرد و تو بسرعت اجابت کردی و چون حاضر شدی قدهای تریداز بهر تو متواتر کردند و تو بتمام رغبت بخوردی پس دست فراگوشت بردی و چنان بخوردی که کودک یتیم جوعان و آنگاه باستخوان پرداختی و چنان بادندان بخائیدی که کفتار پیر نجانند و همچنان از بهر تو خورشهای گوارا و خوردنیهای مهنامهیا همی کردند و از طعامهای گوناگون کاسهای گران نهند و هر گز گمان نبردم

که تو دعوت طعام جماعتی را اجابت کنی که مساکین ستمدیده را دور دارند و اغنیای توانگر را باردهند. هان ای پسر حنیف نیک نگران شو تا چه میخوری و چیزیرا که در حلیت آن متردد باشی از خویشتن دور افکن و چیزیرا که حلیت آن در نزد تو استوار افتاد بپذیر و دانسته باش که هر مامومیرا امامیست که بدو اقتدا کند و استضائت بنور او جوید همانا امام و پیشوای شما دو جامه فرسوده که یکی دستار(1) و آندیگرازار کند کافی داند و از طعام بدو قرصه جوین که یکی را زهار شکند و آندیگراتعشی فرماید قناعت کند اگر چندشما تا بدین حدقناعت نتوانید کرد لکن مرا اعانت کنید در پاکدامنی وجد و جهد کنید در پارسائی سوگند یا خدای که من از دنیای شما زرو سیم نیندوخته ام و ازغنیمت ذخیره ننهاده ام و بر ایندو جامه فرسوده که در بردارم دیگر نیفزوده ام و از اراضی دنیا یکشبر بدست نکرده ام و افزون از قوت یک حمار زخمین ماخوذ نداشته ام همانا دنیا در چشم من خوارتر است از تلخی صبر .

بَلَى كَانَتْ فِي أَيْدِينَا قَدَمٌ مِنْ كُلِّ مَا أَظْلَمْتَهُ السَّمَاءُ فَسَحَّتْ عَلَيْهَا نُفُوسٌ قَوْمٍ وَسَحَّتْ عَنْهَا نُفُوسٌ آخِرِينَ وَ نِعَمَ الْحَكْمِ اللَّهُ وَ مَا أَصَدَّ نَعْبُ بَدِكِ وَ غَيْرِ فَدَلِكِ وَ النَّفْسُ مَطَانُّهَا فِي غَدٍ جَدَثٌ يَنْقَطِعُ فِي ظُلْمَتِهِ أَثَارُهَا وَ تَغِيْبُ أَحْبَابُهَا وَ حُفْرَةٌ لَوْ زِيدَ فِي فُسْحَتِهَا وَ أَوْ سَمِعَتْ يَدَا حَافِرِهَا الْأَضْغَطِهَا الْحَجْرُ وَ الْمَدْرُ وَ سَدٌّ فُرْجَهَا التُّرَابُ الْمُتْرَاكِمُ وَ إِنَّمَا هِيَ نَفْسِي أَرُوضُهَا بِالتَّقْوَى لِتَأْتِي آمِنَةً يَوْمَ الْخَوْفِ الْأَكْبَرِ وَ تَنْبُتَ عَلَى جَوَانِبِ الْمَزْلِقِ

ص: 252

1- بلکه یکی را از ار کند که بکمر بندند و دامن بپوشند و دیگری را رداء که شانه ها را بدان در پوشند.

میفرماید بلی از آنچه آسمان بر آن سایه افکنده چیزی جز فدک در دست ما نبود آنرا نیز آنانکه در طلب خلافت بودند بر ما بخل ورزیدند و ما نیز دست باز داشتیم و بهتر حاکم درین داوری خداوند باری است و فدک و جز فدکرا چه میکنم و حال آنکه فرد است که جای نفس در ظلمتکده قبر است و آثار و اخبار شمع و منسی است و چند که حافر حفرة آنرا گشاده سازد فائدتی نبخشد چه سنک و خاک متراکم فشار کند و خلل و فرج گور را انباشته سازد من اینک نفس خویش بیارسائی و پرهیزکاری تادیب کنم و ریاضت دهم تا ایمن باشد در روز قیامت و استوار باشد در اطراف لغزشگاه .

و لَوْ شِئْتُ لَا اهْتَدَيْتُ الطَّرِيقَ إِلَى مُصَفَى هَذَا الْعَسَلِ وَ لُبَابِ هَذَا الْقَمَحِ وَ نَسَائِجِ هَذَا الْقَزِّ وَ لَكِنَّ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ أَنْ يَغْلِبَنِي هَوَايَ وَ يَقُودَنِي جَشْمِي إِلَى تَخْيِيرِ الْأَطْعَمَةِ وَ لَعَلَّ بِالْحِجَازِ أَوْ بِالْيَمَامَةِ مَنْ لَا طَمَعَ لَهُ فِي الْقُرْصِ وَ لَا عَهْدَ لَهُ بِالشَّبَعِ أَوْ أَبِيتَ مِبْطَانًا وَ حَوْلِي بَطُونٌ غَرْنِي وَ أَكْبَادُ حَرَّى أَوْ أَكُونُ ، كَمَا قَالَ الشَّاعِرُ : وَ حَسْبُكَ دَاءٌ أَنْ تَبَيْتَ بِيْطَنَةَ *** وَ حَوْلَكَ أَكْبَادُ تَحِنُّ إِلَى أَلْقَدُ

ءَأَفْنَعُ مِنْ نَفْسِي بِأَنْ يَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَا أُشَارِكُهُمْ فِي مَكَارِهِ الدَّهْرِ أَوْ أَكُونُ أُسْوَةً لَهُمْ فِي جَوَابِ الْعَيْشِ فَمَا خَلَّفْتُ لَيْشَ غَلْبِي أَكُلُ الطَّيِّبَاتِ كَالْبَهِيمَةِ الْمَرْبُوطَةِ هَمُّهَا عَلْفُهَا أَوْ الْمُرْسَلَةِ شُغْلُهَا تَقْمُّمُهَا تَكْتَرِشُ مِنْ أَعْلَافِهَا وَ تَلْهُو عَمَّا يُرَادُ بِهَا أَوْ أَتْرِكُ أَوْ أَهْمَلُ عَابِثًا أَوْ أَجْرَّ حَبْلَ الصَّلَاةِ أَوْ أَغْتَسِفَ طَرِيقَ الْمَتَاهَةِ .

میفرماید اگر بخواهم بشیرینیهای دنیا توانم راه کرد و از نیکوتران گندمین توانم خورد و از نسیج ابریشمین توانم پوشید لکن هیئات چگونه هوای نفس بر من غلبه تواند کرد و چگونه حرص نفس مرا بجانب اطعمه نیکو تواند کشید همانا ممکن است که در حجاز و یمامه کسی بنان گندم دست نیابد و سیر نخسید و من سیر بخسبم و حال آنکه در اطراف من شکمهای گرسنه و جگرهای تشنه باشد یا مفاد شعر حاتم بن عبدالله الطائی باشم که میگوید این درد کفایت میکند ترا که با شکم آکنده بخسبی و در اطراف تو جگرهای تشنه باشد که آرزومند است بیک شربت آب که از مشر به چرمین بنوشد.

صواب چنان نمود که اشعار حاتم را که خطاب بخواهر خویش میکند و بیک شعر آن امیرالمومنین علیه السلام تمثیل جسته رقم کنیم .

أيا ابنة عبدالله و ابنة مالك *** و يا ابنة ذي الجدين والفرس الورد

إذا ما صنعت الزاد فالتمسى له *** أكیلا فانی است آكله و حدی

قصیا بعیدا أو قریبا فانی *** أخاف مذمات الأحادیث من بعدی

كفی لك عارا أن تبت ببطنة *** و حولك أكباد تحن الى القد

وإني لعبد الضیف مادام نازلا *** و مامن خلال غیرهاشیمة العبد

بالجمله بعد از آنکه تمثیل بشعر حاتم فرمود میفرماید آیا قانع شوم باینکه مرا امیر المؤمنین گویند و با شکمهای گرسنه و جگرهای تشنه شریک نباشم با آنکه در غلظت عیش و زحمت زندگانی گرسنگان و تشنگان را پیشرو و مقتدا باشم همانا آفریده نشدم برای آنکه مرا مشغول کند ماکولات مهنا مانند چهارپای که بسته باشند و همت او بر علوفه مقصور باشد یا چهارپائی که رها کنند و او از میان دست و پای خود گیاهی بر آرد و شکم بیا کند و نداند از او چه خواسته اند و همچنان آفریده نشدم که مرا دست باز داشته اند یا مهمل گذاشته اند که بلهو و لعب پردازم با رشته گمراهی بکشم و بر طریق تباهی بروم و مسالك حیرت و آسیمیگی سپارم.

وَكَأَنِّي بَقَانِلِكُمْ يَقُولُ : إِذَا كَانَ هَذَا قُوتَ ابْنِ أَبِيطَالِبٍ فَقَدْ قَعَدَ بِهِ الضَّعْفُ عَنْ قِتَالِ الْأَقْرَانِ وَمُنَازَلَةِ الشُّجْعَانِ ؟ ! أَلَا وَإِنَّ الشَّجَرَةَ الْبَرِّيَّةَ
لَأَنْصَلِبَ عَوْدًا وَ الرَوَاتِعَ الْخَضِيْرَةَ أَرْقُ جُلُودًا وَ النَّابِتَاتِ الْعَذِيَّةَ أَقْوَى وَ فُودًا وَ أَبْطَأَ حَمُودًا وَ أَنَا مِنْ رَسُوْلِ اللَّهِ كَالصَّنُوِّ مِنَ الصَّنُوِّ وَ الذَّرَاعِ مِنَ
الْعَصْدِ وَ اللَّهُ لَوْ تَطَاهَرَتِ الْعَرَبُ عَلَيَّ قِتَالِي لَسَمَا وَلَيْتُ عَنْهَا وَ وَ أَمَكُنْتُ الْفُرْصَ مِنْ رِقَابِهَا لَسَارَعْتُ إِلَيْهَا وَ سَأَجْهَدُ فِي أَنْ أُطَهِّرَ الْأَرْضَ مِنْ
هَذَا الشَّخْصِ الْمُنْكَوْسِ وَ الْجِسْمِ الْمَرْكُوسِ حَتَّى تَخْرُجَ الْمَدْرَةُ مِنْ بَيْنِ الْحُبِّ الْحَصِيْدِ .

گویا نگرانم گویند شما را که میگوید اگر اینست قوت پسر ابوطالب او راستی و ناتوانی از رزم هم آوردان و مبارزت مردان باز نشاند و نه
چنین است زیرا که شجر بیابانی سخت تر و همچنان رستنی های بستانی که باب چشمه ساران سقایت کنند لاین المس و رقیق الجلد است
و آن رسته ها که جز بآب باران سقایت نشود آتش چوب آن قویتر و فر و مردنش دیرتر است همانا من با رسول خدای چون دو شاخی باشم
که از يك اصل رسته است و چون ذراعی که با باز و پیوسته سوگند با خدای اگر قبایل عرب بجمله همدست و هم پشت گردند و بمقاتلت
من بیرون شوند من بیروی از ایشان بر نتابم و چون فرصت بدست کنم بسوی ایشان سرعت فرمایم و گردن ایشان را که کافرانند بزخم و نیک
بکوشم تا زمین را از معویه پلید که معکوس العقیده و مرکوس الفطره است مطهر سازم و باطل را از میان حق بر گیرم بدانسان که خاک از
میان گندم پاک بر گیرند .

إِلَيْكَ عَمَّنِي يَا دُنْيَا فَحَبْلُكَ عَلَيَّ غَارِبِكَ قَدْ أَنْسَلْتُ مِنْ مَخَالِكَ

وَ أَفَلَتْ مِنْ حَبَائِلِكَ وَ اجْتَنَّبْتُ الذَّهَابَ فِي مَدَا حِضِّكَ أَنْ الْقُرُونُ الَّذِينَ عَزَّرْتَهُمْ بِمَدَاعِبِكَ أَيْنَ الْأُمَمُ الَّذِينَ فَتَنْتَهُمْ بِزَخَارِفِكَ فَهَاهُمْ رَهَائِنُ الْقُبُورِ وَ مَصْدَامِينُ اللُّحُودِ وَ اللَّهُ لَوْ كُنْتَ شَخْصاً مَرِيئاً وَ قَالِباً حَسِيئاً لَأَقَمْتُ عَلَيْكَ حُدُودَ اللَّهِ فِي عِبَادِ عَزَّرْتَهُمْ بِالْأَمَانِيِّ وَ أُمَّمِ الْقَيْتِيهِمْ فِي الْمَهَاوِي وَ مُلُوكِ أَسْلَمْتِهِمْ إِلَى التَّلَفِ وَ أَوْرَدْتَهُمْ مَوَارِدَ الْبَلَاءِ إِذْ لَا وَرْدَ وَ لَا صَدْرَ هَيْهَاتَ مَنْ وَ طَيَّ ، دَحْضَكَ زَلِقَ وَ مَنْ رَكِبَ لُجَجَكَ غَرِقَ وَ مَنْ أَوْرَعَ عَنْ حَبَائِلِكَ وَفَّقَ وَ السَّالِمِ مِنْكَ لَا يُبَالِي أَنْ ضَاقَ بِهِ مَنَاحُهُ وَ الدُّنْيَا عِنْدَهُ كِيَوْمِ حَانَ انْسِلَاحُهُ .

میفرماید دور شو ای دنیا زیرا که لگام ترا بر گردنت افکندم ورها ساختم و از چنگال تو بیرون جستم و از دام تورهایی جستم و از در رفتن بلغزشگاه تو دور ایستادم هان ای دنیا کجا شدند جماعتی که دستخوش نیرنگها ساختی کجا شدند گروهی که در فتنه زخارف انداختی اکنون همگان رهینه قبورند و در شکم شکافهای گورند سوگند با خدای اگر شخصی مرئی و کالبدی محسوس بودی حدود خدایرا بر تو فرود می آوردم بکیفر آنکه بندگان خدایرا بارزوهای گزافه بفریفتی و طبقات امم را به سالک مهالك براندی و پادشاهانرا بر کمیت هواوهوس بر نشاندی و بموارد بلاوا بتلا در آوردی جائی که نتوان بدانجا در آمد و نتوان از آنجا بر آمد هیهات کسی که پای بر لغزشگاه تو گذاشت از صراط مستقیم در افتاد و کسی که سوار شد تا دریای ترا گذاره کند غریق گشت و آنکس که از دام تو بجست توفیر بافت همانا کسی که از چنگ تورهای جست از سختی روزگار باک ندارد در نزد آمدن دنیا چنان است که رفتن او .

أَعَزَّبِي عَنِّي فَوَ اللَّهُ لَا أَذِلُّ لَكَ فَتَسْتَدْلِينِي وَ لَا أَسَاسُ لَكَ فَتَقُودِينِي

وَ أَيْمُ اللَّهِ يَمِينًا أَسْتَشِي فِيهَا بِمَشِيَّةِ اللَّهِ لِأَرْضِنَ نَفْسِي رِيَاضَةً تَهَيَّسَ مَعَهَا إِلَى الْقُرْصِ إِذَا قَدَرْتُ عَلَيْهِ مَطْمُومًا وَ تَقَنَّعُ بِالْمَلْحِ مَادُومًا وَ لَأَدَعَنَّ
مَقَلَّتِي كَعَيْنِ مَاءٍ نَضَبَ مَعِينُهَا مُسْتَفْرَعَةً دُمُوعُهَا أَمْتَلَى السَّائِمَةَ مِنْ رَعِيهَا فَتَبْرَكَ وَ تَسْبَعُ الرِّبِيضَةَ مِنْ عُسِّهَا فَتَرَبِّصُ وَ يَأْكُلُ عَلَيَّ مِنْ زَادِهِ
فِيهِجَعُ قَرَّتْ إِذَا عَيْنُهُ إِذَا أَقْتَدِي بَعْدَ السَّنِينِ الطَّوَالَةَ بِالْبَهِيمَةِ الْهَامِلَةِ وَ السَّائِمَةِ الْمَرْعِيَّةِ .

طُوبَى لِنَفْسٍ أَدَّتْ إِلَى رَبِّهَا فَرَضَهَا وَ عَرَكَتْ بِجَنْبِهَا بُؤْسَهَا وَ هَجَرَتْ فِي اللَّيْلِ غُمُصَهَا حَتَّى إِذَا كَرَى عَلَيْهَا افْتَرَسَتْ أَرْضَهَا وَ تَوَسَّدَتْ كَفَهَا
فِي مَعْشَرِ أَشْهُرِ عَيْونِهِمْ خَوْفُ مَعَادِهِمْ وَ تَجَافَتْ عَنْ مَضَاجِعِهِمْ جُنُوبُهُمْ وَ هَمَّهَمَتْ بِذِكْرِ هُمْ شِفَاهُهُمْ وَ تَقَشَّعَتْ بِطُولِ اسْتِغْفَارِهِمْ ذُنُوبُهُمْ
أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ لَمُفْلِحُونَ فَاتَّقِ اللَّهَ يَا بَنَ حَنِيفٍ وَ لَتَكْفِفَ أَعْرَاضُكَ (1) لِيَكُونَ مِنَ النَّارِ خَلَاصُكَ .

و میفرماید دور شو از من ای دنیا من در طلب تو اختیار دلت نمیکنم تا مرا خوار سازی و نرم و هموار نمیشوم تا مرا بسوی خود بکشانی
سوگند یاد میکنم سوگندی سخت که با کلمه انشاء الله قرین میسازم که ریاضت دهم نفس را ریاضتی که شاد شود گاهی که دست یابد
بقرص جوین و نمک و قانع شود بدان نان و نانخورش و میگذارم چشم خود را چون چشمه آبی که بخوشیده باشد زلال آن. کنایت از آن

ص: 257

1- ولتكفك أقراصك خ ل

که چنان می‌گیریم که آب در چشم من نماند. آنگاه می‌فرماید آیا شکم شتر چرا کننده آکنده می‌شود از گیاه کلاء تا بخواهد و سیر میشود گله گوسفند از علف خود تا بخوابگاه خویش شتابد و می‌خورد علی بن ابیطالب از زاد خود پس خواب می‌کند؟ روشن باد چشم او که بعد از سالهای فراوان اقتفا بچهار پای باز داشته کند و طریق چرا کننده باراعی گیرد.

خوشا کسی که در حضرت یزدان امثال فرمان نمود و صبر بر مصاعب عبادت فرمود شبان تیره از خواب کناره گرفت و گاهی که خواب تاختن کرد و غالب گشت از خاک بستر ساخت و از دست خویش بالش فرمود در میان جماعتی که چشم ایشان با خواب آشنا نشده و پهلوی ایشان خوابگاه ندیده و لبهای ایشان جز ذکر خداوند شاغلی نداشته و معاصی ایشان بنیروی استغفار پراکنده گشته اینجماعت حزب الله اند و حزب الله رستگارانند هان ای پسر حنیف از خدای بت‌رس واجب میکند که کفایت کند ترا قرصهای تو تا از آتش دوزخ رهائی جوئی

حمداً أحمداً که از تحریر کتاب تا بعین پرداختیم اکنون ابتدا میکنیم بنگارش کتاب کلمات قصار امیر المؤمنین علی بن ابیطالب سلام الله علیه.

چنین گوید عبد ذلیل و بنده ضعیف محمد تقی لسان الملک که بعد از انجام کتاب جمل و کتاب صفین و کتاب مارقین و کتاب شهادت و کتاب تابعین و ذکر معجزات و کرامات و محبین و مبغضین و اصحاب امیر المؤمنین علی علیه السلام شروع میکنیم در ذکر کلمات قصار آنحضرت که جامع سیزده هزار و ششصد و بیست و هشت حکمت است و ابواب و فصول آن حکم بترتیب حروف معجم رقم میشود و بعضی از آنکلمات را بفارسی ترجمانی میکنیم تا آنان که از ادراک لغات عرب بهره ندارند بی نصیب نمانند .

کتاب کلمات قصار

باب الف ولام: از حکم امیر المؤمنین علیه السلام که مشتمل است بر دو هزار و دویست و پنج حدیث

الَّذِينَ أَفْضَلُ الْمَطْلُوبُ، الْمَوَاعِظُ حَيَاةَ الْقُلُوبِ، الْهَوَاءُ مَتَّبِعٌ.

هوا و هوس دشمنی است مطاع.

الدُّعَاءُ خَيْرٌ مَوْضُوعٌ، أَلْرَّاحَةُ فِي الرَّهْدِ، السَّعَادَةُ فِي التَّعَبِ، أَلْكَمَالُ فِي الدُّنْيَا مَفْقُودٌ، الْجُودُ غَيْرُ مَوْجُودٍ، أَلْجَاهِلُ لَا يَرْتَدِعُ، أَلْكَرِيمُ تَغَافُلٌ وَيَنْخَدِعُ.

نادان بهیچ برهانی از اندیشه خود منحرف نمیشود و کریم از بهر آنکه عطا کند تغافل میفرماید و دانسته فریب میخورد .

أَلْعِزُّ مَعَ الْيَأْسِ ، الذَّلُّ فِي مَسْئَلَةِ النَّاسِ ، الْحِسَابُ قَبْلَ الْعِقَابِ ، الثَّوَابُ قَبْلَ الْحِسَابِ ، الطَّعْ بَرَقَ ، الْيَأْسُ عَتَقَ .

طمع مورث بندگی است و ناخواستن موجب آزادگی است

الْعَدْلُ حَيَوَةُ الْأَحْكَامِ ، أَلِصْدَقِ وَالْكَلامِ ، أَلِدُنْيَا سُوقِ الْخُسْرَانِ ، الْجَنَّةُ دَارُ الْأَمَانِ ، الصَّبْرُ مَطِيَّةٌ لِاتِّكَبِ ، الْحَقُّ سَيْفٌ لَا يَنْبُو .

صبر شتر نیست که بروی در نرود و راستی شمشیری که کند نشود .

الظُّلْمُ وَخِيَمُ الْعَاقِبَةِ ، الْإِمَاتُ حُلُومٌ كَاذِبَةٌ ، الْعَاقِلُ يَعْتَمِدُ عَلَى عَمَلِهِ ، أَلْجَاهِلُ يَعْتَمِدُ عَلَى أَمَلِهِ .

عاقل تکیه بر اعمال صالحه خویش زند و جاهل اعتماد بر آمال کاذبه خویش کند.

آلَةُ الزِّيَاةِ سَعَةُ الصَّدْرِ ، أَلْعِبَادِ انْتِظَارُ الْفَرَجِ بِالصَّبْرِ ، الْبُخْلُ بِالْمَوْجُودِ سُوءُ الظَّنِّ بِالْمَعْبُودِ .

بخل کند در مال موجود آنکس که اتکال ندارد بخدا وند معبود

الْعَاقِ مَنْ بَدَلَ نَدَاهُ ، الْحَازِمَ مَنْ كَفَّ أَذَاهُ ، الْمَرْوَةُ يَحِثُّ عَلَى الْمَكَارِمِ ، الدِّينُ يَصُدُّ عَنِ الْمَحَارِمِ ، النَّصِيحَةُ مِنْ أَخْلَاقِ الْكِرَامِ ، الْخَدِيعةُ مِنْ أَخْلَاقِ اللَّثَامِ ، الْقُدْرَةُ تَظْهَرُ مَحْمُودِ الْخِصَالِ ، أَلِمَالِ يُبْدِي جَوَاهِرَ الرَّجَالِ .

هنگام توانائی اثر خوب توان نمود و با مال اسعاف آمال توان کرد.

الظلم يطرد النعم، البغي يجلب النقم، الكذب مزر بالإنسان التفاق يفسد الإيمان، المرء محبوب تحت لسانه، الكريم من يده بإحسانه ألسخاء سجية، ألسرف مزية، الجود رياسة، الملك سيااسة، الأمانة إيمان، البشاشة إحسان، الدين أجل، الدنيا تدل، المنصف كريم الظالم لئيم، العسر روم، اللجاج شوم، الصدق نجاح، الكذب فضاح البخيل مذموم، الحسود مفهوم، البخل فقر، الخيانة عذر، الظلم يجلب النعمة، والبغي يسلب النعمة.

ظلم پستان مكافات ونقمت میدوشد وطغیان در سلب نعمت میکوشد.

الدنيا ظل زائل، الموت رقيب غير غافل، الدنيا معبرة الآخرة الطمع مذلة حاضرة، العفو تاج المكارم، المعروف أفضل المغانم، التكبر يظهر الرذيلة، التواضع بنشر الفصيلة، الصنف أفضل السيم، المودة أقرب الرحم، العقل ينبوع الخير، الجهل معدن الشر، الأعمال ثمار النيات، العقاب ثمار السيئات، البغي يزيل النعم، أجهل يزال القدم، الئيم لا مروة له، الفاسق لا غيبة له الكبر مصيدة إبليس العظمى، الحصد معصية إبليس الكبرى، الإشتغال بالفئات يضيع الوقت، الرغبة في الدنيا توجب المقت.

ص: 261

کار دنیای فانی کردن و دل بدنیا بستن تضييع عمر بکار ناپایدار و موجب غضب یزدان جبار است.

الدَّهْرُ مُوَكَّلٌ بِتَشْتِ الْأَلْفِ الْأُمُورِ الْمُنْتَظِمَةِ يَفْسِدُهَا الْخِلَافُ .

روزگار دوستان را از هم دور اندازد چنانکه اختلاف کلمه کارهای منتظمه را پریشان سازد .

الإِخْلَاصُ غَايَةُ الدِّينِ ، الرِّضَا ثَمَرَةُ اليَقِينِ ، الْحَقُّ أَوْضَحُ سَبِيلِ ، أَصْدَقُ أَنْجَحُ لَيْلِ ، الْبِرُّ غَنِيمَةُ الْحَازِمِ ، الْإِيثَارُ أَعْلَى الْمَكَارِمِ ، الْكُتُبُ بَسَائِتُ الْعُلَمَاءِ ، الْحِكْمَةُ رَوْضَةُ النِّبَاءِ

باغ و بوستان علماء و دانشمندان استقرای در کتب علوم و حکمت الهی است.

الْوَرَعُ جُنَّةٌ مِنَ السَّيِّئَاتِ ، أَلْتَقْوَى رَأْسُ الْحَسَنَاتِ ، الْأَطْرَافِ مَجْلِسِ الْأَشْرَافِ ، الْوَرَعُ ثَمَرَةُ الْعَفَافِ ، أَلِحْيَاهُ خَلْقٌ مَرْضِيٌّ ، أَلِصْدَقِ خَيْرُ مَبْنِيٍّ ، الْعَقْلُ أَنْكَ تَقْتَصِدُ فَلَا تُسْرِفُ وَ تَعِدُ فَلَا تُخْلِفُ .

دانشمند کار بعدل و میانه روی کند و از اسراف و خلف وعده به پرهیزد.

أَلْفِكْرُ يُوجِبُ الْإِعْتِبَارَ وَ يُؤْمِنُ الْعِتَارِ وَ يَثْمُرُ الْإِسْتِظْهَارَ ، الْمَعْتَدِي كَثِيرُ الْأَصْدَادِ وَ الْأَعْدَاءِ ، الْمُنْصِفُ كَثِيرُ الْأَوْلِيَاءِ وَ الْأَوْدَاءِ ، الْعَالِمُ أَظْهَرُ النَّاسِ أَخْلَاقاً وَ أَقْلَهُمْ فِي الْمَطَامِعِ إِغْرَاقاً ، السُّؤَالُ يَكْسِرُ لِسَانَ أَلْمُتَكَلِّمِ وَ يَكْسِرُ قَلْبَ الشُّجَاعِ .

ذلت سؤال مرد زبان آور را کنگ میکند و دل شجاع را در هم میشکند .

الْكَذَّابُ وَالْمِيْتُ سَوَاءٌ، الصَّبْرُ عَلَى مَضْنِ الْعُصَصِ يوجب الظُّفْرَ بِالْفُرْصِ.

شکبیائی در شدت مصایب و سختی واجب میکند نصرترا در هنگام فرصت.

أَرْضِي عَنْ نَفْسِهِ مَسْتُورٌ عَنْهُ عَيْبُهُ وَ لَوْ عَرَفَ فَضْلَ غَيْرِهِ لَسَاءَهُ مَا بِهِ مِنَ النَّقْصِ وَالْخُسْرَانِ.

مردم خود پسند از عیب خود و فضل غیر غایب اند اگر برفضل غیر دانشوند بر نقص خود بینا گردند .

الصَّديقُ مَنْ كَانَ نَاهِيًا عَنِ الظُّلْمِ وَ العُدْوَانِ مُعِينًا عَلَى البرِّ وَ الإِحْسَانِ التَّوْبَةُ نَدْمٌ بآ تَقَلُّبٍ وَ اسْتِغْفَارٌ بِاللِّسَانِ وَ تَرْكُ بِالْجَوَارِحِ وَ إِضْمَارٌ أَنْ لَا يَعُودَ .

توبه پشیمانی از گناه است در دل و استغفار است بزبان و ترک جریرت و معصیت است بجوارح و اعضا و استواری عزیمت است از بازگشت بمعاصی.

المؤمنُ نَفْسُهُ أَطْلُبُ مِنَ الصَّادِقِ وَ هُوَ أَذَلُّ مِنَ المَعْبُدِ الشَّدِّ بالقَدِّ وَ لَا مُقَارَبَةَ الصَّدِّ ، الدُّنْيَا عُرُورٌ حَائِلٌ وَ شَرَّ رَابٍ رَائِلٌ وَ سَيِّئُ نَادٍ مَائِلٌ ، الجَهْلُ بالفِضَائِلِ مِنَ أَقْبَحِ الرَّدَائِلِ ، البُخْلُ بِإِخْرَاجِ مَا افْتَرَضَهُ اللهُ تَعَالَى فِي الأَمْوَالِ مِنَ أَقْبَحِ البُخْلِ ، أَلِمَالٍ يَنْقُصُ بِالتَّفَقُّةِ ، وَ العِلْمُ يَرْكُو عَلَى الإِنْفَاقِ

مال از عطا کردن نقصان پذیرد و علم از بذل فرمودن فرونی گیرد .

الْكَرِيمُ عَلَى أَنْ مَكَارِمِ أَعْمَالِهِ دَيْنٌ عَلَيْهِ يَقْتَضِيهِ ، اللّٰئِيمُ يَرَى سَوَالِفَ إِحْسَانِهِ دَيْنًا لَهُ يَقْضِيهِ ، الْفُرْصَةُ سَرِيعَةُ الْفَوْتِ بَطِيئَةُ الْعَوِي .

عبادت خدایرا از دست مگذار که فرصت بسرعت میگذرد و مراجعت نمیکند.

الْبُكَاءُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ تَعَالَى يَنْبِرُ الْقَلْبِ وَيَعْصَمُ عَنْ مُعَاوَدَةِ الذَّنْبِ ، أَلِكَبْرِ يُسَاوِرُ الْقُلُوبَ مُسَاوَرَةَ السُّمُومِ الْقَاتِلَةَ .

کبر بدست سموم قاتله بادلها مقاتله میکند .

أَلَا تَقْبَاضَ عَنِ الْمَحَارِمِ مِنْ شِيمِ الْعُقَلَاءِ ، الْحِكْمَةُ شَجَرَةٌ تُنْبِتُ فِي الْقُلُوبِ وَتُثْمِرُ عَلَى اللِّسَانِ .

حکمت درختی است که در دل میروید و بازبان بار میدهد .

الْعَفَافُ يَصُونُ النَّفْسَ وَيَنْزِهَا عَنِ الدَّنَائَةِ ، الرِّضَا بِالْكَفَافِ خَيْرٌ مِنَ السَّعْيِ فِي الْأَشْرَافِ ، أَلِحَسُودِ دَائِمِ السُّقْمِ وَإِنْ كَانَ صَدِّحِ الْجِسْمِ ،
الدُّنْيَا ظِلُّ الْغَمَامِ وَالْمَنَامِ ، الْمُؤْمِنُ مِنْ طَهْرِ قَلْبِهِ مِنَ الرَّيْبَةِ ، الْعَاقِلُ مِنْ صَانَ لِسَانَهُ مِنَ الْغَيْبَةِ ، الْعَاقِلُ إِذَا عَلِمَ عَمِلَ وَإِذَا عَمِلَ أَخْلَصَ وَإِذَا
أَخْلَصَ اعْتَرَلَ ، اللّٰئِيمُ لَا يَتَّبِعُ إِلَّا شَكْلَهُ وَلَا يَمِيلُ إِلَّا إِلَى مِثْلِهِ ، الدَّهْرُ يَوْمَانِ : يَوْمٌ لَكَ وَيَوْمٌ عَلَيْكَ ، فَإِذَا كَانَ لَكَ فَلَا تَبْطُرْ وَإِذَا كَانَ عَلَيْكَ
قَاصِطِرْ

ص: 264

روزگار را نشیب و فرازیست روزی بکام تو گذرد و روزی بر خلاف تو رود روزی که کام یا فتنی طغیان مکن و چون بسختی افتادی شکیبانی فرما .

الْحَزْمُ النَّظَرُ فِي الْعَوَاقِبِ وَ مَشَاوِرُهُ ذَوِي الْعُقُولِ ، أَلِعَالِمِ وَ الْمُتَعَلِّمِ شَرِيكَانِ فِي الْأَجْرِ وَ لَا خَيْرَ فِيهَا بَيْنَ ذَلِكَ .

آموزگار و آموزنده شریکند در اجر و مزد و بیرون تعلیم و تعلم خیری نیست .

العَاقِلُ مَنْ وَضَعَ الْأَشْيَاءَ مَوَاضِعَهَا وَ الْجَاهِلُ ذَلِكَ . الدُّنْيَا إِنَّ أُنْحَلَةَ أَوْ بَخَلَّتْ أَوْ حَلَّتِ الشَّكَّ يُفْسِدُ الْيَقِينَ وَ يُبْطِلُ الَّذِينَ ، الشَّهَوَاتُ آفَاتِ قَاتِلَاتُ ، الْحِرْصُ لَا يَزِيدُ فِي الرِّزْقِ وَ لَكِنْ يَذِلُّ الْقَدْرَ الْجَزَعَ لَا يَدْفَعُ الْقَدْرَ وَ لَكِنْ يُحْبِطُ الْأَجْرَ ، الْكُذَّابُ مِنْهُمْ فِي قَوْلِهِ وَ إِنْ قَوَّبَتْ جَوَّ صَدَقَ لَهْجَتِهِ ، الزُّهْدُ تَقْصِيرُ الْأَمَالِ وَ إِخْلَاصُ الْأَعْمَالِ ، الْجُبْنَ وَ الْحِرْصُ وَ الْبُخْلُ عَرَائِزُ يَجْمَعُهُمْ سُوءُ الظَّنِّ بِاللَّهِ تَعَالَى ، أَلْعِلْمُ يَرْشِدُكَ إِلَى مَا أَمَرَ اللَّهُ تَعَالَى بِهِ وَ الزُّهْدُ يُسَدِّ هَلْ لَكَ الطَّرِيقُ إِلَيْهِ ، السَّعِيدُ مَنْ خَافَ الْقَابَ فَآمَنَ وَ رَجَا الثَّوَابَ فَأَحْسَنَ ، الْحِكْمَةُ ضَالَّةٌ كُلُّ مُؤْمِنٍ فَخَذُوهَا وَ لَوْ مِنْ أَفْوَاهِ الْمُتَأَفِّقِينَ ، الصَّمْتُ يَكْسِيكَ ثَوْبَ الْوَقَارِ وَ يُكْفِيكَ مَوْنَةَ الْإِعْتِدَارِ .

خاموشی جامه وقار در تو پوشاند و تورا از اعتدار ناشایسته گفتن برهاند.

الْمُؤْمِنِ إِذَا سُئِلَ أَسْعَفَ وَإِذَا سُئِلَ خَفَّفَ .

مؤمن کسی است که اگر از و سؤال کنی اسعاف حاجت کند و اگر سؤال کند ثقل نیفکند .

الْعَقْلُ أَغْنَى الْغِنَى وَ غَايَةَ الشَّرْفِ فِي الْآخِرَةِ وَ الدُّنْيَا ، الْعَطِيَّةُ بَعْدَ الْمَنْعِ أَجْمَلُ مِنَ الْمَنْعِ بَعْدَ الْعِدَّةِ الدَّهْرُ يُخْلِقُ الْأَبْدَانَ وَ يَجِدُّدُ الْأَمَالَ وَ يُذْنِبِي الْمَنِيَّةَ وَ يُبَاعِدُ الْأُمِّيَّةَ .

روزگار کهنه میکند بدنهارا و تازه میکند آرزوهارا و نزدیک می آورد آجال را و دور میدارد آمال را.

الدُّنْيَا مُنْتَقِلَةٌ فَانِيَةٌ إِنْ بَقِيَ لَكَ تَبَقَ لَهَا ، أَلْشَقِي مَنْ اغْتَرَّ بِحَالِهِ وَ أَنْخَدَعَ بِغُرُورِ آمَالِهِ ، الْحُمُقُ دَاءٌ لَا يُدَاوِي وَ مَرَضٌ لَا يَبْرِئُ .

احمقی دردیست که دوا ندارد و مرضی است که بهبودی نپذیرد .

الإِيمَانُ وَ الْعَمَلُ أَخْوَانٌ تَوَآمَانُ وَ رَفِيقَانِ لَا يَفْتَرِقَانِ ، أَلْإِيمَانُ شَجَرَةٌ أَصْلُهَا الْيَقِينُ وَ فَرْعُهَا الثَّقَى وَ نُورُهَا الْحَيَاةُ وَ ثَمَرُهَا السَّخَاءُ ، الْعُغْصَبُ نَائِزٌ مُوقَدَةٌ مِنْ كَطْمِهِ أَطْفَاها وَ مَنْ أَطْلَقَهُ كَانَ أَوَّلَ مُحْتَرِقٍ بِهَا .

غضب آتشی است افروخته هر کس بزلال حلم آن را بنشانند ایمن شود و اگر دست باز دارد اول صاحب خود را بسوزاند .

الْحِلْمُ عِنْدَ قُوَّةِ الْعُغْصَبِ يُؤْمِنُ غَضَبَ الْجَبَّارِ ، أَلْكَرِيمُ يُزْدَجِرُ عَمَّا يَفْتَخِرُ بِهِ اللَّئِيمُ ، الْإِفْرَاطُ فِي الْمَلَامَةِ يَشْبُ نِيرَانِ اللَّجَاجَةِ ، أَلْكَرِيمُ

بَدَلَ الْمُؤْجُودِ وَإِنْجَازُ بِالْمَوْعُودِ ، أَلِحَاسِدِ لَا يَشْفِيهِ إِلَّا زَوَالُ النُّعْمَةِ أَلِحَرِيصُ فَقِيرٌ وَ لَوْ مَلَكَ الدُّنْيَا بِحَدَافِيرِهَا .

اگر دنیا را بنامت بحریص دهندهنوز فقیر است زیرا که حریص شیر نشود .

بَدَلَ الْمُؤْجُودِ وَإِنْجَازُ بِالْمَوْعُودِ ، أَلِحَاسِدِ لَا يَشْفِيهِ إِلَّا زَوَالُ النُّعْمَةِ أَلِحَرِيصُ فَقِيرٌ وَ لَوْ مَلَكَ الدُّنْيَا بِحَدَافِيرِهَا .

عاقل کسی است که در شدايد مصايب صابر باشد تا گاهی که فرصت بدست کند.

أَلِصِدْقِ عِمَادُ الْإِسْلَامِ وَ دِعَامَةُ الْإِيَانِ ، أَلِعَاقِلُ مِنْ عَمَى هَوَاهُ فِي طَاعَةِ رَبِّهِ ، أَلَجَاهِلُ مَنْ أَطَاعَ هَوَاهُ فِي مَعْصِيَةِ رَبِّهِ ، أَلِسَّخَاءُ يُحْصِ الدُّنُوبَ وَ يَجْلِبُ مَحَبَّةَ الْقُلُوبِ ، أَلِعَاقِلُ مَنْ تَوَرَّعَ عَنِ الدُّنُوبِ وَ تَنَزَّهَ عَنِ الْعُيُوبِ ، أَلِعَاقِلُ لَا يَتَكَلَّمُ إِلَّا بِحَاجَتِهِ أَوْجَتَهُ وَ لَا يَهْتَمُّ إِلَّا بِصَلَاحِ آخِرَتِهِ .

عاقل جز برای اسعاف حاجتی یا اتمام حاجتی سخن نکند و جز بر اصلاح کار آنجهان همت نبندد .

أَلْأَحْمَقُ غَرِيبٌ فِي بَلَدِيهِ مَهَانَ بَيْنَ أَعْرَظَتِهِ ، أَلِصِدِيقُ أَفْضَلُ عِدَّةٍ وَأَبْقَى مَوَدَّةً ، أَلِدُّنْيَا لَا تَصْفُو لِشَارِبٍ وَ لَا تَقِي لِصَاحِبٍ .

دنیا زلال صافی بکس نچشانند و با هیچکس وفا نکند .

أَلِصَّبْرُ عَلَى النَّوَائِبِ نَيْلُ شَرَفِ الْمَرَاتِبِ ، أَلِلَّحْظُ رَائِدُ الْيَقِينِ ،

الهُوى رَأْسِ المَحْنِ ، الصِّحَّةُ أَفْضَلُ النِّعَمِ ، الحِياهُ تَمَامُ الكَرَمِ ، الإِسْتِشارةُ عَيْنُ الهِدايَةِ ، أَلِصْدِيقِ أَفْضَلُ الرِّوايَةِ ، التَّعَزُّزُ بِالتَّكَبُّرِ ذَلٌّ ، التَّكَبُّرُ بِالدُّنْيَا قُلٌّ ، العُلُومُ نَزْهَةٌ الأَدْبَاءِ ، أَلِحْكَمُ رِياضَةُ النِّبلاءِ ، أَلِكَرَمِ أَفْضَلُ الشِّيمِ ، الإِثارُ أَشَدُّ رَفَ الكَرَمِ ، المِجْلَةُ تَمْنَعُ الاجابَةَ المَعْرُوفِ ذَخِيرَةً الأَبَدِ ، أَلحَسَدُ يُذِيبُ الجَسَدَ .

نيكوى ذخيرهُ ابد وحسد گدازنده جسد است .

الْحَزْمُ حِفْظُ التَّجَرِبَةِ التَّوْفِيقُ أَفْضَلُ مَنَقَبَةٍ ، الإِيمانُ شَهَابٌ لا يَحْبُو ، المَنايَا تُقَطِّعُ الأَمالَ ، الأَمانيُّ أَهْبَةٌ الجُهاالِ ، الفِناعةُ أَهْنا عَيْشِ ، العُصْبُ يُبَيِّرُ الطَّيْسَ ، الفِكرُ جِلاءُ العُقُولِ ، أَلَمَ يُوجِبُ الفُضُولِ السَّهْوَةَ تُسْتَرِقُّ الجِهُولَ ، أَلإِخْلاصُ أَعلى الإِيمانِ ، الإِثارُ أَفْضَلُ الإِحْسانِ ، الإِثارُ شِيمَةُ الأَبْرارِ ، الإِحْتِكارُ شِيمَةُ الفُجَّارِ ، الرُّهُدُ مَنجَرُ رايحُ ، أَلبرِ عَمَلُ صالِحِ .

زهد تجارت سودمند است و نيكوى كردار ستوده .

الْيَقِينُ رَأْسُ الدِّينِ ، أَلإِخْلاصُ صِ نَمْرَةُ اليَقِينِ ، أَلْعِلْمُ قانِدِ الحِلْمِ ، أَلحِلْمُ نَمْرَةُ العِلْمِ ، أَلْعِلْمُ عُنْوانِ العَقْلِ ، أَلِمَعْرِفَةُ بُرْهانُ العَقْلِ ، العَقْلُ حُسَامُ قاطِعُ ، أَلْحَقُّ حُسَامُ صارِعُ ، أَلِصْدِيقِ حَقُّ صادِعُ ، العَقْلُ يُوجِبُ

ص: 268

الْحَدْرُ، الْجَهْلُ يوجبُ الْعُرْزَ، الشَّرُّ تثيرُ الْعُصْبَ، اللَّجَاجُ عُنْوَانُ الْعَطْبِ الْإِحْسَانِ يَسْتَعْبِدُ الْإِنْسَانَ، أَلِمَنْ يُفْسِدِ الْإِحْسَانَ.

احسان بنده ميکند انسانرا و منت نهادن فاسد ميکند احسانرا.

السَّخَاءُ خَلَقَ الْأَنْبِيَاءَ، الدُّعَاءُ سِيْلَاحُ الْأَوْلِيَاءِ، الْحِلْمُ رَأْسُ الرِّيَاسَةِ أَلِاحْتِمَالِ زَيْنِ السِّيَاسَةِ، الصَّبْرُ عُنْوَانُ النَّصْرِ، الصَّبْرُ دَافِعُ الْبَلَاءِ، الصَّبْرُ يُرْغِمُ الْأَعْدَاءَ، الْإِحْتِمَالُ تَزِينُ الْوَفَاقِ، التَّقْوَى تَزِينُ الْأَخْلَاقِ، الْكَيْسُ مَنْ فَصَّرَتْ أَمَالَهُ، الشَّرِيفُ مَنْ شُرْفَةٌ خِلَالِهِ.

عاقل کسی است که آرزوهای دراز را کوتاه کند و شریف کسی است که اخلاق خویش پاکیزه دارد.

الْحُلْمُ حِجَابٌ بَيْنَ الْإِفَاتِ، أَنْوَرُ جُنَّةٍ مِنَ السَّيِّئَاتِ، أَلْظُلْمُ يَسْلُبُ النَّعْمَ، أَلْبَغْيُ يَجْلِبُ النَّقْمَ، أَلْمَلُوكُ حُمَاةُ الدِّينِ، أَلتَّوَكُّلُ مِنْ قُوَّةِ الْيَقِينِ، أَلْآخِرَةُ فَوْزُ السَّعَادَةِ الدُّنْيَا فِتْنَةٌ الْأَشْقِيَاءِ، أَلْعَاقِلُ يَضَعُ نَفْسَهُ فَيَرْتَعِعُ، أَلْجَاهِلُ يَرْفَعُ نَفْسَهُ فَيَتَضَعُ، أَلْهَوَى أَفْتِ الْأَلْبَابِ، أَلْإِعْجَابُ ضِدُّهُ الصَّوَابُ، أَلْوَجَلُ شِعَارُ الْمُؤْمِنِينَ، أَللُّبْكَاءُ سَجِيَّةُ الْمَشْفِقِينَ أَلسَّهْرُ رَوْضَةُ الْمُشْتَاكِينَ، أَلْإِخْلَاصُ عِبَادَةِ الْمُقَرَّبِينَ، أَلْإِخْوَفُ جَلْبَابُ الْعَارِفِينَ، أَلْفِكْرُ نَزْهَةِ الْمُتَمَيِّنِينَ، أَلزُّهْدُ سَجِيَّةُ الْمُحْلَصِينَ، أَلْإِنْفِرَادُ رَاحَةِ الْمُتَعَبِّدِينَ، أَلصَّبْرُ يَمْحَصُ الرِّزِيَّةَ، أَلْعَجْزُ سُرٌّ مَطِيَّةٌ، أَلشَّرُّ أَوَّلُ

ص: 269

الطَّمَعُ، الشَّبَعُ يُفْسِدُ الْوَرَعَ، أَلِمَكَرِ سَجِيَّةَ اللَّئَامِ، الشَّرُّ جَالِبُ الْأَثَامِ، الْمَطَامِعُ تَذِلُّ الرَّجَالَ، أَلِمَوْتَ أَهْوَنَ مِنْ ذَلِكَ السُّؤَالِ، أَلِيشِرِ أَوَّلِ
النَّوَالِ، الْأَمَانِي تُدْنِي الْأَجَالَ، الْمَوَاصِلُ لِلدُّنْيَا مَقْطُوعٌ، الْمُعْتَرُّ بِالْأَمَالِ مَخْدُوعٌ.

دنیا طلب کام نیابد و فریفته آرزو بماند .

الْقِنَاعَةُ أَبْقَى عَزَّ، أَلْعِلْمُ أَعْظَمُ كَنْزٌ، الْإِخْلَاصُ أَعْلَى فَوْزٍ، الشَّهَوَاتُ مَصَائِدُ الشَّيْطَانِ، الْعَدْلُ فَضِيْلَةٌ لِسُلْطَانٍ، أَلْعَفْوُ أَفْضَلُ الْإِحْسَانِ،
أَلْبَدَلُ مَادَّةُ الْإِمْكَانِ، الشَّجَاعَةُ وَظَاهِرٌ، أَلِمَالِ مَادَّةُ الشَّهَوَاتِ، الدُّنْيَا مَحَلَّةُ الْأَفَاتِ، الْإِفْتِصَادُ نِصْفُ الْمُؤْنَةِ، التَّدْبِيرُ نِصْفُ الْمَعُونَةِ.

میانه روی در خرج نصف معاش است و تدبیر اموریك نیمه پشتوان و معین است .

الْوَرَعُ عَمَلٌ رَابِحٌ، الْكُذِبُ عَيْبٌ فَاصِحٌ، الْمَعْرِفَةُ وَالْقَلْبُ، التَّوْفِيقُ مِنْ جَذَبَاتِ الرَّبِّ، أَلْحَقْدُ يُثْبِرُ الْغَضَبِ، أَلِشِرُّ عُنْوَانُ الْعَطَبِ.

حقد و حسد برانگیزاننده خشم و حرص و طمع عنوان هلاکتست .

التَّوَّاضِعُ يَنْشُرُ الْفَضِيلَةَ، التَّكْبَرُ يَظْهَرُ الرَّذِيلَةَ، الْمَعْتَرِضُ الْبَلَاءِ مُخَاطِرٌ، أَلِمَنْ بِالْمَعْصِيَةِ مُجَاهِرٌ، الزُّهْدُ أَسَاسُ الْيَقِينِ، أَلِصِدْقِ رَأْسُ الدِّينِ
، أَلِمَنْ مَفْسَدَةٌ لِلصَّنِيعَةِ، أَلْتَجَنِّي أَوَّلِ الْقَطِيعَةِ، أَلِجُودُ كَرَمِ الطَّبِيعَةِ، الطَّاعَةُ غَنِيْمَةٌ الْأَكْيَاسِ، الْعُلَمَاءُ حُكَّامٌ عَلَى النَّاسِ،

ص: 270

التَّقْوَى أَحْرَزَ عِتَادَ ، التَّوَكَّلَ خَيْرَ عِمَادَ ، الْعَقْلُ أَفْضَلُ مَرْجُوٍّ ، الْجَهْلُ أَنْكَرُ عَدُوٍّ ، الْغِنَى يُسَوِّدُ غَيْرَ السَّيِّدِ ، أَلِمَالِ يَفْوِي غَيْرَ الْأَيْدِي الْحَيَاءِ
عَضُّ الطَّرْفِ ، النَّزَاهَةُ عَيْنِ الطَّرْفِ ، أَلْبَحِيلُ خَازِنُ وَرَثَتِهِ ، الْمُحْتَكِرُ مَحْرُومٌ نِعْمَتِهِ .

آنکس که بخل ورزد حارس مال خویش از بهر وارث باشد و آنکس که احتکار کند از نعمتی که خدایش داده محروم ماند .

الْصِّدْقُ لِيَأْسِ الدِّينِ ، الزُّهْدُ ثَمَرَةُ الْبَقِيَّةِ ، الْجَاجُ يَكْبُو بِرَاكِبِهِ وَيَنْبُو بِصَاحِبِهِ .

لجاج مرکبی است که را کبش را برد در اندازد و شمشیری که در دست صاحبش برنده نباشد.

الْكَذِبُ فِي الدُّنْيَا عَارٌ وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابُ النَّارِ ، الْأَنْصَافُ يَرْفَعُ الْخِلَافَ وَيُوجِبُ الْإِيتْلَافَ ، الْكَرِيمُ مِنْ جَازِيِ الْإِسَاءَةِ بِالْإِحْسَانِ ،
الْمُحْسِنُ مِنْ غَمْرِ النَّاسِ بِالْإِحْسَانِ .

کریم کسی است که اسائن را باحسان براندازد و محسن کسی است که مردم را باحسان غرقه سازد .

الدِّينُ وَالْأَدَبُ وَالْعَدْلُ نَتِيجَةُ الْعَقْلِ ، الْحِرْصُ وَالشَّرُّ وَالشُّحُّ نَتِيجَةُ الْجَهْلِ ، الْمَنْزِلُ الْبَهِيُّ إِحْدَى الْجَنَّتَيْنِ ، الْهَمُّ أَحَدُ الشَّقَائِنِ ، الْحِرْصُ
أَحَدُ الْفَقْرَيْنِ ، الْمَوَدَّةُ إِحْدَى الْقَرَابِينِ ، النَّيَّةُ الصَّالِحَةُ أَحَدُ

الْعَلَمَيْنِ ، أَلْعِلْمُ أَحَدُ الْحَيَاثَيْنِ ، الْأَدَبُ أَحَدُ الْحَسْبَيْنِ ، الَّذِينَ أَشْرَفَ النَّسْنَيْنِ ، الْمُصَيَّبَةُ وَاحِدَةٌ فَإِنَّ جَزَعْتَ كَانَتْ ائْتَيْنِ ، الدَّعَاءُ لِسَائِلِ
إِحْدَى الصَّدَقَتَيْنِ ، اللَّبَنُ أَحَدُ اللَّحْمَيْنِ ، أَلِكِتَابِ أَحَدُ الْمُحَدِّثَيْنِ ، الْإِعْتِرَابِ أَحَدُ الشَّتَاتَيْنِ ، الزَّوْجَةُ الصَّالِحَةُ أَحَدُ أَكَاسِيَيْنِ ، أَلِبَسَدِرِ أَحَدُ
الْعَطَائِنِ ، أَلذِكْرُ الْجَمِيلِ إِحْدَى الْحَيَوَتَيْنِ ، أَلْكَفُ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ أَحَدُ السَّخَائِنِ ، الرُّؤْيَا الصَّالِحَةُ إِحْدَى الْبِشَارَتَيْنِ ، الظَّنُّ الصَّوَابِ
أَحَدُ الْقَصَوَابَيْنِ ، أَلْمُصِيبَةُ بِالصَّبْرِ أَعْظَمُ الْمَصِيبَتَيْنِ ، أَلْسَامِعُ لِلْغَيْبَةِ أَحَدُ الْمُعْتَابَيْنِ .

شنوای غیبت یکتن از غیبت کنندگانست .

أَلْيَأْسُ أَحَدُ النَّجْحَيْنِ ، أُنْمَطِلُ أَحَدُ الْمَنْعَيْنِ ، أَلْعَاقِلُ مَنْ عَقَدَ لِسَانِهِ ، أَلْحَازِمُ مَنْ دَارَى زَمَانِهِ .

عاقل کسی است که زبانش را از گفتن بند بر نهد و دانا کسی است که بازمانه کار بمدارا کند .

أَلْكَرِيمُ مَنْ جَادَ بِالْمَوْجُودِ ، السَّعِيدُ مَنْ السَّهَانَ بَا لِمَفْقُودِ ، أَلْفِكْرُ فِي الْعَوَاقِبِ يَنْجِمِي مِنَ الْمَعَاطِبِ ، الْمُبَادَرَةُ إِلَى الْإِنْتِقَامِ مِنْ أَخْلَاقِ النَّامِ
، النَّصْحُ بَيْنَ الْمَالِ تَقْرِيْعُ .

نصیحت در میان جماعت شفاعت است .

الْمُبَادَرَةَ إِلَى الْعَفْوِ مِنْ أَخْلَاقِ الْكِرَامِ ، إِنِنَّا يَرْجِعُ الْعَالِي وَبِنَا يَلْحَقُ التَّالِي ، النَّفْسُ الْكَرِيمَةَ لَا تُؤْزِرُ فِيهَا النِّكَبَاتِ ، أَلْعَفْوُ مَعَ الْقَدْرَةِ جُنَّةٌ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ ، الْفَقْرُ وَالْعِنْيَةُ بَعْدَ الْعَرْضِ عَلَى اللَّهِ ، أَلْكَرِيمُ إِذَا وَعَدَ وَفِي وَإِذَا قَدَرَ عَفَا ، الْإِخْوَانُ تَقَةٌ لِلرِّخَاءِ وَعَدَّةٌ لِلْبَلَاءِ ، الْمُحْسِنُ حَيٌّ وَإِنْ قَلَّ إِلَى مَنَازِلِ الْأَمْوَاتِ .

نيكو کار زنده جاویدان است اگر چه در کوی خاموشان جای دهندش.

الْحَسُودُ كَثِيرُ الْحَسَرَاتِ مُضَاعَفُ السَّيِّئَاتِ ، الرَّضَا بِالْكَفَافِ يُؤَدِّي إِلَى الْعَفَافِ ، أَلْكَذِبُ وَالْخِيَانَةُ لَيْسَا مِنْ أَخْلَاقِ الْكِرَامِ ، أَلْفَحْشُ وَالنَّفْحَشُ لَيْسَا مِنَ الْإِسْلَامِ ، أَلْحِرْصُ مَطِيئَةُ التَّعَبِ ، أَلرَّغَبَةُ مِفْتَاحُ النَّصَبِ ، أَلظُّفْرُ شَافِعُ الْمُدْنِبِ ، أَلْحَرَسَ خَيْرٌ مِنَ الْكَذِبِ ، أَلْعِلْمُ زَيْنُ الْحَسَبِ ، أَلْمُودَّةُ أَقْرَبُ النَّسَبِ ، أَلْخِيَانَةُ أَخُو الْكَذِبِ ، أَلْوَفَاءُ تَوْأَمُ الصِّدْقِ ، أَلْعَقْلُ رَسُولُ الْحَقِّ ، أَلْعَفْوُ أَحْسَنُ الْإِحْسَانِ الْفَقْرُ زِينَةُ الْإِيمَانِ ، أَلصَّبْرُ رَأْسُ الْإِيمَانِ ، أَلسَّخَاءُ زَيْنُ الْإِنْسَانِ ، أَلْعَقْلُ فَضِيلَةُ الْإِنْسَانِ ، أَلصِّدْقُ أَمَادَةُ الْإِنْسَانِ ، أَلتَّوْفِيقُ إِقْبَالُ ، أَلْجَهْلُ وَبَالَ ، أَلدُّنْيَا بِالْإِتْقَانِ ، أَلْآخِرَةُ بِالْإِسْتِحْقَاقِ ، أَلرِّفْقُ بِالْأَتْبَاعِ أَكْرَمُ اصْطِنَاعِ .

رفق و مدارا با اتباع خویش بهتر صنعت و مکرمت است .

الإصرارُ أعظمُ جرأةً وأسرعُ عُقوبةً، الإستغفارُ أعظمُ أجراً وأسرعُ مَثوبةً، الحازمُ من ترك الدنيا للأخرة، الرابحُ من باع العاجلةً بالاجلة، ألتدبيرُ قبل الفعلِ يؤمنُ العثارِ، الكرمُ نتيجةُ علوِّ الهمةِ، الحاسدُ لا يسفِيهِ إلا زوالُ النعمةِ.

درد حاسد جز بزوال نعمت دوا نشود .

المروة تمنع من كل دنيّة، المروة من كل لوم بريئة، أالمال ينفعك حتى يفارقك.

مال ترا سود ندهد تا بمعروف از دست ندهي .

أأمانني تخدعك و عند الحقائق تدعك، أالحق سيف قاطع على أهل الباطل، العقل منجاة لكل عاقل و حجة لكل قائل، النزاهة من شيم النفوس الطاهرة، الموت أول عدل الأخرة، الأمل يخدع البغي يضرع، الشفيح جناح الطالب، أألقلوب أفعال و مفاتيحها السؤال، الفقر في الوطن ممتحن، أألغني في الغربة وطن.

فقدرد وطن ذلت غربت افكند و غنا از غربت وطن مألوف كند .

أأكرم أظف من الرحيم، أالتدبير قبل العمل يؤمن الندم، العزلة أفضل شيم الأكياس، أأليس خير من التصرع إلى الناس، أأالمؤمن ينصف من لا ينصفه، الدنيا سم أكله من لا يعرفه، أأطاعه لله أقوى

سَبَبٌ، أَمُودَةٌ فِي اللَّهِ أَقْرَبُ نَسَبٍ، أَحْيَاءٌ يَصُدُّ عَنِ الْقَبِيحِ، أَلْجَاهِلُ مِنَ اسْتِغْشِ النَّصِيحِ، أَلِكَرِيمِ مَنْ سَبَقَ نَوَالَهُ سُؤَالِهِ، أَلْعَاقِلُ مِنْ صَدَقَةِ أَفْعَالِهِ أَقْوَالِهِ.

كریم کسی است که پیشی گیر دعای او بر سؤال ازو وعافل کسی است که تصدیق کند کردار او گفتار اورا.

أَلْمُؤْمِنِ لِينِ الْعَرِيكَةِ سَهْلُ الْخَلِيَقَةِ، أَلِكَافِرِ شَرَسُ الْخَلِيَقَةِ سَيْسِسِيءِ الطَّرِيقَةِ، أَلْأَمَانِيُّ تَعْمِي عِيُونِ الْبَصَائِرِ، أَلْأَلْسُنِ يَتَرَجِمُ عَمَّا تَخْبِيهِ الصَّمَائِرِ، أَلْغَضَبُ يُفْسِدُ أَلْأَلْبَابَ وَيَبْعِدُ الصَّوَابَ، أَلْإِعْجَابُ ضِدُّ الصَّوَابِ وَ آفَةُ أَلْأَلْبَابِ، أَلْغَضَبُ عَدُوٌّ لَا تُمَلِّكُهُ نَفْسُكَ، أَللُّؤْمُ قَبِيحٌ فَلَا تَجْعَلُهُ لِبَسْكَ.

غضب دشمنست خویش را بتملیک دشمن مگذار و لؤم رشت چیزست آنرا شعار خود مساز.

أَلْعِجْلُ قَبْلَ الْإِمْكَانِ يُوْجِبُ الْغُصَّةَ، الصَّبْرُ عَلَى الْمَضْنِ يُؤَدِّي إِلَى الْفُرْصَةِ.

شتاب وعجل باعدم قدرت موجب غصه است وصبر در مصائب دلیل فرصت .

أَلِكَرَمُ إِثَارِ الْعَرْضِ عَلَى أَلِمَالِ، أَللُّؤْمُ إِثَارِ الْمَالِ عَلَى الرَّجَالِ .

كریم حفظ عرض خویش را بر بذل مال نهد ولئیم عرض خویش را بفدای مال دهد .

الْعَمَلُ بِطَاعَةِ اللَّهِ أَزْبَحُ ، الرَّجَاءُ لِرَحْمَةِ اللَّهِ أَنْجَحُ ، الْفَقْرُ مَعَ الَّذِينَ الْمَوْتُ الْأَحْمَرُ ، الْفَقْرُ مَعَ الَّذِينَ الشِّفَاءُ الْأَكْبَرُ ، الْكَرِيمُ مَنْ بَدَلَ إِحْسَانِهِ ،
الْكَرِيمُ مَنْ كَثُرَ امْتِنَانِهِ ، أَنْعَالُ مَنْ عَرَفَ قَدْرَهُ ، الْجَاهِلُ مَنْ جَهَلَ أَمْرَهُ ، الْعَجُولُ مَخْطِي وَإِنْ مَلَكَ ، الْمَتَانِي مُصِيبٌ وَإِنْ هَلَكَ ، الْحَقُّ أَحَقُّ
أَنْ يُتَّبَعَ ، الْوَعْدُ النَّافِعُ مَا رَدُّعُ ، النَّدَمُ عَلَى الْخَطِيئَةِ اسْتِغْفَارٌ ، الْمَعَاوِدَةُ لِلذَّنْبِ إِصْرَارٌ ، الرَّأْيُ كَثِيرٌ وَالْحَزْمُ قَلِيلٌ .

رأى زن فراوان است و رأي استوار اندكست .

الْبَرِّيُّ صَحِيحٌ وَ الْمُرِيبُ عَلِيلٌ ، الْعَاقِلُ مِنْ وَعْظَةِ التَّجَارِبِ ، الْجَاهِلُ مِنْ اخْتِدَعْتَهُ الْمَطَالِبُ ، الْإِفْرَاطُ فِي الْمَزْحِ خُرْفٌ .

كثرت مزاح دليل ضعف عقل مزاح است

الْكَذِبُ يُؤَدِّي إِلَى النِّفَاقِ ، الشَّرُّ مِنْ مَسَاوِي الْأَخْلَاقِ ، التَّكْلُفُ مِنْ أَخْلَاقِ الْمُتَأَفِّقِينَ ، الْجِدَالُ فِي الدِّينِ يُفْسِدُ الْيَقِينَ ، الدَّهْرُ مُوَكَّلٌ بِتَشْتِ
الْآلَافِ ، الْأُمُورُ الْمُنْتَظَمَةُ يُفْسِدُهَا الْخِلَافُ ، السَّمَاعُ لِلْغَيْبَةِ كَامِعْتَابُ ، الْمَصِيبَةُ بِالصَّبْرِ أَعْظَمُ الْمَصَائِبِ ، الْإِمْرُ بِمَنْ ائْتَمَنَكَ كَفَرٌ .

خدعه کردن با کسی که ترا امین گرفت کفر است.

التَّقَرُّفُ فِي آلَاءِ اللَّهِ نَعْمُ الْعِبَادَةِ ، الْإِيثَارُ أَفْضَلُ عِبَادَةٍ وَ أَجَلٌ

ص: 276

سِيَادَةَ، الْوَفَاءِ حُسْنِ السُّؤْدَدِ، الْأَخْوَانَ أَفْضَلَ أَلِعَدَدِ، الْأَمَلَ زَفِيْقُ مُونِسِ، التَّبَذِيرَ فَرِينِ مُفْلِسِ، أَيِ أَسَاسِ الْعَمَلِ، أَلْأَجَلَ حَصَادِ الْأَمَلِ،
الدُّنْيَا مُحِلُّ الْعَبْرِ، أَعْقَلُ يُوجِبُ الْحَذَرَ، أَلْقَدَرَ يَغْلِبُ الْحَذَرَ.

قضا و قدر غالب است بر تدبير و حذر .

الزَّمانُ يُرِيكَ الْعَبْرَ .

وحوادث زمان مینماید ترا شگفتی در عبر .

الْحَسُودِ لِأَسْوَدِ، الْفَائِتِ لِأَعْوَدِ، الْأَمَلَ لِأَغَايَةِ لَهُ، أَلْخَائِفُ لِأَعِيْشِ لَهُ، أَلْمَعْجَبُ لِأَعْقَلِ لَهُ، أَلِمَمْلُوكِ لِأَمَوْدَةِ لَهُ.

معجب و خود پسند خردمند نباشد و مملوك دوستدار نگردد .

الْحَرِضُ عَنَاءٍ مُّؤَبَّدٌ، أَطْمَعُ رَقٍّ مَّخْلَدٍ، الْمَعْرُوفُ ذَخِيرَةٌ الْأَبَدِ، الْحَسَدُ يَذِيبُ الْجَسَدَ، الْكُذِبُ يُوجِبُ الْوَقِيْعَةَ، أَلِمَنْ يُفْسِدُ الصَّنِيْعَةَ .

دروغ زدن موجب منازعت شود و منت نهادن مفسد صنيعت گردد .

الْكَيْسُ مَنْ قَصَرَ آمَالَهُ، الشَّرِيفُ مَنْ شُرْفَةُ خِلَالِهِ، أَلِشَكُّ يُحِبُّ الْإِيْمَانَ، أَلْحَرِصُ يَفْسِدُ الْإِيْقَانَ، أَلِمُؤْمِنُ كَيْسٌ عَاقِلٌ، أَلِكَافِرُ فَاجِرٌ جَاهِلٌ
، أَلْعَدْلُ فَضِيلَةُ السُّلْطَانِ، أَلْعَادَةُ طَبَعِ ثَانٍ، أَلْعَدْلُ قَوَامُ الرَّعِيَّةِ، أَلشَّرِيْعَةُ صِلَاحُ الْبَرِيَّةِ، أَلْمَلُوكُ حُمَاةُ الدِّينِ، أَلتَّوَكَّلُ مِنْ قُوَّةِ الْيَقِيْنِ، أَلِجَهْلُ
دَاءٌ عِيَاءٌ، أَلْفَنَاعَةُ عِزٌّ وَ غَنَى، أَلْعِلْمُ حِيَاءٌ وَ شِفَاءٌ،

ص: 277

الحرص ذلٌّ وَعَنَاءٌ، الصمت وَقَارٌ وَسَلَامَةٌ، العدل فوزٌ وَكَرَامَةٌ، الكذب يجانب الإيْمَانِ، أَلِمَنْ يَنكِدِ الْإِحْسَانَ .

دروغزدن ایمان را دور افکند و منت نهادن احسان را پشت پای زند .

المرءُ أَحْفَظُ لِسِرِّهِ، أَلْحَرِيصُ مَتَّعُوبٌ فِيمَا يَصْنَعُهُ، الْعَقْلُ مَرْكَبُ الْعِلْمِ، أَلْعِلْمُ مَرْكَبُ الْحُلْمِ، أَلْعُسْرُ يَفْسِدُ الْأَخْلَاقَ، التَّسَهُّلُ يَدْرُ الْأَرْزَاقَ، الشَّرُّ يُشِيرُ الْغَضَبِ، أَلَلْجَاجُ عُنْوَانُ الْعَطْبِ.

شر برانگیزاننده غضب و لجاج عنوان هلاکتست .

أَلْظُلْمُ يُوجِبُ النَّارَ، الْبَغْيُ يَخْرِبُ الدِّيَارَ، الْبَخِيلُ أَبْدًا ذَلِيلٌ، أَلِحَسُودُ أَبْدًا عَلِيلٌ، أَلصَّبْرُ أَفْضَلُ الْعِدَدِ، انكرم اشرف السُّودَدِ، أَصْبِرُ عِدَّةَ الْبَلَاءِ، الشُّكْرُ زِينَةُ التَّعَمَّاءِ، أَلزَّهْدُ مِفْتَاحُ صِلَاحٍ، أَلْوَرَعُ مِصْبَاحُ نَجَاحٍ، أَلطَّاعَةُ غَنِيمَةُ الْأَكْيَاسِ، أَلتَّوَكُّلُ خَيْرُ عِمَادٍ، أَلتَّقْوَى خَيْرُ زَادٍ، أَلجَنَّةُ غَايَةُ السَّابِقِينَ، أَلنَّارُ غَايَةُ الْمُفْرَطِينَ، أَلْعَقْلُ أَفْضَلُ مَرْجُوٍّ، أَلجَهْلُ أَنْكَرُ عَدُوٍّ، أَلشُّكْرُ حِصْنُ النِّعَمِ، أَلحَيَاةُ تَمَامُ الْكَرَمِ، أَلمَرُوفُ زَكَاةُ النِّعَمِ، أَلبَخِيلُ خَازِنُ وَرَثَتِهِ، أَلْمُحْتَكِرُ مَحْرُومٌ نِعْمَتِهِ.

بخیل مال بوارث گذارد و محتکر از آنچه دارد محروم ماند .

أَلْمُعَلَّمُ عَزٌّ، أَلطَّاعَةُ حِرْزٌ، أَلجُبُنُّ أَفْتٌ، أَلعِجْرُ مَخَافَةٌ، أَلفَرِحُ بِالدُّنْيَا حُمَقٌ، أَلإِغْتِرَارُ بِالْعَاجِلَةِ خُرْقٌ.

ص: 278

شادمان شدن بدنیا احمقی است و فریفته شدن بکار بی ثبات ابلهی.

أَلِصِدْقِ لِيَأْسِ الدِّينِ ، الزُّهْدِ ثَمَرَةُ البَّتِينِ ، الأفضالِ أَفضَلُ الكَرِيمِ ، أَلِعَافِيَةِ أَهْنا النَّعَمِ ، الأَدبِ أَحْسَنَ سَدِّجِيَّةٍ ، المَرُوةِ اجْتِنَابِ الدَّيِّيَّةِ ، أَلِشَّرِّفِ اصْطِنَاعِ العَشِيْرَةِ ، أَلِكَرَمِ احْتِمَالِ الجَرِيْرَةِ ، الهَوِي قَرِينِ مَهْلِكِ ، أَلِعِبَادِ قَرِينُهُ مَتَمَلِكِ ، أَلعَاقِلِ مَهْمُومٌ مَغْمُومٌ ، التَّكْرُمِ مَعَ الإِمْتِنَانِ لُومٌ ، أَلإِيْمَانِ شِهَابٌ لَا يَحْبُو ، أَلقِنَاعَةِ سَيْفٍ لَا يَنْبُو .

ایمان ستاره ایست که افول نکند و قناعت شمشیر است که کند نشود .

الَلَّجَاجِ بَدْرُ الشَّرِّ ، الجَهْلُ فَسادٌ كُلُّ أَمْرٍ ، أَلْموعِظَةِ نَصِيْحَةٌ شَافِيَةٌ ، أَلفِكْرَةُ مِرْاةٌ صَافِيَةٌ ، أَلعَفُوُّ زَكوةُ القُدْرَةِ ، أَلانصافِ زَيْنِ الإِمْرَةِ الخَيْرِ لَا يَفْنَى ، أَلِشَّرِّ يُعَاقَبُ وَ يَجْزَى ، أَلِكَرَمِ أَفضَلُ الشَّيْمِ ، أَلإِيثارِ أَشْرَفُ الكَرَمِ ، أَلِاسْتِغْفارِ دَوَاءُ الدُّنُوبِ ، أَلِاسْحَاءِ سَتْرَ العِيوبِ .

گناهانرا استغفار بریز اند و عیوب مرد را سخا بپوشاند .

أَلسَلْمِ ثَمَرَةُ الحُلْمِ ، الرِّفْقُ يُؤدِّي إِلى السَّلْمِ ، أَلِغِيْبَةِ آيَةِ المُنَافِقِ التَّمِيْمَةِ شِيْمَةُ السَّمارِقِ ، أَلنَدَمِ عَلى الخَطِيئَةِ يَمحاهَا ، أَلعَجَبُ بِالحَسَنَةِ يَحْبِطُها

پشیمانی سیئات را محو کند و تکبر حسنات را ساقط سازد .

أَلِفضْلِ مَعَ الإِحْسَانِ ، أَللُّومِ مَعَ الإِمْتِنَانِ ، أَلفِكْرُ يَفيدُ الحِكْمَةَ

ص: 279

الإعتيازُ يُورثُ العِصْمَةَ ، الزُّهْدُ فَصْرُ الأَمَلِ ، الإیمانِ إِخْلَاصِ العَمَلِ ، الاسائنةُ يمحاهَا الإِحْسَانِ ، الكُفْرُ يمحاهَا الإیمانِ ، التَّوْفِيقُ رَأْسُ السَّعَادَةِ ، إِخْلَاصُ مَلَائِكَةِ العِبَادَةِ ، أَلْيَقِينَ نُورِ الزُّهْدِ ، النَّصِيحَةُ يُثْمِرُ الأُودَ ، السَّفَهُ يَجْلِبُ الشَّرَّ ، الذِّكْرُ يَسْرَحُ الصَّدْرَ ، أَلْيَقِينَ يَرْفَعُ الشَّكَّ ، الإِرتِيَابُ يُوجِبُ الشُّرْكَ .

يقين دردين رفع شك ، وشبهت شرك آورد .

الْبُكَاءُ سَجِيَّةُ المَشْفِقِينَ ، أَلذِّكْرُ لَذَّةُ المُحِبِّينَ ، الذِّكْرُ نُزْهَةُ المُتَّقِينَ ألسهر رَوْضَةُ المُشْتَأِقِينَ .

ياد خداوند نزهت پرهيزكاران است و شب زنده داری بوستان مشتاقان .

الإِخْلَاصُ عِبَادَةُ المُتَّقِينَ ، أَلوَجَلُ شِعَارُ المُؤْمِنِينَ ، ألسوقُ شِعْمَةُ المُؤْمِنِينَ ، أَلِخَوْفُ جَلْبَابُ العَارِفِينَ ، ألتخمةُ تُفسِدُ الحِكْمَةَ ، ألبطنةُ تَحْجُبُ الفِطْنَةَ .

در بسیار خواره حكمت نماند و از شكم باره دانش محجوب شود .

ألمودة نَسَبُ مُسْتَفَادٍ ، ألفكرة تَهْدِي إِلَى الرِّشَادِ .

دوستی بیگانه را خویشاوند کنید و دورانیشی بطریق حق دلیل گردد .

أَلجَاهِلُ لَا يَرَعَوِي ، أَلحَرِيصُ لَا يَكْتَفِي ، أالمطل عَذَابُ النَّفْسِ ، أاليأسُ يريحُ النَّفْسِ .

وعدده معروف بواپس انداختن عذاب نفس است و یأس راحت نفس .

المطامع تذل الرجال، المواضل للدنيا مقطوع، المغتره بالأمال مخدوع، الأمانی تذلني الأجال، أليمت أهون من ذل السؤال .

اندیشه آمال بعیده نزدیک کننده آجال است و مرگ سهل تر از ذلت سؤال است.

الطاعة أوفى حرز، القناعة أبقى عز، النصح يثمر المحبة، الغش يكسب المسبة، ألعلم أجل بضاعة، التقوى أزكى زراعة، الإيمان بريء من الحسد، الحزن يهدم الجسد، الخشية شيمة الشهداء، الورع شعار الأنبياء، الإعتبار منذر ناصح، الطاعة متجر رابح.

اعتبار گرفتن از دنیا ناصحی است ترساننده و طاعت خداوند تجارتیست سود دهنده .

أحق أنهج سبيل، ألعلم خير دليل، العاقل يطلب الكمال، الجاهل يطب المال، أليمال مادة الشهوات، الدنيا محل الأفات، أليمال يعسوب الفجار، الفجور من خلايق الكفار، الشجاعة عز حاضِر، الجبن ذل ظاهر، الإقتصاد نصف أمانة، التذبير نصف المعونة، ألعجب عنوان الحماقة، القناعة عون ألقاة، ألعل داء القلوب، أليحسد رأس الذنوب، أليكب شر العيوب، أليصدق ينفس الكروب، الصمت روضة الفكر، ألعل بذر الشر.

ص: 281

خاموشی بوستان اندیشه و فکر تست و حسد تخم شر و محنت .

التجني رَسُولُ الْقَطِيعَةِ ، الصَّبْرُ يَهونُ الْفَجِيعَةَ .

جنایت و خیانت بیک قطع مود تست و صبر و شکبائی سهل کننده آلام مصیبت.

الْحَقُّهُ مِثْلُ الْعُضْبِ ، الشَّرُّهُ عُنْوَانِ الْعَطْبِ ، الصَّبِيَانَةُ رَأْسِ الْمَرْوَةِ ، الْعَفَّةُ أَصْلُ الْفُتُوَّةِ ، الْجَاهِلُ عَبْدُ شَهْوَتِهِ ، الْجَاحِجُ يَكْبُو بِرَاكِبِهِ ، الْبَخْلُ يَزِرِي بِصَاحِبِهِ .

لجاج راکب خود را برودر اندازد و بخل صاحب خود را خوار سازد .

الْعَبْدُ حُرٌّ مَا قَنَعَ وَالْحَرُّ عَبْدٌ مَا طَمَعَ .

بنده آزاده است مادام که قانع است و آزاده بنده است مادام که طامع است.

الْيَقِينُ عِمَادُ الْإِيمَانِ ، الْإِيثارُ أَشْرَفُ الْإِحْسَانِ ، أَلْعَيْنِ زَائِدُ الْفِتَنِ ، أَلْهَمِ يَنْحَلُ الْبَدَنِ ، الْإِسْتِغْفَارُ يَمْحُو الْأَوْزَارَ ، الْإِصْرَارُ شِيْمَةُ الْفَجَّارِ ، الْحَبَاءُ مِفْتَاحُ الْخَيْرِ ، أَلْفِحَتْ عُنْوَانِ الشَّرِّ .

حیا کلید خیر و بیشرمی عنوان شر است .

الدُّنْيَا دَارُ الْأَشْقِيَاءِ الْجَنَّةُ دَارُ الْأَتْقِيَاءِ ، التَّائِبِي يُوجِبُ الْإِسْتِظْهَارَ ، الْإِصْرَارُ يوجبُ النَّارَ .

وقار و حزم مرد را پشتوان است و عجل و إصرار مورث نیرانست .

أَلْعَشِ سَجِيَّةُ الْمَرَكَةِ ، أَلْحَقْدُ شِيْمَةُ الْحَسَدَةِ ، أَلْعَجْزُ سَبَبُ التَّضْيِيعِ ،

الْجَنَّةُ جَزَاءُ الْمُطِيعِ ، الصَّبْرُ ثَمَرَةُ الْيَقِينِ ، الزَّهْدُ ثَمَرَةُ الدِّينِ ، أَلْقَبِرِ خَيْرٌ مِنَ الْفَقْرِ ، الْمِرَاءُ بَدْرُ الشَّرِّ ، الْإِلْحَاحُ دَاعِي الْحِرْمَانِ ، الْفِتْنَةُ يَنْبُوعُ الْأَحْزَانِ ، الْقِسْطُ خَيْرُ الشَّهَادَةِ ، السَّخَاءُ أَشْرَفُ عِبَادَةٍ ، أَلِمَالِ نَهَبِ الْحَوَادِثِ ، أَلِمَالِ سَلْوَةِ الْوَارِثِ .

مال بغارت حوادث رود يا نصيب وارث شود .

التَّجَارِبُ لَا تَنْقِضِي ، الْمَنِيَّةُ وَلَا الدَّيْنِيَّةُ ، أَلِمَوْتُ وَلَا انْتِذَالَ الْحُرْمَةِ ، الْحِرْصُ عَلَامَةُ الْفَقْرِ ، الشَّرُّ دَاعِيَةُ الشَّرِّ ، الصِّدْقُ حَيَوَةُ الدَّعْوَى ، الْكُتْمَانُ مَلَكَ النَّجْوَى ، الْحَيَاءُ مَقْرُونٌ بِالْحِرْمَانِ ، الْيَقِينُ عُنْوَانُ الْإِيمَانِ ، التَّوْفِيقُ رَحْمَةٌ ، الْقَنَاعَةُ نِعْمَةٌ ، الْعَدْلُ إِنْصَافٌ ، الْقَنَاعَةُ عَفَافٌ ، الْعِلْمُ يُنَجِّيكَ ، الْجَهْلُ يَرْدِيكَ .

علم نجات دهنده است و جهل هلاک کننده .

الْأَمَانِيُّ تُخَدَعُ ، الْأَجَلُ يَضْرَعُ ، الْمَعْرُوفُ قَرُوضٌ ، الشُّكْرُ مَفْرُوضٌ ، الْيَأْسُ حُرٌّ ، الرَّجَاءُ عَبْدٌ ، أَلِدُنْيَا تَضَرُّ ، الْأَخْرَةُ تَسُرُّ ، التَّاجِرُ مُخَاطِرٌ ، أَلْفَاجِرُ مَجَاهِرٌ ، الْحَزْمُ صِدْقَةٌ ، الْعَجْزُ إِضَاعَةٌ ، الْإِدَاعَةُ خِيَانَةٌ ، التَّقِيَّةُ دِيَانَةٌ ، التَّقْوَى تُجَلِّ ، الْفُجُورُ يُذِلُّ ، الْعَقْلُ قُرْبَةٌ ، الْحُمْقُ غُرْبَةٌ ، الْمَكْرُ لُؤْمٌ ، الْخُدَيْعَةُ شُومٌ ، أَلِيقْظَةُ نُورٌ ، الْعَفْلَةُ غُرُورٌ .

ص: 283

بیداری در کار دین نور است و غفلت در امور دنیا غرور .

الرِّزْقُ مَقْسُومٌ، الْحِرْصُ [الْحَرِيصُ] مَخْرُومٌ، الْخَطَاءُ مَلَامَةٌ، أَلْعَجَلُ نَدَامَةٌ، الْإِصَابَةُ سَلَامَةٌ.

کار بخطا کردن موجب ملامت است و شتاب زدگی مورث ندامت و کار بصواب کردن جالب سلامت .

المصیب واجدٌ، المخطيء فاقدٌ، الورع اجتنابٌ، ألسكُّ ارتياب المَعْرُوفِ حَسَبٌ، المَوَدَّةُ نَسَبٌ، أَلِصْدُقِ فَضِيلَةٌ، الكَذِبُ رذيلة الخَوْفِ
أَمَانٌ، أَلِوَجْدَانِ سَلْوَانٌ، أَلْفَقْدَ أَحْزَانِ، الدِّينُ رِقٌّ، أَلْقِضَاهُ عَتَقٌ، أَلتَوَكُّلُ كِفَايَةٌ، أَلتَوْفِيقُ عِنَايَةٌ، أَلِمَعْرُوفِ رِقٌّ، المَكافاةُ عُنُقٌ، أَلِطَمَعِ مُضِرٌّ،
الدِّينُ يَعِصِمُ، أَلِدُنْيَا تُسَلِّمُ، أَلْيَقِينُ عِبَادَةٌ، أَلشُّكْرُ زِيَادَةٌ، أَلفِكْرُ عِبَادَةٌ، أَلقِنَاعَةُ تُغْنِي، أَلِغِنْيُ يَغْنِي، أَلِإِنْصَافُ رَاحَةٌ الشِّ وقاحةٌ، الوفاء
كَرَمٌ، أَلمودة رَحِيمٌ، أَلعدْلُ مَأْلُوفٌ، أَلجَوْرُ عَسُوفٌ، أَلزُّهُدُ أَصْلُ الدِّينِ، أَلِصِّدْقُ لِبَاسُ الْمُتَّقِينَ، أَلْوَرَعُ خَيْرُ قَرِينٍ، أَلأَجَلُ حِصْنٌ حُصَيْنٌ.

زهد و ورع رفیقی است مکرم و مدت اجل قلعه ایست محکم .

المعذرة بُرْهَانُ الْعَقْلِ، أَلْحُلْمُ عُنْوَانُ الْفَضْلِ، أَلْعَفْوُ عُنْوَانُ التَّيْبَلِ، أَلْعِلْمُ أَفْضَلُ شَرَفٍ، أَلِعَمَلُ أَشْرَفُ خَلْفٌ، أَلْعَقْلُ أَقْوَى أَسَاسٍ، أَلْوَرَعُ

ص: 284

أَفْضَلُ لِبَاسٍ ، أَلَيْسَ أَوَّلُ الْبِرِّ ، الطَّلَاقَةُ شِيْمَةُ الْحُرِّ .

بشاشت دیدار عنوان نیکوئیست و طلاق گفتار خصلت آزادگی .

الْحِيَاءُ غُضُّ الطَّرْفِ ، التَّزَاهَةُ عَيْنُ الطَّرْفِ ، الْمَنَايَا تُقَطِّعُ الْأَمَالَ ، الْأَمَانِيُّ هِمَّةُ الْجُهَّالِ ، الْمَجْلَةُ تَمْنَعُ الْإِصَابَةَ ، الْمَصِيَّةُ تَمْنَعُ الْإِجَابَةَ .

شتابزدگی دفع میدهد اصابت مقصودرا و معصیت منع میکند اجابت دعوترا .

الدُّنْيَا مَضْرَعُ الْعُقُولِ ، السَّهْوَاتُ تُسْتَرْقُ الْجُهُولَ ، الْإِيمَانُ أَعْلَى غَايَةٍ ، الْأَخْلَاصُ أَشْرَفُ نِهَائَةٍ ، أَلْعِلْمُ أَفْضَلُ هِدَايَةٍ ، أَلِصْدَقُ أَشْرَفُ رِوَايَةٍ ، أَلْجَهْلُ يُفْسِدُ الْمَعَادَ ، الْعُجْبُ يَمْنَعُ الْإِزْدِيَادَ .

جهل مبدأ و معاد را فاسد کنند و خود بینی زیادتی نعمت را زیان رساند .

أَلْعِلْمُ قَائِدُ الْحُلْمِ ، الْحِلْمُ ثَمَرَةُ الْعِلْمِ ، أَلِدُنْيَا أُمَّ وَالْآخِرَةُ أَبَدٌ ، أَلْعِلْمُ يَنْجِدُ ، أَلْحِكْمَةُ تَرْشُدُ ، أَلِصِدْقُ وَسِيلَةٌ ، أَلْعَمَلُ فَضِيلَةٌ ، الْحَزْمُ بِضَاعَةٌ ، أَلْتَوَانِي إِصَاعَةٌ ، التَّوَّاضِعُ يَرْفَعُ ، أَلْتَكْبَرُ يَصْغُرُ .

تواضع مرد را برافرازد و تکبر مرد را به پستی اندازد .

الْمُحْكَمَةُ عِصْمَةٌ ، الْعِصْمَةُ نِعْمَةٌ ، أَلِكِرْمُ فَضْلٌ ، أَلْوَفَاءُ نَبْلٌ ، أَلْعَقْلُ زَيْنٌ ، أَلْحَمَقُ شَيْنٌ ، أَلِصِدْقُ أَمَانَةٌ ، أَلْكَذِبُ خِيَانَةٌ ، أَلِكِرِيمُ أَبْلَجٌ ، أَللِيمُ مَلْهُوجٌ ، أَلْفِكْرُ هَدْيٌ ، أَلِصِدْقُ يُنْجِي ، أَلْفَقْرُ يُنْسِي ،

أَلِدُنْيَا نَعْوِي ، أَلِشَّ هَوَّةٌ تُغْرِي ، أَللَّذَّة تَلْهِي ، أَلِهَوَى يَرْدِي ، أَلْحَسْدُ يَضْنِي ، أَلْحَقْدُ يُدْوِي ، أَلْكَذْبُ يُزْرِي ، أَلْأُمُورُ بِأَلتَّجْرِبَةِ ، أَلْأَعْمَالُ بِأَلْخَبْرَةِ ، أَلْعِلْمُ بِأَلْفَهْمِ الطَّفَرُ بِأَلْحَزْمِ ، أَلْفَهْمُ بِأَلْفِطْنَةِ ، أَلْفِطْنَةُ بِأَلصَّبْرِ ، أَلتَّذْيِيرُ بِأَلرَّأْيِ ، أَلرَّأْيُ بِأَلفِكْرِ ، أَلْحَزْمُ بِأَلتَّجْرِبَةِ ، أَلْمَكَارِمُ بِأَلْمَكَارِهِ ، أَلتَّوَابُ بِأَلْمَسْتَقَّةِ ، أَلْعُجْبُ هَلَاكٌ ، أَلرِّيَاءُ إِشْرَاكٌ ، أَلجَهْلُ مَوْتُ ، أَلتَّوَانِي فَوْتُ ، أَلشَّهَوَاتُ آفَاتُ ، أَللذاتُ مفسداتُ ، أَلصَّبْرُ مَلَاكٌ ، أَلجَزَعُ هَلَاكٌ ، أَلْمُودَّةُ يُمْنٌ ، أَلْحَسَنُ أَلدِّينِ حَبُورٌ ، أَلْيَقِينُ نُورٌ ، أَلإِيمَانُ أَمَانٌ أَلكُفْرُ خِذْلَانٌ ، أَلرِّضَا غِنَى ، أَلسَّخَطُ عَنَاءٌ ، أَلصَّمْتُ وَقَارٌ ، أَلهذرعارُ

خاموشی وقار است و سخن فروشی عار .

أَلفِكْرُ رُشْدٌ ، أَلْعُقْلَةُ قَدِّ أَلْمَعْصِيَةِ تُرْدِي ، أَلطَّاعَةُ تُنَجِّي ، أَلصَّبْرُ مَرْفَعَةٌ ، أَلجَزَعُ مَنقَصَةٌ ، أَلظَّالِمُ مَلُومٌ ، أَلعَصْرُ شُومٌ ، أَلجَفَاءُ شَيْنٌ ، أَلْمَعْصِيَةُ حِينٌ ، أَلْحَازِمُ يَقْظَانٌ ، أَلغَافِلُ سِنَانٌ .

عافل در کار خویش بیدار است و غافل در خواب .

أَلحِرْمَانُ خِذْلَانٌ ، أَلفِتْنَةُ أَحْزَانٌ ، أَلأَمَلُ خَوَانٌ ، أَلإِحْسَانُ مَحَبَّةُ الشُّحِّ مَسْبَةٌ ، أَلإِثَارُ فَضِيلَةٌ ، أَلإِحْتِكَارُ رِذِيلَةٌ ، أَلأَمَانَةُ صِدْقٌ ، أَلوَرَعُ جُنَّةٌ ، أَلطَّمَعُ ، أَلْعِلْمُ دَلِيلٌ ، أَلإِصْطِحَابُ قَلِيلٌ ، أَلأَحْيَاءُ جَمِيلٌ ،

ص: 286

الْخُضُوعُ دَنَاةٌ ، الصَّمْتُ نَجَاةٌ ، الْأُمُورُ أَشْبَاهُ ، الْفِطْنَةُ هِدَايَةٌ ، الْعِبَاوَةُ عَوَايَةٌ ، الزُّهْدُ ثُرُوةٌ ، الْهَوَى صَبُوةٌ ، الْحِلْمُ عَشِيرَةٌ ، السَّفَهُ جَرِيرَةٌ ، الْأَمَلُ يَغْرُ ، الْعَيْشُ يَمِرُ ، الْمَوْتُ مَرِيحٌ ، الْبَرِيُّ صَحِيحٌ ، الْأَمْرُ قَرِيبٌ ، الْمُنَافِقُ مُرِيبٌ ، التَّأْيِيدُ جَزْمٌ ، الْإِحْسَانُ عَنَمٌ ، الْعِلْمُ جَلَالَةٌ ، الْجَهَالَةُ ضَلَالَةٌ ، الْعُجْبُ رَأْسُ الْحِمَاةِ ، الْهَيْبَةُ مَقْرُونَةٌ بِالْحَيْبَةِ ، الْفَضْلَةُ غَلْبَةُ الْعَادَةِ ، الْعَفْوَكَوَةُ الظُّفْرِ ، النَّقْلُ وَلَا التَّدْلِيلُ الْمَرْوَةُ وَالْغِنَاءُ مِنَ التَّجَمُّلِ .

قناعت باقلت به از احتمال ذادت و مروت و استغنا بهترین زینت.

الْعَيْنُ بَرِيدُ الْقَلْبِ . الْفِكْرُ يُبَيِّرُ الْكَسْبِ . الْمَرَضُ حُسِّسَ الْبَدَنِ . الْفِتْنَةُ يَجْلِبُ الْحَزْنَ . الْجَسَدُ يَجْنُ الرُّوحَ . الْهَمَازُ مَذْمُومٌ مَجْرُوحٌ . الْأَيَّامُ تُفِيدُ التَّجَارِبَ . الشَّفِيعُ جَنَاحُ الطَّالِبِ . الْمَوَدَّةُ أَقْرَبُ رَحِمٍ . الشُّكْرُ بَدْرُ النَّعْمِ . الْإِحْلَاصُ ثَمَرَةُ الْعِبَادَةِ . الْيَقِينُ أَفْضَلُ الرَّهَادَةِ . الدُّنْيَا مَرْزَعَةُ الشَّرِّ . الْعَقْلُ مُصَدِّحٌ كُلِّ أَمْرٍ . الْعَيْونُ طَلَانِعُ الْقُلُوبِ . اللَّجَاجُ مِثَارُ الْحُرُوبِ . الصَّدْرُ رَقِيبُ الْبَدَنِ . الدُّنْيَا دَارُ الْمِحَنِ . الْعُجْبُ رَأْسُ الْجَهْلِ . التَّوَاضُعُ عُنْوَانُ النَّبْلِ . اللِّسَانُ جَمُوحٌ بِصَاحِبِهِ . الشَّرُّ يَكْبُو بِرَاكِبِهِ . أَوْ مِنْ وَاسَاكٍ فِي الشَّدَّةِ . الْمَرْءُ عَدُوٌّ مَا جَهَلَ . الْمَرْءُ صِدِّيقٌ مَا عَقَلَ . الْإِعْذَارُ يُوجِبُ الْإِعْتِدَارَ . الْعِجْلُ يُوجِبُ الْعِثَارَ

ص: 287

التَّائِي يوجب الإستظهار.

تقصير موجب پوزش و شتابزدگی مورث لغزش است و جزم و وقار سببیر و واستظهار .

الْأَمَانِيُّ شِيمَةُ الْحَمَقِيِّ . التَّوَانِيُّ سَجِيَّةُ النُّوْكِيِّ .

درازی آمال خصال احمقان است و کاهلی صفت نادانان .

الدنيا معبرة الآخِرَةِ . الطَّمَعُ مَذَلَّةٌ حَاضِرَةٌ . الدُّنْيَا مُطْلَقَةٌ الْأَكْيَاسِ . الْعَاجِلَةُ مُنِيَّةُ الْأَرْجَاسِ . الطَّمَعُ فَقْرٌ حَاضِرٌ . الْيَأْسُ غِنَاءٌ حَاضِرٌ . التَّوَاضِعُ يرفع الْوَضِيْعَ . التَّكْبَرُ يَضَعُ الرَّفِيْعَ .

تواضع مردم پست را بلند کند و تکبر مردم بلند را نژند سازد .

الرَّفْقُ مِفْتَاحُ الصَّوَابِ . السَّقْمُ مِفْتَاحُ السَّيِّئِ . الْهَوَى آفَةٌ الْأَلْبَابِ . الْعِتَابُ حَيَوَةُ الْمَوَدَّةِ . أَلْهَيْدِيَّةٌ تَجْلِبُ الْمَحَبَّةَ . الْمَوْتُ بَابُ الْآخِرَةِ . التَّجْمُلُ مُرَوَّةٌ ظَاهِرَةٌ . الْعَاقِلُ يَأْلَفُ مِثْلَهُ . الْجَاهِلُ يَمِيلُ إِلَى شِدْكَهٖ . السَّلَامَةُ فِي التَّقَرُّدِ . الرَّاحَةُ فِي التَّرَهُّدِ . الْحَسَدُ شَرُّ الْأَمْرَاضِ . الْجُودُ حَارِسُ الْأَغْرَاضِ . الْإِقْتِصَادُ يَنْمِي الْقَلِيلُ . الْإِسْرَافُ يَفْنِي الْجَزِيلَ .

میانہ روی در معاش مال اندک را بسیار کند و اسراف بسیار افانی سازد .

السَّاعَاتُ كَمُّ الْأَفَاتِ . الْعُمُرُ تَفْنِيهِ اللَّحْظَاتُ . الصَّادِقُ مُكْرَمٌ جَلِيلٌ . الْكَاذِبُ مَهَانٌ ذَلِيلٌ . السَّاعَاتُ تَنْتَهَبُ الْأَعْمَارِ . الْبَطْنَةُ تَمْنَعُ الْفِطْنَةَ . أَلْرِيبَةُ تُوجِبُ الطَّنَنَةَ . الْصَبْرُ جُنَّةُ الْفَاقَةِ . أَلْعَجَبُ رَأْسُ الْحِمَاقَةِ

ص: 288

الحياء مَقْرُونٌ بِالْحِرْمَانِ ، اليقين عُنْوَانُ الْإِيمَانِ ، أَلِصِدْقِ حَيَوَةِ الدَّعْوَى ، أَلِكْتِمَانِ ضَلَالَةَ النَّجْوَى ، أَلَادَابِ حُلُلِ مُجَدَّدَةٍ ، أَلِعَمَرَ أَنْفَاسٍ
مُعَدَّةٍ ، أَلْمَعْرِفَةَ نُورِ الْقَلْبِ ، أَلتَّوْفِيقِ جُنْدِ الرَّبِّ ، أَلتَّوْحِيدِ حَيَوَةِ النَّفْسِ ، أَلْمَعْرِفَةَ نُورِ الْقُدْسِ ، أَلشَّرِيعَةَ رِيَاضَةِ النَّفْسِ ، أَلذِّكْرَ مِفْتَاحِ الْإِنْسِ ،
أَلتَّوَكُّلَ حِصْنِ الْحِكْمَةِ ، أَلتَّوْفِيقَ أَوَّلِ النِّعْمَةِ ، أَلْحَقُّ سَيْفِ قَاطِعِ ، أَلْبَاطِلَ غُرُورِ خَادِعِ .

راستی شمشیریست برنده و طریق باطل غروریست فریب دهنده .

أَلزهدُ مَتَجَرِّ رَاجِحٌ ، أَلوَرَعُ عَمَلِ رَائِحٌ ، أَلكُذِبُ عَيْبُ فَاضِحٌ ، أَلإِيمَانُ شَفِيعٌ مُنْجِحٌ ، أَلبِرُّ عَمَلٌ مُصْلِحٌ ، أَلإِنْصَافُ شَيْمَةٌ أَلشَّرَافِ ، أَلحَيَاهُ قَرِينِ
أَلْعَفَافُ ، أَلإِمَالِ يَقْوَى أَلأَمَالِ ، أَلأَجَالِ تَقْطَعُ أَلأَمَالِ ، أَلأَذَى يَجْلِبُ الْقَلْبِي ، أَلبَلَاءُ رَدِيفَ الرَّجَاءِ .

زحمت مردم مورث غضب و تقمت و بلا ملازم شهوت است .

أَللَّئَامُ أَصْبِرُ أَجْسَامَا ، أَلْمُؤْمِنُونَ أَعْظَمُ أَحْلَامَا ، أَلجَهْلُ يَفْسِدُ أَلْمَعَادِ ، أَلاعْجَابُ يَمْنَعُ أَلإِرْفَادَةَ ، أَلعُجْبُ أَضَرُّ قَرَنِ ، أَلهَوَى دَاءٌ دَفِينُ ، أَلتَّوَكُّلُ
أَفْضَلُ عَمَلِ ، أَلثِّقَةُ بِاللَّهِ أَقْوَى عَمَلِي ، أَلظَّالِمُ يَنْتَظِرُ أَلْعُقُوبَةَ ، أَلْمَظْلُومُ يَنْتَظِرُ أَلْمُثُوبَةَ ، أَلْمَسْتَرِيحُ مِنَ النَّاسِ الْقَانِعِ ، أَلحَرِيصُ عَبْدُ أَلْمَطَامِعِ ،
أَلغَلُّ يَحْبِطُ أَلْحَسَنَاتِ . حَسَدٌ حَسَنَاتٍ رَاسَاقِطِ سَازِدِ .

ص: 289

الْعُدْرُ بضعف السَّيِّئَاتِ . وخذعه سيئاترا دو چندان کند.

الْمَكْرُ سَجِيَّةُ اللَّئَامِ ، أَلِشْرُ جَالِبُ الْإِثَامِ ، اللَّوْمُ جَمَاعُ الْمَذَامِ ، الْإِنْفِرَادُ رَاحَةُ الْمُتَعَبِّينَ ، الزَّهْدُ سَجِيَّةُ الْمُخْلِصِينَ ، أَلِعَزُّ فِي تَرْكِ الْمَطَامِعِ ، الْعِلْمُ لِقَاحِ الْمَعْرِفَةِ ، الْنِزَاهَةُ عُنْوَانُ الْعِفَّةِ ، أَلِعِلْمُ نَعْمَ الدَّلِيلُ ، الْحَيَاءُ خَلْقُ جَمِيلٍ ، الْمَرِيبُ أَبْدَأُ عَلِيلُ ، الطَّايِعُ أَبْدَأُ ذَلِيلُ ، الْحُزْنُ شِعَاعُ الْمُؤْمِنِينَ ، الشُّوقُ خَلَاصُ الْعَارِفِينَ ، التَّوْفِيقُ رَأْسُ السَّعَادَةِ ، أَلِإِخْلَاصُ مَلَائِكَةِ الْعِبَادَةِ ، أَلِإِخْلَاصُ عَلَى الْإِيْمَانِ ، الْإِيْثَارُ غَايَةُ الْإِحْسَانِ ، نَسَمُ يَسْلِبُهَا الْكُفْرَانُ ، أَلِقُدْرَةُ يُزِيلُهَا الْعُدْوَانُ ، أَلِشْرُهُ يُزْرِي وَيُرْدِي ، الْحِرْصُ يُذِلُّ وَيَشْتَقِي .

حرص مورث هلاکت و خواری و ذلت و شقاوت است.

الظُّلْمُ تَبِعَاتُ مُوْبِقَاتُ ، أَلِشَهْوَاتُ سَمُومٌ قَاتِلَاتُ .

ظلم هلاک کنندگانند که از پی هم در رسند و هواجس نفسانی کشندگانند که سم نافع را مانند .

الاصْرَارُ أَعْظَمُ حَوْبَةٍ ، الْبَغْيُ أَجَلٌ عُقُوبَةٌ .

إصرار در کار دنیا بزرگتر گناه است و کیفر طغیان بزرگتر عقوبت .

الْحَسُودُ لَا يَبْرُهُ ، الشَّرُّ لَا يَرْضَى ، الْحَقُّودُ لَا خُلَّةَ لَهُ ، اللَّجُوجُ لَا رَأْيَ لَهُ

حسود بر طریق محبت نرود و لجوج بیرون عقل کار کند .

ص: 290

الْحَايِنُ لَا وَفَاءَ لَهُ . التَّكْبَرُ عَيْنُ الْحِمَاةِ . التَّبْذِيرُ عُنْوَانُ الْفَاقَةِ . النَّجَاةُ مَعَ الْإِيمَانِ . التَّوَاضُّعُ زَكْوَةُ الشَّرَفِ . الْعُجْبُ آفَةٌ الشَّرَفِ . التَّقْوَى مِفْتَاحُ
الْفَلَاحِ . التَّوْفِيقُ رَأْسُ النَّجَاحِ . الْغِيُورُ مَصَانِدُ الشَّيْطَانِ . التَّوْفِيقُ عَنَابَةُ الرَّحْمَنِ . أَلْسَلُو حَاصِدَ الشُّوقِ . أَلِصِدْقِ لِسَانِ الْحَقِّ . الْغَضَبُ نَارُ
الْقُلُوبِ . الْحَقْدُ أَقْبَحُ الْعُيُوبِ . الْخِيَانَةُ رَأْسُ التَّفَاقِ . الْكَذِبُ شَيْنُ الْأَخْلَاقِ . الصَّمْتُ آيَةُ الْحُلْمِ . الْفَهْمُ آيَةُ الْعِلْمِ . الْغَنِيُّ يَسُودُ غَيْرَ السَّيِّدِ . أَلِّمَالِ
يَقْوَى غَيْرَ الْأَيْدِ .

مال مردم خوار مایه را بزرگ میسازد و ضعیف، راستک میدارد .

الْحَزْمُ أَسَدُ الْأَرَاءِ . الْغَفْلَةُ أَضْرُّ الْأَعْدَاءِ . الْعَقْلُ رَاعِي الْفَهْمِ . الْبُحْلُ يَكْسِبُ الدَّمَ . التَّفَاقُ أَحْوُ الشَّرِكِ . الْغِيْبَةُ شَرُّ الْإِفْكِ . الْعَقْلُ يَصْلُحُ الرَّوِيَّةَ
. الْعَدْلُ تَصْلُحُ الْبَرِيَّةَ . الْحَمَقُ أَضْرُّ الْأَصْحَابِ . أَشْرُّ أَقْبَحِ الْأَبْوَابِ . الْعَاقِلُ مِنْ عَقْلِ لِسَانِهِ . الْحَازِمُ مَنْ دَارَى زَمَانِهِ

عاقل کسی است که به بندد زبان و خردمند کسی که مدارا کند با زمان .

الرَّجَالُ تُفِيدُ أَلِّمَالِ . الْمَالُ مَا أَفَادَ الرَّجَالَ . الْجُودُ مِنْ كَرَمِ الطَّبِيعَةِ . أَلِّمَنْ مَفْسِدُ الصَّنِيعَةِ . الْعَيْشُ يَحْلُو وَيَمُرُّ . الدُّنْيَا تَعْرُو وَتَضُرُّ .

زندگان گاه با حلاوتست و گاه با مرارت دنیا مغرور میکند و ضرر میرساند .

الْاِقْتِصَادُ يُنْمِي الْيَسِيرِ . الْأَسْرَافُ يَفْنِي الْكَثِيرِ . الزُّهْدُ أَسَاسُ

الْيَقِينُ . الصَّدْقُ رَأْسُ الدِّينِ . التَّقْوَى رَأْسُ الْأَخْلَاقِ . الإِحْتِمَالُ زَيْنُ الرِّفَاقِ . الْوَرَعُ يَرْفَرِينُ . التَّقْوَى حِصْنٌ حِصْنَيْنِ . الطَّمَعُ رِقٌّ مَحْدَدٌ .
الْيَأْسُ عِتْقٌ مُجَدَّدٌ .

طمع مرد را جاودانه بنده کند و قطع طمع آزادگی بخشاید .

الصَّبْرُ كَفِيلٌ بِالظُّفْرِ . الصَّبْرُ عُنْوَانُ النَّصْرِ . الصَّبْرُ أَذْفَعُ لِلْبَلَاءِ . الصَّبْرُ يَرْغَمُ الْأَعْدَاءَ

صبر دفع بلا مینماید و روی دشمن را بخاک میفرساید .

الصَّبْرُ أَذْفَعُ لِلْفَقْرِ . الصَّبْرُ عَدُوٌّ لِلضَّرِّ . التَّوَاضُعُ ثَمَرَةُ الْعِلْمِ . الْكُظْمُ ثَمَرَةُ الْحُلْمِ .

فروتنی از فوائد علم است و خشم فرو خوردن از نتایج حلم .

الْعَفْوُ يَنْ الْقُدْرَةَ . الْعَدْلُ فِطَامٌ (1) الْإِمْرَةَ .

عفو قدرت را زینت بخشد و نذل امارت را بقوام آرد .

الْعَفْوُ يُوجِبُ الْمَجْدَ ، أَلْبَذلُ يَكْسِبُ الْحَمْدَ ، السَّخَاءُ ثَمَرُ الصَّفَاءِ ، الْبُخْلُ يَفْتَحُ الْبُغْضَاءَ ، الْإِحْسَانُ يَسْتَعْبِدُ الْإِنْسَانَ ، أَلِيمَنَ يَفْسُدَا الْإِحْسَانَ ،
السَّكِينَةُ عُنْوَانُ الْعَقْلِ ، الْوَقَارُ عُنْوَانُ النَّبْلِ ، أَلْمَخْلَصُ حَرِيٌّ بِالْإِصَابَةِ أَلْمَعْصِيَةَ تَمْنَعُ الْإِجَابَةَ ، أَلتَّقْوَى ذَخِيرَةُ الْمَعَانِي ، الرَّفْقُ عُنْوَانُ السَّدَادِ ،
أَلِيمَنَّ مَعَ الرَّفْقِ ، أَلنَّجَاةُ مَعَ الصَّدْقِ ، أَلْعَدْلُ قِوَامُ الرِّعْيَةِ ، أَلظُّلْمُ بَوَارِ

ص: 292

1- نظام ، ظ.

الرَّعِيَّةُ ، الْعَقْلُ يُوجِبُ الْحَذَرَ ، الْجَهْلُ يُوجِبُ الْعُرْرَ ، الْجَهْلُ أَدْوَى الدَّاءِ ، الشَّهْوَةُ أَضْرُّ الأَعْدَاءِ .

هیچ دردی با جهل بمیزان نرود و هیچ دشمنی چون شهوت زیان نرساند .

التَّقْوَى أَقْوَى أَسَاسٍ ، الصَّبْرُ أَوْفَى لِيَاسٍ ، أَلِصْدَقِ مَنْجَاةٌ وَ كَرَامَةُ الكَذِبِ مَهَانَةٌ وَ خِيَانَةٌ ، الْعَقْلُ أَغْنَى الغِنَاءِ ، أَلْحِقْ أَدْوَى الدَّاءِ ، أَلَاخِرَتْ فَوْزُ السُّعْدَاءِ ، أَلِدُنْيَا مُنِيَّةُ الأَشْقِيَاءِ .

آخرت فوز و فلاح اولیاست و دنیا غایت آرزوی اشقیاء .

الأَحْزَانِ سَقَمَ القُلُوبِ ، أَلِخَلْفِ مِثَارِ الحُرُوبِ ، أَلَسَاعَاتِ نَهَبِ الأَجَالِ ، الأَجَالِ مَقْطَعِ الأَمَالِ ، أَلِعَجْزِ ثَمَرِ الحَرَكَةِ ، أَلِكَرَمِ عَمَلِ المَلَكَةِ ، أَلْحَقِّ أَقْوَى ظَهِيرٍ ، أَلِبَاطِلِ أَضْعَفِ نَصِيرٍ ، أَلتَوْفِيقِ مَمْدِ العَقْلِ ، أَلخِذْلَانِ مَمْدِ الجَهْلِ ، أَلحَلْمِ حِجَابِ الأَفَاتِ ، أَلوَرَعِ جُنَّةِ مِنَ السَّيِّئَاتِ ، أَلعَفَةِ شَيْمَةِ الأَكْيَاسِ ، أَلشَّرِّهِ سَجِيَّةِ الأَرْجَاسِ ، أَلنَّفَاقِ شَيْنِ الأَخْلَاقِ ، أَلبِشْرِ يُونُسِ الرِّفَاقِ ، أَلتَفْرِيطِ مُصِيبَةِ القَادِرِ ، أَلقَدَرِ يَغْلِبُ الحَازِرِ ، أَلأَمَلِ حِجَابِ الأَجَلِ ، أَلأَدَبِ كَمَالِ الرَّجُلِ ، أَلتَكْبِرِ فِي الوَلَايَةِ ذُلٌّ فِي العَزْلِ ، أَلتَعَزُّزِ بِالتَّكْبَرِ ذَلٌّ ، أَلِحَسُودِ لَا شِفَاءَ لَهُ ، أَلخَائِنِ لَا وَفَاءَ لَهُ ، أَلمَسْئَلَةِ مِفْتَاحِ الفَقْرِ ، أَلجَاحِ يُعَقِّبُ الصُّرَّ .

مسئلت مفتاح مسكنت است و لجاج جالب ضرر و خسارت .

الإستشارة عَيْنُ الْهِدَايَةِ، الصَّدْقُ أَفْضَلُ رِوَايَةٍ، أَلِهْوَى ضِدَّ الْعَقْلِ، الْعَمَلُ قَائِدُ الْجَهْلِ، أَلِغْفَلَةِ ضِدَّ الْحَزْمِ، الْعُفْلَةُ مَرْكَبُ الْحَلْمِ، التَّجَارِبُ عِلْمٌ مُسْتَفَادٌ، الْإِعْتِبَارُ فِي الرَّشَادِ، الْحَيَاءُ تَمَامُ الْكَرَمِ، الصَّحَّةُ أَفْضَلُ النَّعْمِ، التَّوَاضُّعُ سَلَمُ الشَّرَفِ، التَّكْبَرُ أَسُّ التَّلَفِ، اللَّئِيمُ الْإِسْتِحْبَابِيُّ، أَلْعِلْمُ لَا يَنْتَهِي، أَلْعَفْوُ أَحْسَنُ الْإِحْسَانِ، الْإِحْسَانُ يَسْتَرْقُ الْإِنْسَانَ، الْفِتْنَةُ مَقْرُونَةٌ بِالْفَنَاءِ، الْمِحْنَةُ مَقْرُونَةٌ بِحُبِّ الدُّنْيَا، أَلِهْوَى مَطِيَّةُ الْفِتَنِ، الدُّنْيَا دَارُ الْمِحَنِ، الطَّاعَةُ عَزَّ الْمُعْسِرِ، الصَّدَقَةُ كَنْزُ الْمُوسِرِ، الْمُقَرُّ بِالذَّنْبِ تَائِبٌ، الْمَغْلُوبُ بِالْحَقِّ غَالِبٌ، السَّاعَاتُ تَنْقُصُ الْأَعْمَارَ الظُّلْمُ يدمر الدِّيَارَ.

هر ساعتی که میگردد چیزی از عمر میکاهد و هر ستمی حادث میشود مملکت را بر باد میدهد ..

التَّوْبَةُ تَسْتَنْزِلُ الرَّحْمَةَ، الْإِصْرَارُ يَجْلِبُ النَّقْمَةَ، الطَّاعَةُ تُسَدِّدُ الْمَثُوبَةَ، الْمَعْصِيَةُ تَجْلِبُ الْعُقُوبَةَ، الْبِشَاشَةُ تَجْلِبُ الْمَوَدَّةَ، الْإِنْصَافُ يَسْتَدِيمُ الْمَحَبَّةَ، الْعَجْزُ يَطْمَعُ الْأَعْدَاءَ، الْخِلَاقَةُ يَهْدِمُ الْأَمْرَاءَ، الرَّأْيُ بِتَحْصِينِ الْأَسْرَارِ، الْإِذَاعَةُ شِيْمَةُ الْأَعْمَارِ.

پوشیده داشتن اسرار کار خردمندان است و اذاعت سر خصلت نا مجرب و نادان .

الْغَالِبِ بِالشَّرِّ مَغْلُوبٌ، الْمُحَارِبُ لِلْحَقِّ مَخْرُوبٌ، الْقَلْبُ مُصَدِّحُ الْفِكْرِ، النَّعْمُ تَدْوِمُ بِالشُّكْرِ، الْيَأْسُ يَعْزِ الْأَسِيرَ، الطَّمَعُ يَنْدِلُ الْأَمِيرَ،
الْهُوَى مُظِلَّةُ الْفِتْنَةِ، الْأَمَانَةُ نِظَامُ الْأَمْرِ، الطَّاعَةُ تَعْظِيمُ الْأَمَانَةِ، الْعَفْوُ أَحْسَنُ الْإِتِّصَارِ، الْكِرْمُ حُسْنُ الْإِصْطِبَارِ، الْحَزْمُ شِدَّةُ الْإِسْتِظْهَارِ،
الْعِزُّ إِذْرَاكُ الْإِتِّصَارِ، الْبَاطِلُ يَزُلُّ بِرَاكِبِهِ، الظُّلْمُ يُرْدِي بِصَاحِبِهِ.

باطل سوار خود را بروی دراندازد دستم صاحب خود را هلاک سازد .

الْفَنَاعَةُ رَأْسُ الْغَنِيِّ، الْوَرَعُ أَسَاسُ التَّقْوَى، الْحِرْصُ لِرِزْقِ الْبَلْمَرَةِ الْمَلِكِ يُفْسِدُ الْأَخْوَةَ، الْعِزَّةُ حِصْنُ التَّقْوَى، أَلِدُنْيَا غَنِيمَةُ الْحَمَقِ الْحَلِيمِ
مَنْ أَحْتَمَلَ إِخْوَانَهُ، الْكَاطِمُ مِنْ أَمَاتٍ أَضْعَانَهُ.

حکیم کسی است که احتمال ناهمواریهای برادران خود کند و حقد و حسد خود را بمیراند.

الْعَاقِلُ مَنْ أَحْرَزَ أَمْرَهُ، الْجَاهِلُ مَنْ جَهَلَ قَدْرَهُ، الصَّدْقُ صَدَاحُ كُلِّ شَيْءٍ، الْكُذِبُ فَسَادُ كُلِّ شَيْءٍ، الْمَوْتُ يَأْتِي عَلَى كُلِّ حَيٍّ، الصَّدْقُ
يُؤْمِنُكَ وَإِنْ خِفَّتْهُ، الْكُذِبُ يَرْدِيكَ وَإِنْ ائْتَمَّنْتَهُ وَالسَّعَادَةُ مَا أَفْضَتْ إِلَى الْفَوْزِ، الْفَنَاعَةُ تُؤَدِّي إِلَى الْعِزِّ، الْعَالِمُ حَيٌّ وَإِنْ كَانَ مَيِّتًا، وَالْجَاهِلُ
مَيِّتٌ وَإِنْ كَانَ حَيًّا.

عالم زنده است اگر چه بمیرد و جاهل مرده است اگر چه زنده باشد .

الْمَوَاعِظُ كَهْفٍ إِنْ وَعَاهَا، الْأَمَانَةُ نُورٌ لِمَنْ رَعَاهَا، الشَّرُّ

جَامِعٌ لِمَسَاوِي الْعِيُوبِ ، الْحِرْضُ مُوقِعٌ فِي كَثِيرٍ مِنَ الذَّنُوبِ ، الْوَعْدُ قَرْضٌ وَ الْبِرُّ إِجْرَاهُ ، الْإِحْسَانُ ذُخْرٌ وَ الْكَرِيمُ مِنْ حَازِهِ .

وعده قرضی است که ادای آن بوفای وعد است و احسان ذخیره و گنجینه و کریم کسی است که اندوخته کند.

الْمُحْسِنُ مِنْ صَدَقَةِ أَقْوَالِهِ أَفْعَالِهِ ، الْكَيْسُ مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ وَ أَخْلَصَ أَعْمَالِهِ .

محسن کسی است که راست کند اقوالش را افعالش و عاقل کسی است که بشناسد نفسش را و خالص کند اعمالش را.

الْمُعِينُ عَلَى الطَّاعَةِ خَيْرُ الْأَصْحَابِ ، الْفَرْصُ تَمُرٌ مَرَّ السَّحَابِ ، الْغَيْبَةُ قُوَّةٌ كِلَابِ النَّارِ ، الْأَمَلُ خَادِعٌ غَارِ ضَارٍ .

غیبت کردن سگهای جهنم را روزی دادن ، و طول امل فریبنده و ضرر رساننده است.

الْوَاحِدِ مِنَ الْأَعْدَاءِ كَثِيرٌ ، أَلَمَلِكِ الْمَشِيدِ حَقِيرٌ يَسِيرٌ ، الصَّدُوقُ مَنْ صَدَقَ عَيْنُهُ ، الْمَنْقُوصُ مَسْتُورٌ عَنْهُ عَيْنُهُ

صادق کسی است که تصدیق کند عیب خود را و ناقص کسی است که بر عیب خود بینا نباشد .

أَفْقَدِ الْمَرِيضَ فَقْدَ الْأَحْبَابِ ، الثَّوَابَ عَلَى قَدْرِ الْمَصَابِ التَّوْحِيدِ أَنْ لَا يَتَوَهَّمُوا وَ التَّسْلِيمِ أَنْ لَا يُتَّهَمُوا ، الشَّرُّ رَأْسُ كُلِّ شَرٍّ ، الْعِفَّةُ رَأْسُ كُلِّ خَيْرٍ ، الْمَوَاعِظُ شِفَاءٌ لِمَنْ عَمِلَ بِهَا ، الْأَمَانَةُ فَضِيلَةٌ مِنْ أَدَاهَا .

وعظ و نصیحت شنای امراض است از برای کسی که عمل کند وامانت فضیلتی است از برای کسی که نگاه دارد .

التَّحَمُّلُ مِنْ أَخْلَاقِ الْمُؤْمِنِينَ ، النَّاسُ أَبْنَاءُ مَا يَحْسَنُونَ ، أَلِصَّاحِبِ كَالرَّفِيقِ كَالصَّدِيقِ فَاتَّخَذَ مُوَافِقًا ، السُّلْطَانُ الْجَائِرُ
يُحِيفُ الْبَرِيءَ ، أَلَا مِيرُ السُّوءِ يَضْطَنِعُ أَبَدِي ، الْجَمَّالُ الظَّاهِرُ حَسَنَ الصُّورَةِ ، الْجَمَّالُ الْبَاطِنِ حُسْنَ السَّرِيرَةِ ، الْعَاقِلُ مَنْ أَمَاتَ شَهْوَتَهُ ، أ
قَوِيٌّ مِنْ قَمَعِ لَذَّتِهِ .

عاقل کسی است که شهوترا بمیراند و نیرومند کسی است که لذت راترك گوید .

الْمُجْرَبُ أَحْكَمُ مِنَ الطَّيِّبِ ، الْقَرِيبُ مَنْ لَيْسَ لَهُ حَبِيبٌ ، الدُّنْيَا كَيَوْمِ مَضَى وَشَهْرًا نَقْضَى ، الدُّنْيَا دَارُ الْغُرَبَاءِ وَ مَوْطِنُ الْأَشْقِيَاءِ ، الْمُسْتَشِيرُ
مُتَّحِصِنٌ مِنَ السَّقَطِ ، الْمُسْتَبَدُّ مَتَهَوَّرٌ فِي الْغَلَطِ .

آنکس که کار باستشاره کند ایمن از لغزش و سقط باشد و مستبد برای تهور ورزد و در غلط افتد .

أُولَاهُ بِالدُّنْيَا أَغْظَمُ فِتْنَةً ، وَ طَلَبِ شَهْوَاتِهَا أَنْكَى مِحْنَةً ، الْمُسْتَشِيرُ عَلَى طُرُقِ النَّجَاحِ ، الْمُسْتَدْرِكُ عَلَى شَيْءٍ فَمَا صَلَاحٌ ، أَلِلسَانِ سَبْعٌ إِنْ أَطْلَقْتَهُ
عَقْرًا ، أَلِغَضَبِ شَرٌّ إِنْ أَطْلَقْتَهُ دَمْرًا .

زبان سگی را مانند که اگر رها کنی بگزد و غضب شری است که اگر عنان نکشی بکشد .

الْبَغْيِ عَجَلَ شَيْءٌ عَقُوبَةً، أَلْبَرُ أَعْجَلَ شَيْءٍ مَثُوبَةً، أَلْعِلْمُ كَثِيرٌ وَالْعَمَلُ قَلِيلٌ، الَّذِينَ ذُخِرُوا أَلْعِلْمُ دَلِيلٌ، أَلِدَوْلَةُ كَمَا تَقْبَلُ تَدَبَّرُ، الدُّنْيَا كَمَا تُجْبَرُ تَكْسِرُ.

دولت چنانکه روی میکند پشت میکند و دنیا چنانکه جبر شکسته میکند در هم میشکند .

أَلْعِلْمُ كَنْزٌ عَظِيمٌ لَا يَفْنَى، أَلْعَقْلُ ثَوْبٌ جَدِيدٌ لَا يَبْلَى، أَلْأَحْمَقُ لَا يَحْسُ بِالْهَوَانِ، أَلْجَزَاءُ عَلَى الْإِحْسَانِ بِأَلِإِسَاءَةِ كُفْرَانٍ، أَلْعَالِمُ يَنْظُرُ بِقَلْبِهِ وَحَاطِرُهُ، أَلْجَاهِلُ يَنْظُرُ بِعَيْنِهِ وَنَاطِرُهُ.

عالم بچشم دل بیناست و جاهل بچشم سر نگران است

أَلشك يطفى نور القلب، أَطَاعَتُ تطفى غضب الرب.

شک و شبهت نور قلب را فرو نشاند و طاعت خداوند غضب خدا را بگرداند.

أَلْإِيمَانُ بَرِيءٌ مِنَ النِّفَاقِ، أَلْعَامِلُ مُنْزَعٌ عَنِ الرِّيْغِ وَالشَّقَاقِ، أَلصَّادِقُ عَلَى شَرَفٍ مُنْجَاةٍ وَكَرَامَةٍ، أَلْكَاذِبُ عَلَى شَرَفٍ مَهْوَاةٍ وَمَهَانَةٍ، أَلصَّبْرُ أَهْوَنُ شَيْءٍ عَلَى الدَّهْرِ، أَلْحَزْمُ وَالْفَضِيلَةُ فِي الصَّبْرِ، أَلْعَقْلُ مُنْزَعٌ عَنِ الْمُنْكَرِ أَمْرٌ بِأَلْمَعْرُوفِ، أَلْعَقْلُ حَيْثُ كَانَ إِنْ كَانَ مَأْلُوفُ الصَّبْرِ خَيْرٌ جُنُودَ الْمُؤْمِنِ، أَلصِّدْقُ أَشْرَفُ خَلَائِقِ الْمُؤْمِنِ، أَلْعَقْلُ شَجَرَةٌ ثَمَرُهَا السَّخَاءُ وَالْوَفَاءُ، الَّذِينَ شَجَرَةٌ أَنْصَلَهَا التَّسْلِيمُ وَالرِّضَا.

عقل بیخی است که بار آن وفا و سخاست و دین درختی است که بیخ آن

تسلیم و رضاست.

إِخْلَاصُ التَّوْبَةِ يَسْقُطُ الْحَزْبَةَ، آفَةُ الْحَصْرِ تَضْعُفُ الْمَحْجَةَ.

صافی شدن از بهر تو به گناه را بریزاند و نارسائی سخن برهانرا ضعیف کند.

الْقَدْرُ يَأْتِي عَلَى الْمُهْجَةِ، الْحَسُودُ غَضَبًا عَلَى الْقَدْرِ، الْمَخَاطِرُ مَتَهْجَمٌ عَلَى الْغُورِ، الْغَنِيُّ مِنَ اسْتِغْنَى بِالْقَنَاعَةِ، الْعَزِيزُ مِنَ اغْتَرَّ بِالطَّاعَةِ، الْأَبَاطِيلُ مَوْقَعَةٌ فِي الْأَضَالِيلِ، الْبَخِيلُ مَتَحَجِّزٌ بِالْمَعَادِيرِ وَالتَّعَالِيلِ، التَّفَكُّرُ فِي غَيْرِ الْحِكْمَةِ هَوَسٌ، الصَّمْتُ بِغَيْرِ تَفَكُّرٍ خَرَسٌ.

تفکر در غیر حکمت یاوگی و بیهوده روی است و خاموشی بیرون تفکر در حکمت کنگی و عجز در سخنرانی است.

الْخَلْقُ الْمَحْمُودُ مِنْ نَارِ الْعَقْلِ، الْخَلْقُ الْمَذْمُومُ مِنْ ثَمَارِ الْجَهْلِ، اللَّسَانُ مِيزَانُ الْإِنْسَانِ، الْكَذِبُ شَيْنُ اللَّسَانِ، الْعَاقِلُ مَنْ اتَّعَظَ بِغَيْرِهِ وَ الْجَاهِلُ مَنْ انْخَدَعَ لِهَوَاهُ وَ غُرُورِهِ، الْمَغْبُوظُ مِنْ قَوِيِّ بَقِيْنِهِ، الْمَعْبُودُ مِنْ فَسَادِ دِيْنِهِ، أَلِمُّوْ مِنْ مُنِيبٍ مُسَدِّتِغْفِرٍ تَوَابٌ، الْمُنَافِقُ مِرَاءٌ مِصْرٌ مُرْتَابٌ، أَلْسَعِيدُ مَنْ أَخْلَصَ الطَّاعَةَ، أَلِغْنِيٌّ مَنْ آثَرَ الْقَنَاعَةَ، الشُّكْرُ تَرْجُمَانُ النَّبِيِّ وَ لِسَانُ الطَّوْبَةِ، الْعَالِمُ الَّذِي لَا يَمِلُ مَنْ تَعَلَّمَ أَلْعَلْمُ، الْحَلِيمُ الَّذِي لَا يَشْتُقُّ عَلَيْهِ مَوْنَةَ الْحَلْمِ.

عالم کسی است که آموزگاری علم برای دشوار نباشد و حلیم کسی است که احتمال حلم بروی ناهموار نیاید.

الْمُؤْمِنُ غَيْرُهُ النَّصْحُ وَ سَجِيَّتُهُ الْكُظْمُ ، الْأَيَّامُ تُوضِحُ السَّرَائِرَ الْكَامِنَةَ ، الْأَعْمَالُ فِي الدُّنْيَا تَجَارَةٌ فِي الْآخِرَةِ ، التَّائِي فِي الْفِعْلِ يُؤْمِنُ الْخَطْلَ ،
التَّيَّبْتُ فِي الْقَوْلِ يُؤْمِنُ الزَّلَلَ ، الْمَوَاسَاةُ أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ ، الْمُدَارَاةُ أَجْمَلُ الْخِلَالِ ، الرَّهْدُ فِي الدُّنْيَا الرَّاحَةُ الْعُظْمَى ، الْإِسَاءُ تَهْتَاؤُ لِلنِّسَاءِ شَيْمَةٌ
النُّوْكَى ، الْإِتْكَالُ عَلَى الْقَضَاءِ أَرْوْحُ ، الْإِشْتِغَالُ بِتَهْذِيبِ النَّفْسِ أَصْلَحُ ، الْحَرْحَرُ وَإِنْ مَسَّهُ الضَّرُّ ، الْعَبْدُ عَبْدٌ وَإِنْ سَاعَدَهُ الْقَدْرُ .

آزاده آزاده است اگر چه در تنگی و بلافتد و بنده بنده است اگر چه دنیا با او اقبال کند.

الْعَقْلُ صَدُّ عُمُودٍ إِلَى عَلِيِّينَ ، الْهَوَى نَزُولٌ إِلَى أَسْفَلِ سَافِلِينَ ، التَّجَاوُزُ عَلَى إِفَاتَةِ الْحَقِّ أَمَانَةٌ ، التَّظَاوُرُ عَلَى نُصْرَةِ الْبَاطِلِ خِيَانَةٌ ، الْمَعْرُوفُ أَنْمَى
رَزْعٌ وَأَفْضَلُ كَنْزٍ ، التَّقْوَى أَوْثَقُ حِصْنٍ وَأَوْقَى حِرْزٍ ، الْغِنَى عَنِ الْمُلُوكِ أَفْضَلُ مِلْكٍ ، الْجُرْأَةُ عَلَى السُّلْطَانِ أَعْجَلَ هَلَكًا .

استغناى از درگاه پادشاهان عظيم سلطنتى است و جرئت و جسارت بر سلطان برهلاک خویش عجلتى .

الْجَهْلُ يَزِلُّ الْقَدَمَ وَيُورِثُ النَّدَمَ ، الْحَيَاءُ تَمَامُ الْكِرَامِ وَأَحْسَنُ الشُّيَمِ ، الدِّينَ لَا يُصَدِّ لِحُهُ إِلَّا الْعَقْلُ ، الرَّعِيَّةُ لَا يُصْلِحُهَا إِلَّا الْعَدْلُ ، الْحَقْدُ خَلَقَ
دِنِيَّ وَعَرَضَ مَرَدًا .

حسد خلقى پست و خصالى مهلك است .

الْبَشْرُ إِتْدَاءَ صَنِيعَةٍ بغيرِ مُؤَنَّةٍ، السَّيِّدُ مِنَ تَحْمِيلِ الْمُؤَنَةِ وَجَادَ بِالْمُعُونَةِ، التَّوَاضُّعُ مِنَ مَصَائِدِ الشَّرَفِ، الْحَازِمُ مِنَ تَجَنُّبِ التَّبْذِيرِ وَعَافِ السَّرْفِ.

تواضع صیدگاهی است که نخجیر شرف و بزرگی میکند و دوراندیش کسی که از تبذیر مال و اسراف کناره میجوید.

الصَّدَقَةُ تَقِي مَصَارِعَ السَّوْءِ، الْمُذْنِبُ عَلَى بَصِيرَةٍ غَيْرِ مُسْتَحِقٍّ لِلْعَفْوِ، الْإِحْسَانُ إِلَى الْمُسِيءِ يَصْلُحُ الْعُدُوَّ، الصَّدَقَةُ فِي الشَّرِّ مِنَ أَفْضَلِ الْبِرِّ، الزَّهْوُ فِي الْغِنِيِّ يَبْدُرُ الذَّلَّ فِي الْفَقْرِ، الْعَاقِلُ مَنْ يَزْهَدُ فِيمَا يَرَعْبُ فِيهِ الْجَاهِلُ، الْكَيْسَ صَدِيقَهُ الْحَقُّ وَعَدُوَّهُ الْبَاطِلُ، النَّاسُ رَجُلَانِ: جَوَادٌ لَا يَجِدُ وَوَاحِدٌ لَا يَسْعَفُ، اللَّئِيمُ إِذَا قَدَرَ أَفْحَشَ وَإِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ، الْكَرِيمُ إِذَا أَيْسَرَ أَسْعَفَ وَإِذَا أَعْسَرَ خَفَّفَ، اللَّئِيمُ إِذَا أُعْطِيَ حَقْدٌ وَإِذَا أُعْطِيَ جَحَدٌ، الْمَعْرُوفُ كَنْزٌ فَانْظُرْ عِنْدَ مَنْ تُودِّعُهُ، الْأَصْطِنَاعُ ذُخْرٌ فَارْتَدَّ عِنْدَ مَنْ تَصَعَّعَهُ، الْمَخْذُولُ مَنْ كَانَتْ لَهُ إِلَى اللَّئَامِ حَاجَةٌ، اللَّجَاجَةُ تُورَثُ مَا لَيْسَ لِلْمَرْءِ إِلَيْهِ حَاجَةٌ، الْكَاتِمَ لِلْعِلْمِ غَيْرِ وَائِقٍ بِالْإِصَابَةِ فِيهِ، التَّارِكُ لِلْعَمَلِ غَيْرِ مُوقِنٍ بِالثَّوَابِ عَلَيْهِ، الْفَقْرُ وَالْغِنِيُّ بَعْدًا لِعَرَضٍ عَلَى اللَّهِ، الْعَفْوُ مَعَ الْقُدْرَةِ جُنَّةٌ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ، الْحَيَاءُ مِنَ اللَّهِ يَمْحُو كَثِيرَ الْخَطَايَا، الرِّضَا بِقَضَاءِ اللَّهِ يَهْوَنُ الرَّزَايَا، الْحِرْصُ يَنْقُصُ قَدَرَ

الرَّجُلُ وَلَا يَزِيدُ فِي رِزْقِهِ ، الْمُخَاضِمَةُ تُبْذِرُ سَفَهُ الرَّجُلِ وَلَا يَزِيدُ فِي حَقِّهِ .

حرص زیان میرساند قدر مرد را و زیاد نمیکند رزق او را و مخاصمت آشکار میکند سفاهت مرد را و افزون نمیکند حق او را .

[أَلِنَفْسِ] الشَّرِيفَةَ لَا تُثْقَلُ عَلَيْهَا الْمَوْنَاتُ ، أَلِنَفْسِ الدِّينِيَّةِ لَا تَنْفَكُ عَنِ الدُّنْيَا ، التَّقْوَى حِصْنٌ مَنِيعٌ لِمَنْ لَجَأَ إِلَيْهِ التَّوَكُّلُ كِفَايَةٌ شَرِيفَةٌ لِمَنْ اعْتَمَدَ عَلَيْهِ .

پرهیز کاری محکم پناهی است از برای کسی که پناهنده شود و توکل کافی و کافل شریفی است از برای کسی که اعتماد کند.

الْإِخْلَاصِ خَطَرٌ عَظِيمٌ حَتَّى يَنْظُرَ مَاذَا يُخْتَمُ لَهُ .

اخلاص در راه حق خطرناک است تا گاهی که از مراقی طلب بقمامت صعود کند .

الْحِرْصُ ذُلٌّ وَ مَهَانَةٌ لِمُسْتَشْعِرِهِ ، أَكْبَرُ دَاعٍ إِلَى التَّقَحُّمِ فِي الدُّنُوبِ ، الْكَرِيمُ مَنْ تَجَنَّبَ الْمَحَارِمَ وَ تَنَزَّهَ عَنِ الْعُيُوبِ ، الْحِرْصُ رَأْسُ الْفَقْرِ وَ أَسْسُ الشَّرِّ ، الْغَشُوشُ لِسَانِهِ حُلُوٌّ وَقَلْبُهُ ، الْمُنَافِقُ لِسَانِهِ يُسِرُّ وَقَلْبُهُ يَضُرُّ .

مردم دوروی را زبانی آغشته بحلاوت و قلبی آغشته بمرار تست منافق با زبان شاد میکند و با دل زیان میرساند .

الْمِرَائِي ظَاهِرُهُ جَمِيلٌ وَ بَاطِنُهُ عَلِيلٌ ، الْمُنَافِقُ قَوْلُهُ جَمِيلٌ فَعَلَهُ الدَّاءُ الدَّخِيلُ ، أَلْعِلْمُ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ ، الْأَمَانَةُ تُؤَدِّي إِلَى الصِّدْقِ ، الْجَهْلُ وَ الْحَسَدُ مَأْنَةٌ وَ مَضْرَبَةٌ ، أَلِحْسُودٌ وَ الْحَقُودُ لَا تَدُومُ لَهُمْ مَسْرَةٌ

الْعِلْمُ بِغَيْرِ عَمَلٍ وَبَالَ، الْعَمَلُ بِغَيْرِ عِلْمٍ ضَلَالٌ، الْمُؤْمِنُ صَدُوقَ اللِّسَانِ بَدُولُ الْإِحْسَانِ، الصَّبْرُ عَلَى الْمُصِيبَةِ يُجْزِلُ الْمُثُوبَةَ، الْكُذْبُ يُرْدِي صَاحِبِهِ وَيُنْجِي مَجَانِبَهُ، الْعُسْرُ يَشِينُ الْأَخْلَاقَ وَيُوحِشُ الرِّفَاقَ، السَّخَاءُ يَكْسِبُ الْمَحَبَّةَ وَالْأَخْلَاقَ.

فقر زشت میکند اخلاق را و پراکنده میسازد دوستان را و سخا موجب دوستی میشود وزینت اخلاق میکند. ألسيء الخلق كثير الطيئس مُنْغَصِ الْعَيْشِ، الْوَفَاءُ حَلِيَّةُ الْعَقْلِ وَعُنْوَانُ النَّبْلِ، الْأَحْتِمَالُ بُرْهَانُ الْعَقْلِ وَعُنْوَانُ الْفَضْلِ، أَلْكَرَمُ حُسْنِ السَّجِيَّةِ وَاجْتِنَابُ الدَّنِيَّةِ، الْأَمَلُ يُقَارِبُ الْمَنِيَّةَ وَيُبَاعِدُ الْأَمِينَةَ، الشَّجَاعَةُ نَضْرَةٌ حَاضِرَةٌ وَفَضِيلَةٌ ظَاهِرَةٌ، أَلْعُمَرُ وَرَاثَةُ كَرِيمَةٍ نِعْمَةٌ عَمِيمَةٌ، أَلْإِنصَافُ يَرْفَعُ الْإِخْتِلَافَ وَيُوجِبُ الْإِيتِلَافَ.

انصاف رفع مخاصمت میکند و سبب مسالمت میشود.

الْغَضَبُ يُرْدِي صَاحِبِهِ وَيُبْدِي مَعَايِبِهِ.

غضب هلاک میکند صاحبش را و ظاهر میسازد معایبش را.

الْعَالِمُ مَنْ شَهِدَتْ بِصِحَّةِ أَقْوَالِهِ أَعْمَالِهِ، أَنْوَرُ مَنْ تَنَزَّهَتْ نَفْسُهُ وَظَهَرَتْ جَلَالَتُهُ.

پارسا کسی است که پاکیزه کند نفس را و ظاهر سازد جلالت او را.

الْمَرْءُ ابْنُ سَاعَتِهِ، الْعَاقِلُ عَدُوٌّ لَذَّتِهِ، أَلْجَاهِلُ عَبْدُ شَهْوَتِهِ، الدِّينُ

أَقْوَى عِمَادًا، التَّقْوَى خَيْرٌ زَادَ، الْمَعْدِرَةُ بُرْهَانُ الْعَقْلِ، الْحَلْمُ عُنْوَانُ الْفَضْلِ، الْحَمَقُ أَصْرَ الْأَصْحَابِ، أُنْشِرَ أَقْبَحَ الْأَبْوَابِ.

حمق زیانکارتر رفیقی از اصحابست و شرزشت تر بایی از ابواب .

الْعَفْوُ تَأْجُ الْمَكَارِمِ، الْمَعْرُوفُ أَفْضَلُ الْمَعَانِمِ، اللَّسَانُ تَرْجُمَانُ الْعَقْلِ، الْعِلْمُ مَصْدَبُ الْعَقْلِ، الصِّيَابَةُ رَأْسُ الْمَرْوَةِ، الْعِفَّةُ أَصْلُ الْفُتُوَّةِ،
الذِّكْرُ مِفْتَاحُ الْأَنْسِ، الْمَعْرِفَةُ فَوْزٌ بِالْقُدْسِ، التَّوَكُّلُ حِصْنُ الْمُحْكَمَةِ، [التَّوْفِيقُ] الْحَقُّ سَيْفٌ قَاطِعٌ، الْبَاطِلُ غُرُورٌ خَادِعٌ، الْإِيْمَانُ شَدِيدٌ فَصِيحٌ
مُنْجِحٌ الْبِرِّ عَمَلٌ مُصَلِّحٌ، الْغُلُّ دَاءٌ الْقُلُوبِ، الْحَسَدُ رَأْسُ الْعِيُوبِ، الرَّفْقُ ضِدُّ الْمُخَالَفَةِ، الْبَسْرُ يَطْفِيءُ نَارَ الْمُعَانَدَةِ، الْجَفَاءُ يُفْسِدُ الْإِحَاءَ،
الْوَفَاءُ عُنْوَانُ الصَّفَاءِ، الْمَذِيْعُ الْخَائِنُ سَوَاءٌ، الْحَيَاءُ قَرِينُ الْمَفَافِ، الْمَالُ يَعْسُوبُ الْفَجَّارِ، الْفُجُورُ مِنْ شَدِيمِ الْكُفَّارِ، الْعَاقِلُ يَطْلُبُ الْكَمَالَ،
الْجَاهِلُ يَطْلُبُ الْمَالَ، الْهُوَى شَرِيْكُ الْعَمَى، الْأَذَى يَجْلِبُ الْقَلَى، الْإِعْتَابُ مُنْذِرٌ نَاصِحٌ، الطَّاعَةُ مَتَجَرِّ رَابِعٌ.

پند گرفتن از دنیا ناصحی است بیم دهنده و طاعت خداوند تجارتی است سود رساننده .

الْحَقُّ أَفْضَلُ سَبِيلٍ، الْعِلْمُ خَيْرٌ دَلِيلٍ، الْخَشْيَةُ شِيْمَةُ السُّعْدَاءِ، الْوَرَعُ شِعَارُ الْأَتْقِيَاءِ.

خدا ترسی صفت اولیاست و پرهیزکاری شعار اتقیاء .

لِلنَّامِ أَصْبِرُ أَجْسَاداً، الْكِرَامُ أَصْبِرُ أَنْفَاساً، الْيَقِينُ جَلْبَابُ الْأَكْيَاسِ، الْإِخْلَاصُ شِيْمَةُ أَفْضَلِ النَّاسِ، الْجَهْلُ يَفْسِدُ الْمَعَادِ، الْإِعْجَابُ يَمْنَعُ
الْإِزْدِيَادَ، الْعَجَبُ أَصْدَرُ قَرِينِ، الْهَوَاءُ دَاءٌ دَفِينُ، الذُّكْرُ نَرٌّ وَرُشْدُ، النَّسِيَانُ ظَلَمْتُ نَقْدُ، التَّوَكُّلُ أَفْضَلُ عَمَلِ، الثَّقَةُ بِاللَّهِ أَقْوَى أَمَلِ، الْإِيْثَارُ
شِيْمَةُ الْأَبْرَارِ، الْإِحْتِكَارُ شِيْمَةُ الْفُجَّارِ، الْعِلْمُ أَجَلٌ بِضَاعَةٌ، التَّقْوَى أَرْكَى زِرَاعَةٍ، النَّصِيْحُ يَثْمِرُ الْمَحَبَّةَ، الْغَشُّ يَكْسِبُ لِلْمَحْنَةِ، الْإِطَاعَةُ أُوقِي
حِرْزُ، الْقَنَاعَةُ أَبْقَى عَزَّ

طاعت يزدان حرزی نگاه دارنده است و قناعت عزى پابنده .

الْأَمَالُ لَا تَنْتَهِي، الْجَاهِلُ لَا يَرْعَوِي، الْفِكْرُ يَهْدِي إِلَى الرِّشَايِ، الْعَقْلُ حِفْظُ التَّجَارِبِ، الصَّدِيقُ أَقْرَبُ الْأَقْرَابِ.

عاقل کارمجب را از دست نگذارد و رفیق صدیق را نزدیکتر از خویشاوندان شمارد .

الصَّبْرُ ثَمْرَةُ الْإِيْمَانِ، أَلِمَنْ يَنْكُدِ الْإِحْسَانَ، الصَّمْتُ وَقَارٌ وَسَلَامَةٌ، الْعَدْلُ فَوْزٌ وَكَرَامَةٌ، الْعِلْمُ حَيَوَةٌ وَشِفَاءٌ، الْجَهْلُ دَاءٌ عِبَاءٌ، الْحَرِصُ
ذُلٌّ وَعَنَاءٌ .

علم شفای آلام است و جهل جالب اسقام و حرص ذلت انام .

الْعَدْلُ قِوَامُ الرَّعِيَّةِ، الشَّرِيعَةُ صِلَاحُ الْبَرِيَّةِ، الْجُنُودُ حُصُونُ الرَّعِيَّةِ الْعَادَةِ طَبَعِ ثَانٍ، الْعَدْلُ فَضِيلَةُ السُّلْطَانِ، الْخَطُّ لِسَانُ الْيَدِ، الْفِكْرُ

يهدي إلى الرُّشد .

نگارش دست را زبان است و تفکر رشد را بیان .

أَلْحَقْ أَقْوَى ظَهِيرٍ ، أَلْبَاطِلَ أَضْعَفَ نَصِيرٍ ، أَلْتَوْفِيقَ مَمْدَ الْعَقْلِ ، أَلْخِذْلَانَ مَمْدَ الْجَهْلِ ، أَلشَّكُّ يُحْبِطُ الْإِيمَانَ ، أَلْحِرْصُ يَفْسِدُ الْإِيْقَانَ ، أَلرِّضَا ثَمَرَةُ الْبَيْتَيْنِ ، أَلْإِخْلَاصُ غَايَةُ الدِّينِ ، أَلْبِشْرُ يُونُسَ الرِّفَاقِ ، أَلنِّفَاقُ يَفْسِدُ الْإِيمَانَ ، أَلْكَذِبُ يُزْرِئُ بِأَلْإِنْسَانِ ، أَلصَّبْرُ عِدَّةُ الْبَلَاءِ ، أَلشُّكْرُ زِينُ النِّعْمَاءِ .

صبر در بلايا اعداد ميکند رفع بلا را وشکر بر نعمتا زينت ميدهد و زياد ميکنند نعمتا را

أَلْقَنُوعُ عُنُوتَانِ الرِّضَا ، أَلصَّبْرُ عَدُوُّ الْفَقْرِ ، أَلصَّبْرُ أَدْفَعُ لِلضَّرِّ ، أَلْكَرَمُ أَشْرَفُ السُّودِّ ، أَلصَّبْرُ أَفْضَلُ الْعِدَدِ ، أَلسَّخَاءُ ثَمَرُ الصِّفَاءِ ، أَلْبَخْلُ يُنْتِجُ الْبَغْضَاءَ ، أَلْبِخِيلُ أَبْدَا ذَلِيلٌ ، أَلْحَسُودُ أَبْدَا عَلِيلٌ .

بخيل هميشه خوار است و حدود پيوسته بيمار .

أَلسَّكِينَةُ عُنُوتَانِ الْعَقْلِ ، أَلوْفَاهُ بُرْهَانُ النَّيْلِ ، أَلخَرْقُ شَدِيدُ الْخُلُقِ ، أَلخَرْقُ شَدِيدُ خُلُقٍ ، أَلْمَتَانِي حَرِيٌّ بِأَلْإِصَابَةِ ، أَلْمَخْلَصُ حَرِيٌّ بِأَلْإِجَابَةِ الْيَمَنِ مَعَ الرُّفْقِ ، أَلنِّجَاةُ مَعَ الصِّدْقِ ، أَلعَصْرُ فِي الْأَخْلَاقِ ، أَلتَّسَهَلُ بِذَرِّ الْأَرْزَاقِ .

ص: 306

تنگدستی مرد را بسو، خلق کشاند و تحصیل معاش تخم روزی افشاند .

الظُّلْمُ أَمِ الرَّذَائِلِ ، الْإِنْصَافُ أَفْضَلُ الْفَضَائِلِ ، الْعَدْلُ قِيَامُ الْبَرِيَّةِ الظُّلْمِ بَوَارِ الرَّعِيَّةِ ، التَّقْوَى أَقْوَى أَسَاسٍ ، الصَّبْرُ أَوْقِي لِبَاسٍ ، التُّزْهَةُ آيَةُ الْعِفَّةِ ،
السَّفَهَ يَجْلِبُ الشَّرَّ ، أَلَذِكُرُ شَرِّحِ الصَّدْرِ ، الْيَقِينُ يُثْمِرُ الزُّهْدَ ، النَّصِيحَةُ يَحْتَمِلُ الثُّمْرَ ، الْمَرْوَةُ إِجْزَاؤُ الْوَعْدِ ، الْإِيمَانُ أَعْلَى غَايَةٍ ، أَلْحَزَنُ شِعَارُ
الْمُؤْمِنِينَ ، الْيَقِينُ أَفْضَلُ عِبَادَةٍ ، الْمَعْرُوفُ أَشَدُّ سَيَادَةً ، التَّوْفِيقُ رَأْسُ السَّعَادَةِ ، أَلَا خَلَاصُ مَلَائِكَةِ الْعِبَادَةِ ، الْإِخْلَاصُ أَعْلَى الْإِيمَانِ ، الْإِيثارُ
غَايَةُ الْإِحْسَانِ ، أَلْقُدْرَةُ يَزِيلُهَا الْعُدْوَانُ الْإِسَاءَةَ يَمْحُوهَا الْإِحْسَانُ ، الْكُفْرُ يَمْحَاةُ الْإِيمَانِ ، الزُّهْدُ قَصْرُ الْأَمَلِ الْإِيْقَانُ إِخْلَاصُ الْعَمَلِ ، الْأَمَلُ
يُنْسِي الْأَجَلَ ، أَلظُّلْمُ تَبَعَاتُ مُوَبَقَاتُ الْفِكْرِ يُفِيدُ الْحِكْمَةَ ، الْإِعْتِبَارُ يَثْمِرُ الْعِصْمَةَ ، أَلْنَدَمُ عَلَى الْخَطِيئَةِ يَمْحُوهَا ، الْعُجْبُ بِالْحَسَنَةِ يَخْبِطُهَا
، الْعَيْبَةُ آيَةُ الْمُتَأَفِّقِ ، النَّمِيمَةُ شَرِيْمَةُ الْمَارِقِ ، التَّسْلِيمُ ثَمَرَةُ الْحُلْمِ ، الرَّفْقُ يُؤَدِّي إِلَى السَّلَامِ ، التَّجْوَعُ أَنْفَعُ الدَّوَاءِ ، الشُّبْحُ يَكْثُرُ الْآدَوَاءَ ،
الْإِسْتِغْفَارُ دَوَاءُ الدُّنُوبِ ، أَلِكِرْمِ سَاتِرِ الْعُيُوبِ ، الْخَيْرُ لَا يَقْنَى ، أَلشَّرُّ يَعَاقِبُ عَلَيْهِ يُجْزَى ، أَلْإِنْصَافُ زِينُ الْإِمْرَةِ ، أَلْعَفْوُ زَكَاةُ الْقُدْرَةِ ، أَللَّجَاجُ
بَذَرُ الشَّرِّ ، أَلْجَهْلُ فَسَادُ كُلِّ أَمْرٍ ، أَلْيَأْسُ عِتْقُ صَرِيحٍ . الْإِحْتِمَالُ خَلَقَ صَحِيحٌ ، التَّقْوَى مِفْتَاحُ

ص: 307

الصَّلَاحُ، التَّوْفِيقُ رَأْسُ النَّجَاحِ، التَّوْفِيقُ عناية الرَّحْمَنِ، أَلْقِدْرَةٌ تُنْسَبُ إِلَى الْحَفِيطَةِ، أَلْعَجَبُ يُورِثُ النَّقِيصَةَ، السُّلُوُّ حاصِدُ الشُّوقِ، أَلِصْدَقُ لِسَانِ الْحَقِّ، أَلْهَوَى قَرِينَ مَهْلِكٍ، الْعَادَةُ عِدَّةٌ عَدُوٌّ مَتَمَلِّكٌ، الْعَاقِلُ مَهْمُومٌ مَغْمُومٌ، أَلِشَّرَفُ إِصْطِنَاعِ الْعَشِيرَةِ، الْكِرْمُ احْتِمَالُ الْجَرِيرَةِ، الْحَقْدُ الْأُمُّ الْعِيُوبِ، الْأَدَبُ أَحْسَنُ سَدِّجِيَّةٍ، الْمَرُوءَةُ اجْتِنَابُ الدِّيْنِيَّةِ، الْخِيَانَةُ رَأْسُ النَّفَاقِ، أَلْكَذِبُ شَيْنٌ الْأَخْلَاقِ، الْإِنْصَافُ أَفْضَلُ الشِّيَمِ، الْإِفْضَالُ أَفْضَلُ الْكِرْمِ، الْعَافِيَّةُ أَهْنَا النَّعْمِ، الْعَمَلُ رَفِيقُ الْمُؤْمِنِ، الْبِرُّ غَنِيمَةُ الْحَازِمِ، الْإِيثارُ أَعْلَى الْمَكَارِمِ، التَّقْرِيطُ مُصِيبَةُ الْقَادِرِ، أَلْقَدَرُ يَغْلِبُ الْحَازِرَ، الْأَدَبُ صُورَةُ الْعَقْلِ، الْأَمَلُ حِجَابُ الْأَجْلِ، الْأَدَبُ جَمَالُ الرَّجُلِ، أَمْرٌ لَا يَصْحَبُهُ إِلَّا الْعَمَلُ، أَلْعِلْمُ أَصْلُ الْحِلْمِ، الْحِلْمُ زِينَةُ الْعَالِمِ، أَلِحَسُودٌ لَا شِفَاءَ لَهُ، أَلْحَقُودُ لِأَزْجَرِ لَهُ، أَلْخَائِنُ لِأَوْفَاءَ لَهُ، أَلْمَعْجَبُ لَا عَقْلَ لَهُ، أَلِمَمْلُوكُ مَوَدَّةَ لَهُ، الْأَمَلُ لَا غَايَةَ لَهُ، أَلْخَائِفُ لَا عَيْشَ لَهُ، أَللَّيْمُ لَا مَرْوَةَ لَهُ، أَلْفَاسِقٌ لَا عَفْتَ لَهُ، أَلِحَسُودٌ لَا يَسُودُ الْفَائِتِ لَا يَعُودُ، أَلْمَسْئَلَةُ مِفْتَاحُ الْفَقْرِ، أَللِّجَاجُ يُعَقِّبُ الضَّرَّ.

مسئلت مفتاح مسكنت است ولجاج مورث مضرت .

الْنَمِيمَةُ شَرُّ رَوَايَةٍ، أَلْعِلْمُ أَشْرَفُ هِدَايَةٍ.

سخن چینی بدترین روایت است و علم بهترین هدایت .

ص: 308

أَلْقَدَرَ يَغْلِبُ الْحَدْرُ، وَالزَّمَانَ يَرِيكَ الْغَيْرُ، أَلِدُنْيَا مُجَلَّ الْعَبْرُ، الْعَقْلُ يُوجِبُ الْحَدْرُ، الصَّبْرُ خَيْرٌ مَبْنِيٍّ، الْحَيَاءُ خَلَقَ مَرْضِيٍّ، التَّجَارِبُ عِلْمٌ مُسْتَفَادٍ، الْإِعْتِبَارُ يُفِيدُ الرَّشَادَ، الْأَمَلُ رَفِيقٌ مُؤْنِسٌ، التَّبَذِيرُ قَرِينٌ مُفْلِسٌ، الْوَفَاءُ حِصْنُ السُّودِ، الْإِخْوَانُ أَفْضَلُ يَسْتَحْيِي، اللَّئِيمُ لَا يَتَغَيَّبِي، أَلَيْلِمُ لَا يَنْتَهِي، الْفِتْنَةُ مَقْرُونَةٌ بِالْعِنَاءِ، الْمَحْنَةُ مَقْرُونَةٌ بِحُبِّ الدُّنْيَا، أَلِهَوَى مَطِيَّةُ الْفِتَنِ، أَلِدُنْيَا دَارُ الْمِحَنِ، الطَّاعَةُ عَزَّ الْمُعْسِرِ، الصَّدَقَةُ كَنْزُ الْمُوسِرِ، أَلْيَمِينُ الْفَاجِرَةُ يَحْرَبُ الدِّيَارَ، التُّوبَةُ تَنْزِلُ الرَّحْمَةَ، الْإِصْرُ رَاؤُ يَجْلِبُ النَّقْمَةَ، الطَّاعَةُ تُسَدُّ تَدْرُ الْمَثُوبَةَ، الْمَعْصِيَةُ تَجْلِبُ الْعُقُوبَةَ.

طاعت پستان ثواب کاری میدوشد و معصیت در اخذ عقوبت میکوشد.

أَلِغَيْبَةُ جَهْلَ الْفَاجِرِ، الْجَنَّةُ مَالِ الْفَائِزِ، أَلْبَشَاشَةُ حِبَالَةُ الْمَوَدَّةِ الْإِنْصَافِ يَسْتَدِيمُ الْمَحَبَّةَ، أَلْحَزْمُ بِإِجَالَةِ الرَّأْيِ، أَلَلْجَاجَةُ تُفْسِدُ الرَّأْيَ.

خردمند کار بچولان اندیشه کند ولجاج اندیشه را پریشیده کند.

الرُّهْدُ شِيمَةُ الْمُتَمَيِّنِ وَ سَجِيَّةُ الْأَوَّابِينَ، التَّقْوَى ثَمَرَةُ الدِّينِ وَ إِمَارَةُ الْمُتَمَيِّنِ، الْعَقْلُ غَرِيْبَةٌ (1) تَزِيدُ بِالْعِلْمِ وَ التَّجَارِبِ، أَلَلْجَاجُ يُنْتِجُ الْحُرُوبَ وَ يُوغِرُ الْقُلُوبَ الْعُلَمَاءِ غُرَبَاءَ لِكثْرَةِ الْجُهَالِ، أَلنَّاجُونَ مِنَ الدُّنْيَا قَلِيلٌ لِعَلْبَةِ الْهَوَى وَ الصَّلَالِ، أَلْمُدْنَبُ بِغَيْرِ عِلْمٍ بَرِيٌّ مِنَ الدَّنْبِ.

ص: 309

1- غزيرة، ظ.

الدُّنْيَا مَلِيئَةٌ بِالْمَصَائِبِ وَالنَّوَائِبِ ، الْعَاقِلُ مَنْ هَجَرَ شَهْوَتَهُ وَبَاعَ دُنْيَاهُ بِآخِرَتِهِ .

عاقل کسی است که بترك شهوت بکوشد و دنیا را باخرت بفروشد .

الْمُؤْمِنُ عَفِيفٌ مَقْتَنِعٌ مَتَنِّزٌ مَتَوَرِّعٌ ، الصَّبْرُ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ أَهْوَنُ مِنَ الصَّبْرِ عَلَى عُقُوبَتِهِ .

صبر کردن بر مشقت طاعت سهل تر است از صبر کردن بر زحمت عقوبت .

الْبَاطِلُ صَاحِبُهُ فِي الدُّنْيَا مَذْمُومٌ وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابُهُ لَمُومٌ ، أَلْطُمُ يَزِلُّ الْقَدَمَ وَيَسْلُبُ النِّعَمَ وَيُهْلِكُ الْأُمَّةَ ، الْعِلْمُ يَدُلُّ عَلَى الْعَقْلِ فَمَنْ عَلِمَ عَقِلَ .

ستم میلغزاند قدم را بر میکند نعم را و هلاک میکند امم را . علم دلالت میکند بر عقل پس هر کسی عالم است عاقل است .

الْعِلْمُ مُجَيِّ النَّفْسِ وَ مُنِيرِ الْعَقْلِ وَ مُمِيتُ الْجَهْلِ ، الْعَاقِلُ مِنْ عَقْلِ لِسَانِهِ إِلَّا مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ .

عاقل کسی است که زبان خویش را ببندد مگر از ذکر خدا .

الْمُؤْمِنُ شَاكِرٌ فِي السَّرِّ صَابِرٌ فِي الشَّرِّ خَائِفٌ فِي الرَّخَاءِ ، أَلْعَنِي مَتَنِّزٌ عَنِ الدُّنْيَا ، أَلزِينَةُ بِحُسْنِ الثَّوَابِ لَا بِحُسْنِ الشَّبَابِ ، أَلرِّفْقُ مِصْبَاحُ الصَّوَابِ وَ شِيمَةُ ذَوِي الْأَبَابِ ، أَلْوَصَلَةُ بِاللَّهِ تَعَالَى فِي الْإِنْقِطَاعِ عَنِ النَّاسِ .

قرب درگاه یزدان بانقطاع از مردمان است.

الْخَلَاصَ مِنْ أَثْرِ الطَّمَعِ بِاِكْتِسَابِ الْيَأْسِ ، الْعِلْمُ ثَمَرَةُ الْحِكْمَةِ وَ الصَّوَابُ مِنْ فَرَوَعَهَا ، الْكَرَمُ نَتِيجَةُ عُلُوِّ الْهَمِّ ، الْجُودُ فِي اللَّهِ عِبَادَةُ الْمُتَرَبِّينَ ، أَلْحَشِيَّةُ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ شِيَمُ الْمُتَّقِينَ ، التَّنَزُّهُ عَنِ الْمَعَاصِي عِبَادَةُ التَّوَابِينَ .

بخشش در راه خدا عبادت مقربان و خوف از عذاب خدا صفت پرهیزکاران و مجانبیت از معاصی عبادت توبه کنندگان است .

التَّوَابِي فِي الدُّنْيَا إِضَاعَةٌ وَ فِي الْآخِرَةِ حَسْرَةٌ ، الْجَنَّةُ خَيْرٌ مَالٍ وَ النَّارُ شَرٌّ مُقِيلٌ ، الْمَعُونَةُ مِنَ اللَّهِ عَلَى قَدْرِ الْوَنَةِ ، الْإِفْرَاطُ فِي الْمَلَامَةِ يَشِدُّ نِيرَانَ اللَّجَاجَةِ .

افراط در ملامت افروختن آتش لجاجت است .

الْجُوعُ خَيْرٌ مِنْ ذُلِّ الْخُضُوعِ ، الْقَانِعُ نَبَاحٍ مِنْ آفَاتِ الْمَطَامِعِ ، الْجَاهِلُ يَسَّ تَوْحِشُ يَسْتَأْنَسُ بِهِ الْحَكِيمُ ، أَلِمَعْرُوفِ غُلٌّ لَا يَفِكُهُ إِلَّا شُكْرٌ وَ مُكَافَأَةٌ .

احسان کس بر گردن مردم غلی است که گشوده نمیشود مگر شکر آن بگذارند یا بمثل آن پاداش کنند .

الْحَقُّ أَبْلَجُ مُنْزَةٍ عَنِ الْمُحَابَاةِ وَ الْمَرَايَاةِ ، أَلِمُؤْمِنِ بَيْنَ نِعْمَةٍ وَ خَطِيئَةٍ لَا يُصْلِحُهُ إِلَّا الشُّكْرُ وَ الْإِسْتِغْفَارُ ، أَلِكَمَالِ فِي ثَلَاثٍ : الصَّبْرُ عَلَى

النَّوَابِ، وَ التَّوَرَعِ فِي الْمَطَالِبِ، وَ إِسْعَافِ الطَّالِبِ. أَلْعَالِمِ يُعْرِفُ الْجَاهِلُ لِأَنَّهُ كَانَ قَبْلَ جَاهِلًا، أَلْجَاهِلُ لَا يَعْرِفُ الْعَالِمَ لِأَنَّهُ لَمْ يَكُنْ مِنْ قَبْلِ عَالِمًا.

عالم می‌شناسد جاهل را از بهر آنکه از پیش جاهل بود و جاهل نمی‌شناسد عالم را از بهر آنکه از پیش عالم نبود.

الْمُؤْمِنُ حَذَرَ مَنْ وَبِهِ أَبَدًا يَخَافُ الْبَلَاءَ وَيَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ، الْعَقْلُ وَالْعِلْمُ مَقْرُونَانِ فِي قَرْنٍ لَا يَفْتَرِقَانِ وَلَا يَتْبَايِنَانِ، الْعَارِفُ مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ وَاعْتَقَهَا وَنَزَهَا مِنْ كُلِّ مَا يُبْعِدُهَا وَيُوقِعُهَا.

عارف کسی است که می‌شناسد نفس خود را و آزاد میکند او را دور میدارد او را از هرچه او را از خداوند دور میدارد

الْأَحْمَقُ لَا يُحَسُّ بِالْهَوَانِ وَلَا يَنْفَكُ مِنْ نَقْصٍ وَخُسْرَانٍ.

احمق کسی است که خوارمائی و ذلت را نداند و از نقص و خسران جدا نشود.

أَلْبَكَاهُ مِنْ خَوْفِ الْبُعْدِ عَنِ اللَّهِ عِبَادَةَ الْعَارِفِينَ، التَّقَرُّرُ فِي مَلَكُوتِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ عَبَادِ الْمُخْلِصِينَ، الْحَجَرُ وَالْعَصَبُ (1) فِي الدَّارِ فَنَبْرَابِهَا، الْإِخْوَانُ فِي اللَّهِ تَدْوِمُ مَوَدَّتَهُمْ لِدَوَامِ سَبَبِهَا وَالْإِخْوَانُ فِي الدُّنْيَا تَنْقَطِعُ مَوَدَّتَهُمْ لِسُرْعَةِ انْقِطَاعِ أَسْبَابِهَا.

آنان که در راه حق عقد مواخاة کنند محبت ایشان پاینده باشد چه سبب آن محبت پاینده است و آنانکه از بهر دنیا برادری گیرند دوستی ایشان منقطع [شود] چه اسباب آن محبت بزودی منقطع شود

ص: 312

الْكَيْسُ مَنْ كَانَ يَوْمُهُ خَيْرًا مِنْ أَمْسِهِ ، الْعَاقِلُ مَنْ أَحْسَنَ صِنَاعَهُ وَوَضَعَ سَعْيَهُ فِي مَوَاضِعِهِ .

خردمند کسی است که امروزش از دی بهتر باشد عاقل کسی است که صنایع نیکو کند و مساعی خود را در مواضع نیکو بکار برد

الْلَّيْمُ إِذَا بَلَغَ فَوْقَ مِقْدَارِهِ تَنَكُّرَاتِ أَحْوَالِهِ ، التَّقَرُّبُ إِلَى اللَّهِ بِالمَسْئَلَةِ وَإِلَى النَّاسِ بِتَرْكِهَا .

قربت بحق مسئلت از حق است و تقرب با مردم بترك مسئلت است.

الْعُجْبُ لِعَفْلَةِ الْحُسَّادِ عَنْ سَلَامَةِ الْأَجْسَادِ ، الْخُرْقُ مُبَارَاةُ الْأَمْرَاءِ وَ مُعَادَاةُ مَنْ يَقْدِرُ عَلَى الضَّرَّاءِ ، الدَّوْلَةُ تُرَدُّ خِطَاءً صَاحِبِهَا صَوَابًا وَ صَوَابٌ ضِدَّهُ خِطَاءً ، الْجَاهِلُ لَا يَعْرِفُ تَقْصِيرَهُ وَلَا يَقْبَلُ مِنَ النَّاصِحِ لَهُ .

جاهل تقصیر خود را نمیداند و پند و اندرز کس را قبول نمیکند .

الْعَاقِلُ إِذَا سَكَتَ فِكْرًا وَ إِذَا نَطَقَ ذَكَرَ وَ إِذَا نَظَرَ اعْتَبَرَ .

عاقل وقتی خاموش میشود تفکر در آلاء الله میکند و هنگامیکه سخن میکند ذکر خداوند میگذارد و چون نگران میشود بدنیا اعتبار میگیرد

الدَّاعِي بِلَا عَمَلٍ كَالْقَوْسِ بِلَاوَتِرٍ ، الرُّوْحُ اجْتِنَابُ الْمَرْءِ مَا يَشِينُهُ وَ اكْتِسَابُهُ مَا يُزِينُهُ ، الْغَنِيُّ بِاللَّهِ أَكْبَرُ الْغَنِيِّ ، الْغَنِيُّ بِغَيْرِ اللَّهِ أَكْبَرُ الْفَقْرِ وَ الشَّقَاءُ ، أَلْعِلْمُ أَكْثَرُ مِنْ أَنْ يُحَاطَ بِهِ فَخُذُوا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ أَحْسَنَهُ .

علم از آن افزونست که بدان احاطه توان کرد پس اخذ کنید از هر چیز نیکوتر آنرا.

السَّخَاءُ وَالشَّجَاعَةُ غَرَائِزُ يَضَعُهَا اللَّهُ فِي مَنْ أَحَبَّهُ وَانْتَجَبَهُ، الصَّبْرُ عَلَى الْبَلَاءِ أَفْضَلُ مِنَ الْعَافِيَةِ فِي الرَّحَاءِ، أَلِكْرِيمِ يَجْفُو إِذَا عَنِفُ وَيَلِينُ إِذَا اسْتَعْطَفَ. أَللْتِيمِ يَجْفُو إِذَا اسْتَعْطَفَ وَلَا يَلِينُ إِذَا عَنِفَ.

کریم جفا کند چون ستم بیند و نرمی آغازد چون عطوفت بیند و لئیم جفا آغازد چون عطوفت بیند و نرمی نکند چون سختی بیند.

أَلْمَحَاسِنُ فِي الْإِقْبَالِ هِيَ السَّوَابِي فِي الْإِدْبَارِ، أَلْأَمَلُ سُلْطَانِ الشَّيَاطِينِ عَلَى قُلُوبِ الْعَافِلِينَ، أَلْجَهْلُ فِي الْإِنْسَانِ أَضَرُّ مِنَ الْأَكْلَةِ فِي الْبَدَنِ، أَلِحَاسِدُ يَرَى أَنَّ زَوَالَ النِّعْمَةِ عَمَّنْ يَحْسُدُهُ نِعْمَةٌ عَلَيْهِ، أَلْسَاعِي كَاذِبٌ لِمَنْ سَعَى إِلَيْهِ ظَالِمٌ لِمَنْ سَعَى عَلَيْهِ، أَلْعَالِمُ حَاكِمٌ وَلَا مَحْكُومٌ عَلَيْهِ، أَلْإِمَالُ يُكْرَمُ صَاحِبُهُ فِي الدُّنْيَا وَيُهَيَّنُّ عِنْدَ اللَّهِ، أَلْفَقِيهُ كُلُّ الْفَقِيهِ مَنْ لَمْ يَقْتِطِ النَّاسَ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ وَيُؤْمِنُهُمْ مِنْ مَكْرِ اللَّهِ.

فقیه خردمند کسی است که مردم را از رحمت خداوند مایوس نکند و نیز از نعمت خداوند ایمن ندارد.

أَلْمَحْتَكِرُ وَ أَلْبَخِيلُ جَامِعٌ لِمَنْ لَا يَشْكُرُهُ وَ قَادِمٌ عَلَى مَنْ لَا يَعْدِيهِ، أَلْكَرْمُ إِثَارٌ عُدُوبَةِ الشَّنَاءِ عَلَى حُبِّ أَلْإِمَالِ، أَلْأَخُ الْمُكْتَسَبِ فِي اللَّهِ أَقْرَبُ الْقُرْبَاءِ وَ أَرْحَمُ مِنَ الْأُمَّهَاتِ وَ الْأَبَاءِ.

اگر از برادران دینی برادری خداپرست بدست آری او را از همه خویشاوندان فاضل تر میدار و از پدران و مادران نزدیکتر میشمار.

اللُّومُ إِثَارِ حُبِّ الْمَالِ عَلَى الذِّمَّةِ الْحَمْدُ وَ الثَّنَاءُ أَلْعَامِلِ بِجَهْلٍ كَالسَّائِرِ عَلَى غَيْرِ طَرِيقٍ فَلَا يَجْدِيهِ جَدُّهُ فِي السَّيْرِ إِلَّا بُعْدًا عَنْ حَاجَتِهِ ، النَّاسِ
أَبْنَاءُ الدُّنْيَا وَالْوَلَدُ مَطْبُوعٌ عَلَى حُبِّ أُمِّهِ ، الْعَاقِلُ مَنْ اتَّهَمَ رَأْيَهُ وَ لَمْ يَثِقْ بِكُلِّ مَا تَسَوَّلَ لَهُ نَفْسِهِ .

عقل کسی است که رای خود را با خطا متهم بدارد و وثاق نشود بآنچه نفس از برای او آراسته میکند .

الْمُؤْمِنُ حَيِّيٌّ غَنِيٌّ مُوقَّرٌ تَقِيٌّ ، الْمُنَافِقُ وَقِحٌ غَبِيٌّ مَتَمَلِّقٌ شَقِيٌّ ، الْكَلَامَ بَيْنَ خَلْتِي سُوءَ هُمَا الْإِكْثَارِ وَالْإِقْلَالِ فَالْإِكْثَارُ هَذَرٌ وَالْإِقْلَالُ عَيٌّْ .

در سخن گفتن کار باقتصاد کنوازاكثر و اقلال پرهیز چه اكثر بسیار گوئیست و شنونده را ملول کند و اقلال عجز در گویائی که معنی را
مجهول گذارد .

المشاورة راحةٌ لك و تعبٌ لغيرك ، ألفكر بونس اللب و يُنير القلب و يستنزل الرحمة .

تفکر مونس عقل است و منور قلب و فرود آورنده رحمت .

الأول من عوض الحليم عن حلمه أن الناس كلهم أنصار على خصمه .

اول چیزی که حلیم را از حلم خود بهره میرسد آنست که مردم همگنان نصرت او میجویند بر علیه خصم او .

العمل بطاعة الله أربح و لسان الصدق أزين و أرحح ، أَلْغَدَرَ بِكُلِّ

أَحَدُ قَبِيحٍ وَهُوَ بَدْوِي الْقُدْرَةِ وَالسُّلْطَانِ أَقْبَحُ ، الْكَرِيمُ إِذَا قَدَرَ صَفَحَ وَإِذَا مَلَكَ سَمَحَ وَإِذَا سُئِلَ أَنْجَحُ .

کریم چون دست یافت بخشایش آورد و چون سلطنت یافت بخشش نمود و چون از و مسئلت کردند اسعاف حاجت فرمود .

الْوَرَعُ يَصْلِحُ الدِّينَ وَيَصُونُ النَّفْسَ وَالْيَقِينَ وَيَزِينُ الْمَرْوَةَ الْعَاقِلُ مَنْ زَهَدَ فِي دُنْيَا فَايَبَهُ وَرَغِبَ فِي جَنَّةِ سَيِّئَةِ خَالِدَةٍ عَالِيَةٍ ، الصَّبْرُ أَفْضَلُ سَجِيَّةٍ وَالْعِلْمُ أَفْضَلُ حَلِيَّةٍ وَعَطِيَّةٌ ، الْمُتَّقِيُّ مِنَ اتَّقَى مِنَ الذُّنُوبِ وَالشَّرُّهُ تَنْزَهُ عَنِ الْعِيُوبِ (1) الْفِكْرُ فِي الْأَمْرِ قَبْلَ مَلَابَسْتِهِ يُؤْمِنُ الرُّكْلُ . الصَّبْرُ أَنْ يَحْتَمِلَ الرَّجُلُ مَا يُتَوَبُّهُ وَيَكْظِمُ مَا يَغْضِبُهُ ، الصَّفْحُ أَنْ يَعْفُو الرَّجُلُ عَمَّا يُجْنَى عَلَيْهِ وَيَحْلُمُ عَمَّا يَغِيظُهُ .

بزرگواری آنست که مرد عفو کند گناهی را که بر ضرر او کرده باشند و حلم کند از چیزی که او را بخشم آورد .

الْحَازِمُ مَنْ لَا يَشْعَلُهُ النَّعْمَةُ عَنِ الْعَمَلِ لِلْعَاقِبَةِ ، الرَّايِحُ مَنْ بَاعَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ وَابْتِاعَ الْأَجَلَ بِالْعَاجِلَةِ ، الشَّرُّهُ مِنَ الْحِرْصِ وَالْهُوَى مَرْكَبِ الْفِتْنَةِ ، الْبَلَاغَةُ مَا سَهَّلَ عَلَى النُّطْقِ وَحَفَّ عَلَى الْفِطْنَةِ .

بلاغت چیز است که آسان گذرد بر زبان و ثقل نیندازد بر ادراک .

النَّاسُ كَصُورٍ فِي صَحِيفَةٍ كَلِمَا طَوِيٍّ بَعْضُهَا نَشْرَ بَعْضُهَا .

مردم مانند تمثالهایند که در صحیفه طومار باشند هر گاه بعضی پیچیده شود

ص: 316

1- والمنتزه من تنزه عن العيوب ، ظ .

بعضی آشکار گردد .

أَلْبَحِيلُ يَبْخُلُ عَلَى نَفْسِهِ بِالْيَسِيرِ مِنْ دُنْيَاهُ وَيَسْمَحُ لِوَارِثِهِ بِكُلِّهَا ، الْمَرْأَةُ شَرُّ كُلِّهَا وَشَرٌّ مِنْهَا أَنَّهُ لَا بُدَّ مِنْهَا ، الْحَسَدُ دَاءٌ عِيَادٌ لَا يَزُولُ إِلَّا بِهَلْكَ الْحَاسِدِ أَوْ بِمَوْتِ الْمَحْسُودِ .

حسد دردیست که زایل نمی شود الا آنکه حاسد بمیرد یا محسود فانی شود .

الذُّنُوبُ الدَّاءُ وَالدَّوَاءُ الْإِسْتِغْفَارُ وَ الشِّفَاءُ أَنْ لَا تَعُودَ ، الْحَسَدُ يَأْكُلُ الْحَسَنَاتِ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ ، الصَّبْرُ صَبْرَانِ : صَبْرٌ عَلَى مَا تُحِبُّ وَ صَبْرٌ عَلَى مَا تَكْرَهُ .

شکبیائی ستوده دو گونه است یکی صبر بر فقد آنچه دوست میدارد یکی صبر بروقد آنچه دشمن میدارد .

الصَّبْرُ أَحْسَنُ خِلَالِ الْإِيمَانِ وَأَشْرَفُ خِلَاقِ الْإِنْسَانِ ، الْكَيْسُ مِنْ أَحَبِّ فَضَائِلِهِ وَأَمَاتِ رِذَائِلِهِ بِقَمْعِهِ شَهْوَتَهُ وَ هَوَاهُ .

عاقل کسی است که بقلع آرزو و قطع شهوت زنده کند فضایل خود را و بمیراند رذایل خود را .

الْأَمَلُ كَالسَّرَابِ يَغِيرُ مَنْ وَاهٍ وَيُخَلِّفُ مَنْ رَجَاهُ ، السُّلْطَانُ الْحَائِرُ وَالْعَالِمُ الْفَاجِرُ أَشَدَّ النَّاسِ نَكَايَةً ، الْكَافِرُ خَبُّ لَثِيمِ خُونِ مَعْرُورٍ بِجَهْلِهِ مَعْبُورٌ ، الْمُؤْمِنُ عَزَّ كَرِيمٌ مَأْمُونٌ عَلَى نَفْسِهِ مَخْزُونٌ ، الرَّاضِي عَنْ نَفْسِهِ مَفْتُونٌ وَالْوَائِقُ بِهَا مَعْرُورٌ مَعْبُونٌ ، الشَّرِيرُ لَا يَطُنُّ بِأَحَدٍ

ص: 317

خَيْرًا لِأَنَّهُ لَا يَرَاهُ إِلَّا بِطَبَعِ نَفْسِهِ .

شریر گمان خیر باکس نبرد زیرا که خبر در ساحت خویش نگرد .

الْمَرْءُ حَيْثُ وَضَعَ نَفْسَهُ بِرِيَاضَتِهِ فَإِنْ نَزَّهَهَا تَنَزَّهَتْ وَإِنْ دَنَسَهَا تَدَنَسَتْ ، الْعَوَافِي إِذَا دَامَتْ جَهَلَتْ وَإِذَا قَعَدَتْ عَرَفَتْ ، الْجَوَادُ مَحْبُوبٌ مَحْمُودٌ وَإِنْ لَمْ يُصَلِّ مِنْ جُودِهِ شَيْءٌ إِلَى مَا دَحَهُ وَ الْبَخِيلُ ضِدُّ ذَلِكَ .

مرد بخشنده ممدوح است اگر چه مداحش فائدتی نبرد و بخیل زشت و مذموم است اگر چه زیانش بکس نرسد .

الْجَائِرُ مَمْقُوتٌ مَذْمُومٌ وَإِنْ لَمْ يَصِلْ إِلَى ذِمَّةِ شَيْءٍ مِنْ جَوْرِهِ ، وَالْعَادِلُ ذَلِكَ ، أَلِدُنْيَا دُولُ فَأَجِيلٌ فِي طَلَبِهَا وَ اصْطَبِرْ حَتَّى تَأْتِيكَ دَوْلَتِكَ .

نعمت دنیا دست بدست میرود در طلب آن فراوان حریص مباش و شکیبائی کن تا اگر ترا نوبتی است نیز فراز آید .

الْخُرْقُ وَالِاسْتِهْتَارُ بِالْفُضُولِ وَ مُصَاحَبَةُ الْجَهُولِ ، التَّوَكُّلُ التَّبَرُّيُّ مِنَ الْحَوْلِ وَالْقُوَّةِ وَ انتظار ما يَأْتِي بِهِ الْقَدَرُ ، الْكَيْسُ مَنْ دَانَ بِتَقْوَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَ تَجَنَّبَ الْمَحَارِمَ وَ إِصْلَاحِ الْمَعَادِ ، الْحَازِمُ مَنْ جَادَ بِمَا فِي يَدِهِ وَ لَمْ يُؤَخِّرْ عَمَلَهُ بُوَيْهِ إِلَى غَدِهِ .

مرد دور اندیش کسی است که بدانچه قادر است جود کنند و کار امروز را بفردا نیفکند .

الْحِكْمَةُ لَا تَجِلُّ قَلْبَ الْمُنَافِقِ إِلَّا وَهِيَ عَلَى ارْتِحَالٍ .

حکمت در قلب منافق فرود نشود و اگر بشود در حین عبور بود .

الشَّرْفُ عِنْدَ اللَّهِ بِنِ الْأَعْمَالِ لَا بِحُسْنِ الْأَقْوَالِ .

تقرب در نزد خداوند بحسن کردار است نه بلطف گفتار .

الْفُضَيْلُ بِحُسْنِ الْكَمَالِ وَ مَكَارِمِ الْأَفْعَالِ لَا بِكَثْرَةِ أَلِمَالِ وَ جَلَالَةِ الْأَعْمَالِ . الإِسْتِصْلَاحُ لِلْأَعْدَاءِ بِحُسْنِ الْمَقَالِ وَ جَمِيلِ الْأَفْعَالِ أَهْوَنُ مِنْ مَلَاقَاتِهِمْ بِمَضِيضِ الْقِتَالِ .

اصلاح امر دشمن بحسن گفتار و لطف کردار بهتر است از افروختن آتش کارزار و غوغای گیرودار .

الصَّبْرُ عَنِ الشَّهْوَةِ عَفَّةٌ وَ عَنِ الصَّبِّ نَجْدَةٌ وَ عَنِ الْمَعْصِيَةِ تَوَرُّعٌ ، السَّخَاءُ أَنْ تَكُونَ بِمَالِكَ مُتَبَرِّعًا وَ عَنِ مَالٍ غَيْرِكَ مُتَوَرِّعًا ، الْفَقِيرُ الرَّاضِي نَاجٍ مِنْ حَبَائِلِ إِبْلِيسَ وَ الْعَنِيِّ وَاقِعٌ فِي حَبَائِلِهِ ، النِّيمُ لَا يَرْجِي خَبْرَهُ وَ لَا يَسْلَمُ مِنْ شَرِّهِ وَ لَا بؤْمِنُ غَوَائِلُهُ ، الْمُؤْمِنُونَ أَنْفُسَهُمْ عَفِيفَةٌ وَ حَاجَاتُهُمْ خَفِيفَةٌ وَ خَيْرَاتُهُمْ مَأْمُولَةٌ وَ شُرُورُهُمْ مَأْمُونَةٌ ، الْمُتَّقُونَ أَنْفُسَهُمْ قَانِعَةٌ وَ شَهَوَاتُهُمْ مَيْتَةٌ وَ وُجُوهُهُمْ مُسْتَبْشِرَةٌ وَ قُلُوبُهُمْ مَخْرُونَةٌ الْمُؤْمِنِينَ دَائِمَ الْفِكْرِ وَ كَثِيرِ الذِّكْرِ ، عَلَى التَّعْمَاءِ شَاكِرٍ وَ فِي الْبَلَاءِ صَابِرٍ

مؤمن همواره در آلاء الله تفکر کند و از یاد خداوند بیرون نشود و در نعمتها شاکر باشد و در امتحانات و بلیات صابر .

الدُّنْيَا عَرَضٌ حَاضِرٌ يَأْكُلُ مِنْهُ الْبُرُّ وَالْفَاجِرُ وَالْآخِرَةُ دَارُ حَقِّ يَحْكُمُ فِيهَا مَلَكٌ قَادِرٌ ، الْإِيمَانُ هُوَ التَّسَلُّمُ وَالتَّسَلُّمُ هُوَ الْيَقِينُ وَ الْيَقِينُ هُوَ
التَّصَدِّيقُ وَالتَّصَدِّيقُ وَالْإِفْرَازُ وَالْإِفْرَازُ هُوَ الْأَدَاءُ وَالْأَدَاءُ وَالْعَمَلُ ، الشَّرْكَةُ فِي الْمَالِ تُؤَدِّي إِلَى اضْطِرَابٍ ، الشَّرْكَةُ فِي الرَّأْيِ تُؤَدِّي إِلَى
الصَّوَابِ .

شراکت در مال در اضطراب افتادست و شراکت در رای یعنی کار بمشورت کردن راه بصواب بردن است

الْعِلْمُ يَهْتَفُ بِالْعَمَلِ فَإِنْ أَجَابَهُ وَإِلَّا اِزْتَحَلَ .

مرد را علم اعلام کند بعمل اگر نپذیرد از نزد او بار بریندد و درگندد.

الْأُمُورُ بِالتَّحْدِيدِ وَ لَيْسَتْ بِالتَّحْدِيدِ ، الْقَلِيلُ مَعَ التَّحْدِيدِ أَبْقَى مِنَ الْكَثِيرِ مَعَ التَّحْدِيدِ ، التَّسْبُتُ خَيْرٌ مِنَ الْعَجَلَةِ إِلَّا فِي فُرْصِ الْبِرِّ ، الْعَجَلَةُ مَذْمُومَةٌ
فِي كُلِّ أَمْرٍ إِلَّا فِيمَا يُدْفَعُ الشَّرُّ .

عجلت و شتابزدگی در هر جا نکوهیده است الا در جائیکه دفع شر کند .

الْإِنْصَافُ مِنَ النَّفْسِ كَالْعَلِّ فِي الْأَمْرِ ، التَّوَاضُعُ مَعَ الرَّفْعَةِ كَالْعَفْوِ مَعَ الْقُدْرَةِ ، الْجُنُودُ عِزُّ الدِّينِ وَ حُصُونُ الْوَلَاةِ ، الْعَدْلُ قِوَامُ الرَّعِيَّةِ وَ كَمَالُ
الْوَلَاةِ ، الْمَالُ وَبِالْ عَالَى صَاحِبِهِ إِلَّا مَا قَدَّمَهُ مِنْهُ .

مال بر صاحبش و بال است مگر چیزی که در تعمیر آخرت از پیش فرستد.

الْحَقُّوهُ مُعَذِّبُ النَّفْسِ مُتَضَاعِفُ الْهَمِّ ، الْمُؤْمِنُ قَرِيبٌ أَمْرُهُ بَعِيدٌ

هَمَّةٌ كَثِيرٌ صَمْتُهُ خَالِصٌ عَمَلِهِ ، الْمُتَقُونَ أَعْمَالِهِمْ زَاكِيَةً وَأَعْيُنُهُمْ بَاكِيَةً وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ .

اعمال پرهیز گاران پاک و پاکیزه است و از خوف خداوند چشمهای گریان دارند و دلهای ترسان

الْعَاقِلُ يَجْتَهِدُ فِي عَمَلِهِ وَيَقْصُرُ مِنْ أَمَلِهِ ، الْجَاهِلُ يَعْتَمِدُ عَلَى أَمَلِهِ وَيَقْصُرُ مِنْ عَمَلِهِ ، الْكَبِيرُ خَلِيقَةٌ مُرْدِيَةٌ لَبِثَةٌ مَنْ تَكَثَّرَ بِهَا قَلٌّ ، الْجَهْلُ مَطِيئَةٌ شَدِيدَةٌ مِنْ رَكِبَهَا ذَلٌّ وَمَنْ صَحِبَهَا ضَلٌّ ، أَلْسَانٌ مَعْيَارٌ أَرْجَحُهُ الْعَقْلُ وَأَطَاشُهُ الْجَهْلُ ، الْمَفْلَحُ مَنْ نَهَضَ بِجَنَاحٍ أَوْ اسْتَسَلَّمَ فَاسْتَرَاحَ ، أَلْعَجْزُ مَعَ زَوْمِ الْخَيْرِ خَيْرٌ مِنَ الْقُدْرَةِ مَعَ لُزُومِ الشَّرِّ ، الْحَرْفَةُ مَعَ الْعِفَّةِ خَيْرٌ مِنَ الْغِنِيِّ مَعَ الْفُجُورِ ، الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْتِرُونَ الْمُخْلِصُونَ مِنْ رَجَالِ الْأَعْرَافِ ، الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ أَفْضَلُ أَعْمَالِ الْخَلْقِ ، الْإِسْتِغْنَاءُ عَنِ الْعُدْرِ أَعَزُّ مِنَ الصَّدَقِ ، الرُّكُونُ إِلَى الدُّنْيَا مَعَ مَا يُعَايِنُ مِنْ غَيْرِهَا جَمَلٌ ، الطَّمَأْنِينَةُ إِلَى كُلِّ أَحَدٍ قَبْلَ الْإِخْتِبَارِ مِنْ قُصُورِ الْعَقْلِ .

اطمینان با کس قبل از آزمایش از قصور عقل است

الْقُصُورُ فِي الْعَمَلِ لِمَنْ وَثِقَ بِالتَّوَابِ عَلَيْهِ غَبْنٌ ، أَلْعَالِمُ مَنْ غَلَبَ هَوَاهُ وَلَمْ يَبِعْ آخِرَتَهُ بِدُنْيَاةٍ ، الْحَازِمُ مَنْ لَمْ يَسُدَّ غَلَّهُ غُرُورِ دُنْيَاةٍ عَنِ الْعَمَلِ الْآخِرَةِ ، أَلْعُمَرُ الَّذِي يَبْلُغُ فِيهِ الرَّجُلُ أَشَدَّهُ الْأَرْبَعُونَ ، أَلْعُمَرُ

ص: 321

الَّذِي أَعَدَّ اللَّهُ فِيهِ ابْنَ آدَمَ وَأَذْبَرَ السُّتُونَ ، أَلْعَارِفَ وَجْهَهُ مُسْتَبْشِرٌ مُتَبَسِّمٌ وَقَلْبُهُ وَجَلٍ مَحْزُونٍ ، أَلِإِمَالَ فِتْنَةَ النَّفْسِ وَنَهَبَ الرَّزَايَا ، التَّقْوَى ظَاهِرَةً شَرَفُ الدُّنْيَا وَبَاطِنُهُ شَرَفُ الآخِرَةِ ، الشَّرْفُ بِالْهَمِّ الْعَالِيَةِ لَا بِالرَّمَمِ الْبَالِيَةِ .

شرف مرد بهمت بلند است نه باستخوان پوسیده پدر و جد.

أَلِصِّدْقِ رَأْسِ الْإِيْمَانِ زَيْنِ الْإِنْسَانِ ، أَلِكَرِيمِ يَأْبَى الْعَارِ وَيَكْرَمِ الْجَارِ ، اللَّئِيمُ يُدْرَعُ الْعَارِ وَيُعَادِي الْأَحْرَارِ ، الْمَتَقِيُّ مَيِّتَةٌ شَهْوَةٌ مَكْظُومٌ غَيْظُهُ ، فِي الرَّخَاءِ شُكُورٌ وَفِي الْمَكَارِهِ صَبُورٌ

پرهیز کار شهوت را بمیراند و خشم خویش را بشکند در فراخی عیش شاکراست و در نزول مکروهات صابر

الذِّكْرُ نُورِ الْعَقْلِ حَيَوَةُ النَّفْسِ وَ جِلَاءُ الصُّدُورِ ، الصَّبْرُ صَبْرَانِ : صَبْرٌ فِي الْبَلَاءِ حَسَنٌ جَمِيلٌ وَأَحْسَنُ مِنْهُ الصَّبْرُ عَنِ الْمَحَارِمِ ، السَّيِّدُ مِنَ تَحْمِيلِ أَثْقَالِ إِخْوَانِهِ وَأَحْسَنُ مُجَاوِرَةَ جِيرَانِهِ .

بزرگوار کسی است که زحمت اخوانرا بر خود گذارد و پناهندگان و همسایگان را نیکو بدارد.

الْفِرَارُ فِي أَوَانِهِ يَعْدِلُ الظُّفْرُ فِي زَمَانِهِ ، الْأَدَبُ فِي الْإِنْسَانِ شَجَرَةٌ أَصْلُهَا الْعَقْلُ ، الْإِكْثَارُ يَزِلُّ الْحَكِيمُ وَيَذِلُّ اللَّئِيمُ .-

بسیار سخن کردن میلغزاند حکیم را و ذلیل میکند لئیم را

- فَلَا تَكْثُرْ فَتَضْجِرْ وَتُقَرِّطْ فَتَهِينِ ، أَلِصِدْقِ مَرْفَعَةٍ ، الصبر مدفعة ، أَلِعَجْزِ مَضِيغَةٍ ، الصمت وقار ، أَلِهْذَرِ عَارٍ إِلَّا مَنْ اغْتِرَارُ ، أَلِخَوْفِ اسْتِظْهَارِ ، أَلِأَلْفَاظِ اعْتِبَارِ ، أَلِيقْظَةِ اسْتِبْصَارِ ، أَلِإِنْذَارِ إِعْذَارِ ، أَلِنَّدَمِ اسْتِغْفَارِ ، أَلِإِقْرَارِ اعْتِدَارِ ، أَلِإِنْكَارِ إِصْرَارِ ، أَلِإِكْثَارِ إِضْجَارِ الْمَشَاوِرِ اسْتِظْهَارِ ، أَلِتُّوبَةِ مَمْحَاهُ ، أَلِإِسْ مَسْلَاةُ ، أَلِإِتْقَوَى اجْتِنَابِ ، أَلِظَّنِّ اذْتِيَابِ ، أَلِمُحْسِنِ مُعَانِ ، أَلِمُسِيءِ مَهَانِ ، أَلِغَفْلَةِ ضَلَالَةٍ ، أَلِبِرِيِّ حَرِيٍّ ، أَلِدِينِ نُورِ ، أَلِالْيَقِينِ حُبُورِ ، أَلِالصَّبْرِ ظُفْرِ ، أَلِالْعَجَلِ خَطْرِ ، أَلِالْغِيِّ أَشْرِ ، أَلِالْعِيِّ حَصْرِ ، أَلِالْعِلْمِ حِرْزِ ، أَلِقِنَاعَةِ عَزِّ ، أَلِمَرْوَفِ كَنْزِ ، أَلِالْغَفْلَةِ طَرْبِ أَلِيقْظَةِ كَرْبِ ، أَلِرِيَّاسَةِ عَطْبِ ، أَلِالشُّكْرِ مَعْنَمِ ، أَلِالْكَفْرِ مُعْدِمِ ، أَلِالْعُقُولِ مَوَاهِبِ ، أَلِالْأَدَابِ مَكَاسِبِ ، أَلِالْإِنْسَانِ بَعْقَلِهِ ، أَلِمَرْءِ بَهْمَتِهِ ، أَلِرَّجُلِ بِيْجَانِيهِ ، أَلِمَرْءِ بَايْمَانِهِ ، أَلِالْعِلْمِ بِالْعَمَلِ ، أَلِالدُّنْيَا بِالْأَمَلِ ، أَلِالْمَالِ عَارِيَّةٍ ، أَلِالدُّنْيَا فَانِيَّةٌ ، أَلِالْإِسْتِقَامَةِ سَلَامَةٌ ، أَلِأَشْرِ نَدَامَةٌ ، أَلِالصَّبْرِ يُنَاصِلُ الْجِدْثَانَ .

مدافعه حدثان جز بقوت صبر وشكيب نتوان

أَلْجِزْعِ مِنْ أَعْوَانِ الزَّمَانِ ، أَلْقَلْبِ خَازِنِ اللِّسَانِ ، أَلِلِّسَانِ تَرْجُمَانِ الْإِنْسَانِ .

دل كنجور زبان است وزبان معرفی انسان.

أَلِالْإِنْسَانِ عَبْدِ الْإِحْسَانِ ، أَلِالْهَوَى عَدُوُّ الْعَقْلِ ، أَلِاللَّهْوِ مِنْ ثِمَارِ الْجَهْلِ ، أَلِالْجُورِ مُضَادُّ الْعَدْلِ ، أَلِالْعِلْمِ مُمِيتُ الْجَهْلِ ، أَلِالْبَاطِلِ مُضَادُّ الْحَقِّ ، أَلِحِلْمِ زَيْنُ

ص: 323

الْخُلُقُ ، النَّاسُ أَعْدَاءُ مَا جَهِلُوا .

مردم چیزیرا که نمیدانند دشمن دارند .

النَّاسُ خَيْرٌ مَا تَعَاوَنُوا ، الْأَعْمَالُ ثِمَارُ النِّيَّاتِ ، الصَّدَقَةُ أَفْضَلُ الْحَسَنَاتِ ، أَلِرِفْقِ مِفْتَاحُ النَّجَاحِ ، التَّوْفِيقُ قَائِدُ الصَّلَاحِ ، التَّكَاتُبُ تَرْجُمَانُ النِّيَّةِ الْعَمَلِ عُنْوَانِ الطَّوِيَةِ ، السَّخَاءُ يَزْرَعُ الْمَحَبَّةَ ، الشَّيْخُ يَكْسِبُ الْمَسْبَةَ .

سخا تخم محبت میکارد و بخل کسب خصومت مینماید.

الْمَوْعِظُ حَيَاةُ الْقُلُوبِ ، الدُّنْيَا مُجَالَسَةُ الْمَحْبُوبِ ، الْحَسَدُ شَرُّ الْأَمْرَاضِ ، الْجُودُ حَارِسُ الْأَغْرَاضِ ، الْمَغْبُونُ مَنْ شَدَّ غِلَّ الدُّنْيَا وَفَاتِهِ حَظُّ الْأُخْرَى .

مغبون کسی است که مشغول می شود دنیا و از آخرت است باز میدارد.

الْعَاقِلُ مَنْ يَمْلِكُ نَفْسَهُ إِذَا غَضِبَ وَإِذَا رَغِبَ وَرَهَبَ ، الزُّهْدُ أَقْلٌ مَا يُوجَدُ وَأَجَلٌ مَا يَعْهَدُ يَمْدَحُهُ أَلِكُلِّ وَ يَتْرُكُهُ الْجَل ، الصَّبْرُ عَلَى الْفَقْرِ مَعَ أَلِعِزُّ أَجْمَلٌ مِنْ أَلِغَنِيِّ مَعَ الدُّلِّ .

شکیبائی بر فقر باعزت قناعت نیکوتر است از دولتی که با ذلت مسئلت بدست آید

الشُّرُورُ يَبْسُطُ النَّفْسَ وَيُثِيرُ النَّسْاطَ ، الْغَمُّ يَقْبِضُ النَّفْسَ وَيَطْوِي الْإِنْبِساطَ ، التَّلَطُّفُ فِي الْحِيلَةِ أَجْدَى مِنَ الْوَسِيلَةِ ، الْحَازِمُ مِنَ حَنْكَتِهِ التَّجَارِبُ وَ هَذِبَتِ النَّوَابِ .

ص: 324

دور اندیش کسی است که بدست تجربت و وفور بلیت مجرب و مهذب شده باشد .

الإحسان غَرِيْزَةُ الْأَخْبَارِ وَالْإِسَاءَةُ غَرِيْزَةُ الْأَشْرَارِ ، السَّاعَاتُ تَخْتَرِمُ الْأَعْمَارَ وَتَدَانِي مِنَ الْبَوَارِ .

در گذشتن ساعات شکننده اعمار و نزدیک کننده هلاک و دمار است.

الرُّكُونُ إِلَى الدُّنْيَا مَعَ مَا يُعَايِنُ مِنْ سُوءٍ تَقَلُّبُهَا جَهْلٌ ، أَلْحَدَتْ ضَرْبُ مِنَ الْجُنُونِ لِأَنَّ صَاحِبَهَا يَنْدَمُ فَإِنْ لَمْ يَنْدَمْ فَجُنُونُهُ مُسْتَحَكَمٌ .

تندخوانی نوعی از دیوانگی است زیرا که صاحبش پشیمان شود و اگر پشیمان نشود جنون او استوارتر باشد.

الْقَلْبُ يَنْبُوعُ الْحِكْمَةِ وَالْأُذُنُ مَغِيضُهَا ، شَرُّ النَّفْسِ وَفَرَاةُ الْأَكْدَارِ الضَّرُّ وَالْبُؤْسُ ، أَلْيَامٌ صَحَائِفُ آجَالِكُمْ فَخَلِدُوهَا أَحْسَنَ أَعْمَالِكُمْ ، أَلَا خَزَتْ دَارَ قَرَارِكُمْ فَجَهْزُوا إِلَيْهَا مَا يَبْقَى لَكُمْ ، أَلْبَكَاهُ مِنْ حَسَنِيَّةِ اللَّهِ مِفْتَاحُ الرَّحْمَةِ ، الْعَمَلُ بِالْعِلْمِ مِنْ تَمَامِ النُّعْمَةِ ، الْخُطْوَةُ عِنْدَ الْخَالِقِ بِالرَّغْبَةِ فِيمَا لَدَيْهِ ، أَلرَّغْبَةُ فِيمَا عِنْدَ الْمَخْلُوقِ بِالرَّغْبَةِ عَمَّا فِي يَدَيْهِ الْمَقْتَرَبِ بِأَدَاءِ الْفَرَائِضِ وَالتَّوَابِلِ مُتَضَاعِفُ الْأَرْبَاحِ .

تقدیم فرایض و نوافل بود و ربح را دو چندان کند.

الْمَوَدَّةُ تَعَاطَفُ الْقُلُوبِ وَاتِّبَالُ الْأَرْوَاحِ ، الْيَقِظَةُ فِي الدِّينِ نِعْمَةٌ عَلَى مَنْ رَزَقَهُ ، الْأَصْدِقَاءُ نَفْسٌ وَاحِدَةٌ فِي جِسْمٍ مُتَفَرِّقَةٍ .

الْعِلْمُ يَرشِدُكَ وَالْعَمَلُ يَبْلُغُ بِكَ الْغَايَةَ ، الْعِلْمُ أَوَّلُ دَلِيلٍ وَالْمَعْرِفَةُ آخِرُ نِهَائِيَّةٍ ، أَلَكُمُ فِي وِثَاقِكُمْ مَا تَتَكَلَّمُ بِهِ فَإِذَا تَكَلَّمْتَ بِهِ صِدْرَتَ فِي وَثَاقِهِ ، الْعَاقِلُ مِنْ يَتَّقَاضِي نَفْسَهُ فِيمَا يَجِبُ عَلَيْهِ وَلَا يَتَّقَاضِي غَيْرِهِ بِمَا يَجِبُ لَهُ ، الْكَرِيمُ إِذَا احْتَجَّ إِلَيْكَ أَغْفَاكَ وَإِذَا احْتَجَّتْ إِلَيْهِ كَفَاكَ الْمُتَعَبِّدُ بِغَيْرِ عِلْمٍ كَحِمَارَةِ الطَّاحُونَةِ تَدُورُ وَلَا تَبْرَحُ مِنْ مَكَانِهَا .

مقلد و متعبد که عالم نباشند سنک آسیا را مانند که دور میزنند و هرگز از جای بیرون نروند.

الْكَرِيمُ يَعْفُو مَعَ الْقُدْرَةِ وَيَعْدِلُ مَعَ الْإِمْرَةِ وَيَكْفُ إِسَاتَتَهُ وَيَبْدَلُ إِحْسَانِهِ ، التَّوْبَةُ نَدْمٌ بِالْقَلْبِ وَاسْتِغْفَارٌ بِاللِّسَانِ وَتَرْكُ بِالْجَوَارِحِ وَإِضْمَارٌ أَنْ لَا يَعُودَ .

توبت و انابت پشیمانی دل است و استغفار بزبان پس ترك معاصی گوید و در خاطر استوار نماید که دیگر بمعصیت عود نفرماید.

الْجُودُ مِنْ غَيْرِ خَوْفٍ وَلَا رَجَاءٍ مُكَافَاةٌ حَقِيقَةً الْجُودِي ، الْمُؤْمِنُ إِذَا نَظَرَ اعْتَبَرَ وَإِذَا تَكَلَّمَ ذَكَرَ وَإِذَا سَكَتَ تَفَكَّرَ وَإِذَا حَدَرَ شَكَرَ وَإِذَا ابْتُلِيَ صَبَرَ ، أَلْمُؤْمِنُ إِذَا وَعَظَ أَرْدَجَرَ وَإِذَا حَدَرَ حَدَرَ وَإِذَا عَبَّرَ اعْتَبَرَ وَإِذَا ذَكَرَ ذَكَرَ وَإِذَا ظَلَمَ عَفَرَ ، الْفَقْرُ صِلَاحُ الْمُؤْمِنِ وَ مَرِيحُهُ مِنْ حَسَدِ الْجِيرَانِ وَ تَمَلُّقُ الْإِخْوَانِ وَ تَسَلُّطُ السُّلْطَانِ ، التَّهْوَى

أوكد سَبُّ بَيْنِكَ وَبَيْنَ اللَّهِ إِنْ أَخَذْتَ بِهِ وَجُنَّةٌ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ ، الْكَرَامَةُ تُفْسِدُ مِنَ اللَّيْمِ بِقَدْرِ مَا تُصَدِّحُ مِنَ الْكَرِيمِ ، الْجَاهِلُ صَخْرَةٌ لَا يَنْفَجِرُ مَاؤُهَا وَشَجَرَةٌ لَا يَخْضِرُ عُودُهَا وَأَرْضٌ لَا يَطْهَرُ عُشْبُهَا .

جاهل سنگی است که آب از آن جاری نمیشود و درختی است که شاخ آن سبز نمی شود و زمینی است که گیاه از آن نمیرود.

النَّاسُ طَالِبَانِ طَالِبِ الْآخِرَةِ وَالطَّالِبِ الْآخِرَةِ طَالِبُ الدُّنْيَا حَتَّى يَخْرُجَهُ عَنْهَا وَمَنْ طَلَبَ الْآخِرَةَ طَلَبَتْهُ الدُّنْيَا حَتَّى يَسُدَّ تَوَفِيَّ رِزْقِهِ مِنْهَا ، الرَّاغِبُ يَفْعَلُ قَوْمٌ كَالدَّخْلِ مَعَهُمْ وَلكُلِّ دَاخِلٍ فِي بَاطِلٍ إِثْمَانٍ : ثُمَّ الرِّضَا وَإِثْمُ الْعَمَلِ بِهِ ، الْأَجَلُ مَخْتُومٌ وَالرِّزْقُ مَقْسُومٌ فَلَا يَغْمَنُ أَحَدُكُمْ إِبْطَاؤُهُ ، فَإِنَّ الْحُرْصَةَ لَا يُقَدِّمُهُ وَالْعَفَافُ لَا يُؤَخِّرُهُ وَالْمُؤْمِنُ بِالتَّحَمُّلِ خَلِيقٌ ، النَّاسُ ثَلَاثَةٌ : عَالِمٌ رَبَّانِيٌّ ، وَتَعَلَّمَ عَلَى سَبِيلِ نَجَاةٍ ، وَهَمَّجٌ رَعَاعٌ أَتْبَاعُ كُلِّ نَاعِقٍ لَمْ يَسْتَضِيئُوا بِنُورِ الْعِلْمِ وَلَمْ يَلْجَأُوا إِلَى رُكْنٍ وَثِقٍ .

مردم بر سه گونه اند بعضی طریق حق را آموزگاری و بعضی آموزنده شوند و گروهی بیخرد و فرومایه باشند دعوت هر داعی را اجابت کنند و از انوار علوم استضائت نجویند و بر کنی محکم متکی نشوند.

المرء بأصغريه : بِقَلْبِهِ وَ لِسَانِهِ إِنْ قَالَ قَاتَلَ بَجْنَانَ وَإِنْ نَطَقَ نَطَقَ بَبِيَانٍ .

مردی و مردمی با ستظهار دل و زبان است در کارها با دل تمهید کار زار میکند و با زبان و بیان کمال نفس را آشکار میفرماید.

الْغَنَمَ مَوْصُولَةً بِالشُّكْرِ وَ الشُّكْرُ مَوْصُولَةٌ بِالْمَزِيدِ وَ هُمَا مَقْرُونَانِ فِي قَرْنٍ وَ لَنْ يَنْقَطَعَ الْمَزِيدُ مِنَ اللَّهِ حَتَّى يَنْقَطَعَ الشُّكْرُ مِنَ الشَّاكِرِ ، الْعَقْلُ خَلِيلُ الْمُؤْمِنِ وَ الْعِلْمُ وَزِيرُهُ وَ الصَّبْرُ أَمِيرُ جُنُودِهِ وَ الْعَمَلُ قَسِيمَةٌ . الزَّمَانُ يَخُونُ صَاحِبَهُ وَ لَا يَسْتَعْتَبُ لِمَنْ عَاتَبَهُ ، الْإِيمَانُ وَ الْعَقْلُ أَخَوَانِ تَوَاقُفَانِ لَا يَفْتَرِقَانِ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى أَحَدُهُمَا إِلَّا بِصَاحِبِهِ .

ایمان و عقل برادران همزادند و هیچیک از دیگری مفارقت نکند خداوند هیچیک را بی دیگری نپذیرد..

الْمَذَلَّةُ وَ الْمَهَانَةُ وَ الشَّقَاءُ فِي الْعَرَضِ وَ الطَّمَعُ ، الْنَّاسُ كَالشَّجَرِ شَرِيهِ وَاحِدٍ وَ ثَمَرِهِ مُخْتَلِفٍ .

مردم درختان را مانند از یکمورد آب خورند و ثمر گوناگون دهند.

الْعَقْلُ صَاحِبُ جَيْشِ الرَّحْمَنِ وَ الْجَهْلُ قَائِدُ جَيْشِ الشَّيْطَانِ وَ النَّفْسُ مُتَجَادِبَةٌ بَيْنَهُمَا فَأَيُّهُمَا غَلَبَ كَانَتْ فِي حَيْزِهِ ، أَلْعِلْمُ عَلِمَانَ مَطْبُوعٌ وَ مَسْمُوعٌ وَ لَا يَنْفَعُ الْمَطْبُوعُ إِذَا لَمْ يَكُ مَسْمُوعًا ، أَلِحَاسِدُ يَظْهَرُ وَدُهُ فِي أَقْوَالِهِ وَ يَخْفَى بَغْضِهِ فِي أَعْمَالِهِ فَلَهُ اسْمُ الصَّادِقِ وَ صِفَةُ الْعَدُوِّ .

حاسد دوستی خود را در گفتار آشکار کند و کین خود را در کردار بکار

برد و نام او در شمار اصدقاست و صفات او در حساب اعدا.

الْإِنْسِ الْأَمَّارَةَ بِالسُّوءِ تَمَلِّقُ تَمَلِّقُ الْمُنَافِقِ وَ تَتَصَنَّعُ شَبِيهَةَ الصَّدِيقِ الْمُوَافِقِ حَتَّى إِذَا خُدَعَتْ وَ تَمَكَّنَتْ تَسَلَّطَتْ تُسَلِّطُ الْعَدُوَّ وَ تَحْكُمُ تَحْكُمُ الْعَتُوَّ وَ أُورِدَتْ مَوَارِدُ السُّوءِ .

نفس اماره چون مرد منافق کار کند و خویشان را چون دوست موافق و نماید گاهی که بر خدیعت و حیلت خود استوار گشت و سلطنت خصم خونخوار بدست کرد مانند دشمن قوی حکومت می آغازد و بمهالك می اندازد.

الْأُنْسُ فِي ثَلَاثَةِ : الزَّوْجَةُ الْمُوَافِقَةُ وَالْوَالِدُ الْبَارِ وَالْأَخُ الْمُوَافِقُ الْمُرْوَةُ : الْعَدْلُ فِي الْإِمْرَةِ وَالْعَفْوُ فِي الْقُدْرَةِ وَالْمُؤَاسَاةُ فِي الْعَشْرَةِ ، الْحَازِمُ مَنْ شَكَرَ النِّعَمَ مُقْبِلَةً وَ صَبَرَ عَلَيْهَا وَسَلَّهَا مُؤَلَّبَةً مُدْبِرَةً ، الْعَالِمُ حَيْثُ بَيْنَ الْمَوْتَى ، الْجَاهِلُ مِيتَ بَيْنَ الْأَحْيَاءِ .

عالم زنده ایست در میان مردگان و جاهل مرده ایست در میان زندگان

الْإِخْوَانُ جِلَاءُ الْأَحْزَانِ ، الصِّدْقُ جَمَالُ الْإِنْسَانِ وَ حَلِيَّةُ الْإِيمَانِ ، الشَّهَوَاتُ مَصَائِدُ الشَّيْطَانِ ، الْحَيَاءُ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى يَبْقِي مِنَ عَذَابِ النَّارِ ، التَّهَجُّمُ عَلَى الْعَاصِي يُوجِبُ عِقَابَ النَّارِ ، الْغَفْلَةُ تَكْسِبُ الْإِغْتِرَارَ وَ تُدْنِي مِنَ الْبَوَارِ .

غفلت مرد را فریفته میکند و بمهالك می اندازد .

الْمُؤْمِنُ يُنْظَرُ فِي الدُّنْيَا بِعَيْنِ الْإِعْتِبَارِ وَ يُقَاتَتْ فِيهَا بِبَطْنِ الْإِضْطِرَارِ ،

ص: 329

الْعِبَادَةَ الْحَالِصَةَ أَنْ لَا يَرْجُوَ الرَّجُلُ إِلَّا رَبَّهُ وَلَا يَخَافُ إِلَّا ذَنْبَهُ ، الْمَسْئَلَةُ طَوَّقَ الْمَدْلَةَ تَسَلَّبَ الْعَزِيزِ عِزَّهُ وَالْحَسِيبُ حَسْبُهُ ، الْعَدْلُ أَنْتَ إِذَا
ظَلِمْتَ أَنْصَفْتُ وَالْفَضْلُ أَنْتَ إِذَا قَدَرْتَ عَفَوْتُ ، الْوَفَاءُ حَفِظَ الدَّمَامَ وَالْمَرْوَةَ تَعَهَّدَ ذَوِي الْأَرْحَامِ ، الْمَرْءُ يَتَغَيَّرُ فِي ثَلَاثٍ : أَلِقُرْبِ مِنَ الْمُلُوكِ
وَالْوَلَايَاتِ وَالْعَنَى بِنَدِ الْفَقْرِ فَمَنْ لَمْ يَتَغَيَّرْ فِي هَذِهِ فَهُوَ ذُو عَقْلِي قَوِيمٌ وَخَلَقَ مُسْتَقِيمٌ .

خصال مرد در سه حال متغیر شود تقرب سلطان و امارت و ولایات و غنای بعد از فقر، کسی که در این سه حال خصالش دیگر گونه نشود
صاحب عقل سلیم و خلق مستقیم است .

وَ كَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا أُتِيَ عَلَيْهِ فِي وَجْهِهِ يَقُولُ : اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَعْلَمُ مِنِّي بِنَفْسِي وَ أَنَا أَعْلَمُ بِنَفْسِي مِنْهُمْ اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي خَيْرًا مِمَّا يَطُنُّونَ وَ اغْفِرْ
لِي مِمَّا لَا يَعْلَمُونَ ، الْمُؤْمِنُونَ لِأَنْفُسِهِمْ مُتَّهَمُونَ وَ مِنْ فَارِطٍ هُمْ وَ جُلُونَ وَ لِلدُّنْيَا عَائِفُونَ وَ إِلَى الْأُخُوَّةِ مُشْتَاقُونَ وَ إِلَى الطَّاعَاتِ مُسَارِعُونَ ،
النَّاسُ نِيَامٌ فَإِذَا مَا اتَّبَعُوا .

مردم خوابند وقتی مردند بیدار میشوند.

الناس بزمانهم أشبه منهم بآبائهم ، الأفاويل محفوظة و السرائر مبلوثة و كل نفس بما كسبت رهينة ، الناس في الدنيا عاملان :

عَامِلٌ فِي الدُّنْيَا لِلدُّنْيَا قَدْ شَغَلَتْهُ دُنْيَاهُ عَنْ آخِرَتِهِ يَخْشَى عَلَى مَنْ يُحَلِّفُ الْفُقَرَ وَيَأْمَنُهُ عَلَى نَفْسِهِ فَيَفْنِي عُمُرَهُ فِي مَنَفَعَةٍ غَيْرِهِ ، وَ عَامِلٌ فِي الدُّنْيَا لِمَا بَعْدَهَا فَجَانَهُ الَّذِي لَهُ بَعِيرٌ عَمَلٍ فَأَحْرَزَ الْحَظَّيْنِ مَعًا وَ مَلَكَ الدَّارَيْنِ جَمِيعًا . اللَّهُمَّ احْقِنِ دِمَانِنَا وَ دِمَانِيهِمْ وَ أَصْلِحْ ذَاتَ بَيْنِنَا وَ بَيْنِهِمْ وَ اهْدِهِمْ مِنْ ضَلَالَتِهِمْ حَتَّى يَعْرِفَ الْحَقَّ مِنْ جَهْلِهِ وَ يَرَعِيَ عَنِ الْغَيِّ وَ الْعَدْرَ مَنْ لَهَجَ بِهِ الْعَقْلُ أَنْ تَقُولَ مَا تَعْرِفُ وَ تُعْرِفُ بِهَا تَنْطِقُ بِهِ ، الْهُوِي إِلَهٌ مَعْبُودٌ ، الْعَقْلُ صِدِّيقٌ مَحْمُودٌ ، الصَّلَاةُ حِصْنٌ مِنْ سَطَوَاتِ الشَّيْطَانِ ، الصَّلَاةُ حِصْنِ الرَّحْمَنِ وَ مَدْحَرَةُ الشَّيْطَانِ ، السُّجُودُ النَّفْسَ انْيُ فَرَاغُ الْقَلْبِ مِنَ الْفَانِيَّاتِ وَ الْإِقْبَالُ بِكُنْهِ الْهَمَّةِ عَلَى الْبَاقِيَّاتِ وَ خَلْعُ الْكَبِيرِ وَ الْحَمِيَّةِ وَ قَطْعُ الْعَلَائِقِ الدُّنْيَوِيَّةِ وَ التَّحَلِّي بِالْخَلَائِقِ النَّبَوِيَّةِ ، السُّجُودُ الْجِسْمَانِي وَضْعُ عَتَائِقِ أَلْوَجُوهِ عَلَى التُّرَابِ وَ اسْتِيقْبَالُ الْأَرْضِ بِالرَّاحَتَيْنِ وَ الرِّكْبَتَيْنِ وَ اطْرَافِ الْقَدَمَيْنِ مَعَ خُشُوعِ الْقَلْبِ وَ إِخْلَاصِ النِّيَّةِ .

نماز حصن خدای و دود و راندن ابلیس مردود است و سجد نفسانی بر کندن قلبست از دنیای فانی و بستن همت بسرای باقی و دفع کبر و حمیت جاهلیت و قطع علایق دنیوی و محلی شدن باخلاق نبویست و سجد جسمانی فرو نهادن آزادگیهای و جوه است از در بندگی بر خاک و زمین را پذیره سدن با هر دو دست و هر دو زانو و اطراف هر دو قدم با پوزش طویت و پاکیزگی نیت .

الإِفْتِيخَارُ مِنْ أَصْغَرَ الْأَقْدَارِ ، الْحَقْدُ مِنْ طَبَائِعِ الْأَشْرَارِ ، الْحَقْدُ

نَارُ كَامِنَةٍ لَا تَنْطَفِئُ إِلَّا بِالظَّفْرِ، أَلْمُؤْمِنِ أَمِيرٍ عَلَى نَفْسِهِ مَغَالِبَ هَوَاهُ وَ حِسُّهُ، السَّبَبِ الَّذِي أَدْرَكَ الْعَاجِرَ بِهِ بُعَيْتَهُ هُوَ الَّذِي أَعْجَزَ الْقَادِرَ عَنْ طَلَبَتِهِ، الْمَرُوءَةِ اسْمُ جَامِعٍ لِسَائِرِ الْفَضَائِلِ وَالْمَحَاسِنِ، الْحَازِمِ مَنْ يُؤَخِّرُ الْعُقُوبَةَ فِي سُلْطَانِ الْغَضَبِ وَيَعْجَلُ مُكَافَأَةَ الْإِحْسَانِ إِغْتِنَامًا لِفُرْصَةِ الْإِمْكَانِ.

مرد دور اندیش کسی است که عقوبت را با سلطنت غضب مؤخر میدارد و تعجیل در مکافات احسانرا با امکان فرصت مغتنم می‌شمارد.

الْكَلَامُ كَالدَّوَاءِ قَلِيلُهُ نَافِعٌ وَ كَثِيرُهُ قَاتِلٌ، أَلِمْنَعِ الْجَمِيلِ أَحْسَنَ مِنَ الْوَعْدِ الطَّوِيلِ.

سائل را بحسن مقال معذور داشتن بهتر است از تسویف میعادو معطل گذاشتن

المكانة من الملوک مفتاح المحنة و بذر الفتنة، التسلط على المملوک و الضعیف من لوم القدره، الضمائر الصحاح اصدق شهادة من الألسن الفصاح، أرفق لقائح الصلاح و عنوان النجاج، أوقات الدنيا و إن طالقت قصيرة و المنعة بها و إن كثرت يسيرة.

مدت دنیا هر چند دراز بکشد کوتاه است و منافع آن هر چند بسیار شود اندکست.

الغدر يظم الوزر و يزري بالقدر، المقادير تجري بخلاف التدابير إنجاز الوعد من دلائل المجد، العاقل من سلم إلى القضاء و عمل بالحرز التواضع رأس العقل، التكبر رأس الجهل، الكريم عند الله محبور

مُثَابٌ وَعِنْدَ النَّاسِ مَحْبُوبُهُ مَهَابٌ، أَلِشَّرُّ أَقْبَحَ الْأَبْوَابِ، أَجْزَعُ عِنْدَ الْبَلَاءِ تَمَامَ الْمِحْنَةِ وَفَاعِلُهُ شَرُّ الْأَصْحَابِ، الْمَرْءُ عَدُوٌّ مَا جَهَلَهُ، الْعَفَّةُ تُضْعِفُ الشُّهُورَةَ، أَلِصَدَقَةَ تَسْتَنْزِلُ الرَّحْمَةَ.

عفت شهوت را ضعیف، کند و صدقه رحمت خدا را فرود آرد

الْبَلَاءُ أَنْ تُجِيبَ فَلَا تَبْطِي، وَتَصِيبَ فَلَا تَخْطِي، الْعَقْلُ يَهْدِي وَيُنْجِي وَالْجَهْلُ يَغْوِي وَيَزْدِي، الْجَوَادُ فِي الدُّنْيَا مَحْمُودٌ وَفِي الْآخِرَةِ مَسْهُودٌ، أَلِتَّقْوَى لَا عَوْضَ عَنْهَا وَلَا خَلْفَ مِنْهَا، أَلْمُؤْمِنُ مِنْ تَحْمِلِ أَدَى النَّاسِ وَلَمْ يَتَذَّأ أَحَدٌ مِنْهُ، أَلِخَوْفُ مِنَ اللَّهِ فِي الدُّنْيَا مَحْمُودٌ وَفِي الْآخِرَةِ مَسْهُودٌ، الْقَرِينُ النَّاصِحُ هُوَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ.

رفیق صالح عمل صالح است .

الطَّاعَةُ وَفِعْلُ الْبِرِّ هُمَا الْمَتَجَرِّ الرَّابِحُ، أَلِكَرِيمُ مِنْ صَانَ عَرَضَهُ بِمَالِهِ وَاللَّئِيمُ مِنْ صَانَ مَالِهِ يَعْزِضُهُ، أَلْمُؤْمِنُ مَنْ وَقَى دِينَهُ بِدُنْيَاةٍ، أَلْفَاجِرُ مَنْ وَقَى دُنْيَاةً بِدِينِهِ.

کریم کسی است که حفظ میکند حشمت و عرضش را ببذل مال و لئیم کسی است که صیانت میکند مالش را ببذل عرض مؤمن دنیا را در راه دین پشت پا زند و فاجر دین را وقایه دنیا کند.

أَلْوَرَعُ الْوُقُوفُ عِنْدَ الشُّبْهَةِ، أَلِتَّقْوَى أَنْ يُتَوَقَّى الْمَرْءُ كَلِمًا يُوْثِمُهُ، أَلْعَاقِلُ مَنْ لَا يُضَيِّعُ لَهُ نَفْسَ فِيمَا لَا يَنْفَعُهُ وَلَا يَقْتَنِي مَا لَا يَصْحَبُهُ.

ص: 333

عاقل کسی است که یکدم کشیدن وقت خود را ضایع نکند در کاری که سود نمیکند و کسب نمیکند چیزی را که پاینده نیست.

الْغَضَبُ يَشْرِكُوا مِنَ الْحَقِّدِ، أَلِلَّهُو يُفْسِدُ عَزَائِمَ الْجَدِّ، أَلِرَجُلٍ بِسَجِيَّتِهِ لَا بِصُورَتِهِ، أَلْمَرْءُ بِهَمَّتِهِ لَا بِزِينَتِهِ.

مردی و مردمی بهمت علیاست نه بجامه زیبا .

الْإِنْصَافُ رَاحَةُ اللَّجَاجِ وَقَاحَةُ، أَلْحَرَصُ مُحَقَّرَةٌ، أَلرِيَاءُ مَفْقَرَةٌ أَلتَذَلُّلُ مَسْكَنَةٌ، أَلْمَهَانَةُ، أَلْعَجْزُ أَفَّةٌ، أَلْعَجْزُ زَلَلٌ، أَلْإِبْطَاءُ مِلَلٌ، أَلتَّجْرَمُ وَجْهٌ أَلْقَطِيعَةُ، أَلْفِكْرَةُ مَرْأَةٌ صَافِيَةٌ، أَلصَّرُ جُنَّةٌ مِنَ النِّفَاقَةِ، أَلْمَزَاحُ يورث الضَّغَائِنَ .

کثرت مزاح مورث خصومت و عداوتست

الْإِجْتِهَادُ أَرْبُحٌ بِضَاعَةٌ، أَلْعَاقِلُ صُنْدُوقٌ سِرِّهِ عَجِيبٌ، أَلْغَرِيبُ مَنْ لَيْسَ لَهُ حَبِيبٌ.

غریب کسی است که چنان زیست که او را يك دوست نیست.

الْإِحْتِمَالُ قَبْرُ الْعُيُوبِ، أَلِدُعَاءُ مِفْتَاحُ الرَّحْمَةِ، أَلِصِدْقُ دَوَاءٌ مُنْجِحٌ، أَلِهَوَى يَحْلُو أَلِعَمِّي، أَلْعَاقِلُ مَنْ وَعَظْتُهُ التَّجَارِبُ، أَلْعَفَافُ زِينَةُ الْفَقْرِ، أَلشُّكْرُ زِينَةُ الْغِنِيِّ، أَلزُّهْدُ فِي الدُّنْيَا قَصْرُ الْأَمَلِ، أَلحَلْمُ سَجِيَّةٌ فَاضِلَةٌ، أَلْعِلْمُ وَرَآئُهُ كَرِيمَةٌ، أَلفِكْرُ نُورٌ وَ الْعِفْلَةُ ضَلَالَةٌ، أَلْحَقُّ مِثَالٌ وَ أَلْبَاطِلُ خِيَالٌ، أَلتَّوْفِيقُ خَيْرٌ قَائِدٌ، أَلأَدَبُ خَيْرٌ مِيرَاثٌ، أَلْعَفَةُ مَعَ

الْحُرْمَةُ خَيْرٌ لَكَ مِنْ سُرُورٍ مَعَ فُجُورٍ ، الْفُرْصَةُ تَمُرُّ مَوِ السَّحَابِ فَانْتَهَزُوا فُرْصَ الْخَيْرِ .

فرصت مانند سحاب در میگذرد پس عجلت کنید در کارهای خیر.

الموعظه كهت لِمَنْ وَعَاهَا ، التَّوَّاضِعُ يَرشُدُ إِلَى السَّلَامَةِ ، الشَّاكِرُ مَا يُصْنَعُ بِجُحُودِ الْكَافِرِ ، الْفَقْرُ يُخْرِسُ الْفُطْنَ عَنْ حُجَّتِهِ .

فقر گنگ میکند مرد زیرکرا از القای حجت.

التَّدْبِيرُ قَبْلَ الْعَمَلِ يُؤْمِنُكَ [التَّدَامَةُ] .

تدبیر قبل از اقدام در عمل ایمن میدارد ترا از پشیمانی

التَّوَّاضِعُ يَكْسُوكَ السَّلَامَةَ ، أَلْدَاهِيَةُ مِنَ الرَّجَالِ مَنْ كَتَمَ سِرَّهُ مَنْ يُحِبُّ كَرَاهِيَةَ أَنْ يَشَّ هَرُهُ عَنْ غَضَبِ فِي الْمُسْتَوْدِعِ ، أَلْخَيْرِ الَّذِي لَا شَرَّ فِيهِ : أَلِشُّكْرِ مَعَ النُّعْمَةِ وَ الصَّبْرِ عِنْدَ النَّازِلَةِ ، أَلِعَالِمِ أَفْضَلُ مِنَ الصَّائِمِ الْقَائِمِ الْغَازِي فِي سَبِيلِ اللَّهِ .

عالم فاضلتر است از روزه دار شب زنده دار که در راه خدا کار زار کند.

أَلِعَالِمِ بِمَنْزِلَةِ النَّخْلَةِ تَنْتَظِرُ مَتَى يَسَدُّ قُطْبَ عَلَيْكَ مِنْهَا شَيْءٌ ، أَلِعَالِمِ مَنْ عَرَفَ أَنَّ مَا يَعْلَمُ فِي جَنْبِ مَا لَا يَعْلَمُ قَلِيلٌ بَعْدَ نَفْسِهِ بِذَلِكَ جَاهِلًا فَازْدَادَ بِمَا عَرَفَ مِنْ ذَلِكَ فِي طَلَبِ الْعِلْمِ اجْتِهَادًا .

عالم کسی است که بداند آنچه میداند در جنب آنها که نمیدانند کست پس خود را جاهل انگارد و در طلب علم کوشش کند.

الْجَاهِل مَنْ عَدَّ نَفْسَهُ بِمَا جَهِلَ فِي مَعْرِفَةِ الْعِلْمِ عَالِمًا وَ كَانَ بِرَأْيِهِ مُكْتَفِيًا ، أَلُمِّسَ لِمِ مِرَاةٍ أَحْيَاهِ فَإِذَا رَأَيْتُمْ مِنْ أَحْيِكُمْ هَفْوَةً فَلَا تَكُونُوا النَفْسَ
فَأَرْشُدُوهُ وَ انصَحُوهُ وَ تَرَفُّقُوا بِهِ . إِتْبَاعِ الْإِحْسَانِ بِالْإِحْسَانِ مِنْ كَمَالِ الْجُودِ ، إِتْبَاهِ أَلْعَيْنِ لَا يَنْفَعُ مَعَ غَفْلَةِ الْقُلُوبِ ، أَعْمَالِ الْعِبَادَةِ فِي عَاجِلِهِمْ
نُصِبَ أَعْيُنِهِمْ فِي آجِلِهِمْ . إِشْتِغَالِكَ بِمَصَائِبِ نَفْسِكَ يَكْفِيكَ الْعَارَ إِشْتِغَالِكَ بِإِصْلَاحِ الْمَعَادِ نَجِيَّتِكَ مِنَ النَّارِ .

گرفتاری تو در هوای نفس خود کفایت میکند ترا از عار و اشتغال تو باصلاح امر معاد نجات میدهد ترا از نار .

إِسْتِفسَارِ الصِّدِّيقِ مِنْ عَدَمِ التَّوْفِيقِ أَسْبَابِ الدُّنْيَا مُنْقَطِعَةً وَأَحْبَابُهَا بِهَا مُتَفَجِّعَةٌ ، إِثَارِ الرَّعِيَّةِ تَقْطَعُ أَسْبَابَ الْمُنْفَعَةِ إِعْجَابُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ خُرْقٌ

عجب مرددر نفس خود و خودپسندی حمق است .

إِذَاعَةُ سِدْرٍ أَوْدَعَتْهُ غَدْرٌ ، آلَةُ الرِّيَاسَةِ سَدَّ عَةَ الصِّدْرِ ، إِضَاعَةُ الْفُرْصَةِ غُصَّةٌ ، أَوْفَاةُ السُّرُورِ خُلْسَةٌ ، إِظْهَارُ الْغِنَى يُوْجِبُ الشُّكْرَ ، إِظْهَارُ التَّبَاوُسِ
يَجْلِبُ الْفَقْرَ ، إِخْفَاءُ الْفَاقَةِ وَ الْآمْرَاضِ مِنَ الْمُرُوءَةِ ، أَمَارَاتُ الدُّوْلِ إِنْشَاءُ الْحَجِيلِ ، أَمَارَاتُ السَّعَادَةِ إِخْلَاصُ الْعَمَلِ ، أَصَابُ مُتَانٍ أَوْكَادٌ ،
أَخْطَأُ مُسْتَعْجِلٍ أَوْكَادٌ .

آنکس که کار بتوانی میکند بمقصود میرسد یا نزدیک بمقصود میشود وعجول یا خطا میکندیا نزدیک بخطا میشود .

إِخْلَاصُ الْعَمَلِ مِنْ قُوَّةِ الْيَقِينِ وَصَلَاحِ النَّيَّةِ، اسْتِغْتَاخُ الشَّرِّ يَحْدُو عَلَى تَجَنُّبِهِ، إِعَادَةُ الْإِعْتِدَارِ تَذَكِيرٌ بِالذَّنْبِ، إِعَادَةُ التَّقْرِيعِ أَشَدُّ مِنْ مَضْنُ الصَّرْبِ.

اعاده عذر خواه مذاكره گناه است و اعاده سرزنش شديد تر از زخم شمشير است .

أَهْلُ الْقُرْآنِ أَهْلُ اللَّهِ وَحَاصَّتُهُ، إِعْجَابُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ عُنْوَانٌ صَغْفٍ عَقْلِهِ، إِخْوَانُ الصَّدُوقِ مَنْ وَقَاكَ بِنَفْسِهِ وَآتَرَكَ عَلَى مَالِهِ وَوَلَدِهِ وَعَرْسَهُ، أَهْلُ الدُّنْيَا كَرَكِبٍ يُسَارُ بِهِمْ وَهُمْ نِيَامٌ.

اهل دنيا سوارانند همگانرا بسوى مرگ ميرانند و ايشان در خوابند

الفصل الثانى: من حكم امير المؤمنين عليه السلام في حرف الألف بلفظ اربعة وهو عشر حكم من ذلك قوله عليه السلام

أَرْبَعَةٌ لَا تُرَدُّ هُمْ دَعْوَةٌ: إِمَامٌ عَادِلٌ، وَوَالِدٌ لُوْلُدِهِ، وَالرَّجُلُ يَدْعُو لِأَخِيهِ بِظَهْرِ الْغَيْبِ، وَ الْمَظْلُومُ يَقُولُ اللَّهُ وَعِزَّتِي وَجَلَالِي لِأَنَّصِيْرَنَ لَكَ وَ لَوْ بَعْدَ حِينٍ .

دعوت چهار كس را نتوان مردود داشت بحست دعوت امام عادل را ديگر دعوت پدر مر فرزند را و ديگر مردى كه دعوت كند برادرش را و ديگر دعوت مظلوم را كه خداوند سوگند بعزت و جلالت خود ياد ميكند كه نصرت ميكند او

ص: 337

را اگر چه بعدحال باشد.

أَرْبَعَةٌ لَا يَنْظُرُ اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ: عَاقُ وَالِدَيْهِ، وَجَارُ سَوْءٍ فِي دَارِ مُقَامٍ، وَدَيُوثٌ، وَ مُدْمِنٌ خَمْرٍ.

چهار کس است که در قیامت خداوند بدو نگران نشود نخست عاق والدین دوم همسایه بد سویم دیوث و قلتبان چهارم دائم الخمر .

أَرْبَعَةٌ مِنْ قَوَاصِمِ الظُّهْرِ: إِمَامٌ يَعَصِي اللَّهَ وَيَطَاعُ أَمْرَهُ، وَزَوْجَةٌ يَحْفَظُهَا زَوْجُهَا وَهِيَ تَخُونُهُ، وَقَفَرٌ لَا يَجِدُ صَاحِبَهُ لَهُ مُدَاوِيًا. أَرْبَعٌ خِصَالٍ فِي وَلَدِ الزَّانَا عَلَامَةٌ عَلَيْهِ: أَحَدُهَا بُغْضُنَا أَهْلَ النَّبِيِّ، وَثَانِيهَا أَنْ يَحِنَّ عَلَى الْحَرَامِ الَّذِي خُلِقَ مِنْهُ، وَثَالِثُهَا الْإِسْتِخْفَافُ بِالذِّينِ، وَرَابِعُهَا سُوءُ الْمَحْضَرِ لِلنَّاسِ. أَرْبَعٌ الْقَلِيلُ مِنْهَا كَثِيرٌ: أَلِنَارِ، وَ النَّوْمِ، وَ الْمَرَضِ، وَ الْعَدَاوَةِ. أَرْبَعٌ تُمِيتُ الْقَلْبَ: الذَّنْبُ عَلَى الذَّنْبِ، وَ مَلَا حَاةِ الْأَحْمَقِ، وَ كَثْرَةُ مُتَافَسَةِ النِّسَاءِ، وَ الْجُلُوسِ مَعَ الْمَوْتَى. قِيلَ لَهُ: وَ مَنْ الْمَوْتَى يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ: كُلُّ عِنْدَ مُتَرَفٍ

چهار چیز دل را بمیراند: تواتر معصیت و منازعت با احمق و کثرت میل بمجالست زنان و جلوس بامردگان عرض کردند کیستند مردگان یا امیر المؤمنین فرمود بنده که کامکار و سرکش و بناز و نعمت پرورده باشد.

أَرْبَعَةٌ لَلْتَقَبُلِ لَهُمْ صَلَاةٍ: أَلَامَامِ الْجَائِرِ، وَ الرَّجُلُ يَوْمَ الْقَوْمِ وَهُمْ لَهُ كَارِهُونَ، وَ الْعَبْدُ الْآبِقُ مِنْ مَوَالِيهِ مِنْ غَيْرِ ضَرُورَةٍ، وَ الْمَرْأَةُ

ص: 338

تَخْرُجُ مِنْ بَيْتِ زَوْجِهَا بِغَيْرِ إِذْنِهِ . أَرْبَعٌ هِيَ مَطْلُوبَاتُ النَّاسِ فِي الدُّنْيَا : أَلِغْنِيَّ ، وَالدَّعَاةُ ، وَقُلْتُ الْإِهْتِمَامَ ، وَالْعِزَّ . فَأَمَّا الْغِنْيِيُّ : فَمَوْجُودٌ فِي الْفَنَاءَةِ فَمَنْ طَلَبَهُ فِي كَثْرَةِ الْمَالِ لَمْ يَجِدْهُ ، وَأَمَّا الدَّعَاةُ : فَمَوْجُودَةٌ فِي خِيفَةِ الْمَحْمِلِ لِمَنْ طَلَبَهَا فِي تَقَلُّبِهِ لَمْ يَجِدْهَا ، وَأَمَّا قَلَّةُ الْإِهْتِمَامِ : فَمَوْجُودَةٌ فِي قَلْبِ الشُّغْلِ فَمَنْ طَلَبَهَا فِي كَثْرَتِهِ لَمْ يَجِدْهَا ، وَأَمَّا الْعِزُّ : فَمَوْجُودٌ فِي خِدْمَةِ الْخَالِقِ فَمَنْ طَلَبَهُ فِي خِدْمَةِ الْمَخْلُوقِ لَمْ يَجِدْهُ .

چهار چیز مطلوب مردم است در دنیا اول غنا دویم فراخی عیش سیم آسودگی از قلت اهتمام چهارم عرا اما غنا در قناعت است و کسی که در کثرت مال بجوید نیابد و فراخی عیش در سبکباریست کسی که حمل خویش را گران کند و اسباب تجمل فراهم آرد بدان دست یابد و قلت اهتمام در فلت شغل و عمل است آنرا با کثرت مشاغل نتوان یافت و عزت در خدمت خالق است کسی که طلب کند آنرا در خدمت مخلوق محروم ماند

أَرْبَعٌ مَنْ أُعْطِيَهُنَّ فَقَدْ أُعْطِيَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ : صَدَقَ حَدِيثٌ ، وَادَاءُ أَمَانَةٍ ، وَعَقَّتْ بَطْنٌ ، وَحُسْنُ خَلْقٍ . أَرْبَعٌ تَشِيئُ الرَّجُلَ : الْبُخْلُ ، وَ الْكُذِبُ ، وَ الشَّرُّ ، وَ سُوءُ الْخُلُقِ .

چهار چیز مرد را زشت کند اول بخل دویم کذب سیم حرص چهارم سو خلق .

**الفصل الثالث: من حکم أمير المؤمنين عليه السلام في حرف الالف بلفظ الامر في خطاب المفرد وهو مائتان وثلاثة وستون
حكمة قال عليه السلام**

إستدم الشُّكْرَ تَدُمَّ عَلَيْكَ النُّعْمَةُ ، اغْلِبِ الشَّهْوَةَ تَكْمُلَ لَكَ الْحِكْمَةُ إِحْسَنَ تَشْكُرْ ، إِعْمَلْ تَذْكُرْ .

نيكو باش تا مشكور شوی کار نیک کن تا مذکور گردی

إِعْتَبِرْ تَزْدَجِرْ ، اصْحَبْ تَخْتَبِرْ ، أَفْكَرْ تَسْتَبْصِرْ ، إِرْضَ بِمَا قَسَمَ اللَّهُ لَكَ تَكُنْ مُؤْمِنًا ، إِرْضَ النَّاسَ بِمَا تَرْضَاهُ نَفْسِكَ تَكُنْ مُسْلِمًا .

راضی باش از برای مردم بچیزی که از بهر خود رضا میدهی تا در حساب مسلمانان روی .

إِبْسَ مَا لَا تَشْتَهَرُ بِهِ وَلَا يَزِرِي بِكَ ، إِمْسَ بَدَا بِتَكَ مَا تَمْشِي بِكَ ، إِرْضَ مِنَ الرِّزْقِ بِمَا قَسَمَ لَكَ تَكُنْ غَنِيًّا .

راضی باش برزق مقسوم تا در شمار اغنیا باشی .

إِقْنَعْ بِمَا أُوتِيْتَهُ تَكُنْ مَكْفِيًا ، إِعْلَمْ أَنَّ أَوَّلَ الَّذِينَ السَّلِيمِ وَآخِرُهُ الْإِخْلَاصِ ، إِنْتَقِمْ مِنْ حَرِيصِكَ بِالْقُنُوعِ كَمَا تَنْتَقِمُ مِنْ عَدُوِّكَ بِالْقِصَاصِ .

انتقام کن حرص خود را بقناعت چنانکه انتقام میکنی دشمن خود را بقصاص .

إِسْتَعْنِ عَمَّنْ شِئْتَ تَكُنْ نَظِيرُهُ ، إِنْفِرْ بِسِرِّكَ وَلَا تُودِّعْهُ حَازِمًا

منفرد باش در حفظ سر خود نه بعافل و دیعت کن که لغزش کند نه بجاهل که خیانت ورزد.

إفعل المَعْرُوفَ مَا أَمْكَنَ ، أَرْجَرَ الْمُسِيءَ بِفِعْلِ الْمُحْسِنِ ، إِسْلَمَ تُسَلِّمُ ، إِسْأَلَ تَعَلَّمَ ، إِرْهَبَ تَحَذَّرَ ، إِصْبَرَ تَطَفَّرَ ، أَحْسَنُ إِلَى مَنْ أَسَاءَ إِلَيْكَ ، أَعْفَبَ عَمَّنْ جَنِّيَّ عَلَيْكَ ، أَعْنَى أَخَاكَ عَلَى هِدَايَتِهِ ، أَحْيَى مَعْرُوفَكَ بِأَمَانَتِهِ ، أَطْعَمَ أَلْعَالِمِ تَغْنَمَ ، إِعْصَى هَوَاكَ تُسَلِّمُ ، إِتَضَعُ تَرْتَفِعُ أَعْطَى تَصْطَنَعُ ، أَقْصِرُ رَأْيَكَ عَلَى مَا يَلْزَمُكَ تُسَلِّمُ ، أَحْسِنُ إِلَى مَنْ تَمَلِّكُ رَفَكَ يَحْسِنُ إِلَيْكَ مِنْ يَمِينِكَ رَفَّقَ ، إِجْعَلْ هِمَّتَكَ لِأَخْرَجِكَ وَحَزَنَكَ عَلَى نَفْسِكَ فَكَمْ مِنْ حَزِينٍ وَقَدْ بِهِ حُزْنُهُ عَلَى سُرُورِ الْأَبَدِ وَكَمْ مِنْ مَهْمُومٍ أَدْرَكَ أَمَلُهُ ، اذْكُرْ مَعَ كُلِّ لَذَّةٍ زَوَالَهَا وَمَعَ كُلِّ نِعْمَةٍ انْتِقَالَهَا وَمَعَ كُلِّ بَلِيَّةٍ كَشَفَهَا فَإِنَّ ذَلِكَ أَبْقَى لِلنَّعْمَةِ وَأَنْفَى لِلشَّهْوَةِ وَأَذْهَبَ لِبَطْرِ وَأَقْرَبُ إِلَى الْفَرَحِ وَأَجْدَرُ لِكَشْفِ الْغُمَّةِ وَدَرَكِ الْمَأْمُولِ .

یاد کن در هر لذتی زوال آنرا و در هر نعمتی انتقال آنرا و در هر محنتی فرج آنرا چه این خصلت باقی بدارد نعمت را و فانی کند شهوت راه دور کند بغی و طغیان را و نزدیک کند فرح و فرج را و سزاوار تر است از برای کشف عنا و ادراک منی.

إِحْمَلْ نَفْسَكَ عِنْدَ شِدَّةِ أَحْيَاكَ عَلَى اللَّيْنِ وَعِنْدَ قَطِيعَتِهِ عَلَى الْوَصْلِ وَعِنْدَ جُمُودِهِ عَلَى الْبَدَلِ وَكُنْ لَكُمْمَا يَبْدُو مِنْهُ حَمُولًا وَلَهُ وَصُولًا ، إِحْذَرِ الْحَيْفَ وَالْجَوْرَ فَإِنَّ الْحَيْفَ يَدْعُو إِلَى السَّيْفِ وَالْجَوْرَ يَدْعُو إِلَى الْجَلَاءِ ، أَكْذَبَ السَّعَابَةَ وَالنَّمِيمَةَ بَاطِلَةٌ كَانَتْ أَوْ صَحِيحَةً .

تصدیقِ تمام و سخنِ چینِ ممکنِ خواهِ بکذبِ سخنِ کندِ خواهِ بصدقِ

إِحْفَظْ عُمْرَكَ مِنَ التَّضْيِيعِ لَهُ فِي غَيْرِ الْعِبَادَةِ وَالطَّاعَاتِ ، أَهْجَرَ اللَّهُ فَا نَكَ لَمْ خَلَقَ عَبْتًا فَتَلْهُو وَتَتْرُكُ سُدَى فَتَلْمُو .

دور شو از لهو زیرا که بیهوده خلق نشدی تا بلهو پردازی و ترا مهمل نگذاشتند تا لغو آغازی.

إِجْعَلْ كُلَّ هَمِّكَ وَسَعْيِكَ لِلْخَلَاصِ مَنْ مَحَلَّ الشَّقَاءِ وَالْعِقَابِ ، وَالنَّجَاةِ مِنْ مَقَامِ الْبَلَاءِ وَالْعَذَابِ ، إِرْضَ بِمُحَمَّدٍ وَرَائِدًا وَإِلَى النَّجَاةِ قَائِدًا ، أَكْثَرَ ذِكْرِ الْمَوْتِ وَمَا تَهْجَمُ عَلَيْهِ وَيُقْضَى بَعْدَ الْمَوْتِ إِلَيْهِ (1) حَتَّى يَأْتِيكَ وَقَدْ أَخَذَتْ لَهُ حِدْرَكَ وَشَدَدَتْ لَهُ أَرْزَاكَ وَلَا يَأْتِيكَ بَعْتَةٌ فَيَبْهَرَكَ .

یاد میکنِ مرگی را و آنچه در مرگی و پس از مرگ بر تو در می آید ناگاهی که مرگ فرارسد چون چنین کنی از آنچه باید پرهیز کرده باشی و آماده مرگ شده باشی لاجرم مرگ ناگاه تاختن نکند و بر تو غالب نشود

إِغْتِمِ الصِّدْقَ فِي كُلِّ مَوْطِنٍ تَغْنَمَ وَاعْتَزَلَ الشَّرَّ وَالْكَذِبَ تُسَلِّمَ

ص: 342

1- و ما تهجم عليه و يقضي بعد الموت اليك ، ظ

إجعل الدين كهفك وأعدل سيفك تنج من كل سوء و تظهر على كل عدو .

دین را پناه خود گیر و عدل را شمشیر خود دان تا از هر بدی ایمن باشی و بر هر دشمنی غلبه کنی

إجعل نفسك ميزاناً بينك وبين غير فأحب له ما تحب لنفسك و اكره له ما تكره لها و أحسن كما تحب أن يحسن إليك و لا تظلم كما تحب أن لا تظلم .

نفس را در میان خود و غیر خود میزانی استوار کن پس دوست دار چیزی را از برای غیر که از برای خود دوست دارید مکروه شمار چیزی را در حق او که در حق خود مکروه شماری و نیکوئی کن چنانکه دوست داری با تو نیکوئی کند و ظلم مکن چنانکه دوست داری مظلوم نباشی، اوراسی

أشكر على من أنعم عليك و أنعم إلى من شكرك فإنه لا زوال للنعمه إذا شكرت و لا بقاء إذا كفرت ، إرحم من دونك يرحمك من فوقك و قس شهوته بشهوتك و مصيبته لك بمعصيتك لربك و فقره إلى رحمتك بفقرك إلى رحمت ربك ، إقبل أعداء الناس تستمتع بإخائهم و ألقهم بالبشر تمت أضعانهم .

عذر پذیر باش مردم را ناحق اخوت گذاشته باشی و ملاقات کن ایشانرا با بشر و بشاشت تا حقد و حسد ایشان بنهایت شود.

أَمْرٌ بِالْمَعْرُوفِ تَكُنْ مِنْ أَهْلِهِ وَأَنْكِرِ الْمُنْكَرَ يَدِكَ وَلسَانِكَ وَبَإِينِ مَنْ فَعَلَهُ بِجَهْدِ يَدِكَ ، إِمْلِكْ حَمِيَّةَ نَفْسِيكَ وَ سُورَةَ غَضَبِكَ وَ سَطْوَةَ يَدِكَ وَ
تَعْرِيبَ لِسَانِكَ وَ احْتِرْسْ فِي ذَلِكَ كُلِّهِ بِتَأْخِيرِ الْبَادِرَةِ وَ كَفِّ السَّطْوَةَ حَتَّى يَسْكُنَ غَضَبُكَ وَ يُوْبَ إِلَيْكَ عَقْلُكَ.

عنان باز کش نفس را از حمیت و غضب را از سورت و دست را از غلبه جستن و زبانرا از شتم کردن و درین امور عجلت و مبادرت را پشت پای بزن و پیش دستی را دست باز گیر تا ساکن شود غضب تو و عقل تو بسوی تو باز گردد.

إِسْتَعْنِ عَلَى الْعَدْلِ بِحُسْنِ النِّيَّةِ فِي الرِّعِيَّةِ وَقَلَّةِ الطَّمَعِ وَ كَثْرَةِ الْوَرَعِ ، أَفْقُ أَيُّهَا السَّمِيعُ مِنْ سَكَرَتِكَ وَ اسْتَيْقِظْ مِنْ غَفْلَتِكَ وَ اخْتَصِرْ مِنْ عَجَلَتِكَ ،
أَدِمِ ذِكْرَ الْمَوْتِ وَ مَا تَقَدَّمَ عَلَيْهِ بَعْدَ الْمَوْتِ وَ لَا تَتَمَنَّ الْمَوْتَ إِلَّا بِشَرِّهِ وَثَبِيحٍ ، إِعْتَصِمْ فِي أَحْوَالِكَ كُلِّهَا بِاللَّهِ فَإِنَّكَ تَعْتَصِمُ مِنْهُ سُبْحَانَهُ بِمَنْعِ
عَزِيزٍ ، أَنَّ الْأَمَانَةَ إِذَا ائْتَمَّنْتَ وَ لَا تَتَّهِمُ غَيْرَكَ إِذَا ائْتَمَّنْتَهُ لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا أَمَانَةَ لَهُ.

ادا کن امانت را گاهی که امین شدی و منهم مکن غیرا وقتی امین دانستی همانا ایمان نیست از برای کسی که امانت نیست.

إِرْفُقْ بِإِخْوَانِكَ وَ اكْفِهِمْ تَعْرِيبَ لِسَانِكَ وَ أَجْرُ عَلَيْهِمْ سِيْبُ إِحْسَانِكَ ، إِسْتَدِلْ عَلَى مَا لَمْ تَكُنْ بِمَا كَانَ فَإِنَّ الْأُمُورَ أَشَدُّ بَأَهَ ، إِحْفَظْ رَأْسَكَ مِنْ
عَثْرَةِ لِسَانِكَ وَارممه بِالْتَّقَى وَ الْحَزْمِ وَ النَّهْيِ وَ الْعَقْلِ.

حفظ کن سر خود را از لغزش زبان خود و مرمت کن آنرا بپرهیزگاری و دوراندیشی و عقل و خرد .

إِعْمَلْ عَمَلًا مَنْ يَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ مَجَازِيهِ بِإِحْسَانِهِ وَإِسَائَتِهِ ، إِصْبِرْ عَلَى عَمَلٍ لِأَبَدٍ لَكَ مِنْ ثَوَابِهِ وَعَنْ عَمَلٍ لِأَصْبِرُ لَكَ عَلَى عِقَابِهِ .

صبر کن در زحمت عملی که ناچار ثواب آنرا دریابی و بپرهیز از عملی که بر عقاب آن شکیبائی نتوانی.

إِضْرِبْ خَادِمَكَ إِذَا عَصَى اللَّهَ وَاعْفُ عَنْهُ إِذَا عَصَاكَ .

بزن خادم خود را چون عصیان خدا کند و معفو دار او را چون عصیان تو کند.

أَذْكَرُ عِنْدَ الظُّلْمِ عَدْلَ اللَّهِ فِيكَ وَعِنْدَ القُدْرَةِ قُدْرَةَ اللَّهِ عَلَيْكَ ، أَصْلَحَ إِذَا أَنْتَ أَفْسَدْتَ وَاتَّمِمْتَ إِذَا أَنْتَ أَحْسَنْتَ ، أَكْثَرَ سُرُورِكَ عَلَى مَا قَدَّمْتَ مِنَ الخَيْرِ وَحَزَنِكَ عَلَى مَا فَاتَكَ مِنْهُ ، إِقْتَبَسَ أَلْعَلُّمُ فَإِنَّكَ إِنْ كُنْتَ غَنِيًّا زَانِكًا وَإِنْ كُنْتَ فَقِيرًا مَانِكًا .

کسب علم میکند چه اگر غنی باشی نفس ترا زینت دهد و اگر فقیر باشی امر ترا کفایت کن

إِفْعَلِ الخَيْرِ وَلَا تُحَقِّرْ مِنْهُ شَيْئًا فَإِنَّ قَلِيلَهُ كَثِيرٌ وَفَاعِلُهُ مَشْكُورٌ ، أَكْرَمُ نَفْسِكَ مَا أَعَانَتْكَ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ ، أَهْنُ نَفْسِكَ مَا جَمَحَتْ بِكَ إِلَى مَعْصِيَةِ اللَّهِ ، إِرْضَ عَلَى القُدْرِ وَالْأَلَمِ تَرْضَ أَبَدًا .

راضی باش بحکم قضا و قدر والا هرگز دولت رضا نیابی.

إجعل هَمُّكَ لمعادك نَصَّ لِحْ ، أَطِعِ الْعِلْمُ وَاعْصِ الْجَهْلُ تَفْلِحْ . اعْزَبْ عَن دُنْيَاكَ تُسْعِدْ بِمَنْقَلَبِكَ وَتَصْلِحْ مَثْوَاكَ ، أَحْرَزْ لِسَانَكَ كَمَا تَحْرُزُ ذَهَبَكَ وَوَرِقَكَ ، إِحْفَظْ بَطْنَكَ وَفَرْجَكَ فَهَمَّا فِتْنَتُكَ ، اسْتُرْ عَوْرَةَ أَخِيكَ بِمَا تَعَلَّمَهُ فِيكَ ، أَطِعْ تَعْنَمَ ، إِعْدِلْ تَحْكَمَ ، أَسْمَخْ تُكْرَمَ ، أَفَكِرْ تَفْقَ ، ارْزُقْ تُوفِّقَ ، أَحْسَنْ تُسْتَرْقُ ، اسْتَعْفِرْ تَرْقُ ، أَحْلَمْ تُكْرَمَ ، أَفْضَلُ تَقْدَمَ ، أَصَمْتُ تُسَلِّمَ ، إِقْنَعْ تُعْزُ ، آمَنْ تَأْمَنْ ، أَعِنَّ تُعِنَ ، أَطِعْ تَرْبِحَ ، أَيَقْنَنَّ تَفْلِحَ ، إِرْضَ تَسْتَرِحَ ، أَصْدَقُ تُنَجِّحَ ، إِعْمَلْ بِالْعِلْمِ تَدْرِكْ غِنْيَهَا ، إِكْظِمِ الْعَيْظَ تَزِدْ حِلْمًا ، إِتَّقِ يَتَّقِ عَلَيْكَ ، أَحْسَنْ تُحْسِنُ عَلَيْكَ ، اعْتَبِرْ مَا أَغْضَبَكَ لِمَا أَرْضَاكَ ، إِرْكَبِ الْحَقَّ وَإِنْ خَالَفَ هَوَاكَ وَلَا تَبِعْ آخِرَتَكَ بِدُنْيَاكَ ، إِرْهَبْ تَحْدَرُ وَلَا تَهِنْ فَتَحْتَقِرْ ، اسْتَشِيرْ عِدْوَكَ الْعَاقِلَ وَالْحَدَرَ رَأْيَ صَدِيقِكَ الْجَاهِلِ .

مشورت کن بادشمن عاقل و بپرهیز از رای زدن صدیق جاهل.

أَنْصَفَ مِنْ نَفْسِكَ قَبْلَ أَنْ يَنْتَصِفَ مِنْكَ ، أَطْلُبُ فَإِنَّهُ يَأْتِيكَ مَا قَسَمَ لَكَ ، أَدْبُ نَفْسِكَ بِمَا كَرِهْتَهُ لِغَيْرِكَ ، أَصْلَحَ مَثْوَاكَ وَابْتَعِ آخِرَتَكَ بِدُنْيَاكَ ، إِسْتَقْبِحْ مِنْ نَفْسِكَ مَا تَسْتَقْبِحُهُ مِنْ غَيْرِكَ .

قبیح میدان از نفس خود چیزی را که قبیح می‌شماری از غیر خود

أَنْجَحُ بِالْمَسْئَةِ يُفْتَحَ لَكَ أَبْوَابُ الرَّحْمَةِ ، أَنْفَقَ فِي حَقِّ وَلَا

انفاق کن مال خود را در راه حق و گنجور دیگر کس مباش.

أَخْرٍ إِذَا أَرَدْتَ تَعَجِيلَهُ ، إِحْتَمَلْ أَخَاكَ عَلَى مَا فِيهِ ، إِسْتَعْتَبْ مَنْ رَجَوْتَ إِعْتَابَهُ ، أَطِيعْ أَخَاكَ وَإِنْ عَصَاكَ وَصَلَّهُ وَإِنْ جَفَاكَ ، إِقْبَلْ عُذْرَ مَنْ اعْتَدَرَ إِلَيْكَ .

بپذیر عذر کسی را که بسوی تو عذر خواه آید.

أَقِمِ الْحُدُودَ فِي الْقَرِيبِ يَجْتَنِبُهَا الْبَعِيدُ ، اِمْحَضْ أَخَاكَ نَصِيحَةً حَسَنَةً كَانَتْ أَمْ قَبِيحَةً ، إِقْبَلِ الْعَفْوَ مِنَ النَّاسِ ، إِحْذِرِ التَّلَوْنَ فِي الدِّينِ ، أَعْفِ عَمَّنْ ظَلَمَكَ ، أَكْرَمُ مَنْ أَهَانَكَ ، أَحْسَنُ إِلَى مَنْ أَسَاءَ إِلَيْكَ ، أَشْكُرُ اللَّهَ فِيْمَا أَوْلَاكَ ، أَجْمَلُ إِدْلَالٍ مِنْ أَدَلَّ عَلَيْكَ وَكَافِيَءٌ مَنْ أَحْسَنَ إِلَيْكَ ، أَدْعُ لِمَنْ أَعْطَاكَ ، أَخْلِصْ فِي الْمَسْئَلَةِ لِرَبِّكَ فَإِنَّ بِيَدِهِ الْعَطَاءَ وَالْحِرْمَانَ ، أَلْجِيءُ نَفْسَكَ فِي الْأُمُورِ كُلِّهَا إِلَى إِلَهِكَ فَإِنَّكَ تُلْجِئُهَا إِلَى كَهْفِ حَرِيْزٍ وَمَنْعِ عَزِيْزٍ ، اغْتَنِمْ مِنْ اسْتَقْرَكَ فِي حَالِ غِنَاكَ وَاجْعَلْ قَضَاتِكَ فِي أَيَّامِ عُسْرَتِكَ ، أَكْرَمُ نَفْسِكَ عَنْ كُلِّ دَنِيَّةٍ وَإِنْ سَافَقْتِكَ إِلَى الرَّعْبِ فَإِنَّكَ أَنْ تُعْتَاَصَ بِمَا تَبْدُلُ مِنْ نَفْسِكَ عَوْضًا .

گرامی بدار نفس خود را از پستی و خوار مایگی اگرچه بیمناک باشی زیرا که عوض بدست نتوانی کرد از آنچه از شرف نفس بذل کردی.

إِعْرِفِ الْحَقَّ لِمَنْ عَرَفَهُ لَكَ رَفِيْعًا كَانَ أَوْ وَضِيْعًا ، أَطْرَحَ عَنْكَ

وَأَرَادَتِ الْهُمُومُ بِعَزَائِمِ الصَّبْرِ وَحُسْنِ الْيَقِينِ .

دور کن از خود واردات هم و غم را با فسونهای صبر و استواری یقین.

أَحْسَنَ الْعَفْوِ فَإِنَّ الْعَفْوَ مَعَ الْعَدْلِ أَشَدُّ مِنَ الضَّرْبِ لِمَنْ كَانَ ذَاعِقِلَ ، إِسْتَعْنِ بِاللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيَّ أَمْرِكَ فَإِنَّهُ أَكْفَىٰ مَعِينٍ ، أَبْدَلَ لَصَدِيقِكَ كُلِّ الْمَوَدَّةِ وَلَا تَبْدُلْ لَهُ الطَّمَأْنِينَةَ وَأَعْطِهِ كُلَّ الْمُوَاسَاةِ وَلَا تُفِضْ إِلَيْهِ بِكُلِّ الْأَسْرَارِ .

بذل کن از برای دوست خود کل مودت را لکن بذل مکن بجمله اطمینانرا و عطا کن اوراک مواسات و برادری ولکن فاش مکن در نزد او کل اسرار خودرا.

إِحْذَرِ دَمْعَةَ الْمُؤْمِنِ فِي السَّحْرِ فَإِنَّهَا تَقْصِفُ مَنْ أَدَمَعَهَا وَتَطْفِيءُ بُحُورَ النَّيِّرَانِ مِنْ دَعَابِهَا ، إِرْفَقْ بِالْبَهَائِمِ وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْهَا أَثْقَالَهَا وَلَا تُسَدِّقْ بِلَحْمِهَا وَلَا تَحْمِلْ فَوْقَ طَاقَتِهَا ، أَمْسِكْ عَنْ طَرِيقِ إِذَا خِفْتَ ضَلَالَةَ فَإِنَّ الْكُفَّ عَنْهُ خَيْرٌ مِنْ رُكُوبِ الْأَهْوَالِ .

سفر مکن در طریق خوفناک چه ترک اینچنین طریق بهتر است از تحمل احوال.

أَنْكَرَ الْمُنْكَرِ بِلِسَانِكَ وَيَدِكَ وَبَايْنَ مَنْ فَعَلَهُ بِجُهِدِكَ ، أَبْدَلَ الصَّدِيقَ مَا لَكَ وَ لِمَعْرِفَتِكَ مَعُونَتِكَ ، إِجْعَلْ جَزَاءَ النِّعْمَةِ عَلَيْكَ الْإِحْسَانَ إِلَى مَنْ أَسَاءَ إِلَيْكَ ، أَبْدَلْ مَالِكَ لِمَنْ بَدَلَ وَجْهَهُ لَكَ إِنْ الْوَجْهَ لَا يُوَازِيهِ شَيْءٌ .

بذل کن مال خود را از برای کسی که ریخت آبروی خود را ار برای

توجه بر او نمی شود آبروی کس با هیچ چیز.

أَبَدَلْ مَعْرُوفَكَ لِلنَّاسِ كَافَّةً فَإِنَّ فَضِيلَةَ الْمَعْرُوفِ لَا يَبْدُلُهَا عِنْدَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ شَيْءٌ ، إصْحَابُ السُّلْطَانِ بِالْحِذْرِ وَالصَّدِيقُ بِالتَّوَاضُعِ وَالْعَدُوُّ بِمَا يَقُومُ عَلَيْهِ حُجَّتِكَ .

مصاحبت کن با پادشاه با حند از وی و با صدیق بتواضع و با دشمن بچیزیکه بپای دارد حجت ترا بر او .

إِسْتَشِرْ أَعْدَاءَكَ تَعْرِفْ مَنْ رَأَاهُمْ مِقْدَارَ عَدَاوَتِهِمْ وَ مَوَاضِعَ مَقَاصِدِهِمْ إِنْ لَمْ يَلْزَمْ الْإِخْلَاصَ فِي السِّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ وَالْخَشْيَةَ فِي الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةَ وَالْقَصْدَ فِي الْفَقْرِ وَالْغِنَى وَالْعَدْلَ فِي الرِّضَا وَالسَّخَطِ ، أَنْصَفَ مَنْ نَفْسَكَ قَبْلَ أَنْ يَنْتَصِفَ مِنْكَ فَإِنَّ ذَلِكَ أَجَلٌ لِقَدْرِكَ وَأَجْدَرُ بِرِضَاءِ رَبِّكَ .

انصاف خویش را خویشتن بده از آن پیش که با تو انصاف کنند چه این خصال قدر ترا رفیع کند و برای پروردگار سزاوارتر باشد.

إِبْدَاءُ السَّائِلِ بِالنَّوَالِ قَبْلَ السُّؤَالِ فَإِنَّكَ إِنْ أَحْوَجْتَهُ إِلَى سؤَالِكَ أَخَذَتْ مِنْ حُرِّ وَجْهِهِ أَكْثَرَ مِمَّا أُعْطِيَتْهُ .

سائل را قبل از سؤال ببذل مال برخوردار کن زیرا که چون او را محتاج کنی که از تو سؤال کند ماخوذ میداری از آبروی او چیز را که افزونست از آنچه او را عطا کرده باشی.

أَكْرَمَ ذَوِي رَحِمِكَ وَوَقَّرَ حَلِيمُهُمْ وَاحْلَمْ سَفِيهِهُمْ وَتَيْسَّرْ لِعَسْرِهِمْ فَأَنْتُمْ لَكُمْ نَعَمُ الْعِدَّةِ فِي الرَّخَاءِ وَالشَّدَّةِ .

خویشاوندان خود را گرامی دار و حلیم ایشانرا بزرگ شمار و باسفیه ایشان حلیم باش و با مساکین ایشان عطا کن چه ایشان از برای تو بهتر عدت و عدت اند در رخا و شدت.

إِحْمَلْ نَفْسَكَ مَعَ أَخِيكَ عِنْدَ صَدْرِهِ عَلَى الصَّلَاةِ وَعِنْدَ صُدُودِهِ عَلَى اللَّطْفِ وَالْمُقَارَبَةِ وَعِنْدَ تَبَاعُدِهِ عَلَى الدُّنُوِّ وَعِنْدَ جُرْمِهِ عَلَى الْعُدْرِ حَتَّى كَأَنَّكَ لَهُ عَبْدٌ كَأَنَّهُ ذُو نِعْمَةٍ عَلَيْكَ وَإِيَّاكَ أَنْ تَضَعَ ذَلِكَ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ أَوْ تَفْعَلَهُ مَعَ غَيْرِ أَهْلِهِ .

بر خویشتن حمل کن گرانی برادرت را: چون قطع کند به پیوند و چون روی بگرداند اقبال کن و چون از تو دوری خواهد نزدیکی جوید اگر عصبانی و رزد عذر خواه باش چنانکه گوئی بنده اوئی و او خداوند نعمت است بر تو و بپرهیز از اینکه این کردار را در غیر موضع فرود آری و اقدام کنی این خصال را با کسی که شایسته این مقام نیست.

إِجْعَلْ لِنَفْسِكَ فِيمَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ اللَّهِ أَفْضَلَ الْمَوَاقِفِ وَالْأَقْسَامِ ، إِحْبَسْ لِسَانَكَ قَبْلَ أَنْ يُطِيلَ حَبْسَكَ وَيُرْدِيَ نَفْسَكَ فَلَا شَيْءَ أَوْلَى بِطُولِ سِجْنٍ مِنْ لِسَانٍ بُدَّ عَنِ الصَّوَابِ وَتُسْرِعُ إِلَى الْجَوَابِ .

حبس کن زبانت را از آن پیش که ترا بحبس اندازد و هلاک سازد و هي چیز شایسته زندان نیست مانند زبانی که دور اقتدار صواب و سرعت کند در جواب.

أَقْبَلَ عَلَى نَفْسِكَ بِالْإِذْبَارِ عَنْهَا أُعْنَى أَنْ تُقْبَلَ عَلَى نَفْسِيَةِ الْفَاضِلَةِ الْمُقْتَبِسَةِ مِنْ نُورِ عَقْلِكَ الْحَانَلَةِ بَيْنَكَ وَبَيْنَ دَوَاعِي طَبْعِكَ وَ أُعْنَى

بالإدبار عَنْ نَفْسِكَ الْأَمَّارَةَ بِالسُّوءِ الْمُصَافِحَةَ بِيَدِ الْعُتُوِّ، إصْطَقَ بِأَهْلِ الْخَيْرِ وَالْوَرَعِ وَرَضَهُ هُمْ عَلَى أَنْ لَا يَطْرُقَ، فَإِنَّ كَثْرَةَ الْإِطْرَاءِ مُدْنٍ مِنَ الْغُرَّةِ وَالرِّضَا بِذَلِكَ يُوجِبُ مِنَ اللَّهِ أَلِمَقَاتٍ، أَقِمِ النَّاسَ عَلَى سَبِيَّتِهِمْ وَدِينِهِمْ وَليَأْمَنَكَ بِرِيهِمْ وَليخفَكَ مَرِيهِمْ وَتَعَاهَدُوا ثَعُورَهُمْ وَأَطْرَافِ بِلَادِهِمْ، أَحْسَنَ رِعَايَةَ الْحُرْمَاتِ وَأَقْبَلَ عَلَى أَهْلِ الْمُرَوَاتِ فَإِنَّ رِعَايَةَ الْحُرْمَاتِ تَدُلُّ عَلَى كَرَمِ الشَّيْمَةِ وَالْإِقْبَالَ عَلَى ذَوِي الْمُرَوَاتِ يَعْرِفُ عَنْ شَرَفِ الْهِمَّةِ، إِتَقِ اللَّهَ فِي نَفْسِكَ وَنَازِعِ الشَّيْطَانَ قِيَادَكَ وَاصْرِفْ إِلَى الْآخِرَةِ وَجِهَكَ .

بترس از خدای در نفس خود و بمنازعت شیطان بشتاب و سر از اطاعت او بر تاب و روی در آخرت کن.

أَمْسِكْ مِنَ الْمَالِ بِقَدْرِ ضَرُورَتِكَ وَقَدِّمِ الْفَضْلَ لِيَوْمِ فَاغْتِكَ.

از مال خود بقدر ضرورت خرج کن و آنچه فزون داری از برای روز فقر و فاقه از پیش فرست.

أَخْلَصَ لِلَّهِ عَمَلُكَ وَعِلْمُكَ وَحُبُّكَ وَبُغْضُكَ وَأَخْذُكَ وَتَرْكُكَ وَكَلَامُكَ وَصَمْتُكَ.

کردار خویش را خاص از برای خدای کن چه در علم و چه در عمل و چه در دوستی و چه در دشمنی و چه در گرفتن و چه در ترك گفتن و چه در سخن کردن و چه در خاموش شدن .

إنتفع بكذک و لا تُکن حازناً لغيرک ، إتق اللہ الذی لا بُدَّ لک من لقائہ و لا مُنتهی لک دُونہ ، اذکُرُ اَحَاکَ بِالذی تُحِبُّ اَنْ یذکرک بِهِ و اِيَّاکَ و مَا نَكَرَهُ و دَعَاهُ مِمَّا تُحِبُّ اَنْ یَدَعَاکَ مِنْهُ .

مذکور ساز برادرت را چیزی که دوست میداری مذکور دارد ترا بدانچیز و بپرهیز از ذکر چیزی که در حق خود مکروه میداری و واگذار او را از چیزی که دوست میداری ترا واگذار از آن چیز.

أشدَّ عِرْ قَلْبِکَ الرَّحْمَةَ لِجَمِیعِ النَّاسِ و الإحْسَانَ إِلَیْهِمْ و لا تُنلَّهُمْ حَیْفاً و لا تُکُنْ عَلَیْهِمْ سَدِیفاً ، أَمْسِکْ عَن طَرِیقِ إِذَا خِفْتَ ضَلَالَتَهُ ، اَنْظُرْ إِلَى الدُّنْیَا نَظَرَ الزَّاهِدِ الْمُفَارِقِ و لا تَنْظُرْ إِلَیْهَا نَظَرَ العَاشِقِ الوَاقِعِ ، اُكْذِبِ الأملَ و لا تَتَّقِ بِهِ فَإِنَّهُ غُرُورٌ و صَاحِبُهُ مَغْرُورٌ .

تصدیق آمال مکن و موثق بدان مشو که آن فریبنده است و صاحبش فریفته .

إسْتَرشِدِ العَقْلَ و خَالَفِ الهَوِیَ تُنْجِحْ ، أَصَدَّ لَمَحِ المُسِیءِ بِحُسْنِ فَعَالِکَ و دَلَّ عَلَی الجَمِیلِ بِجَمِیلِ مَقَالِکَ ، اِجْعَلِ رَفِیقَکَ عِلْمُکَ و عَدُوکَ أَمْلِکَ .

علم خود را رفیق خود میدان و امل خود را دشمن خود می‌شمار.

إسْمِعْ تَعَلُّمٌ و اسکت تُسَلِّمٌ ، أَ حَصِیدَ الشَّرِّ مِنْ صَدْرِ غَیْرِکَ بِقَمْعِهِ عَن صَدْرِکَ .

بصافی داشتن دل از شر و فتنه، بکن بیخ شر و فتنه را از قلب عبر .

إرْفِعْ ثوبَکَ فَإِنَّهُ أَنْقَى لَکَ و أَنْقَى لِقَلْبِکَ و أَنْقَى عَلَیْکَ ، اِئْسُ

رَفِدِكَ ، أَذْكَرُ وَعَدَدِكَ ، إِعْدَلِ تَمْلِكُ ، أَعْطِ تَدْرِكُ ، إِسْمَحْ تُسَدُّ ، أَشْكُرُ تَزِدُ ، إِعْدَلِ فِيمَا وُلِّيتَ ، أَشْكُرُ اللَّهَ عَلَى مَا أَوْلَيْتَهُ ، أَبَدَلْ مَعْرُوفَكَ وَكَفِّ
أَذَاكَ ، أَطِعْ أَحَاكَ وَإِنْ عَصَاكَ وَصَدَلَهُ وَإِنْ جَفَاكَ ، أَكْرَمُ مِنْ وُدِّكَ وَ أَحْفَظُ عَهْدَكَ ، إِزِمِ الصَّمْتِ تَسْتَزِدُ فِكْرِكَ ، أَحْسَنَ إِلَهِي الْمُسِيءِ تَمْلِكُهُ ،
إِزْهَدْ فِي الدُّنْيَا تَنْزِلُ عَلَيْكَ الرَّحْمَةُ ، أَطْلُبُ أَلْعَلُّمُ تَزِدُّ عِلْمًا ، أَصْمَتُ دَهْرِكَ يُجِلُّ أَمْرِكَ ، أَفْضَلُ عَلَى النَّاسِ يُعْظَمُ قَدْرِكَ ، أَقَلُّ الْكَلَامِ تَأْمَنُ
الْمَلَامَ ، إِحْفَظْ بَطْنِكَ وَفَرْجِكَ مِنَ الْحَرَامِ ، إِعْدَلِ تَدُمُ لَكَ الْقُدْرَةُ .

کار بعدل کن تا خداوند قدرت ترا باز نگیرد.

أَحْسَنَ الْعَشِيرَةِ وَ أَحْفَظَ عَلَى الْعَشِيرَةِ وَأَنْصَفَ مَعَ الْقُدْرَةِ ، اجْعَلْ فِكْرَكَ وَ هَمُّكَ لِأَخْرَجِكَ ، اغْتَفِرْ زَلَّةَ صَدِيقِكَ يَزُكُّكَ عَدُوُّكَ ، إِغْتَفِرْ مَا
أَغْضَبَكَ لِمَا أَرْضَاكَ ، أُمِحُ الشَّرِّ مِنْ قَلْبِكَ تَزُكُّ نَفْسِكَ وَيَتَقَبَلُ عَمَلِكَ .

صافی کن نیت خود را تا پاکیزه شود نفس تو و محل قبول یا بد عمل تو .

أَقْصِرْ هَمُّكَ عَلَى مَا يَلْزَمُكَ وَ لَا تَشْتَغِلْ بِمَا لَا يَعْنِيكَ ، أَحْسِنِ إِلَى مَنْ شِئْتَ تَكُنْ أَمِيرَهُ ، احْتَجِّ إِلَى مَنْ شِئْتَ تَكُنْ أَسِيرَهُ .

بهر که خواهی نیکویی کن تا امیر او باشی و از هر که خواهی مسئلت کن

إِلْزَمِ الصَّمْتَ فَادْنِي نَفْعَهُ السَّلَامَةَ ، اجْتَنِبِ الْهَدَرَ فَأَيْسِرْ جِنَايَتَهُ الْمَلَامَةَ ، اِفْرَحْ بِمَا تَنْطِقُ بِهِ إِذَا كَانَ عَرِيَا عَنِ الْخَطَاءِ ، اِشْتَغَلْ بِشُكْرِ النُّعْمَةِ عَنِ الْبَطْرِ بِهَا ، اِشْتَغَلْ بِالصَّبْرِ عَلَى الرَّزِيَّةِ عَنِ الْجَزَعِ لَهَا ، اِسْتَشْعِرِ الْحِكْمَةَ وَتَجَلَّبَبِ بِالسَّكِينَةِ فَإِنَّهَا حَلِيَّةُ الْأَبْرَارِ ، اِلْزَمِ الصَّدْقَ وَالْأَمَانَةَ فَإِنَّهَا سَجِيَّةُ الْأَخْيَارِ ، إِنَّهُ الْأَمَانَةُ إِلَى مَنْ ائْتَمَنَكَ وَ لَا تَحْنُ مَنْ خَانَكَ أَقْلِيلِ الْمَقَالِ وَقَصَّرِ الْأَمَالَ وَ لَا تَقُلْ مَا يَكْسِبُكَ وَزُرّاً وَ يَنْفِرُ عَنْكَ حُرّاً.

سخن کمتر کوی و هوای نفس را کوتاه دار و چیزی مگوی که از بهر تووزر ووبال ذخیره کند و آزادگانرا از تو بر نجانند

إِنْدِمِ عَلَى مَا أَسَأْتُ وَ لَا تَتَدَمَّ عَلَى مَعْرُوفٍ صَنَعْتَ ، اِسْتَخِرْ وَ لَا تَتَخَيَّرْ فَكَمْ مِنْ تُخَيَّرَ أَمْراً كَانَ هَلَاكُهُ فِيهِ ، اِسْتَعْمَلْ مَعَ عَدُوِّكَ مُرَاقَبَةَ الْإِمْكَانِ وَ اِنْتِهَازَ الْفُرْصَةَ تَطْفُرُ ، اَنْعَمَ تَشْكُرْ وَ اَرَهَبَ تَخِرُّ وَ لَا تَمَازِحْ فَتَحْتَقِرْ .

احسان کن تا غیر مشکور نباشی حازم و دوراندیش باش تا در حذر نیفتی کثیر المزاح مشو تا در نظرها حقیر نشوی.

إِلْزَمِ الصَّدْقَ وَ اِنْ خِفْتَ ضَرَّهُ فَإِنَّهُ خَيْرٌ مِنَ الْكَذِبِ الْمَرْجُو نَفْعِهِ ، اَسْتَرِ الْعَوْرَةَ مَا اسْتَطَعْتَ يَسْتُرِ اللَّهُ مِنْكَ مَا تُحِبُّ سِتْرَهُ.

بپوشان برهنگانرا چندانکه استطاعت داری تا بپوشاند خداوند از تو چیز را

که دوست داری پوشیده باشد.

اَعْتَمِمْ صَنَائِعَ الْإِحْسَانِ وَازْعَ ذَمِّمِ الْإِخْوَانَ ، أَشْعِرْ قَلْبَكَ التَّقْوَى وَخَالَفَ أَهْوَى تَغْلِبَ الشَّيْطَانَ ، أَطْرَحْ عَنْكَ وَارِدَاتِ الْهَمُورِمِ بِعَرَائِمِ الصَّبْرِ
وَ حُسْنِ الْيَقِينِ ، أَحْبِبْ فِي اللَّهِ مِنْ يَجَاهِدَكَ عَلَى إِصْلَاحِ الدِّينِ وَيَكْسِبُكَ حُسْنَ الْيَقِينِ ، اتَّقِ اللَّهَ بَغْضِ التَّقَى وَإِنْ قَلَّ وَاجْعَلْ بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ
سِتْرًا وَإِنْ رَقَّ ، إِزِمِ الْحَقَّ يُنْزِلُكَ مَنَازِلَ أَهْلِ الْحَقِّ يَوْمَ لَا تُقْضَى إِلَّا بِالْحَقِّ .

ملازمت کن حق را تا فرود آرد ترا در منازل اهل حق در روزی که حکم کرده نمیشود الا بحق .

إِزْهَدْ فِي الدُّنْيَا يُبْصِرَكَ اللَّهُ عُيُوبَهَا وَلَا تَغْفُلْ فَلَسْتَ بِمَغْفُولٍ عَنْكَ ، اكْظِمِ إِلَيَّ عِنْدَ الْغَضَبِ وَتَجَاوَزْ مَعَ الدَّوْلَةِ تَكُنْ لَكَ الْعَاقِبَةُ .

در هم شکن خشم را هنگام غضب و در گذر با دولتی که از بهر تو در عاقبت امر بجای ماند.

أَقَلَّ الْعَثْرَةَ ، وَادْرَأِ الْحَدَّ وَتَجَاوَزْ عَمَّا يُصَدِّحُ لَكَ بِهِ ، إِحْتَجِبْ عَنِ الْغَضَبِ بِالْحِلْمِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْوَهْمِ بِالْفَهْمِ ، إِمْلِكْ هَوَاكَ وَشُحَّ بِنَفْسِكَ
عَمَّا لَا يَحِلُّ لَكَ فَإِنَّ الشَّخَّ بِالنَّفْسِ حَقِيقَةُ الْكَرَمِ .

مالک شو هوا و هوس خود را و بخیل شو در حق نفس خود از چیزی که مباح نیست از برای تو زیرا که ، بخل در حق نفس حقیقت کرم است.

ص: 355

أَعْطِ النَّاسَ مِنْ عَفْوِكَ وَصَهْفِكَ مِثْلَ الَّذِي تُحِبُّ أَنْ يُعْطِيَكَ اللَّهُ سَهْبَانَهُ وَتَعْلَى عَفْوُ وَلَا تَتَّكِرْ ، أَكْرَمَ دُودِكَ وَاصْفَحْ عَنْ عَدُوِّكَ يَتِمُّ لَكَ
الْفَضْلُ ، إِرْتَدَ لِنَفْسِكَ قَبْلَ نَزُولِكَ وَوَطِئَ الْمُنْزِلَ قَبْلَ حُلُولِكَ اتَّقِ اللَّهَ بِطَاعَتِهِ وَأَطِعِ اللَّهَ بِتَقْوَاهُ ، إِصْحَبِ الْخُلُوةَ بِالذِّكْرِ وَاصْبَحْ النَّعْمَ
بِالشُّكْرِ ، أَكْثَرَ النَّظَرِ إِلَى مَنْ فَضَّلْتَ عَلَيْهِ فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ أَبْوَابِ الشُّكْرِ .

فراوان نگران باش بجانب کسی که خداوندت بر او فضیلت دادچه ازینمعنی غافل نشدن بای از ابواب شکر است

إِحْتَمَلْ مَا يُمِرُّ عَلَيْكَ فَإِنَّ الْإِحْتِمَالَ سَتَرَ الْعُيُوبِ وَإِنْ الْعَاقِلُ نَصَفَهُ احْتِمَالٍ وَنَصَّهْهُ تَغَافُلًا ، إِبْدَاءً بِالْعَطِيَّةِ مِنْ يَسْئَلُكَ وَابْتِدَاءً مَعْرُوفِكَ وَإِيَّاكَ
أَنْ تَرُدَّ السُّئَالَ ، اجْعَلْ زَمَانَ رِخَانِكَ عِدَّةَ أَيَّامٍ بِلَانِكَ ، أَنْصُرِ اللَّهَ بِقَلْبِكَ وَيَدِكَ وَلِسَانِكَ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ تَكَفَّلَ بِنَصْرِهِ مَنْ يَنْصُرُهُ .

نصرت کن خدایرا بدل ودست و زبان چه خداوند نصرت کند کسی را که نصرت میکند اورا .

أَطْلُ يَدَكَ فِي مُكَافَاةٍ مَنْ أَحْسَنَ إِلَيْكَ فَإِنَّ لَمْ تَقْدِرْ فَلَا أَقْلَ مِنْ أَنْ تَشْكُرَ ، أَبْذُلْ مَالَكَ فِي الْحَقُوقِ وَوَأَسِ الصَّدِيقِ فَإِنَّ السَّخَاءَ بِالْحُرِّ أَخْلَقُ ،
الْجِيءَ نَفْسَكَ فِي الْأُمُورِ كُلِّهَا إِلَى إِلَهِكَ فَإِنَّكَ تُلْجِئُهَا إِلَى

ص: 356

پناهنده دار نفس خود را در كل امور بخداوند زيرا كه پناه ميدهي او را بمعقلي متين و حصني حصين .

أَحْيِ قَلْبَكَ بِالْمَوْعِظَةِ وَ أَمْتُهُ بِالزَّهَادَةِ وَ قُوَّهُ بِالْيَقِينِ وَ ذَلَّلُهُ بِذِكْرِ الْمَوْتِ .

زنده كن قلب خود را به پندار و اندرز و بميران بزهدات و عبادت و نيرومند كن بيقين و ذليل كن بذكر مرگ.

وَ قَرِّزُهُ بِالْقِنَاعَةِ وَ بَصِّرُهُ فَجَائِعِ الدُّنْيَا ، أَوْ حَرَسَ مَنْزِلَتِكَ عِنْدَ سُلْطَانِكَ وَ الْحَذَرَ أَنْ يَحْطِكَ عَنْهَا التَّهَائُونِ عَنْ حَفِظَ مَا رَقَاكَ إِلَيْهِ ، إِصْحَابَ مَنْ لَا تَرَاهُ إِلَّا وَ كَأَنَّهُ لَا غِنَاءَ بِهِ عَنْكَ وَ إِنْ أَسَأْتَ إِلَيْهِ أَحْسَنَ إِلَيْكَ وَ كَأَنَّهُ الْمُسِيءُ ، إِزْهَدْ فِي الدُّنْيَا وَ أَعَزَّزْ عَنْهَا وَ إِيَّاكَ أَنْ يَنْزِلَ بِكَ الْمَوْتُ وَ أَنْتَ تَحِدُّ فِي طَلِبِهَا فَتَشْفَى ، أَنْصِفِ النَّاسَ مِنْ نَفْسِكَ وَ أَهْلِكَ وَ خَاصَّتِكَ وَ مَنْ لَكَ فِيهِ هَوِيٌّ وَ أَعْدِلْ فِي الْعَدْوِ وَ آتِرِ الصَّدِيقِ أَطْعِ اللّٰهَ فِي جَمِيعِ أُمُورِكَ فَإِنَّ طَاعَةَ اللّٰهِ فَاضِلَةٌ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَ الْزِمِ الْوَرَعَ ، اسْتَفْرَغْ جُهْدَكَ لِمَعَايِكَ يَصْلِحْ مَثْوَاكَ وَ لَا تَبِعْ آخِرَتَكَ بِدُنْيَاكَ ، اسْتَصْلِحْ كُلَّ نِعْمَةٍ أَنْعَمَهَا اللّٰهُ عَلَيْكَ وَ لَا تُضَيِّعْ نِعْمَةً مِنْ نِعَمِ اللّٰهِ عِنْدَكَ .

اصلاح كن هر نعمتی از نعمای خدا را بشكر و انفاق و ضايع مگذار حق

هیچ نعمتی از نعمای خدای را در نزد خود .

اجْتَنَبَ مُصَاحَبَةَ الْكَذَّابِ فَإِنْ اضْطُرِرْتُ إِلَيْهِ فَلَا تَصَدِّقْهُ وَلَا تُعَلِّمُهُ أَنَّكَ تُكذِّبُهُ فَإِنَّهُ يَنْتَقِلُ عَنْ وَدَّكَ وَلَا يَنْتَقِلُ عَنْ طَبَعِهِ ، إِفْعَلِ الْخَيْرِ وَلَا تَفْعَلِ الشَّرَّ فِيرِ مِنَ الْخَيْرِ مَنْ يَفْعَلُهُ وَشَرُّ مِنَ الشَّرِّ مَنْ يَأْتِيهِ وَيَفْعَلُهُ ، أَكْرَمُ نَفْسِكَ عَنْ كُلِّ دِينِيَّةٍ وَإِنْ سَافَقْتَكَ إِلَى الرَّغَائِبِ فَإِنَّكَ لَنْ تَعْتَاضَ عَمَّا تَبَدَّلَ مِنْ نَفْسِكَ عَوْضًا .

بزرگوار کن نفس خود را از هر دنائت اگر چه راند ترا ودلالت کند بسوی نفایس اشیاء چه عوض داده نمیشوی بجیزی که برابر باشد با آنچه از نفس خود بذل کرده باشی .

اجْعَلْ مِنْ نَفْسِكَ عَلَى نَفْسِكَ رَقِيبًا وَاجْعَلْ لِأَخْرَتِكَ مِنْ دُنْيَاكَ نَصِيبًا ، اجْعَلْ لِكُلِّ إِنْسَانٍ مِنْ خَدَمِكَ عَمَلًا تَأْخُذُهُ بِهِ فَإِنَّ ذَلِكَ أُخْرَى أَنْ لَا يَتَوَاكَلُوا فِي خَدَمَتِكَ ، اِمْتَعِ نَفْسَكَ مِنَ الشَّهَوَاتِ تَسَلَّمْ مِنَ الْآفَاتِ أَطْعِ اللَّهَ فِي كُلِّ حَالٍ وَلَا تَخُلْ قَلْبَكَ مِنْ خَوْفِهِ وَرَجَائِهِ طَرْفَةَ عَيْنٍ وَالزَّمِ الْإِسْتِغْفَارَ .

اطاعت کن خدایرا در هر حال و خالی مگذار قلب خود را يك طرفه عین از خوف ورجا و از استغفار دست باز مدار

أَعْطِ مَا تُعْطِيهِ مَعْجَلًا مَهْلًا وَإِذَا مُنِعْتَ فَلْيَكُنْ فِي إِجْمَالٍ وَإِعْدَارٍ ، اِلْزِمِ الصَّمْتَ يَلْزِمُكَ النَّجَاةُ وَالسَّلَامَةُ وَالزَّمِ الرِّضَى يَلْزِمُكَ الْإِعْنِي

ص: 358

وَ الْكِرَامَةِ ، أَخْرَجَ مِنْ مَالِكَ الْحَقُوقِ وَ أَشْرَكَ فِيهِ الصَّدِيقُ وَ لِيَكُنْ كَلَامَكَ فِي تَقْدِيرِ وَ صَمْتِكَ فِي تَفْكِيرِ تَأْمَنُ الْمَلَامَةِ وَ النَّدَامَةَ .

حقوق شرعی را از مال خود فرو گذار و صدیق را در اموال خود شریک میدار و چون سخن کنی از رضای بقضا و قدر میگو و چون خاموش شوی تفکر از آلاء الله میفرما تا از ملامت و ندامت ایمن باشی .

إِصْحَبِ النَّاسَ بِمَا تُحِبُّ أَنْ يَصْحَبُوكَ تَأْمَنُهُمْ وَ يَأْمَنُوكَ ، إِخْتَرِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ جَدِيدَهُ وَ مِنَ الْإِخْوَانِ أَقْدَمُهُمْ ، اصْبِرْ عَلَى مَصْنَعِ مَرَاةِ الْحَقِّ وَ إِيَّاكَ أَنْ تَنْخَدِعَ لِحَلَاوَةِ الْبَاطِلِ .

شکیبائی کن بر سختی مرارت حق و بپرهیز از فریفتگی شیرینی باطل .

إِجْعَلْ شَكْوَاكَ إِلَى مَنْ يَقْدِرُ عَلَى غِنَاكَ ، إِزْمِ السُّكُوتِ وَ اصْبِرْ مَقْتِنًا بِأَيْسَرِ الْقُوْتِ ، أَطْعِ مَنْ فَوْقَكَ بِطَعْمِكَ مِنْ دُونِكَ ، أَصْلِحْ سِرِيرَتَكَ يُصْلِحْ اللَّهُ عَلَانِيَتَكَ ، اسْتَكْثِرْ مِنَ الْمَحَامِدِ فَإِنَّ الْمَذَامَ قُلٌّ مَنْ يَنْجُو مِنْهَا ، إِزْمِ نَفْسَكَ عَلَى الْفَضَائِلِ فَإِنَّ الرِّذَائِلَ أَنْتَ مَطْبُوعٌ عَلَيْهَا .

ص: 359

الفصل الرابع: فيما ورد من حكم امير المؤمنين على عليه السلام في حرف الالف بلفظ الامر في خطاب الجمع

وهو مائة وأربعة عشر حكمة

فمن ذلك قوله عليه السلام:

إِتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِنْ قُلْتُمْ سَمِعَ وَإِنْ أَصْمَرْتُمْ عَلِمَ .

بترسید از خدای آنچنانی که اگر بگوئید میشنود و اگر در خاطر بگذرانید میداند .

احْتَرِسُوا مِنْ سَوْرَةِ الْغَضَبِ وَاعْبُدُوا لَهُ عِدَّةً تُجَاهِدُونَ بِهَا فِي الْكُظْمِ وَالْحِلْمِ ، أُخْرِجُوا الدُّنْيَا عَنْ قُلُوبِكُمْ قَبْلَ أَنْ تَخْرُجَ مِنْهَا أَجْسَامُكُمْ فَفِيهَا إِحْتِرْمَتُمْ وَلِغَيْرِهَا خَلَقْتُمْ ، إِلْزَمُوا الْحَقَّ تَلْزَمَكُمُ النَّجَاةُ .

بیرون کنید حب دنیا را از دل از آن پیش که بیرون شود اجسام شما از دنیا چه دنیا جای سکون شما نیست بلکه از برای سرای دیگر خلق شدید و ملازمت کنید حق را تا ملازمت کند شمارا نجات .

أَخْلِصُوا إِذَا عَمِلْتُمْ ، اَعْمَلُوا إِذَا عَلَّمْتُمْ ، أَشْعَلُوا أَنْفُسَكُمْ بِالطَّاعَةِ وَالسِّيِّئَاتِ بِالذِّكْرِ وَقُلُوبَكُمْ بِالرِّضَا فِيمَا أَحْبَبْتُمْ وَكَرِهْتُمْ ، أَقِيلُوا ذَوِي الْعَثَرَاتِ عَثَرَاتِهِمْ فَمَا يَعْتُرُ مِنْهُمْ عَائِرٌ إِلَّا وَيدالله تَرْفَعُهُ ، أَحْسِنُوا تِلَاوَةَ الْقُرْآنِ إِنَّهُ أَنْفَعُ مِنَ الْقَصَصِ وَاسْتَشْفُوا بِهِ فَإِنَّهُ شِفَاءُ الصُّدُورِ إِقْتَدُوا بِهَدْيِ نَبِيِّكُمْ إِنَّهُ أَصْدَقُ الْهُدَى وَاسْتَنُوا بِسُنَّتِهِ فَإِنَّهُ

ص: 360

پیروی کنید بهدایت پیغمبر خود و آن بهترین هدایتست و طریقت او جوئید که آن بهتر طریقت است .

إِقْنَعُوا بِالْقَلِيلِ مِنْ دُنْيَاكُمْ مَعَ سَلَامَةِ دِينِكُمْ فَإِنَّ الْمَوْتِ أَلْبَلَّغَتْ الْيَسِيرَةَ مِنَ الدُّنْيَا تَقْنَعَهُ ، اسْتَعِدُّوا لِلْمَوْتِ فَقَدْ أَظْلَكُمْ ، أَسْمِعُوا دَعْوَةَ الْمُؤْمِنِ إِذَا نَكَمَ قَبْلَ أَنْ يُدْعَى بِكُمْ .

گوش فرا دارید دعوت مؤمن را و بفریاد او برسید از آن پیش که شما را باعانت ایشان بخوانند .

إِرْفُضُوا هَذِهِ الدُّنْيَا فَإِنَّهَا دَمِيمَةٌ فَقَدْ رَفَضَتْ مَنْ كَانَ أَشْغَفَ بِهَا مِنْكُمْ ، إِقْوَا دَعْوَةَ الْمَظْلُومِ فَإِنَّهُ يُسْأَلُ اللَّهَ حَقَّهُ وَاللَّهُ سُبْحَانَهُ أَكْرَمُ أَنْ يَسْتَلَّ حَقًّا إِلَّا أَجَابَ .

پرهیزید از دعوت مظلوم چه او خدایرا در احقاق حق خویش میخواند و خداوند بزرگتر از آنست که کس او را بحق بخواند و اجابت نفرماید .

إِتَّقُوا ظُنُونَ الْمُؤْمِنِينَ فَإِنَّ اللَّهَ أَجْرَى الْحَقِّ عَلَى السَّيِّئَاتِهِمْ ، أَقْمِعُوا نَوَاجِمَ الْفَخْرِ ، اقْدَعُوا طَوَالِحَ الْكِبَرِ ، ارْغَبُوا فِيَمَا وَعَدَ اللَّهُ الْمُتَّقِينَ فَإِنَّ أَصْدَقَ الْوَعْدِ مِيعَادِهِ .

رغبت کنید در چیزی که خداوند وعده کرده است پرهیزکارانرا چه صادق تر کس در وفای وعده خداوند است .

بِاعْمَلُوا لِيَوْمٍ تَدْخُرُ فِيهِ الدَّخَائِرُ وَتُبْلَى فِيهِ السَّرَائِرُ ، اذْكُرُوا هَادِمِ اللَّذَاتِ وَ مُنْعَصِ الشَّهَوَاتِ وَ دَاعِيِ الشَّتَاتِ ، اذْكُرُوا مَفْرَقِ الْجَمَاعَاتِ وَ مُبَاعِدِ الْأُمْنِيَّاتِ وَ مَدَنِيِ الْمَنِيَّاتِ وَ الْمُؤَدِّنِ بِالْبَيْنِ وَ الشَّتَاتِ ، ارفضوا هَذِهِ الدُّنْيَا التَّارِكَةَ وَ إِن لَّمْ تُحِبُّوا تَرْكَهَا وَ الْمَبْلِيَةَ أَجْسَادِكُمْ عَلَى مَحَبَّتِكُمُ التَّجْدِيدِهَا.

دور دارید از خویش این دنیا را که دست باز دارد شمارا و حال آنکه دوست میدارید که شمارا وانگدارد و کهنه و نابود سازد اجساد شمارا حال آنکه دوست دارید که تازه و بارونق باشد.

اِحْتَرِسُوا مِنْ سُورَةِ الْجَهْلِ وَ الْحِقْدِ وَ الْعُصْبِ وَ الْحَسَدِ وَ اَعْدُوا لِكُلِّ شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ عِدَّةً تُجَاهِدُونَهُ بِهَا مِنَ الْفِكْرِ فِي الْعَاقِبَةِ وَ مَنَعَ الرَّذِيلَةَ وَ طَلَبِ الْفُضِيلَةِ وَ صَالِحِ الْآخِرَةِ وَ لُزُومِ الْحُلْمِ ، اعْجَبُوا لِهَذَا الْإِنْسَانِ يَنْظُرُ بِشَحْمٍ وَيَتَكَلَّمُ بِالْحَمِّ وَيَسْمَعُ بِعَظْمٍ وَيَتَنَفَّسُ مِنْ حَرَمٍ

عجب دارید از این انسان که نگران میشود به پیه و سخن میکند بگوشت و میشنود باستخوان و تنفس میکند بپرده که در میان منخرین است .

إِتَّقُوا غُرُورَ الدُّنْيَا فَإِنَّهَا تَسْتَرْجِعُ أَبَدًا مَا خُدَعَتْهُ بِهِ مِنَ الْمُحَاسِنِ وَ تُزْعِجُ الْمُطْمَئِنِّ إِلَيْهَا وَ الْقَاطِنِ ، ائْتَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ أَمَرُوا بِهِ وَ تَنَاهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ انْهَوْا عَنْهُ ، اِنْسْتَعِيدُوا بِاللَّهِ مِنْ سُكْرِ الْغِنَا فَإِنَّ لَهُ سُكْرَةَ بَعِيدَةِ الْإِفَاقَةِ .

پناه گیرید بخدا از مستی غنا دولتمندی که این مستی هرگز فرو نشیند و طریق هوشیاری نسپارد .

إِسْتَعِيدُوا بِاللَّهِ مِنْ لَوَاقِحِ الْكِبَرِ كَمَا تَسْتَعِيدُونَ مِنْ طَوَارِقِ الدَّهْرِ وَاسْتَعِدُوا لِلْمَجَاهِدَةِ حَسَبَ الطَّاقَةِ ، الْجُنُودِ إِلَى التَّقْوَى فَإِنَّهَا جَنَّةٌ مَنِيَعَةٌ مَنْ لَجَأَ إِلَيْهَا حَصْنَتُهُ وَ مَنْ اعْتَصَمَ بِهَا عَصَمَتْهُ .

پناه جوئید بپرهیز کاری زیرا که سپریست محکم بدفع بلیات کسی که پناه جست بدان ایمن دارد او را و کسی که بدان اعتصام جست نگاهداری کند او را .

إِعْتَصِمُوا بِتَقْوَى اللَّهِ فَإِنَّ لَهُ حَبْلًا وَثِيقًا عَزُوتُهُ وَمَعْتَقلاً مَنِيعاً ذُرُوتُهُ اتَّقُوا اللَّهَ تَقِيهِ مَنْ سَمِعَ فَخَشَعَ وَافْتَرَفَ فَاعْتَرَفَ وَ عَلِمَ فَأَحْسَنَ .

بترسید از خدا ترسیدن کسی که می شنود و خاشع میشود و گناه خود را بنظر در می آورد و اعتراف میکند و میدانند و میترسد و حذر میکند و باصلاح عمل پیشی میگیرد و کار میکند [و نیکو کار میکند]

اتَّقُوا اللَّهَ تَقِيَةً مَنْ دُعِيَ فَأَجَابَ وَ ثَابَ وَ أَنَابَ وَ حُذِرَ فَحَذِرَ وَ عُيِّرَ فَاعْتَبَرَ ، اَعْمَلُوا مِنْ غَيْرِ رِثَاءٍ وَ اَلِاسْمَعَةَ فَإِنَّهُ مَنْ يَعْمَلْ لغيرِ اللَّهِ يَكِلْهُ اللَّهُ إِلَى مَنْ عَمِلَ لَهُ .

کار کنید بدون ریا و سمعه زیرا که هر که کار کند از برای غیر خدا و امیدگردد خداوند او را بسوی کسی که کار از برای او کند.

اغْتَنِمُوا الشُّكْرَ فَأَدْنَى نَفْعِهِ الزِّيَادَةُ ، اَطْلُبُوا الْعِلْمَ تَشَدُّوا ، اَعْمَلُوا بِالْعِلْمِ تَسْعُدُوا بِهِ ، اسْتَنْزِلُوا الرِّزْقَ بِالصَّدَقَةِ ، اسْمَحُوا إِذَا سَأَلْتُمْ

إِمْلِكُوا أَنْفُسَكُمْ بِدَوَامِ جِهَادِهَا ، اسْمَعُوا مِنْ رَبَانِيكُمْ وَأَحْضِرُوا قُلُوبَكُمْ وَاسْمَعُوا إِنَّ هَتَفَ بَكُمْ ، إِقْبَلُوا النَّصِيحَةَ مِمَّنْ أَهْدَاهَا إِلَيْكُمْ وَأَعْقِلُوهَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ ، اتَّعَطُوا بِمَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ قَبْلَ أَنْ يَتَّعِظَ بِكُمْ مَنْ بَعْدَكُمْ ، أَسْهَرُوا عَيْونَكُمْ وَصَدَّ مَرُّوا بِطُونَكُمْ وَخُذُوا مِنْ أَجْسَادِكُمْ تَجُودُوا بِهَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ ، اِلْزَمُوا الرِّضَا وَاصْبِرُوا عَلَى الْبَلَاءِ وَلَا تُحَرِّكُوا بَأَيْدِيكُمْ سُيُوفَكُمْ وَهُوَ السِّتْرُ وَأَفِيضُوا فِي ذِكْرِ اللَّهِ فَإِنَّهُ أَحْسَنُ الذِّكْرِ .

ملازمت کنید رضای بقضارا و صبر کنید بر بلا- و مگردانید شمشیرهای خود را بدست خود یعنی به یهوده سخن مکنید و مسلم دارید زبانهای خود را بذكر خدا که بهترین ذکر یاد خداوند است.

إِجْعَلُوا كُلَّ رَجَائِكُمْ لِلَّهِ وَلَا تَرْجُوا أَحَدًا سِوَاهُ فَإِنَّهُ مَارِجًا أَحَدٌ غَيْرَ اللَّهِ الْإِخَابِ ، انْسَجِبُوا لِأَنْبِيَاءِ اللَّهِ وَ سَلِّمُوا لِأَمْرِهِمْ وَاعْمَلُوا بِطَاعَتِهِمْ تَدْخُلُوا فِي شَفَاعَتِهِمْ ، انْتَهَزُوا فُرْصَ الْخَيْرِ فَإِنَّهَا تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ ، اسْتَحْيُوا مِنَ الْفِرَارِ فَإِنَّهُ عَارٌ فِي الْأَعْقَابِ وَ نَارٌ يَوْمَ الْحِسَابِ .

حیا کنید از گریختن در روز جهاد چه از برای فرزندان و بازماندگان شما عار است و جزای شما در روز حساب نار است.

اَكْذِبُوا أَمْالَكُمْ وَ اغْتَنِمُوا آجَالَكُمْ بِأَحْسَنِ أَعْمَالِكُمْ وَ بَادِرُوا مُبَادِرَةَ أُولِي النُّهْيِ وَ الْأَلْبَابِ ، اذْكُرُوا عِنْدَ الْمَعَاصِي ذَهَابَ اللَّذَاتِ

وَبَقَاءِ التَّبَعَاتِ ، أَهْجُرُوا الشَّهَوَاتِ فَإِنَّهَا تَقُودُكُمْ إِلَى رُكُوبِ الذُّنُوبِ وَالتَّهْجُمِ إِلَى السَّيِّئَاتِ ، اسْتَحِقُّوا مَا أَعَدَّ اللَّهُ لَكُمْ بِالتَّجَرُّ لِبِدْقِ مِيعَادِهِ وَ
الْحَذَرِ مِنْ هَوْلِ مَعَادِهِ .

استحقاق پیدا کنید از برای چیزی که خدا مهیا کرده است از برای شما در وفای بمیعاد و حفظ در معاد .

إِعْظُوا بِالصَّبْرِ (1) وَاعْتَبِرُوا بِالْعَبْرِ وَانْتَفِعُوا بِالنُّدْرِ ، امْتَأْخُوا مِنْ صَفْوِ عَيْنٍ قَدْ رُوِّقَتْ مِنَ الْكَدْرِ ، اسْعُوا فِي فَكَاكِ رِقَابِكُمْ قَبْلَ أَنْ تُغْلَقَ رَهَائِنُهَا ،
أَحْسِدُوا جِوَارَ نِعَمِ الدُّنْيَا بِالشُّكْرِ لِمَنْ دَلَّكُمْ عَلَيْهَا ، اسْتَمُوا نِعَمَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ عَلَى طَاعَتِهِ وَالمُحَافَظَةِ عَلَى مَا اسْتَحْفَظَكُمْ مِنْ كِتَابِهِ ،
إِتَّقُوا شِرَارَ النِّسَاءِ وَكُونُوا مِنْ خِيَارِهِنَّ عَلَى حَذَرٍ .

بپرهیزید از زنان بد واز خوب ایشان بر حذر باشید .

إِتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَالسَّعْوَاءِ فِي مَرَضَاتِهِ ، إِتَّقُوا الْبَغْيَ فَإِنَّهُ يَسْلُبُ النِّعَمَ وَيَجْلِبُ النِّقَمَ وَيُوجِبُ الْغَيْرَ .

بپرهیزید از سر کشی و طغیان که بر میکند نعمت را میکشاند نعمت را وواجب میکند تغییر حال را .

إِتَّقُوا مَعَاصِيَ اللَّهِ فِي الْخَلَوَاتِ فَإِنَّ الشَّاهِدَ وَالْحَاكِمَ ، ابْعُدُوا عَنِ الظُّلْمِ فَإِنَّهُ أَعْظَمُ الْجَرَائِمِ وَأكْبَرُ المَآثِمِ ، أَحْيُوا المَعْرُوفَ بِإِمَاتَتِهِ فَإِنَّ المِئْتَةَ
تَهْدِمُ الصَّنِيعَةَ ، إِغْلِبُوا الْجَزَعَ بِالصَّبْرِ فَإِنَّ الْجَزَعَ مُحِبُّ الأَجْرِ

ص: 365

غلبه كنيد بر جزع بقوت شكيبائی زیرا كه جزع ساقط ميكنند اجر و ثواب را و بزرگ ميكنند مصيبت را .

أَقْبَلُوا عَلَى مَنْ أَقْبَلَتْ عَلَيْهِ الدُّنْيَا فَانِهِ أَجْدَرُ بِالْغَيْبِيِّ ، إِلْزَمُوا الْجَمَاعَةَ ، اجْتَنِبُوا الْفُرْقَةَ ، إِطْرَحُوا سُوءَ الظَّنِّ مِنْكُمْ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ نَهَى عَنْ ذَلِكَ ، أَيُّهَا النَّاسُ انظُرُوا إِلَى الدُّنْيَا نَظَرَ الرَّاهِدِينَ فِيهَا مَا أَلْمَأَقَتِينَ لَهَا فَمَا خُلِقَ امْرءٌ عَبْتًا فَيَلْهُوَ وَلَا أَمِهْلُ سَدِي فَيَلْغُوَ وَمَا دُنْيَا الَّتِي تَزِينُهُ بِخَيْرٍ مِنَ الْآخِرَةِ الَّتِي فَجَّحَهَا سُوءُ النَّظَرِ إِلَيْهَا وَالْحَسْبِيسِ الَّذِي أَظْفَرَ بِهِ مِنَ الْآخِرَةِ عَلَى سُهْمَتِهِ ، إِعْتَبَرُوا وَانظُرُوا إِدْبَارَ مَا قَدْ أَذْبَرَ وَحُضُورَ مَا قَدْ حَضَرَ

فَكَأَنَّ مَا هُوَ كَائِنٌ لَمْ يَكُنْ وَكَأَنَّ مَا هُوَ آتٍ قَدْ نَزَلَ ، انظُرُوا إِلَى الدُّنْيَا نَظَرَ الرَّاهِدِينَ فِيهَا فَإِنَّهَا وَاللَّهِ عَنْ قَلِيلٍ تُرِيْلُ الثَّأْوِي السَّاكِنِ وَتَفْجَعُ الْمُتْرَفَ الْأَمْنِ لَا يَرْجِعُ مَا تَوَلَّى عَنْهَا فَأَذْبَرَ وَلَا يَدْرِي مَا هُوَ آتٍ مِنْهَا فَيَنْتَظِرُ سُرُورَهَا مَشُوبٌ بِالْحُزْنِ فَأَخْرَجُ الْحَيَاةَ فِيهَا إِلَى الضَّعْفِ وَالْوَهْنِ فَلَا يَغْرَنُكُمْ كَثْرَةُ مَا يُعْجِبُكُمْ مِنْهَا قُلْتُ مَا يَصْحَبُكُمْ فِيهَا حَمُّ اللَّهِ عَبْدًا تَفَكَّرَ فَأَعْتَبَرَ وَاعْتَبَرَ فَأَصْبَرَ (1) إِدْبَارِ مَا قَدْ أَذْبَرَ وَحُضُورِ مَا قَدْ حَضَرَ وَكَأَنَّ

مَا هُوَ كَائِنٌ مِنَ الدُّنْيَا عَنْ قَلِيلٍ لَمْ يَكُنْ وَكَأَنَّ مَا هُوَ كَائِنٌ مِنَ الْآخِرَةِ لَمْ يَزَلْ وَكَأَنَّ مَا هُوَ آتٍ قَرِيبٌ

نظر کنید بسوی دنیا نظر آنان که ترك دنیا گفتند سوگند باخدای زود باشد که ساکنین دنیا زایل شوند و آمین در عشرت و کامرانی بنفجع آیند مراجعت نمیکند آنچه از دنیا پشت کرده و بر فنه و دانسته نمیشود آنچه ازین پس پیش می آید تا کس انتظار آن برد ، مرور دنیا آلوده بحزن و اندوه است و آخر زندگانی در دنیا موجب ضعف و سستی است شیفته نشوید بکثرت حطام دنیوی و اشیای نفیسه دنیا چه آنچه توانید بدست کرد اندک باشد خداوند رحمت کند بنده را که تفکر کند. پس عبرت گیرد و عبرت گیرد پس صبر کند در نگرستن آنچه از دنیا پشت کرده است و بر فته است و آنچه حاضر است چنان می پندار که آنچه از دنیا بجای باشد زود باشد که نماند و آنچه از آخرت بودنیست ابد خواهد بود و فانی نمیشود و آنچه آمدنی است زود باشد که در میرسد .

إِذْ عَلَّمْنَاكُمْ مِيتُونَ وَ مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ وَ مَوْقُوفُونَ عَلَىٰ أَعْمَالِكُمْ وَ مَجْزِيُونَ بِهَا وَ لَا تَعْرَتِكُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَانْهَارُوا بِالْبَلَاءِ مَحْفُوفَةٌ وَ بِالْعَنَاءِ مَعْرُوفَةٌ وَ بِالْغَدْرِ مَوْصُوفَةٌ وَ كُلُّ مَا فِيهَا إِلَىٰ زَوَالٍ وَ هِيَ بَيْنَ أَهْلِهَا دُولٌ وَ سِيَجَالٌ لَا تَدُومُ أَحْوَالُهَا وَ لَمْ يَسْلَمْ مِنْ شَرِّهَا نَزَالُهَا بَيْنَ أَهْلِهَا مِنْهَا فِي رَحَاءٍ وَ سُرُورٍ إِذَا هُمْ فِي بَلَاءٍ وَ غُرُورٍ ، أَحْوَالٌ مُخْتَلِفَةٌ وَ تَارَاتٌ مُتَصَرِّفَةٌ الْعَيْشُ فِيهَا مَذْمُومٌ وَ الرَّحَاءُ فِيهَا لَا يَدُومُ وَ إِنَّمَا أَهْلُهَا فِيهَا أَغْرَاضٌ مُسْتَهْدَفَةٌ فَرَمِيهِمْ سَهَامِهَا وَ تَقْصِمُهُمْ بِحَامِهَا وَ كُلُّ حَتْفَةٍ فِيهَا مَقْدُورٌ وَ حَظُّهُ مِنْهَا غَيْرَ مَوْفُورٍ .

ایها الناس بدانید که شما مردگانید و برانگیختگانید بعد از مرگ ایستادگانید

در موقف حساب و جزا داد گانید باعمال خود و فریفته نشوید بحیات دنیاچه دنیا دار نیست محفوف برنج و بلا و معروف بعذاب و عنا و موصوف بخدیعت و ابتلا و آنچه در دنیا است مشرف بزوال است و دنیا در میان اهل دنیا دست بدست می رود هر روز بکام کسی بر می آید بیک خصال نماند و از شرش کسی ایمن نباشد اهلش را در میان محنت و شادمانی مبتلای رنج و محنت کند احوالش گوناگون است و آثارش رنگارنگ زندگانی در دنیا نکوهیده است و راحت در آن ناپاینده همانا اهل دنیا نشانهای تیرند که میزند ایشانرا با تیرها و درهم می شکنند ایشانرا بدست مرگ همه کس در دنیا بدست مرگ اسیر است و بهره اش از دنیا یسیر .

اسَّ تَعِدُّوا لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ وَ تَزَلَّ وَلَهْوُهُ الْعُقُولُ وَ تَتَبَدَّلُ الْبَصَائِرُ ، انْتَقُوا بِاطِلُ الْأَمَلِ فَرَبَّ مُسْتَقْبِلَ يَوْمٍ لَيْسَ بِمُسْتَدْبِرٍ وَ مَغْبُوطٍ فِي أَوَّلِ لَيْلِهِ قَامَتْ عَلَيْهِ بَوَاكِبُهُ فِي آخِرِهِ ، اَعْمَلُوا وَ أَنْتُمْ فِي دَارِ الْفَنَاءِ وَ الصُّحُفُ مَنْشُورَةٌ وَ التَّوْبَةُ مَبْسُوطَةٌ وَ الْمَدِيرُ يُدْعَا وَ الْمُسِيءُ يَرْجَا قَبْلَ أَنْ يُحْمَدَ الْعَمَلُ وَ يَنْقَطِعَ الْمَهْلُ وَ تَنْقَضِيَ الْمُدَّةُ وَ يَسُدُّ بَابَ التَّوْبَةِ ، امْخَضُوا الرَّأْيَ مَخْضَ السَّقَاءِ يَنْتِجُ سَدِيدِ الْأَرَاءِ ، اتَّهَمُوا عُقُولَهُمْ فَإِنَّ مِنَ التَّقَةِ بِهَا يَكُونُ الْخَطَأُ ، أَحْسِنُوا صُحْبَةَ النِّعَمِ قَبْلَ فِرَاقِهَا فَإِنَّهَا تَزُولُ وَ تُشَدُّ عَلَى صَاحِبِهَا بِمَا عَمِلَ فِيهَا .

پاداش کنید مصاحبت نعم را بشکر و انفاق و دیگر خیرات و میرات از آن پیش که از شما جدا شود زیرا که نعمتها زایل شوند و شهادت دهند که صاحب ما با ما چگونه کار کرد.

أَجْمَلُوا فِي الْخِطَابِ تَسْمَعُوا جَمِيلِ الثَّوَابِ ، اضْرِبُوا بَعْضَ الرَّأْيِ بِبَعْضٍ يَتَوَلَّدُ مِنْهُ الصَّوَابُ .

عقول خود را بحکم مشورت برهم زنیید و ازینجمله نتیجه صواب بگیریید .

اعْرِفُوا الْحَقَّ لِمَنْ عَرَفَهُ صَاحِبٌ غَيْرٌ كَانَ أَوْ كَبِيرًا وَضَعِيفًا كَانَ أَوْ رَفِيعًا ، اتَّقُوا الْأَمَالَ فَكَمْ مِنْ مُؤْمِلٍ يَوْمَ لَمْ يُدْرِكْهُ وَبَانِي بِنَاءٍ لَمْ يَسْكُنْهُ وَجَامِعَ مَالٍ لَمْ يَأْكُلْهُ وَلَعَلَّهُ مِنْ بَاطِلٍ جَمَعَهُ وَ مِنْ حَقٍّ مِنْهُ أَصَابَهُ حَرَامًا وَ اِحْتَمَلَ بِهِ أَثَامًا .

بپرهیزید از طول امل چه بسیار آرزومند روزیکه ادراک نکند آرزو را و بانی بنائی که در آن بنا ساکن نشود و جمع کننده مالی که انمال را نخورد و باشد که بر طریق باطل رود و از طریق حرام چیزی بدست کند و گناهی گران بر گردن نهد...

انظروا إلى الدنيا نظر الزاهدين فيها المصادفين عنها ، اعرضوا عن كل عمل غني عنه واشغلوا أنفسكم من أمر الآخرة بما لا بد لكم منه ، احترسوا من سورة الإطراء والمدح فإن لها ربحاً خبيثاً في القلب .

حفظ کنید خود را از گوش فرا داشتن بمبالغه مدح و ثنای خود که قلب را بشورانند بخیالات خبیثه .

إعملوا و العمل يُنفع و الدعاء يُسمع و التوبة ترفع .

کار بعبادت کنید که سودمند باشد و خدایرا بخوانید که مسموع شود و توبت و انابت پیش گیرید که مقبول

اتَّبِعُوا النُّورَ الَّذِي لَا يَطْفِي وَالْوَجْهَ الَّذِي لَا يَبْلَى وَاسْلَمُوا لِأَمْرِهِ فَإِنَّكُمْ لَنْ تَضِلُّوا مَعَ التَّسْلِيمِ ، الزُّمُوا الصَّبْرَ فَإِنَّهُ دِعَامَةُ الْإِيمَانِ وَ مَلَكَ الْأُمُورِ ،
الصدقوا في أقوالكم و الخالصوا في أعمالكم و تزكوا بالورع ، استصحبوا من شدة حلة واعظ متعظ و أقبلوا نصيحة ناصح متيقظ و قفوا عند ما
أفادكم من التعليم ، إهربوا من الدنيا و أصرروا قلوبكم عنها فإنها سجن المؤمن حظه فيها قليل و عقله بها عليل و ناظره فيها كليل .

بگریزید از دنیا و بازگردانید دل‌های خود را از دنیا چه دنیا زندان مؤمن است بهره او در دنیا قلیل است و عقلش در دنیا علیل و چشمش در
زخارف دنیا کلیل .

اعقلوا الخبر إذا سمعتموه عقل رعاية لا عقل رواية فإن رواة العلم كثير و رعاته قليل ، و البغي فإنه يسلب النعم و يجلب النقم ، اتقوا الحرص
فإن مصاحبه رهين ذل و عناء ، اطلبوا العلم تعرفوا به و اعملوا به تكونوا من أهله .

طلب کنید علم را تا معروف شوید. بعلم و عمل کنید بعلم و بباشید از اهل علم .

افعلوا الخير ما استطعتم فخير من الخير فاعله ، اجتنبو الشرفان شراً من الشر فاعله استديموا الذكر فإنه ينيير القلوب و هو افضل العباد ،
اكدبوا أما لكم و اغتتموا آجالكم بأحسن أعمالكم و بادروا مبادرة أولى النهي و الألباب .

تکذیب کنید آمال خود را و مغتنم بشمارید آجال خود را بهترین اعمال خود و پیشی گیرید پیشی گرفتن صاحبان عقل و هوش .

اَكْتَسَبُوا الْعِلْمَ يَكْسِبِكُمُ الْجَاهُ ، اَكْثَرُوا ذِكْرَ اللَّهِ إِذَا دَخَلْتُمُ الْأَسْوَاقَ عِنْدَ اشْتِعَالِ النَّاسِ فَإِنَّهُ كَفَّارَةٌ لِلذُّنُوبِ وَزِيَادَةٌ فِي الْحِسَابِ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْغَافِلِينَ ، اِلْزَمُوا الصَّدَقَ فَإِنَّهُ مَنْجَاةٌ وَارْغَبُوا فِي مَا عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَاطْلُبُوا طَاعَتَهُ وَاصْبِرُوا عَلَيْهَا فَمَا أَفْبَحَ بِالْمُؤْمِنِ أَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ وَهُوَ مَهْوُوكَ السَّنَنِ ، اِكْثَرُوا الْإِسْتِغْفَارَ تَجَلَّبُوا الرِّزْقَ .

بسیار کنید استغفار را و طلب رزق و روزی فرمائید .

إِنْتَظَرُوا الْفَرَجَ وَلَا تَيْسُوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ فَإِنْ أَحَبَّ الْأَعْمَالُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِنْتَظَارَ الْفَرَجِ مَا دَاوَمَ عَلَيْهِ الْمُؤْمِنُ ، اَكْثَرُوا ذِكْرَ الْمَوْتِ وَ يَوْمَ خُرُوجِكُمْ مِنَ الْقُبُورِ وَ قِيَامِكُمْ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يَهْوَنَ عَلَيْكُمُ الْمَصَائِبُ .

بسیار یاد مرگی کنید و یاد بیرون شدن از قبور و ایستادن در نزد خداوند برای حساب تا آسان شود بر شما سختیهای مصایب .

اصْطَنِعُوا الْمَعْرُوفَ بِمَا قَدَرْتُمْ عَلَى اصْطِنَاعِهِ فَإِنَّهُ بَقِيَّ مَصَارِعِ السَّوْءِ أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ فَإِنَّ الْمُنْفِقَ بِمَنْزِلَةِ الْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَمَنْ أَيْقَنَ بِالْخَافِ سَخَتْ نَفْسُهُ بِالتَّفَقُّةِ ، اِدْفَعُوا أَمْوَاجَ الْبَلَاءِ عَنْكُمْ بِالْدُّعَاءِ قَبْلَ وُرُودِ الْبِلَادِ فَوَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرًّا ، اِنْسَمِهِ .

بگردانید طوفان بلا را از خویشتن بدعا پیش از آنکه بلا در رسد سوگند بدان کسیکه حبه را بشکافت و مردم را بیافرید.

- أَلْبَلَاءُ أَسْرَعُ إِلَى الْمُؤْمِنِينَ مِنْ انْحِدَارِ السَّبِيلِ مِنْ أَعْلَى التَّلْعَةِ إِلَى أَسْفَلِهَا وَ مِنْ رَكُضِ الْبَرَّادِينَ .

- که بالا بسوی مؤمن سریعتر میرسد که سیل از فراز بفرودد اسب بضرَب تازیانه و مهمیز .

أَطْلَبُوا الْخَيْرَ مِنْ أَعْنَاقِ الْإِبِلِ وَ أَخْفَافِهَا صَادِرَةٌ وَوَارِدَةٌ ، إِتَّخَذُوا الْمَاءَ طَيْبًا ، أَثْنُوا عَلَى اللَّهِ تَعَالَى وَ أَمَدَحُوهُ قَبْلَ طَلَبِ الْحَوَائِجِ .

خدایران ائنا وستایش گوئید از آن پیش که طلب حاجت کنید .

إشربوا ماء السماء فإنه يطهر البدن و يدفع الأسقام قال الله تعالى : « وَ يُنَزَّلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيَطَهَّرَكُم بِهِ وَ يُذْهِبَ عَنْكُم رِجْسَ الشَّيْطَانِ وَ لِيَرْبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَ يُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ » ، إِتَّقُوا الْعَدَدَ مِنَ اللَّحْمِ فَإِنَّهُ يَحْرُكُ عِرْقَ الْجَذَامِ ، اسْتَغَطُوا [اسْتَغَطُوا خ ل] بِالْبُنْفَسِجِ وَ عَلَيَكُمْ بِالْحِجَامَةِ ، أَحْلِفُوا الظَّالِمَ إِذَا أَرَدْتُمْ مَوْتَهُ بِأَنَّهُ بَرِيءٌ مِنْ حَوْلِ اللَّهِ وَ قُوَّتِهِ فَإِذَا حَلَفَ كَاذِبًا عَوْجِلَ وَ إِذَا حَلَفَ بِاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَمْ يُعَاجِلْ لِأَنَّهُ قَدْ وَحَّدَ اللَّهُ تَعَالَى .

سوگند بدهید ظالم را باینکه بگوید از حول و قوت خدا بری باشم اگر چنین و چنان باشد اگر قصد کرده اید از سوگند دروغ تباهی او را چون چنین بگوید اجل در امر او تعجیل کند لکن اگر سوگند یاد کند بخدائیکه جز او خدائی

نیست چون خدایرا بوحدانیت ستوده باشد مرگ بر او تعجیل نخواهد کرد .

إِذْلُوا عَلَى النِّسَاءِ مَا اسْتَبَغْتُمْ وَامْتَنَعُوا عَنْ ذِكْرِهِنَّ وَعَنِ الْمُقَارَبَةِ لِهِنَّ لِأَنَّ ذَلِكَ تَفْتٌ فِي عِضْدِ الْحَمِيَّةِ وَيَقْدَحُ فِي مَعَاقِدِ الْعَزِيمَةِ وَيَكْسِرُ
عَنِ الْعَدُوِّ يَلْفَتُ عَنِ الْإِبْعَادِ فِي الْعَزْوِ .

الفصل الخامس: فيما ورد من حكم أمير المؤمنين على عليه السلام في حرف الألف بلفظ اياك للتحذير و هو مائة وخمس حكم

فمن ذلك قوله عليه السلام:

إِيَّاكَ أَنْ تُغَيِّرَ بَغْلَطَةَ شَرِيرٍ بِالْخَيْرِ ، إِيَّاكَ أَنْ تَسْتَوْحِشَ بَغْلَطَةَ خَيْرٍ بِالشَّرِّ ، إِيَّاكَ وَالْمُجَاهِرَةَ بِالْفُجُورِ فَإِنَّهُ مِنْ أَشَدِّ الْمَأْثِمِ ، إِيَّاكَ وَالْجُورِ فَإِنَّ
الْجَائِرَ لَا يَسْمُ رَائِحَةَ الْجَنَّةِ .

پرهیز باد ترا از جور و ستم زیرا که ستم کننده هرگز بوی بهشت نشود.

إِيَّاكَ وَطَاعَةَ إِلَهْوَى فَإِنَّهُ يَقُودُ إِلَى كُلِّ مِحْنَةٍ ، إِيَّاكَ وَاتِّبَاهَكَ الْمَحَارِمِ فَإِنَّهَا شِيْمَةُ الْفُسَاقِ وَأُولِي الْفُجُورِ وَالْغَوَايَةِ ، إِيَّاكَ وَالسَّفَةَ فَإِنَّهُ يُوْحِشُ
الرِّفَاقَ .

پرهیز باد ترا ز اظهار سفاهت زیرا که پراکنده میکند اتفاق و رفاق را .

إِيَّاكَ وَالْبَغْيَ فَإِنَّهُ يُعَجِّلُ الصَّرْعَ وَيَحِلُّ بِالْعَامِلِ بِهِ الْغَيْرُ ، وَإِيَّاكَ

ص: 373

و مُصَادَقَةٌ الْبَخِيلِ فَإِنَّهُ يَقْعُدُ أَحْوَجَ مَا تَكُونُ إِلَيْهِ ، إِيَّاكَ أَنْ تَعْتَمِدَ عَلَى اللَّئِمِ فَإِنَّهُ يُحْدِلُ مَنْ اعْتَمَدَ عَلَيْهِ ، إِيَّاكَ وَفَعَلَ الْقَبِيحَ فَإِنَّهُ يَقْبَحُ ذَكَرَكَ وَيَكْثُرُ وَرُزْرَكَ ، إِيَّاكَ وَالسَّكَّ فَإِنَّهُ يُفْسِدُ الدِّينَ وَيَبْطِلُ الْيَقِينَ إِيَّاكَ أَنْ تَجْمَعَ بِكَ مَطِيَّةُ اللَّجَاجِ ، إِيَّاكَ أَنْ تُؤَجِّفَ بِكَ مَطَايَا الطَّمَعِ .

پرهیز باد بر شما از اینکه مطیه لجاج در زیر پای تو سرکشی کند و مطایای طمع حرونی آغازد.

إِيَّاكَ أَنْ تَعْتَدِرَ مِنْ ذَنْبٍ تَجِدُ إِلَى تَرْكِهِ سَبِيلًا فَإِنَّ أَحْسَنَ حَالِكَ فِي الْإِعْتِدَارِ أَنْ تَبْلُغَ مَنْزِلَةَ السَّلَامَةِ مِنَ الذُّنُوبِ .

پرهیز باد ترا از اینکه از گناهی عذرخواه شوی که بترك آن تراراهی است، نیکوتر خصال تودر اعتذار، آنست که ترا از مهالك معاصی بمنزل سلامت برساند.

إِيَّاكَ وَالْإِتْكَالَ عَلَى الْمَنِيِّ فَإِنَّهَا بَضَائِعُ النُّوْكَى وَتُبَّطُ عَنِ الْآخِرَةِ وَالدُّنْيَا ، إِيَّاكَ وَالْوُقُوفَ عَمَّا عَرَفْتَهُ فَإِنَّ كُلَّ نَاطِرٍ مَسْئُولٌ عَنْ عَمَلِهِ وَقَوْلُهُ وَ إِرَادَتِهِ ، إِيَّاكَ وَ مُصَادَقَةَ الْكُذَّابِ فَانهُ يُقَرِّبُ عَلَيْكَ الْبَعِيدَ وَ يَبْعَثُ عَلَيْكَ الْقَرِيبَ .

پرهیز باد ترا از دوستی دروغزن که آرزوهای محال را در نزد تو آسان کند و اقدام در حسنات را که سهل باشد صعب نماید .

إِيَّاكَ وَ مُشَاوَرَةَ النَّسَاءِ فَإِنَّ رَأْيَهُنَّ إِلَى أَفْنٍ وَ عَزْمَهُنَّ إِلَى وَهْنٍ .

پرهیز باد ترا از مشورت با زنان زیرا که رای ایشان سست است و عزمشان ناتندرست .

إِيَّاكَ وَالْحِرْصَ فَإِنَّهُ يَشِينُ الدِّينَ وَيُبْعِدُ الْقَرِيبَ ، إِيَّاكَ وَالْغَيْبَةَ فَإِنَّهَا تَمَقَّتْكَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى وَتُحِبُّ أَجْرَكَ .

پرهیز باد ترا از غیت که خدا و خلق را با تو دشمن میدارد و اجر و ثواب ترا ساقط میسازد .

إِيَّاكَ وَالْبَطْنَ فَمَنْ لَزِمَهَا كَثُرَتْ أَسْقَامُهُ وَفُسِدَتْ أَحْلَامُهُ .

پرهیز باد ترا از بسیار خواری که بسیار کند امراض را و فاسد کند عقول را

إِيَّاكَ وَ مُصَادَقَةَ الْأَحْمَقِ فَإِنَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَنْفَعَكَ فَيَضُرُّكَ .

پرهیز باد ترا از مصادقت احمق که نفع ترا اراده میکند و زیان میرساند .

إِيَّاكَ وَالْكَبِيرَ فَإِنَّهُ أَغْظَمَ الذُّنُوبِ وَأَقْبَحَ الْعُيُوبِ وَهُوَ حَلِيَّةُ إِبْلِيسَ إِيَّاكَ وَالْحَسَدَ فَإِنَّهُ شَرُّ شَيْمَةٍ وَأَقْبَحُ سَجِيَّةٍ ، إِيَّاكَ وَالْعِجْلَ فَإِنَّهُ مَقْرُونٌ بِالْعَثَارِ ، إِيَّاكَ وَالنَّمِيمَةَ فَإِنَّهَا تَزْرَعُ الضَّغِينَةَ وَتَبْعُدُ عَنِ اللَّهِ وَالنَّاسِ .

پرهیز باد ترا از تمامی و سخن چینی که تخم کینه میکارد و ترا از خدا و خلق دور میداود .

إِيَّاكَ وَالْغَدْرَ فَإِنَّهُ أَقْبَحُ الْخِيَانَةِ وَإِنَّ الْغَدُورَ لِهَانَ عِنْدَ اللَّهِ بَغْدَرَهُ ، إِيَّاكَ وَالْخِيَانَةَ فَإِنَّهَا شَرُّ مَعْصِيَةٍ وَإِنَّ الْخَائِنَ لَمُعَذَّبٌ بِالنَّارِ عَلَى خِيَانَتِهِ ، إِيَّاكَ وَ حُبَّ الدُّنْيَا فَإِنَّهَا أَصْلُ كُلِّ خَطِيئَةٍ وَ مَعْدِنُ كُلِّ بَلِيَّةٍ ، إِيَّاكَ وَالْمَنْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنَّ الْإِمْتِنَانَ يَكْدُرُ الْإِحْسَانَ - .

پرهیز باد ترا از آرایش جود و جودت بمنت زیرا که احسانرا امتنان نیست و نابود کند .

إِيَّاكَ أَنْ تَسْتَكْبِرُ مِنْ طَاعَتِكَ مَا تَسْتَقِلُّهُ مِنْ غَيْرِكَ ، إِيَّاكَ وَالْغَضَبَ فَإِنَّ أَوَّلَهُ جُنُونٌ وَآخِرُهُ نَدَمٌ

پرهیز باد تر از خشم آوردن و غضب کردن که اولش دیوانگی است و آخرش پشیمانی .

إِيَّاكَ وَ مُصَاحِبَةَ الْفُسَّاقِ فَإِنَّ الشَّرَّ بِالشَّرِّ يُلْحَقُ ، إِيَّاكَ وَ مُعَاشِرَةَ الْأَشْرَارِ فَإِنَّهُمْ كَالنَّارِ مُبَاشِرَتُهُمْ تُحْرِقُ ، إِيَّاكَ وَالْعِجْلَ فَإِنَّهُ عُنْوَانِ الْفُوتِ وَالنَّدَمِ ، إِيَّاكَ وَالْهَذَرَ فَمَنْ كَثُرَ كَلَامُهُ كَثُرَتْ آثَامُهُ ، إِيَّاكَ وَالظُّلْمَ فَمَنْ ظَلَمَ كَرِهَتْ أَيَّامُهُ ، إِيَّاكَ أَنْ تَرْضَى لِنَفْسِكَ فِيكَثْرِ السَّخِطِ عَلَيْكَ .

پرهیز یاد ترا از خود پسندی که بسیار شوند مردم خشمناک بر تو.

إِيَّاكَ وَالظُّلْمَ فَإِنَّهُ يَزُولُ عَمَّنْ تَظْلِمُهُ وَيَبْقَى وَرُزُّهُ عَلَيْكَ .

پرهیز باد ترا از ظلم چه آن ظلم از مظلوم زایل شود و آن گناه بر تو باقی ماند.

إِيَّاكَ أَنْ تَخْدَعَ عَنْ صَدِيقِكَ أَوْ تَغْلِبَ عَلَى عَدُوِّكَ ، إِيَّاكَ وَ مُصَاحِبَةَ الْأَشْرَارِ فَإِنَّهُمْ يَمُنُّونَ عَلَيْكَ بِالسَّلَامَةِ مِنْهُمْ .

پرهیز باد ترا از مصاحبت اشرار چه ایشان بر تو منت میگذارند که ترا از شر خود ایمن دارند .

إِيَّاكَ وَ مُعَاشِرَةَ مُتَّبِعِي عُيُوبِ النَّاسِ فَإِنَّهُ أَنْ يُسَلَّمَ مَصَاحِبَهُمْ مِنْهُمْ

پرهیز باد ترا از کسانیکه فحص میکنندعیوب مردم را همانا مصاحب ایشان نیز از ایشان سالم نماند .

إِيَّاكَ وَالتَّحْلِي بِالْبُخْلِ فَإِنَّهُ يَزْرِي بِكَ عِنْدَ الْغَرِيبِ وَيَمَقْتِكِ إِلَى الْقَرِيبِ ، إِيَّاكَ وَالتَّسَدُّعَ إِلَى الْعُقُوبَةِ فَإِنَّهُ مَمَقْتَةٌ عِنْدَ اللَّهِ وَ مُقَرَّبٌ مِنَ الْغَيْرِ ،
إِيَّاكَ وَ الشُّحَّ فَإِنَّهُ جَلْبَابُ الْمَسْكِنَةِ وَ زِمَامٌ تُقَادُ بِهِ إِلَى دَنَائَةِ .

پرهیز باد ترا از بخل که ردای فقر و مسکنت است و زمامی است که میکشاند ترا بسوی دنائت و مذلت .

إِيَّاكَ وَ الشَّرَّ ، فَإِنَّهُ يُفْسِدُ الْوَرَعَ وَ يَدْخُلُ النَّارَ ، إِيَّاكَ وَ الْجَفَاءَ فَإِنَّهُ يُفْسِدُ الْإِخَاءَ وَ يَمُقْتُ إِلَى اللَّهِ وَ النَّاسِ ، إِيَّاكَ وَ الظُّلْمَ فَإِنَّهُ أَكْبَرُ الْمَعَاصِي وَ
إِنَّ الظَّالِمَ لَمَعاقِبِ يَوْمِ الْقِيَمَةِ بظليله ، إِيَّاكَ وَ الْإِسَاءَةَ فَانْهَا خَلَقَ اللَّئَامَ وَ إِنْ الْمُسِيءُ لَمُتْرِدٌ فِي جَهَنَّمَ بِإِسَائَتِهِ ، إِيَّاكَ وَ الشَّرَّ فَانْهُ رَأْسُ كُلِّ دَنِيَّةٍ وَ
رذيلة ، إِيَّاكَ وَ الْإِعْجَابَ وَ حُبَّ الْإِطْرَاءِ فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ أَوْثَقِ فُرُصِ الشَّيْطَانِ .

پرهیز باد ترا از عجب و کبر و دوست داشتن مبالغه در مدح خود چه این خصال محکمتر وسیله ایست برای شیطان .

إِيَّاكَ وَ مُسْتَهْجِنَ الْكَلَامِ فَإِنَّهُ يُوغِرُ الْقُلُوبَ .

پرهیز باد ترا از تهجین سخن دیگران زیرا که دلها را بکین تو انباشته کند؛ .

إِيَّاكَ وَ الْإِصْرَارَ فَإِنَّهُ مِنْ أَكْبَرِ الْكِبَائِرِ وَ أَعْظَمِ الْجَرَائِمِ ، إِيَّاكَ وَ كَثْرَةَ الْكَلَامِ إِنَّهُ يَكْثُرُ الزَّلِيلُ وَ يُورِثُ الْمِلَلَ ، إِيَّاكَ وَ إِدْمَانَ

الشَّبْعُ فَإِنَّهُ يَهْبِجُ الْأَسْقَامَ وَيُشِيرُ الْعِلَلَ ، إِيَّاكَ وَأَنْ تَذُكَّرَ مِنَ الْكَلَامِ مُضْحِكاً وَإِنْ حَكِيمَةً عَنْ غَيْرِكَ .

پرهیز بالاتر از سخنان خنده ناک و مضحک اگر چه از زبان دیگری روایت کنی

إِيَّاكَ أَنْ تَغْفُلَ عَنْ حَقِّ أَخِيكَ اتِّكَالاً عَلَى وَاجِبٍ حَقِّكَ عَلَيْهِ لِأَنَّ لِأَخِيكَ مِنْ الْحَقِّ مِنْ أَلِذِي لَكَ عَلَيْهِ .

پرهیز باد ترا از اینکه غفلت کنی در ادای حق برادرت بازای آنکه حقی بر او داری از بهر آنکه برادرت نیز حقی بر تو دارد مانند حقی که ترا بر اوست.

إِيَّاكَ أَنْ تَخْرُجَ صَدِيقَكَ إِخْرَاجاً تُخْرِجُهُ عَنْ مَوَدَّتِكَ وَاسْتَبَقِي لَهُ مِنْ أُنْسِكَ مَوْضِعاً يَثِقُ بِالرُّجُوعِ إِلَيْهِ .

پرهیز باد ترا از اینکه بیرون کنی دوست خود را بیرون کردنی که مأیوس شود یکباره از موت تو باقی بگذار از انس و مودت موضعی را که واثق شود بر او چون بخواهد بازگشت کند.

إِيَّاكَ أَنْ تَهْمَلَ حَقَّ أَحِيكَ اتِّكَالاً إِلَى مَا بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ فَلَيْسَ لَكَ بِأَخٍ مَنْ أَصْعَتَ حَقَّهُ .

پرهیز باد ترا از اینکه مهمل گذاری حق برادر ترا بدست آویز حدوئه که فیما بین افتاده زیرا که برادر تو نخواهد بود کسی که حق او را ضایع گذاری .

إِيَّاكَ أَنْ تَوَحَّشَ مَوادِكَ وَحَسَدَةً تُفْضِي إِلَى اخْتِيَارِ الْبُعْدِ عَنْكَ وَإِثَارِهِ الْفُرْقَةَ ، إِيَّاكَ وَالتَّغَايُرَ فِي غَيْرِ مَوْضِعٍ بِهِ فَإِنَّ ذَلِكَ يَدْعُو الصَّحِيحَةَ إِلَى السَّقَمِ وَالْبَرِيئَةَ إِلَى الرَّيْبِ ، إِيَّاكَ أَنْ تَتَخَيَّرَ لِنَفْسِكَ وَالسَّتْخِرَ

فَإِنَّ أَكْثَرَ النَّجْحِ فِيمَا لَا تُحْتَسِبُ ، إِيَّاكَ وَصُحْبَةَ مَنْ هَاكِ وَأَعْرَاكَ فَإِنَّهُ يُحَدِّدُ لَكَ وَيُوبِقُكَ .

پرهیز باد ترا از مصاحبت کسی که مشغول کند ترا از طریق حق و تحریر کند و مخدول دارد و بهلاکت افکند .

إِيَّاكَ أَنْ يَفْقِدَكَ رَبُّكَ عِنْدَ طَاعَتِهِ وَ يَرَاكَ عِنْدَ مَعْصِيَتِهِ فَيَمُوتُكَ .

پرهیز باد ترا از اینکه پروردگار هنگام طاعت ترا دیدار نکند و هنگام معصیت دیدار کند و دشمن دارد .

إِيَّاكَ وَ النَّفَاقَ فَإِنَّ ذَا الْوَجْهَيْنِ لَا يَكُونُ وَجِيهًا عِنْدَ اللَّهِ .

پرهیز باد ترا از نفاق زیرا که مرد دو روی در نزد خداوند زیبا روی و ستوده نمیباشد .

إِيَّاكَ وَ التَّجَبُّرَ عَلَى عِبَادِ اللَّهِ فَإِنَّ كُلَّ مُتَجَبِّرٍ يَقْصِمُهُ اللَّهُ ، إِيَّاكَ وَ الْمَلِقَ فَإِنَّ الْمَلِقَ لَيْسَ مِنْ خَلَائِقِ الْإِيمَانِ .

پرهیز باد ترا از تملق و چاپلوسی مخلوق زیرا که این صفت از خصال ایمان نیست .

إِيَّاكَ وَ مَحَاضِرَ الْفُسُوقِ فَانْهَاجِهَا مَسْخَطَةُ الرَّحْمَنِ وَ مُصَلِّيَةُ النَّيْرَانِ ، إِيَّاكَ أَنْ يَنْزِلَ بِكَ الْمَوْتُ وَأَنْتَ أَبْقَى عَنْ رَبِّكَ فِي طَلَبِ الدُّنْيَا .

پرهیز از اینکه مرگ بر تو در آید و تو بنده گریخته باشی از پروردگار خود در طلب دنیا .

إِيَّاكَ أَنْ تَبِيعَ حَظَّكَ مِنْ رَبِّكَ وَ زَلْفَتَكَ لَدَيْهِ بِحَقِيرِ حُطَامِ الدُّنْيَا إِيَّاكَ وَ مُصَاحِبَةَ أَهْلِ الْفُسُوقِ فَإِنَّ الرَّاضِيَ بِفِعْلِ قَوْمٍ كَالوَاحِدِ مِنْهُمْ ،

إِيَّاكَ أَنْ تُحِبَّ أَعْدَاءَ اللَّهِ وَ تُصَفِّيَ وَذَكَ لغيرِ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ فَانه مَنْ أَحَبَّ قَوْمًا حُشِرَ مَعَهُمْ.

پرهیز باد ترا از اینکه دوست داری دشمنان خدا را وصافی کن حب خود را از برای غیر دوستان خدا چه آنکس که قومی را دوست دارد در قیامت با ایشان محشور شود .

إِيَّاكَ وَ الْخَدِيعَةَ فَإِنَّ الْخَدِيعَةَ مِنْ أَخْلَاقِ اللَّئَامِ ، إِيَّاكَ وَ الْمَكْرُ فَإِنَّ الْمَكْرَ لِحَلْقِ ذَمِيمٍ ، إِيَّاكَ وَ الْمَعْصِيَةَ فَإِنَّ الشَّقِيَّ مَنْ بَاعَ جَنَّةَ الْمَأْوَى بِمَعْصِيَةِ دَنِيَّةٍ مِنْ مَعْاصِيِ الدُّنْيَا ، إِيَّاكَ وَ الْوَلَةَ بِالدُّنْيَا فَإِنَّهَا تُورِثُكَ الشَّقَاءَ وَ الْبَلَاءَ وَ تَحْدُوكَ عَلَى بَيْعِ الْبَقَاءِ بِالْفَنَاءِ ، إِيَّاكَ أَنْ تَغْلِبَكَ نَفْسُكَ عَلَى مَا تَنْظُنُّ وَ لَا تَغْلِبُهَا عَلَى مَا تَسْتَقِينُ فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ أَعْظَمِ الشَّرِّ ، إِيَّاكَ أَنْ تَسِيءَ الظَّنَّ فَإِنَّ سُوءَ الظَّنِّ فِي الْعِبَادَةِ وَ يُعْظَمُ الْوِزْرُ .

پرهیز باد ترا از سوء ظن چه سوء ظن عبادت را ضایع میگذارد و گناه را بزرگی میدارد .

إِيَّاكَ أَنْ تَسْلِفَ الْمَعْصَةَ وَ تُسَوِّفَ بِالتَّوْبَةِ فَتَعْظِمَ تِلْكَ الْعُقُوبَةَ ، إِيَّاكَ أَنْ تَكُونَ عَلَى النَّاسِ طَاعِنًا وَ لِنَفْسِكَ مَدَاهِنًا فَيُعْظَمَ عَلَيْكَ الْحَوْبَةُ وَ تَحْرُمُ الْمَثُوبَةُ ، إِيَّاكَ وَ مَقَاعِدَ الْأَسْوَاقِ فَانْهَافًا مَعَارِيضُ الْفِتَنِ وَ مَحَاضِرُ الشَّيْطَانِ .

پرهیز از نشیمن ساختن در بازارها زیرا که محل هجوم فتنه و محضر شیطان است .

إِيَّاكَ وَالْإِمْسَاكِ فَإِنَّ مَا أَمْسَكْتَهُ فَوْقَ قُوَّتِ يَوْمِكَ كُنْتَ فِيهِ حَازِنًا الْغَيْرِكَ .

پرهیز باد ترا از امساک چه آنچه را که تو از قوت خود افزون داری و امساک می‌کنی نصیبه تو نیست بلکه از برای غیر ذخیره می‌کنی .

إِيَّاكَ وَمَلَابِسَةَ الشَّرِّ فَإِنَّهُ تَنِيْلُهُ نَفْسَكَ قَبْلَ عَدُوِّكَ وَ تُهْلِكُ بِهِ دِينَكَ قَبْلَ إِصْلَاحِهِ إِلَى غَيْرِكَ ، إِيَّاكَ أَنْ تُثْنِيَ عَلَى أَحَدٍ بِمَا لَيْسَ فِيهِ فَإِنَّ فِعْلَهُ بِصِدْقٍ عَن وَصْفِهِ وَيَكْذِبُكَ .

پرهیز باد ترا از اینکه بمدح کنی کسی را بصفتی که درو موجود نیست زیرا که فعل او تصدیق میکند وصف او را و تکذیب می کند ترا بدانچه گفتی .

إِيَّاكَ وَ طُولَ الْأَمَلِ فَكَمْ مِنْ مَغْرُورٍ افْتَنَّ بِطُولِ أَمَلِهِ فَأَقْسَدَ عَمَلِهِ وَقَطَعَ أَجَلِهِ لَا أَمَلَهُ أَدْرَكَ وَلَا مَافَاتِهِ اسْتَدْرَكَ ، إِيَّاكَ وَمَسَامَاءَ اللَّهِ فِي عَظَمَتِهِ فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى يُدِلُّ كُلَّ جَبَّارٍ وَيَهِينٍ كُلَّ مُحْتَالٍ .

پرهیز باد ترا از اینکه در حضرت بزدان طریق مفاخرت سپری چه خداوند هر جبار را دلیل میکند و هر فخر کننده را خوار میدارد .

إِيَّاكَ وَالْغَفْلَةَ وَالْإِغْتِرَازَ بِالْمَهْلَةِ فَإِنَّ الْغَفْلَةَ فِي الْأَعْمَالِ وَالْأَجَالَ تَقْطَعُ الْأَعْمَالَ ، إِيَّاكَ وَاللَّقَحْتَ فَانْهَا تَحْدُو إِلَى رُكُوبِ الْقَبَائِحِ وَ التَّهْجُمِ عَلَى السَّيِّئَاتِ ، إِيَّاكَ وَ الْبَغْيَ فَإِنَّ الْبَاغِيَ يُعَجَّلُ لَهُ

النَّقِمَةُ وَتَحِلُّ بِهِ الْمَثَلَاتِ ، إِيَّاكَ وَفُضُولَ الْكَلَامِ فَإِنَّهُ يَظْهَرُ مِنْ عِيُوبِكَ مَا بَطَّنَ وَ يُحَرِّكَ عَلَيْكَ مِنْ أَعْدَائِكَ مَا سَكَنَ .

پر هیز باد ترا از زیادتی در کلام زیرا که ظاهر میکند از معایب تو آنچه مستور است و بر میثوراند از خاطر دشمنان تو آنچه ساکن است.

إِيَاكَ وَ كَثْرَةَ أَوْلَاهِ بِالنِّسَاءِ وَ الْإِغْرَاءِ بِاللَّذَاتِ فَإِنَّ الْوَالِهَ مُمْتَحَنٌ وَ الْمَغْرَى بِالذَّاتِ مُمْتَهَنٌ

پرهیز از اینکه فراوان و اله زنان باشی و حریص در لذت گردی چه واله زنان در بومحنت افند و حریص در لذات ذلیل و خوار گردد .

إِيَّاكَ وَ مَا يَسْتَهْجَنُ مِنَ الْكَلَامِ فَإِنَّهُ يُحْبَسُ عَلَيْكَ اللَّئَامُ وَ يَنْفِرُ عَنْكَ الْكِرَامُ ، إِيَّاكَ وَ الْوُقُوعَ فِي السُّبُهَاتِ وَ الْوَلُوعَ بِالشَّهَوَاتِ فَإِنَّمَا يَقُودَانِكَ إِلَى الْوُقُوعِ فِي الْحَرَامِ وَ أَزُّ تَكَابٍ كَثِيرٍ مِنَ الْأَثَامِ ، إِيَّاكَ أَنْ تَجْمَلَ مَرْكَبَكَ لِسَانُكَ فِي غَيْبَةِ إِخْوَانِكَ أَوْ تَقُولَ مَا يَصِيرُ عَلَيْكَ حَجَّةً وَ فِي الْإِسَاءَةِ إِلَيْكَ عِلَّةً .

پرهیز از آنکه عنان زبان را در غیبت اخوان فرو گذاری یا چیزی بگوئی که بر تو حجت شود و ترا علت زحمت گردد .

إِيَّاكَ أَنْ تَسْتَسْهَلَ رُكُوبَ الْمَعَاصِي فَإِنَّهَا تَكْسُوكُ فِي الدُّنْيَا ذِلَّةً وَ تَكْسِبُكَ فِي الْآخِرِ سَخَطَ اللَّهِ ، إِيَّاكَ وَ مَا قَلَّ إِنْكَارِهِ وَ إِنْ كَثُرَ مِنْكَ اعْتِدَارُهُ فَمَا كُلُّ قَائِلٍ نَكَرًا يُمْكِنُ أَنْ تَرْسَعَهُ عُدْرًا ، إِيَّاكَ وَ ظَلَمَ

مَنْ لَا يَجِدُ عَلَيْكَ نَاصِرًا إِلَّا اللَّهَ.

بپرهیز از ستم کردن با کسی که دسترس بناصری و معینی جز خداوند ندارد.

إِيَّاكَ وَكُلَّ عَمَلٍ يَنْفِرَ عَنْكَ حُرًّا أَوْ يَذَلَّ أَوْ يَجْلِبُ عَلَيْكَ شَرًّا أَوْ تَحَمَّلَ بِهِ إِلَى الْقِيَمَةِ وَزُرًّا ، إِيَّاكَ وَ مَا يُسَخِّطُ رَبُّكَ أَوْ يُوْحِشُ النَّاسُ مِنْكَ فَمَنْ أَسَّخَطَ رَبَّهُ مَرِيضًا لِلْمَنِيَةِ وَ مَنْ أَوْحَشَ النَّاسَ تَبْرَى مِنْهُ الْحَرِيه ، إِيَّاكَ وَ الْكَلَامَ فِيمَا لَا تَعْرِفُ طَرِيقَتَهُ وَ لَا تَعْلَمُ حَقِيقَتَهُ فَإِنَّ قَوْلَكَ يَا عَلِيُّ عَقْلُكَ وَ عِبَارَتُكَ تَسْبِيءٌ عَنْ مَعْرِفَتِكَ فَتَوَقَّ مِنْ طُولِ اسَانِكَ مَا أَمِنْتَهُ وَ اخْتَصِرْ مِنْ كَلَامِكَ عَلِيٌّ مَا اسْتَحْسَنْتَهُ فَإِنَّهُ بِكَ أَجْمَلٌ وَ عَلِيٌّ فَضْلُكَ أَذِلُّ .

بپرهیز از سخن کردن هر چیزی که نمیشناسی طریقت آنرا و نمی دانی حقیقت آنرا زیرا که سخن تو دلالت میکند بر عقل تو و عبارت تو خبر میدهد از معرفت تو لاجرم زبانرا باز دار از سخنی که صحت و سقم آنرا ندانی و مختصر کن کلام خود را بر سخنی که ستوده و نیکو باشد زیرا که از برای تو نیکوتر و برهان فضل ترا روشن تر است .

إِيَّاكَ وَ مُشَاوَرَةَ النَّسَاءِ فَإِنَّ رَأْيَهُنَّ إِلَى أَفْنٍ وَ عَزْمُهُنَّ إِلَى وَهْنٍ وَ اكْتُفُفَ عَلِيْمِنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ فَحِجَابُكَ لَهُنَّ خَيْرٌ مِنَ الْإِرْتِيَابِ بِهِنَّ وَ لَيْسَ خُرُوجُهُنَّ بِشَرٍّ مِنْ إِدْخَالِكَ مَنْ لَا يُوثِقُ بِهِ عَلَيْهِنَّ [وَ] إِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ لَا يَعْرِفَنَّ غَيْرَكَ فَافْعَلْ ، إِيَّاكَ وَ حُبُّ الطَّوْبَةِ وَ فَسَادُ النَّيِّبَةِ وَ

ص: 383

رُكُوبُ الدِّينِيَّةِ وَغُرُورَ الْأُمْنِيَّةِ ، إِيَّاكَ وَالاسْتِشَارَ بِمَا لِلنَّاسِ فِيهِ أَسْوَةٌ وَالتَّقِيغَالِي عَمَّا وَصَّحَ لِلنَّاطِرِينَ فَإِنَّهُ مَأْخُودٌ مِنْكَ لَغَيْرِكَ ، إِيَّاكَ وَ مَوَدَّةَ الْأَحْمَقِ فَإِنَّهُ يَضْرُكُ مِنْ حَتِّهِ أَنَّهُ يَنْفَعُكَ وَيَغْمُكَ وَهُوَ يَرَى أَنَّهُ يَسْرُكُ.

بپرهیز از مصاحبت و مودت احمق چه زیان میرساند ترا و چنان داند که رهینة منفعت ساخته و برنج و غم می افکند ترا و چنان میدانند که بشادی و سرور انداخته.

إِيَّاكَ أَنْ تَسَّ تَخِفَّ بِالْعُلَمَاءِ فَإِنَّ ذَلِكَ يُزِرِّي بِكَ وَيُسِيءُ الظَّنَّ بِكَ وَ الْمَحْبِلَةَ فِيكَ ، إِيَّاكَ أَنْ تَعْتَرِبَ بِمَا تَرَى مِنْ إِخْلَادِ أَهْلِ الدُّنْيَا إِلَيْهَا وَ تَكَاَلِبِهِمْ عَلَيْهَا وَقَدْ نَبَأَكَ اللَّهُ عَنْهَا وَ كَشَفَ عَنْ عُيُوبِهَا وَ مَسَاوِيهَا ، إِيَّاكَ أَنْ تَتَّخِذَ عَنْ دَارِ الْقَرَارِ وَ مَحَلِّ الطَّيِّبِينَ الْأَبْرَارِ الْأَوْلِيَاءِ الْأَخْيَارِ الَّتِي نَطَقَ الْقُرْآنُ بِوصفِهَا وَ أَثْنَى عَلَى أَهْلِهَا وَ ذَلِكَ اللَّهُ عَلَيْهَا وَ دَعَا إِلَيْهَا .

ص: 384

الفصل السادس: فيما ورد من حكم أمير المؤمنين على عليه السلام في حرف الالف بلفظ اياكم وهو أيضا داخل في الف الامر وهو عشرون حكمة

فيما ورد من حكم أمير المؤمنين على عليه السلام في حرف الالف بلفظ اياكم وهو أيضا داخل في الف الامر وهو عشرون حكمة
وهي قوله عليه السلام:

إِيَّاكُمْ وَالتَّدَابُرَ وَالتَّطَاعَ وَتَرَكَ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ، إِيَّاكُمْ وَ مُصَادَقَةَ لَفَاجِرٍ فَإِنَّهُ نُسِنَ الْعَشِيرُ وَإِنَّهُ يَبِيعُ مُصَادَقَةَ بِالْيَسِيرِ الْحَقِيرِ .

پرهیزید از مصاحبت و مصادقت مرد فاجر چه او بدتر معاشر است و آنکس است که میفروشد صدق و صفای خود را بچیز اندک .

إِيَّاكُمْ وَصَرَاعَاتِ الْبَغْيِ وَفَضَحَاتِ الْغَدْرِ وَإِثَارَةَ كَامِنِ الشَّرِّ الْمَذْمُومِ إِيَّاكُمْ وَ الْبُخْلَ فَإِنَّ الْبَخِيلَ يَلْعَنُهُ الْغَرِيبُ وَيَنْفَرُ مِنْهُ الْقَرِيبُ ، إِيَّاكُمْ وَ الْبُطْنََةَ فَإِنَّهَا مَفْسَاةٌ لِلْقَلْبِ مَكْسَلَةٌ عَنِ الصَّلَاةِ مُفِيدَةٌ لِلْجَسَدِ .

پرهیزید از بسیار خواری و شکم خواری چه دل راسخت و مغشوش کند و مرد را از ادای نماز کسل سازد و تن بتباهی در اندازد .

إِيَّاكُمْ وَ الْغُلُوفَ فَيُنَا قُولُوا إِنَّا مَرَّ بِيَوْمٍ وَاعْتَقِدُوا فِي فَضْلِنَا مَا شِئْتُمْ

پرهیزید از غلو در محبت ما بگوئید ما مخلوق وریب رییم و معتقد شوید در فضیلت ما هرچه میخواهید.

إِيَّاكُمْ وَ تَحَكُّمِ الشَّهَوَاتِ عَلَيْكُمْ فَإِنَّ عَاجِلَهَا ، ذَمِيمٌ وَ آجِلَهَا وَخِيمٌ ،

إياكم ودنانة الشَّره و الطَّمَع فَإِنَّهُ رَأْسُ كُلِّ شَرٍّ وَ مَزْرَعَةُ الدَّلِّ وَ مُهِينُ النَّفْسِ وَ مُتَعِبِ الجَسَدِ ، إياكم وَ غَلَبَةِ الدُّنْيَا عَلَى أَنْسِكُمْ إِنْ عَاجَلَهَا نَغْصَةَ وَ آجَلَهَا عُصَّةً ، إياكُمْ وَ تَمَكَّنُ الهوي مِنْكُمْ فَإِنْ أَوْلَهُ فِتْنَةً وَ آخِرُهُ مِحْنَةٌ ، إياكُمْ وَ غَلَبَةَ الشَّهَوَاتِ عَلَى قلوبكم فَإِنَّ بِدَايَتِهَا مَلَكَهٌ وَ نِهَائَتِهَا هَلَاكُهُ ، إياكُمْ وَ الترففة فَإِنَّ الشَّارِدُ مِنَ النَّاسِ لِلشَّيْطَانِ كَمَا أَنَّ الشَّارِدُ مِنَ الغَنَمِ لِلذَّنْبِ .

پرهیزید از اختلاف کلمه و تخلف از جماعت چه آنکس که از جماعت دور افتد خاص شیطان است چنانکه گوسفندی که از گله دور افتد خاص گرگست .

إياكُمْ وَ التَّقْرِيطَ فَتَقَعُ الحَسْرَةَ ، إياكُمْ وَ الخِلافَ فتمرقوا وَ عليكم بالصَّدقِ تزلفوا وَ تزجوا ، إياكُمْ وَ الكَسَلَ فَإِنَّ مَنْ كَسَلَ يُوَدِّعُ اللهَ تَعَالَى ، إياكُمْ وَ غَيْبَةَ المُسْلِمِ فَإِنَّ المَيِّتَ لَا يَغْتَابُ أَخَاهُ وَ قَدْ نَهَى اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيِّتاً .

پرهیزید از غیبت مرد مسلم چه آنکس که مسلم است برادر مسلم را غیبت نکند و خداوند نهی فرموده است که کس گوشت مرد برادر را بخورد .

إياكُمْ وَ شُرْبُ المَاءِ مِنْ قِيَامٍ فَإِنَّهُ يُورِثُ الدَّاءَ الَّذِي لَا دَوَاءَ مَعَهُ أَوْ يعافي اللهُ تَعَالَى ، إياكُمْ وَ عَمَلَ الصُّورِ فَتَسْتَلُوا عَنْهَا يَوْمَ القِيَمَةِ

ذکر معجزات واحکام امیر المؤمنین علیه السلام در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله... 1-5

ادعای عمیر بن وائل بر آنحضرت ورسوا شدن او... 3

ذکر معجزات و احکام امیر المؤمنین در عهد ابوبکر... 5-7

ذکر معجزات واحکام امیر المؤمنین علیه السلام در شهد عمر بن الخطاب... 7-15

داوری آنحضرت در باره یکن که فرزند خود را نفی میکرد... 9

داوری آنحضرت در باره زنیکه ششماهه زائیده بود... 11

داوری آنحضرت در باره قدامة بن مظعون... 13

داوری آنحضرت در باره مجوس و دیگر چیزها... 15

ذکر معجزات وقضایای امیر المؤمنین علیه السلام در زمان عثمان... 16-20

داوری آنحضرت در حد کنیزی که زنا کرد... 17

داوری آنحضرت در اکل محرم از شکاریکه محل صید کرده... 19

ذکر معجزات وقضایای امیر المؤمنین علیه السلام در ایام خلافت خود... 20-28

داوری آنحضرت در میراث مولودیکه دوسر و دوسینه داشت... 21

داوری آنحضرت در باره خنثی مشکله... 23

پاسخ آنحضرت بسئالات این کوای خارجی... 25

پاسخ آنحضرت بسئالات یهودیان... 27

ذکر مقامات امیر المؤمنین علیه السلام با انبیاء و اوصیاء علیهم السلام... 29-32

- بر آمدن آوازی از قبر رسولخدا که بأبو بکر عناب میفرمود...31
- ذکر احوال امیر المؤمنین علیه السلام با ایلیس و لشکر او...32-36
- آشکار شدن ایلیس بر آنحضرت بصورت فیل...33
- آشکار شدن ایلیس بر آنحضرت بصورت سائل...35
- ذکر اخبار امیر المؤمنین علیه السلام از عیب...36 44
- پاسخ سئوالات جاثلیق نصاری...37
- گفتگوی آنحضرت با رسول عایشه و خبر از احوالات او...39
- خبر دادن آنحضرت از خروج ابومسلم خراسانی...41
- مطلع ساختن آنحضرت جوانی را که: مادر خود را کابین بسته است...43
- ذکر جماعتی که علی علیه السلام را سب کردند و بکیفر گرفتار شدند...44-56
- قصه عثمان بن عفان سگزی...45
- قصه کیفر یافتن ابوعبدالله محدث...47
- داستان منصور دوانیقی و حدیث او از رسولخدا صلی الله علیه و آله در شأن حسنین علیهما السلام...49
- داستان منصور دوانیقی و حدیث او از رسولخدا صلی الله علیه و آله در شأن علی علیه السلام...51
- بقیه داستان سرگردانی منصور در شام...53
- مذاکره هرون الرشید با حضور هفتاد نفر از علماء در فضل امیر المؤمنین علیه السلام...55
- ذکر معجزات امیر المؤمنین علیه السلام در جواب معضلات مسائل...56-58
- بیان آنحضرت راجع بانواع نفس...57
- اخبار امیر المؤمنین علیه السلام بغیب در زمان عمر بن الخطاب...58-63
- داستان مقتولیکه در محراب مسجد مدینه افکنده شده بود...59
- معجزات آنحضرت در کشف حقیقت این واقعه...59

حکم أمير المؤمنين عليه السلام در قسمت شتر... 63

ص: 388

حکم امیر المؤمنین علیه السلام در مسائل متفرقه از تسهیم بنسبت...65

ذکر معجزات امیر المؤمنین علیه السلام...67-75

کشف کردن آنحضرت بخواش یهودیان از سنگی مکتوب...69

سیردادن آنحضرت جمعی از اصحاب را در اقطار آسمان وزمین...71

زنده ساختن آنحضرت پیکر سلیمان نبی علیه السلام را...73

((کتاب تابعین))

احوال محمد بن حنفیه و محمد بن ابی بکر و اشتر نخعی و او ایس قرنی...77

احوال جعدة بن هبیره، سعد بن قیس، ربیع بن خثیم، اعین...79

احوال طرماح بن عدی و رسالت او بنزد معویه...81

ملاقات طرماح با معویه و اصحاب اور...83

گفتگوی طرماح با معویه و اصحابش...85

احوال سعید بن جبیر و گرفتاری او در زمان حجاج...87

گفتگوی سعید بن جبیر با حجاج در امور دینی...89

احوال اصبع بن نبیته، مسلم مجاشعی، ابن یعمر عدوانی...91

احوال جابر بن یزید جعفی، میثم تمار...93

احوال حبیب بن مظاهر اسدی، حارث اُورهمدانی...95

نصایح آنحضرت خطاب بحارث اُور...97

احوال حبة بن جوین، رشید هجری، سفیان بن لیلی...99

احوال سهل بن حنیف، محقن بن ابی محقن، ضرار بن ضمره...101

احوال قنبر غلام خاص آنحضرت و سخنانش در شأن آنحضرت...103

احوالات ابن ابى رافع ، صيفى ، تميم و چند تن ديگر...105-111

احوالات ابوالأسود ديلي و اشعار او...111

احوالات ابان بن تغلب ، كميل بن زياد نخعى...113

پاسخ آنحضرت بسؤال كميل از معنى حقيقت...115

نصايح آنحضرت خطاب بكميل بن زياد...117

سخنان آنحضرت در باره حجت إلهي وائمه هداة...119

ذكر اسامى واصحاب أمير المؤمنين عليه السلام بر طبق حروف معجم...120-176

باب الألف من اسامى رواة رسول الله صلى الله عليه وآله...177

باب الباء من اسامى رواة رسول الله صلى الله عليه وآله...180

الثاء من اسامى رواة رسول الله صلى الله عليه وآله...181

باب الثاء و الجيم من اسامى رواة رسول الله صلى الله عليه وآله...182

باب الحاء من اسامى رواة رسول الله صلى الله عليه وآله...184

باب الخاء إلى الصاد من اسامى رواة رسول الله صلى الله عليه وآله...187

باب الطاء إلى الميم من اسامى رواة رسول الله صلى الله عليه وآله...189

باب النون إلى الهاء من اسامى رواة رسول الله صلى الله عليه وآله...191

اسماء النساء من الرواة...192

أسماء من روى عن أمير المؤمنين عليه السلام

باب الهمزة إلى التاء...193

باب الجيم إلى الزاي...195

باب السين إلى الظاء...197

باب العين...198

باب الفاء الى القاف...201

باب الكاف إلى الياء...203

باب من عرف بكنيته وقبيلته من الرواة...204

أصحاب أبي محمد الحسن بن علي عليهما السلام

باب الهمزة إلى الهاء...207

أصحاب أبي عبد الله الحسين بن علي عليهما السلام

باب الهمزة إلى العين...209

باب الفاء إلى الياء...211

ذكر مبغضين أمير المؤمنين علي بن أبيطالب عليه السلام...212-243

معوية بن ابى سفيان وأحاديث رسولخدا صلى الله عليه وآله در باره او...213

برخی از حالات معويه...214

عروة بن زبير، عمرو بن العاص، مغيرة بن شعبة، حريز بن عثمان، سمرة بن جندب... 217

ابوهريه دوسى و تحقيق در حديث حرم رسولخدا صلى الله عليه وآله...219

مغيرة بن شعبة و چگونگی اسلام آوردن او...221

وليد بن عقبة بن أبي معيط...223

اشعث بن قيس كندى، خالدبن عبدالله، عبدالملك بن مروان، حجاج...225

انس بن مالك، زيد بن ارقم، نعمان بن بشير...227

يزيد بن حنبله و فرار او بسوى شام...229

عفاق بن شرحبيل و منكوب شدن او...231

كعب الأحبار... ابو عبدالرحمن سلمى، سعيد بن مسيب...233

عبدالله بن زبیر ودشمنی او باهل بیت...235

معارضه محمد بن حنفیه با عبدالله بن زبیر...236

حسن بن ابي الحسن بصری...237

منذر بن جارود و شریح بن حارث...239

کلام عتاب آمیز آنحضرت درباره شریح و خریدن خانه...241

برخی از قضاوت‌های شریح...243

ذکر احوال محبین امیر المؤمنین علی علیه السلام...245-255

حواریین ائمه هدی در روز قیامت بنام خوانده میشوند...247

ابو الطفیل ، خباب ، اصبع بن نباته و حدیث اودر شان شیعیان...249

عثمان بن حنیف و نامه عتاب آمیز آنحضرت بوی...251

برخی از مکارم نفسانی آنحضرت...255

((کتاب کلمات قصار))

فصل اول باب الف و لام از کلمات حکمت آمیز آنحضرت...259-337

فصل دوم باب الف بلفظ اربعه کلمات حکمت آمیز آنحضرت...337-339

فصل سوم باب الف بلفظ امر مفرد کلمات حکمت آمیز آنحضرت...340-359

فصل چهارم باب الف بلفظ امر جمع کلمات حکمت آمیز آنحضرت...360-373

فصل پنجم باب الف بلفظ إياك کلمات حکمت آمیز آنحضرت...374-384

فصل ششم باب الف بلفظ إياکم کلمات حکمت آمیز آنحضرت...385-386

ص: 392

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آبا ده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

